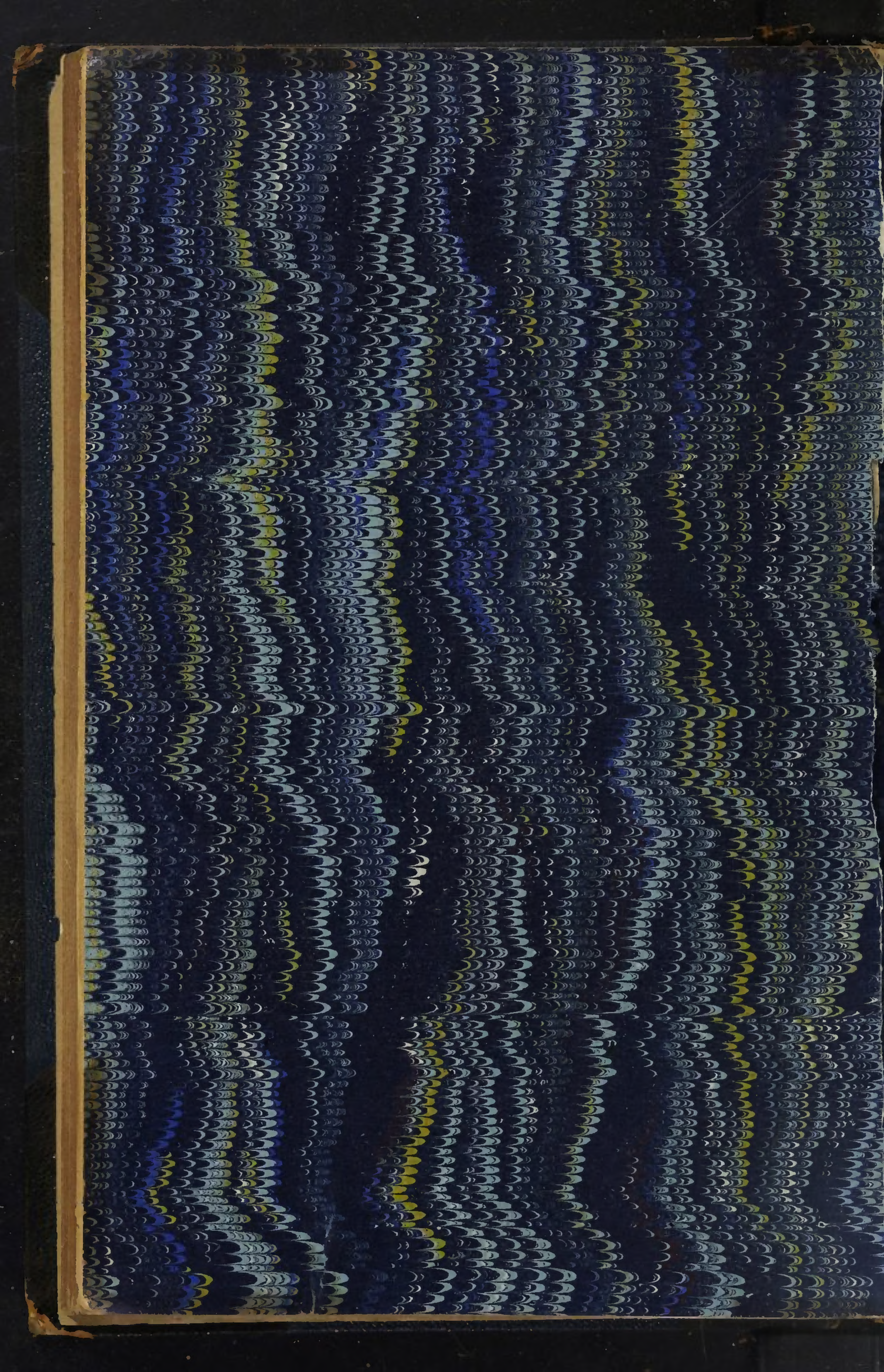


E

Akhund Darweza

فهرست کتاب تذکرة الابرار والاشرار تصنیف اخوند درویزه صاحب

فهرست کتب موجوده وزیر طبع در دکان مفتی طلا محمد کتب فروش صاحب واقع پشاور

ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا

بتوفیق پاک پروردگار درین زمان سعادت آثار کتاب
هدایت اطوار تصنیف عالم نامی و عارف سامی المشهور باخوند درویزه ننگرهاری

رحمة الله الباری المسمی به

تذکرة الابرار
و
الاشرار

۱۳۰۸

حسب فرمایش عالم فقیه و فاضل نبیه الراجی الی ربه المعبود
مفتی محمود ابن مفتی عبد الغفور المرحوم اوصله الله الی کل ماله المقصود

مطبع پریس ... شد
در هند و باهتمام لال طبع

رب یسر وتمم بالخیر

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بلا انتها و ثنا بلا منتها شایان حضرت خدا المتصف بصفات سبحان
ربی الاعلی جاعل للانسان خلیفة بین الارض والسماء بل علی ما بین العرش الی
ما تحت الثری بل علی ما صدر من الازل الی آخر البقا لاظهار ربوبیة بتوسط خلافة
فی الاشیا هم ازانست که نسل آدم را ممتنع الانقطاع گردانید تا بتوسط استفاضه
خلیفه از ما فوق و افاضه بما تحت اطفال حسین المآل ممکنات را در صحرا عدم آناً فاناً
به پرورید و بحکمتهای غامض خویش اصناف شتی که هند و ترک و فرس انداز واحد
فرس که ابو البشر باشد برونق کشید و به محکمه حکم کل حزب بما لدیهم فرحون
هرکدام آنها را بعادت مالوف خویش دانا و آگاه گردانید و تحفه ذاکیات و صلوت
نامیات بر آل مفخر ممکنات المختص بخلافة العظمی من بین سائر الموجودات یعنی محمد مصطفی
و حبیب مجتبی علیه الصلوة والسلام ممدود باد الی یوم القیامة الی قاضی الحاجات
فی آخر الساعات که آنحضرت مبعوث است الی کافة الانام لتبلیغ الاحکام خصوصاً الی
الجن والانس بنص الکلام تا هر صنف از ان اصناف عادات مالوفه نفسانیه و لذات
ذلات شهوانیه شیطانیه را بگذارند و توجه تام و سعی مالا کلام فی مرور الایام واللیالی
بحصن حصین شریعت مصطفویه علیه الصلوة والسلام والتحیه آرند تا شایان ذل استرقاق
دنیویه و لائق مهلکات ابدیه اخرویه نگردند و دعای بیشمار که مقبول درگاه غفار باشد
شایان آل حضرات طاهرین و خلفاء راشدین و عظماء مهدیین که هریک از ان باغبان
گلستان دین آمده باد و بر علماء اتقیا که سر زاغان اهل هوا را به تیر شریعت غرا بریده انذ
الله تعالی در پی گرداناد الی یوم التناد بالنبی و آله الامجاد لعد از ادای ما وجب

مکشوف خرد از ازل تا ابد آنست که قوام دین حضرت خیر البشر علیه من الصلوة افضلها و من التحیات اکملها بعلوم شرعیه بل با نواع علوم ہست که تا انام زبان دلائل عقلی و نقلی را کما حقه دریافته باشند تا عوام انام را از ملحدان و مبتدعان روزگار خلاصی داده باشند چنانکه کتب ائمه سلف ازان دلائل مملو و مشحون اند و اکباد نامراد اہل ہوا ازان پرخون اند و ہم انواع علوم باحوال خیر و شر مصنفان متقدمین ہست که تا مکشوف گردد که فلان مصنف را چه دین و چه آئین و چه ملت است یا از علماء اتقیا است و یا از متمردان اہل ہوا تا بعد از اطلاع احوال او مطالعهٔ تصنیف او روا باشد و الا محض نظر کردن در تصنیف مصنف نامعلوم عین خطا باشد مخدوم عبد الرحیم مانکراوی علیه الرحمة و الغفران در ردّ البدع خویش در ہمین معنی روایات معتبره از کتب برره آورده که و فی کشف العقائد ینبغی ان یعرف طالب العلم عقائد المصنفین فیعتمد باهل السنة و الجماعة و یحترز عن اهل البدعة فکم للفلاسفة من تصانیف موسومة باسم التوحید مملوة من الشرک و النفاق و کم للبدعة من المعتزلة و الحشویة من تصانیف موسومة باسم السنة و نحو ذلک و کلها محرمة الامساک لا یحل النظر فیها لئلا یحدث منها الشکوک و یوهن الاعتقادات و لئلا ینسب ممسکها الی البدعة و لهذا اما ممسکه المتقدمین فالحکم فی هذا الکتب کلها اذهاب اعیانها متی وجدت بالحرق بالنار او الغسل بالماء حتی یمحی اثر الکتابة لما فی ذلک من المصلحة العامة فی الدین بمحو عقائد المضلة الی آخره و جزم القاضی عیاض باتهم غسلوها ثم حرقوها مبالغة فی اذهاب اثرها و ایضا اندران آورده که یکی ازان کتابها تفسیر کشاف و تفسیر ایجاز ہست و حضرت مخدوم الملک مخدوم ابراہیم علیه الرحمة در دافع الملحدین خویش آورده که یکی ازان کتابها کتاب فوائد الفوائد است و در مجموعه ملکی آورده که مصنف کشف المحجوب از جملهٔ عارفان نیست و آنچه مفهوم افقر الناس ہست آنکه در کتابی که اقوال ناموجه و مخالف کتب سنت و جماعة است شود از سه حال خالی نیست یا مصنف او از جملهٔ مخالفان سنت ازان در تصنیف خویش اکثر صحیح و کمتر سقیم جمع کرده تا سقیم در تبع صحیح رواج یابد و عقیدهٔ بعضی ضعفا مسلمانان بی علم بدان تاراج یابد عیاذاً بالله و یا آنکه بعد از فراغ مصنف متدین و متقی از تصنیف بنا بر پیش آمدن بعضی ضرورت ممانعات از

از جمعیت جامع آن تالیف اهل هوا بوده در اوان جمعیت بعضی کلمات باطله را در ان
جمع کرده چنانکه بحث حرف شرح ملا جمع کردهٔ غیر حضرت ملا است علیه الرحمة والغفران
ازان مدقق نیست و عبارت او بعبارت ماسبق نه ماند و یا کاتب از جماعهٔ متمردان است
بقوت علمیه بعضی کلمات ناموافق را در کتب ائمه هدایت می پیوندند تا عوام بدان گمراه
گردند نعوذ بالله من ذلک روزی فقیر تفسیر جرجی را با تفسیر جرجی دیگر که ازان مخدوم
نظر علی بوده مقابله می نمود تا دران تفسیر سخنی از سخنان روفض یافتم و در تفسیرهای
دیگر نبوده متعجب ماندیم و در شان مخدوم الملک ملا یعقوب جرخی ظن فاسد نبردم تا بعد
از ملاقات از مخدوم نظر علی کاتب تفسیر او را پرسیدم گفت سید خراسانی بوده دانستم
یعنی ملاقات حقیر با نظر علی
که در آورده همان سید رفضی است و حضرت پیر دستگیر فقیر حضرت سید علی ترمذی
علیه الرحمة اکثر اوقات این کلمه را بر زبان میرانده که عجائب دنیا از سه چیز بیرون نیست
سنی بودن سید و سخی بودن ملا و مصلی بودن قلندر پس چون عالمان مذهب
نعمانی و ناقدان زیوف معانی این نوع کتبها را مطالعه کنند هر چند ان سقیم را بهزار حیله
پیراسته باشند و بصد هزار حیله دران نگاشته در بدیهه بیرون میکنند که این از مذهب ما
نیست بل از مشرب فرقهٔ شنیعه اهل هوا است القصه چون این نوع مخالفات و مغالطات
در کتبها شائع شده پس فقیر آنچه دیده و شنیده از زمان ماتقدم و از زمان حال خود همه را
در تحریر آرد تا علمای اتقیا و متاخرزمنه عوام عصر خویش را ازانها تنبیهی دهند و اجتنابی نمایند
تا بدان کتبها و بدان کلمات مختلطات اقتدا نکنند تا هلاک نگردند و بر ما جز این قدر نیست
کقول من قال بیت گر نیاید بگوش گفته کس ✣ بر رسولان بلاغ باشد بس
اگر ساکت نشینم در وعید قول خیر البشر شفیع روز محشر علیه الصلوة والسلام در آمده باشم
که اَلسَّاکِتُ عَنِ الْحَقِّ شَیْطَانٌ اَخْرَسُ و اگر گویم عداوت دنیاوی یابیم پس بحکم قول
خیر البشر که هر که حق را بگوید در محل خوف هلاک اگر هلاکش کردند ثواب هفتاد شهید ان یابد
والا قلم سیئه من بعد بر و نگشند بر امر معروف و نهی منکر اقدام نمودم الحمد لله که این شرف
ای اگر هلاکش نکردند
درین ایام فساد روزی وقت این فقیر است که سراً و جهراً بدان مشغولم با آنکه در حد و دیار
بادشاه اسلام نیست هر چه بر سر رود از زجر و قتل و سب قبول دارم و چون در عصر خویش
ازین متمردان احتراز نکردم و حق گفتن را ورد ساختم بنابران بر علمای عصر دیگر این کار

حکایت

یعنی خاموش کنند از گفتن حق [illegible]

رافض می سازم که بعوام زمانه خویش گویند تا ما از عهده امر معروف و نهی منکر بیرون آمده
باشیم فالحاصل از انجمله آینست که در تحفة الفقها آورده است که دیدار حق تعالی غیر سیده
حزبی بی فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها زنان دیگر را نباشد این قول رافضست روافض برین
عقیده دارند و خوارج هم برین قائلند و چون نظر در کتب ائمه اسلام کنی هر دو قول باطل
بینی پس سائر مسائل این کتاب معمول کلی نمانده الا بعد از تطابق او بر کتابهای دیگر زیرا که شاید
که مسئله دیگر هم برین مضمون ناموجهات دران ثبت نموده باشد از انجمله اینست
که در تیسیر الکلام قول رافض اکثر من ان یحصی بعضی جلی و بعضے خفی یافته میشود و مصنف
او خود در سیف سنت می نامد اما ما را اعتقاد بگفتار او نمانده پس عقیدهٔ او را بر عقائد
مصنفان اسلامیه دیگر عرض می توان کرد هر چه موافق افتد اقتدا باید کرد و الا احتراز
کلی باید نمود تا رفض و بدعت در دل تو جا نگیرد از انجمله اینست که در سراج الهدایة
آورده است که سه طلاق دفعةً واحدةً اصلا واقع نمیگردد و این مذهب روافض است
و بر مذهب اهل سنت و جماعت بدعتی کرد اما واقع گردد و اکثر مسایل این کتاب مخالف اند
پس سائر مسائل این کتاب معمول کلی نماند الا بعد از موافق ساختن بر کتابهای دیگر از انجمله
آنست که تذکرهٔ مقتل حضرت امام حسن و حضرت امام حسین رضی الله عنهما مملو از مفتریات است
البته نباید شنود دلیل برین آنکه یزید و لشکرش را کفار می نویسند نعوذ بالله من ذلک و این
محض دروغ و ضلالت است از انکه از عهده خیر البشر علیه الصلوة والسلام تا به این غایت
هیچ کافرے بران حدود بادشاه نشده و نه کافر ذمی را برزین سواری رخصت میدادند
مگر بر پالان و یکی از علامت قیامت این است که لشکر کفار بران مستولی شوند و آن هنوز
نا یومنا نشده و دیگر آنکه ذل بسیار و خواری بیشمار بر خاندان پیغمبر علیه السلام که برگزیده
ملک غفار است مینویسند که آن ممکن الوجود نیست بل یاد کردن آن نوع ذلول از طریقه
آداب اسلام دور است و هیچ عاقل مسلم این را نه پسندد که آن ذل از دست اسلامیان
بر خاندان خاتم پیغمبران جاری شود عیاذاً بالله و ذکر مقتل صحیح را ثبت میفرمودم اما وجهات
دیگر از دست خواهد رفت و هم ازانرو که فرموده اند که ذکر آن معاملها که در میان اصحاب
رفته محض نامشروع است هر چند بطریق صحت برجا آرند لهذا بتحریر آن مقید نشدیم از انجمله
اینست که جنگنامهای بسیار در فضیلت و شجاعت مرتضی علی رضی الله عنه یافته می شوند که در ان

فی مقتل الامامین نباید شنید

فتح وظفر بلاد وشجاعت بنام مرتضی علی رض می نویسند وخلفاء ثلثه را یاد نمی کنند این
نیز از مجوبیات وتمایلات روافض است که رعایت یک جانب نوشته اند صحیح ملتست
که در تیسیر الکلام آورده است بل حضرت صدیق رضی الله عنه اشجع قلباً واوفر علماً
است ومتن امالی نیز برین جمله مشیر است بیت وَذِی النُّورَیْنِ حَقًّا کَانَ خَیْرًا
مِنَ الْکَرَّارِ فِی صَفِّ الْقِتَالِ ٭ ودر شرح او که مسمی به بحر اللالی است
نیز همین تقریر وتحریر است وازین روشن چه باشد که در عقیدهٔ ابو معین نسفی مسطور است
که بعد از رحلت سید عالمیان علیه الصلوة والسلام خلافت صدیق اکبر رض مدت دو
سال بود ودرین ایام هیچگاه از محاربه مرتدان مکه ومدینه نیاسوده که اکثر مردم از اسلام
مرتد گشته بودند وشب وروز بایکدیگر محاربه بود تا بعون الله وتوفیقه فتح میسر شد وهمهٔ
ایشان بقتل وتاراج رفته زنان وعیال ایشان اسیر گشته وهمین حکم است در مرتدان
این زمانه بعده مدت خلافت عمر فاروق مدت ده سال بود همیشه در فتح بلادهای
کفار مشتغل از جهة تفریق حق از باطل وفتح خراسان نیز بر دست ایشان شده واحنف
بن قیس که یکی از سرداران لشکر او بود به بلخ روان کرده تا بلخ را فتح کرده احنف توجه
بجانب ماوراء النهر نمود عمر فاروق رض کتابت روان کرد که احنف برگردد که آن فتح
بر دست عثمان ذی النورین خواهد بود نقلست که حضرت عمر فاروق رض بقدر چهار
هزار وچهار صد وچهل وچهار مسجد جامع بنا کرده بود وبعده خلافت عثمان رضی الله تعالی
عنه مدت دوازده سال بوده فتح ماوراء النهر بدست ایشان شد چون عثمان ذی النورین
وفات گشته بعده خلافت مرتضی علی رضی الله تعالی عنه مدت شش سال بود همان
مملکت خلفاء ثلثه را نگهداشته وزیادت ازان معلوم نیست که گرفته باشد از الجمله اینست
که درین باب نیز اقوال روافض بسیار اند پس سائر مسایل این کتاب را بعد از مقابله بر کتب اسلامیه
دیگر می توان یافت وقبول کردن از الجمله اینست که در قصص الانبیا کلمات ناموجه بسیار
اند بلکه در حصن الایمان ومجموع ملکی وغیر ذلک از کتب عقائد اسلامیه اکثر فقهاء آنرا بکفر رسانیده
می گیرند یکی از قصههای او آنست که داود عم با اوریا خداع کرد وخداع از پیغمبران علیهم السلام
بعید است گناه کبیره بود ونبی را بگناه کبیره منسوب کردن کفر بود پس سائر قصههای او را اعتبار
نماند الا بعد از تحقیق آن در کتب دیگر از الجمله آنست که حضرت امیر سید علی همدانی در رساله

یعنی حضرت عثمان ذی النورین باوجود بودن او ختن [illegible] خلافت بهتر از مرتضی علی رض زیرا در جنگ فتح [illegible] یعنی در جنگ هم عثمان رض بهتر بود در دلاوری [illegible] ولهذا از مرتضی [illegible] پس معلوم شد [illegible] در [illegible] جنگها [illegible] دلاوری حضرت مرتضی نوشته اند [illegible] از قصاید [illegible] اند شرح قصیده امالی تصنیف اخوند درویزه علیه الرحمة ۱۲

بیان خلافت خلفاء اربعه رض

[illegible]

[illegible] داود عم [illegible] [illegible] آورده ۱۲

خویش آورده که اکثر مشایخ در سلوک بمرتبه غیب جن رسیده اند شنوده های ایشان فریفته از مقصود باز مانده اند باید که از انها احتراز کنی یکے از ایشان حسین و اتباع او بود دوم سلطان الدین مقتول که در دشت قبچاق بود هست سیوم آن شهاب الدین مقتول که در عراق هست چهارم شیخ کمال الدین جرائی که در ترکستان است و پنجم اسمٰعیل که در ترکستان هست و ازین جهت که جهل در قبایل و باقی هست الی یومنا هذا و هرکدام یکے از اولاد ایشان را نگهداشته اند آنهانرا خواجها و پیران گویند و نداند که پیری ببرکت علم و خدمت و اذن مرشد کامل است به نسب صحیح چه جاے آنکه نسب سقیم را فضیلت باشد القصه هر تصنیف که از انها مانده باشد اعتبار نباید چنانکه صدر بن العاقب در کتاب خویش که مسمی بخلاصة المناقب ست آورده اند که لاجرم تعظیم سادات باید اما اقتدا بایشان در امر مجهول نباید کرد مگر که عالم متقی عارف صالح و متقن باشد چنانکه سید علی همدانی و این از ان فرموده که در سادات طریقه سنت و جماعة یافتن نادر هست پس نباید گفت که سید هرچه گوید قبول بلکه گفته اورا بر علماء اتقیاء روزگار عرض توان کرد هرچه موافق سنت و جماعة بود قبول کن و هرچه مخالف بود از ان سید احتراز نمائی و در خلاصة المناقب نیز اقوال رافضی یافته میشود از الجمله آنست که در رساله شمائل اتقیاء اباحة سرود آورده هست و حضرت مخدوم انام مخدوم الملک شیخ الاسلام لمانوری در قالع البدعة خویش منقولا من التفاسیر والکتب الفقهیه فرموده ومنها ما ذکر فی الزاهدی مجاهد میگوید بیان کرد مارا ابن عباس رضی که مراد ازین لهو سرود هست و هرکه گفتن و شنیدن سرود کرد وے قرآن را فسوس کرد و کتاب خدایتعالی فسوس گرفتن موجب عذاب است و شادی از لهو و فسوس صف کافر است ومنها ما ذکر فی الکشاف هرکه بے نماز بود و بیدین بود حدیث او لهو و سرود و باطل بود و هرکه به لهو و شنیدن سرود در آید در مذهب اباحتیان بروی کشاده گردد و بر کلام خدایتعالی فسوس گرفته باشد و عاقبت بکافری افتد ومنها ما ذکر فی الثعلبی لهو الحدیث الغناء وضرب البربط والطنبور والاوطار وکل ذلک حرام بهذا النص ومن استحل فقد کفر ومن ابتلی به فهو منافق لقوله علیه الصلوة والسلام استماع الملاهی معصیة والجلوس علیها فسق والتلذذ بها کفر وبعض الزهاد المتجهلة والصوفیة المتضلة قد ابتلیهم الشیطان فابتلوا به

ف بیان آنکه اقتدا با سادات در امر مجهول نباید کرد ۱۲

عه یعنی مراد از لفظ لهو که در آیت ومن الناس من یشتری لهو الحدیث مذکور ست ۱۲ محمد ه

قصه مفتراة على النبي

وروَوا قصةً مفتراةً على النبي عليه الصلوة والسلام من الرضى بالتغني
والميل الى الرقص والدف بحيث انفصل رداءه ركبته صلعم فذلك افتراء كله
وبهتان على النبي صلى الله عليه وسلم وهو كفر منهم ولوكان كذلك لاشتهر
من الصحابة رضى الله عنهم وانما اجاز اللعب بالسلاح ولوكان كذلك لما اخرج
عمر رضى الله عنه المُغنّيين عن المدينة ومنها ماذكر فى المدارك لهو
الحديث نحو الشتم والغناء وكان ابن مسعود رض وابن عباس رضى الله تعالى
عنهم يحلفان ان الغناء مفسدة للقلب منفدة للمال ومسخطة للرب و
منها ماذكر فى معنى لهو الحديث الغناء حرام بهذا النهى من استحله فقد كفر
ولايستحله الا الاباحيون ومن ابتلى به فهو منافق ومنها ماذكر فى الفتاوى
الجامع الغناء واستماع الملاهى وضرب المزامير والرقص كلها حرام ومستحلها
كافر تاب الله على من ابتلى به اعلم ان هذه الروايات كلها مطلقة خالية
عن التفصيل ومن فصلها برايه فهو سفيه خرج المجتهدين ويخرج منهم من
تمسک بکشف المحجوب واداب المریدین وعلى هذا القياس هر كتابى كه دران اباحه
سرود باشد اعتماد واعتقاد رانشايد ودر عقيدهٔ ابو معين النسفى آورده وصنف من الشيعة
قالوا بان الخمر ليس بحرام وكذلك الرقص والغناء والشعر حلال وقالوا هذا
قول انس بن مالك رض وقال اهل السنة والجماعة كل ذلك حرام لقوله عليه السلام
كل لعب حرام الا الثلث رَمْيَة السهم عن قوسه وتاديب فرس وملاعبة الرجل
مع اهله قال الله تعالى اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَّاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ ۝
واما ضرب الدف قلنا اباحه الشافعى للتزويج لا للعبث وفى شرعة الاسلام
والسنة فى النكاح الاعلان ليظهر الفصل بينه وبين السفاح وفى الحديث
اعلنوا بالنكاح واجعلوه فى المساجد واضربوا عليها بالدف وفى جامع العلوم چون نكاح
از انها شد كه بى از ان آشكارا نباشد ونميشود بعد ازين فرمودند ازين دف عرف مرادست بدانچه
شهرت باشد وليكن قضاة وائمه وفرماندهان را نمى بايد زيرا كه ايشان صدور اند درحق ايشان دف
زدن وغيرآن منع است وفى الردع على اخوان الملاهى والبدع وماحكى من قول ضعيف
جدا انه يجوز فى يوم العيد فقط لانه يوم سرور توسع فيه مالايتوسع فى غيره

ومن قویل ضعیف أنه یجوز فی الاعراس لاعلان النکاح لایجوز الاستدلال بهما علی جواز الغناء فی
غیرهما لان القاعدة مقررة فی الاصول ان ما ابیح بسبب خاص او علی وجه خاص لایکون
شائعًا فی الوجوه فلا یصح الاستدلال باباحة الغناء فی الاعیاد والاعراس علی اباحة مطلق
السماع فتدبر وایضًا فی وقایع البدعة اما الغناء والتصفیق فهو السماع المحدث فی الاسلام
احدث بعد ذهاب القرون الثلثة وقال الشافعی رح خلفت ببغداد شیئًا احدثه
الزنادقة ویسمونه الغنا والتغبیر یصدون الناس عن القران فدل کلام الشافعی رح
علی انه فعل الزنادقة لا فعل البررة وما روی عنه فی اباحته فغیر مختار عند اصحابه
حیث قال الشیخ کمال الدین الذی النشاء فی کتاب الاشراق ان الغناء حرمه ابو حنیفة
رح واهل العراق رحمهم الله وکره الشافعی رح ای حرمه وهو المشهور من مذهب
المالك والامام الاحمد بن حنبل سئل عن الغناء قال هو محدث اکرهه قیل انه یرق علیه
القلب فقال لا تجالسوا معهم لانهم المجرمون قوله تعالی انه لا یفلح المجرمون فتبین انه بدعة
ومن هذا اصح قول شیخ شهاب الدین فی العوارف اجمع العلماء فیه ای فی حرمته وبالغوا
فیه وتاب الجنید فی اخر عمره وانما فسرت قول الشیخ اکمل الدین وهو قوله وکره الشافعی
رح بقوله حرمه لان المذکور فی کتابه ان الشافعی رح اذا قال فی شیء اکرهه فالمراد
هو المحظور العام وایضًا فی قالع البدعة روی ان شر الکافر غیر متعد اذ لا یعتقده
احد ولا یدعی لنفسه المنزلة واما المبتدع الذی یدعو الی البدعة فیدعی لنفسه
المنزلة ویزعم انما یدعو الیه حق فهو سبب لغوایة الخلق کذا ذکره الغزالی فی احیاء
العلوم وهو حق لا ریب فیه واقف احادیث الصحیح وما ذکر فیه ایضا اباحة السماع و
ترویج الغناء ثم روی حدیث فلا اصل له فانه سهو منه ولو صح فنحن لا نقلد لامامه
وهو الشافعی رح فکیف به فی احکامه وانما قلنا سهو منه فان اهل الحل والعقد اجمعوا
علی خلافه ولان السهو العظیم وقع منه حیث قال القاضی القضاة ابو العباس من
اصحاب الاحادیث الشافعی المذهب قال امام الحرمین فی النهایة والغزالی فی
البسیط ان هذا الحدیث ای حدیث اذا قاء احدکم فی الصلوة الحدیث مروی
فی الکتب الصحاح وهو وهم منهما ولا معرفة لهما بالحدیث ولیسا من اهل الشان
ایضا فی قالع البدعة اعلم ان الغناء عند ابی حنیفة وصاحبیه رحمهم الله

ایضا

حرام مطلقا لا تفصیل فیہ مثل ان یقال ان کان لعینہ فحرام وان کان لغیرہ
فلیس بحرام لان الروایات کلہم خالیۃ عن ہذا التفصیل فالواجب علی المفتی
المقلد لہم ان یفتی بانہ حرام ولا یشتغل بالتفصیل من عندہ لئلا یخرج
عن تقلید الشرع وکذالک لا تفصیل فیہ عنہم مثل ان یقال انہ حلال لاہلہ
وحرام لغیرہ لان اباحنیفۃ لا یکون اہلا حیث قال ابتلیت مرۃ والصوفی
الجاہل یکون اہلا وہذا مما یجری بہ السفہاء ثم اعلم انہ لا خلاف فی ہذہ المسئلۃ
لاحد من اصحابہم وانما الاختلاف عنہم فی انہ لو تغنی لنفسہ بحیث لا یسمع غیرہ
لدفع الوحشۃ فانہ لا یکرہ عند شمس الائمۃ السرخسی اذا لم یرفع الصوت فان
رفع الصوت مکروہ بالاتفاق وفی شرح الخلاصۃ والمحرم ما ثبت النہی فیہ
بلا عارض وحکمہ الثواب بالترک للہ عز وجل والعقاب بالفعل والکفر
بالاستحلال فی المتفق ای فی الحرام المتفق کاستحلال ترک الصلوۃ الخمس
من غیر عذر وکسماع المزامیر وسماع الاصوات بالمزامیر الا السماع المختلف
فیہ کالسماع الخالی عن الاسباب المحرمۃ فاستحلال لا یوجب التکفیر ٭
وبہمین مضمون کتابہا ائمہ سلف وخلف مملو ومشحون اند از روایات تحریم غنا وملاہی ورقص
پس در رسالہا کہ خلاف اینہا یافتہ شود ازان احتراز کلی باید نمود تا ایمان را بجا فکند نعوذ
باللہ من ذلک فی الجملہ این نامراد زمانہ خویدم العلماء والصلحاء المتضرع الی اللہ الباری شیخ
درویزہ ننگرہاری قدس اللہ سرہ العزیز بنا بر امور ما سبق می خواہد کہ تذکرہ تقریر نماید تا صلحا
وفضلاء عصر خویش را از اہل عناد وفرقۂ ہوا ممتاز گرداند کہ اہل فضل درین ایام رد خلائق
گشتہ اند ومقبول حق آمدہ اما اہل ہوا مقبول تمام عالم ورد درگاہ خدا گشتہ دچون این متمردان
درین ایام شہرتے تام یافتہ واصناف مردم بدیشان اقتدا می کنند اکثر افغانان زمانہ و
اہل ہند مبادا کہ صیت وآوازۂ ایشان در گوش در آیندگان عصر رسد واز احوال ایشان
نا خبر بودہ بتصنیف ایشان ویا باولاد ایشان اقتدا کنند وکافر شوند نعوذ باللہ من ذلک کہ
ایشان کافر مطلق اند وچہ کفر ایشان در مجلس بیان خواہم کرد واین فتنہ درین ایام فساد
بیشتر شائع گشتہ ست آنکہ مردم عوام اقتدا بنسب میکنند وبحسب ازان خبر ندارند کہ خیر البشر
علیہ السلام فرمودہ من ابطاء بہ عملہ لم یسرع بہ نسبہ پس شنیدہ باید کہ از ایشان احتراز

[illegible]

نمائی تا در مجمر ضلالت نسوزی واز اهل هوا نگردی **وایضا** در متابعت ایشان هلاکت ابدی
یابی واز متابعت خیر البشر که طریقه شریفه شریعت غراست بیرون خواهی رفت **تذکره اول**
در شرف حضرت شیخنا وامامنا شیخ الاسلام والمسلمین شیخ سید علی ترمذی قدس الله سره العزیز
بدان ای عزیز ارجمند وای یار حق پسند که حضرت ایشان از ترمیز اند اصلا واز قندس اند
وطنا وحضرت ایشان از خواهر زادهای امیر کبیر ظهیر الدنیا والدین ناصر الاسلام والمسلمین المتعمد
برحمة رب العالمین امیر طیمور طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه بوده اند **حکایت** چنین از
حضرت ایشان دارم که پدر من قنبر علی چون مناسبت بسلاطین زمان داشت منصب دنیاوی را
اختیار کرده بودند تا او را امیر نظر بها در بنر گفتندی اما طریقه زهد دریافت وشیخوخت ابا واجداد
از دست داده بود ولیکن جد من حضرت امام المسلمین سید الدنیا والدین سید احمد یوسف
بر طریقه مرضیه ابا واجداد نسبا وبر سجاده سلسله کبرویه اذنا مستقیم بود ومتوطن مسقط ومولد من قندس بدخشان
وبآمد ورفت احوالات دنیاوی اتفاقی نداشته مگر آنکه گوشه خاطر بر من داشت تا روزی سخن
در اختیار اولاد افتاد چنانکه رسم مادران وپدران ست جمیع اخوان واخوات ما را اختیار نکردند
بحکم آنکه فرموده اند **بیت** چون ندارم با خلائق الفتی ؛ خلق پندارند که من دیوانه ام ؛ مراد
دیوانه میگفتند هیچ احدی اختیار نکرد حضرت ایشان فرمودند که این دیوانه را من اختیار کردم
شما را بد کاری نیست که قدرش نمی دانید **بیت** قدر زر زرگر شناسد قدر جوهر جوهری ؛
قدر گل بلبل شناسد قدر قنبر را علی **ایضا** فقیر را بخدمت حضور مشرف ساخته بودند وبه تحصیل
علم تربیت میکردند تا آنکه تحصیل شرح ملا را در ایام طفولیت از خدمت ایشان دریافتم وطریقه
زهد وریاضت در دل من استحکام یافت تا آنکه بیک اجل در رسیدن گرفت وچون حکم جبار
جلیل آورده بود دست در گریبان عمرش زد تا بدامن دریدن گرفت وچون جوزه روحش که
راحت پرور در آشیانه قالب بود بلا توقف پریدن گرفت مرا فرمود که ای فرزند هیچ از قرآن
یاد داری بخوان سوره تبارک الذی را خواندم فرمود بازش بخوان بازش خواندم فرمود
بازش بخوان بازش خواندم فرمود ای فرزند هر برکتی ونعمتی که مرا بود بعضی آن را از اباء واجداد
نسبا یافته بودم بعضی آن را از سلسله شریفه کبرویه اذنا همه را بتو بخشیدم آذن سلسله کبرویه
فقیر از انجاست آنگاه بعد از رحلت آنحضرت فقیر بی مونس ماند ما را با دنیا واهل آن قراری
ونه بالکلیه از ایشان فراری از آنکه قرار از دنیا واهل آن بصحبت اهل دل خیزد وچون اهل دل

ایضا ۱۲ تذکره اول در احوال مصنف علیه الرحمة ۱۲

حکایت با پدر مصنف علیه الرحمة ۱۲

با جد مصنف علیه الرحمة ۱۲

ایضاً

نیابد بلکه اگر نیز دخصوصاً طالب مبتدی را بی طول صحبت اهل دل هر چند بنفسه زهد و ریاضت
پیشه گیرد کشایش باطنی نخواهد شد و اگر دچیزی ضیاء (روشنائی) باطن باشد بحصول پیوندد و یا عین
ضلالات باشد چنانچه دیده می شوند درین ایام تیره اکثر جهال خود رو که بحد کفر رسیده اند کقول
من قال بیت خیالات نادان خلوت نشین ٭ بهم بر زند عاقبت کفر و دین ٭ و یا مکر و استدراج
باشد چنانکه متاله و متبنّی را باشد و یا کشف و کرامت باشد اما بهر حال از مقصود اصلی قاصر خواهد بود
زیرا انچه مقصود و استقامت است و استقامت از واحد کقول من قال رباعی را را امید بکس گر
خدا خبر و هدت ٭ چه عالم و چه متعلم و چه مفتی و چه ملا ٭ بوادی که شوی نا امید از همه کس ٭ به بین
بکیست امیدت بدانکه اوست خدا ٭ نقل ست که شخصی بخدمت امام جعفر صادق که درین
باب طبیب حاذق (دانا) ست آمده التماس نمود که یا شیخ خدای جهانم بنمای هر چند امام اشارة و
عبارةً دلالت می نمود کار آنکس بجهالت میرفت فرمود تا دست و پایش بربسته در گرداب
اندخت و استعانت غیر را منع نمود از بیم هلاک فریادها سهمناک می برآورد یا ابن رسول الغیاث
الغیاث میگفت چون از استعانت امام نا امید شد فریاد برآمد که یا الله الغیاث در زمان
موج دریاب او را از شدت گردش آب بر زمین زده دست و پایش کشوده بر کنارش اندخت
آنگاه امام پرسید که خدای جهان را دیدی گفت آری یا ابن رسول الله در زمانی که از غیر
نا امید شدم التجا بدو آوردم او را دیدم غیر را درمیان نیافتم امام گفت این دیدن را نگاهدار
الغرض چون مقصود این ست نه کشف و کرامت این مقصود جز برهنمونی رهنمای کامل روزی
نخواهد شد چنانکه حضرت ملا یعقوب کابلی در تفسیر (پیر) خویش فرموده اند که در عبادات نوافل هوا
جاری ست مگر که باذن شیخ فانی فی الله باشد القصه همیشه درین اندوه مستغرق می بودم
نه از لذات دنیاوی فرحت می یافتم و نه بر لطائف و ظایف یکدلی ظفر می یافتم تا زمانی که
سلطان سلاطین زمان فخر الدوران لایزال مغفور الغفران الله سلطان ارجمند همایون پادشاه
توجه بحدود هند نموده و بیمن فضیلت رب العالمین فتح هند روزی شده دران ایام پدر شریف
فقیر را نیز با ترک خود همراه برده گاه گاهی لباسهای ملوکانه می پوشانیده بدر خانه سلطان
حاضر میساخته اما چون رب جلیل در شان من آن خواسته که از دنیا و اهل آن مجتنب سازد
هیچ طریق ادب سلطان را که لائق لشکریان باشد بجانمی آوردم بجز رجوع از ان مجلس لباسها را
از بر کشیده روی بعلماء و صلحاء روزگار آورده بتحصیل علم مشتغل می شدم و چونکه تدبیر موافق تقدیر

نقل ست

القصه

بود بسعی بسیار و کوشش بیشمار بعد از مدت مدید و عهد بعید بخطهٔ شریفهٔ بی علت المسمی به پانی پت
رسیدم تا روزی از روزها دولت نشان و یومی از یومها رحمت رسان که صبح سعادت از مطلع
هدایت دمیده بود و زاغ بی نور پر جهالت شب از آشیان عالم پریده اتفاق آن افتاد که در
گرد نواحی این دیار بگردیم نیک و بداین ولایت را مشاهده کنم چون نوبت سعادت سرمدی
میخواست که روی بنماید تا جهالت با ظلمت جبلیه انسان زنگ وار از دل با حاصل منیره آید آن
روز مرور با سرور بر مقبرهٔ شریفه و حظیرهٔ مقدسهٔ حضرت سلطان العارفین و امام المومنین
شیخ الاسلام و المسلمین شیخ شرف الدنیا و الدین شیخ شرف الدین پانی پتی افتاده عزم جزم
بران شدم که زیارت حظیرهٔ مقدسه را بجا آریم پس با حترام تمام و اداب مالا کلام فرود آمدیم
متعلقان را بگذاشتم و پای برهنه در حظیرهٔ مقدسه در آمدیم چنانکه سنت زیارت ست بحضور
تمام بجا آوردم سنن بیان اداب زیارت اول آنکه بحضور ظاهر و باطن آراسته گشته نیست بقبله
روی بمیت نشیند سنن دویم آنکه ارادهٔ خویش را در دل نگاهدارد و هر گاه که نظر زائر بزیارت گاه
افتد دران آوان حاجت خویش را بحضرت باری عز اسمه خفا عرض دارد و اگر خواهد بزبان راند
البته مقصود بر آورده گردد فی الجمله دران اوان از فضل خداوند ذو العدل و الاحسان و برکت پوشیده
مرتبهٔ عالی جناب حضرت شیخ در دل من تاثیر پیدا آمد و جنبشی هویدا تا دران زمان براهی دیگر از
حظیرهٔ مقبره بیرون رفتم و بموضع نامعلوم در رسیدم و بعبادت حق تعالی شغل تام ورزیدم بعد از
زمانی متعلقان خبر جسته مرا در حظیره نیافته خبر را بپدر عزیز برده دانستند که ایشان را دغدغهٔ خیال
و شکر حق طلبی بوده شاید که از جاه و منصب دنیا و اختلاط امرا گریخته باشد کقول من قال نظم

چند روزی پی مردان می گیر ٭ پی مردان جوان مردان گیر
بین که مردان چه توکل کردند ٭ روش پاک بسنت بردند ٭
مردم چشم جهان آن نفرند ٭ که به نفرت سوی دنیا نگرند
خاطر از وسوسه صافی کردند ٭ در ورع موی شگافی کردند
ترک دنیا و تمنا کردند ٭ خاک بر سر همه امرا کردند
شو ز شست همه امرا بیگانه ٭ زهد این ست دگر افسانه

بعد از جست و جوی بسیار ما را در زاویه یافتند بعد از استقبال پدر در پای افتادیم
اذن خواستم تا بطلب حق بیرون روم پدر چون نصایح دنیاوی بسیار نموده فائدهٔ

نکرد بضرورت راضی شد مبلغ نقد در پیش آورد که این را زاد گردان گفتم ای پدر مشفق مرا
ازین قید آزاد گردان چون بطلب دوست روم روزی از و خواهم فاعتماد برو کنم اگر بر نیم اعتماد
بودی ازین نگر بختی بعد از اذن پدر عزیز و دعاء شریف روی باطراف دیارهای آوردم تا
بحکم قضاء قدیر و ارادهٔ علام خبیر در بلد تین فاخرتین پرگنهٔ مانک پور که مستغرق نور و از چشم
بد اندیشان دور اند رسیدم و بشرف خدمت امام المسلمین وارث الانبیاء والمرسلین مخدوم
زمان کهف الامان ماحی البدعة وطریقهٔ هو احیی السنت و شریعت عزا دام الله علیه بره و احسانه
فی الدین والدنیا شیخ مشتهر و امام مفتخر شیخ سیلونه علیه الرحمة والغفران مشرف شدم چون
حضرت ایشان از غایت شفقت دینی محبت یقینی مشتاق طلاب علوم بوده و دعاگوی را
مشتاق تحصیل یافته بخدمت عزیز خویش قبول کرده و آنچه از انواع علوم بود حسب حال لائق
مآل دعاگوئی را می نموده تعلیم تحصیل بکتاب هدایه رسانیدم شمهٔ از احوال شیخنا و امامنا شیخ
سیلونه علیه الرحمة والغفران آنکه شیخنا شغل ظاهری و باطنی بحق داشته کلی از غیر بگسسته بود
در ظاهر بغیر از ساعتی درس هیچ ساعتی از اعمال جوارح خالی نبوده حتی که اصابع مبارک بدین
ایشان بطریقه سنت تسبیحات نوماً و یقظةً در حرکت بوده و در شغل باطنی نیز استغراق تمام داشته
تا روزی بر بام ذکر جلی می کرده از تغلب آن فرود افتاد هیچش از خود خبر نشده بل همچنان در حرکت
سر از خود بی خبر بود چون ازان حال بخود آمد دانست که حال چنانست **ایضا** روزی چنین باده
گاوی را که در بعضی روایات به تبعیت مادر مذبوح می گیرند و حلال میدارند بچهٔ بودیم حضرت
ایشان را دعوت نمودیم ولیکن باز مطبخ خود آگاهش نکردیم چون بر در رسید برگشت دانستم
که خطاء واقع شد اما از حیا و خجالت هیچش نگفتم که موجب بازگشت چیست نرم نرم در پی او
روان شدم تا زمانی که روئی بر ما آورده گفت ای سید علی فتوی برین قول نیست دانستم که
حضرت ایشان بنور ایمان مطبخ ما را دریافتند آن را بیرون انداختم **بدان ایها العزیز** که این نوع
مشاهدات اولیاء را غیب گوئی نگویند زیرا که غیب گوئی کفر است ولیکن این را در شریعت اثر نور
ایمان گویند کقوله علیه السلام اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله و در طریقت نظر
را جز اولیاء کامل که علماء اتقیا باشد کسی دیگر از مدعیان نداند از آنکه اولیاء الله از کثرت ریاضت
و مجاهدات بر طریقهٔ پیغمبر علیه السلام آئینه قلبیه را صیقل زده اند دل ایشان جام جهان نمائی
گشته نظر در احادث واجب دارند بلکه بالکلیه واجب دانند و واجب بینند ظن خود بینی و غیر

واحد ۱۲

احوال بربابا

احوال خود بربابا ۱۲

بیان احوال شیخ سیلونه علیه الرحمة ۱۲

بیان کرامت شیخ سیلونه علیه الرحمة ۱۲

بینی را درمیان نیارند نه از روی ظن و تخمین و گمان و مقال بل از روی مشاهده و ملاحظه و
عیان و حال پس ازین نظر همه اشیا را باحاطت [دوست ۱۲] در یابند **نقل ست** که روزی سواری از
سواران کامگار بر ملاء روم بگذشت اسپ را تازیانه سخت بزد ملاء از جائی بی اختیار جست
آنکه انانیکه منکر حال او بودند اندام اهار او را ملاحظه کردند بر ران مبارک ایشان اثر زخم تازیانه
همچنان پیدا بود که بر اسپ اما این نظر پس مشکل ست فردی باید از افراد عالم که بدین وصف
موصوف گردد **ایضاً** خویدم العلماء والصلحاء مولف مصنف این رساله و مقرر این قباله را
روزی از روزها چون نظر از غیر بگسسته [چشم نگاه داشتن ۱۲] این شرف روزی وقت گشته بود تا من و یاری بگرد
نواحی و یاری می گشتیم ظالمی از ظلام زمانه بر ما بگذشت سنگی از کمین گرفته بشدت تام همان
خرمی ناتمام بر سینهٔ بی کینهٔ حضرت ایشان زد از انجا که سلامت حال درویشان ست نه از شدت
سنگ خبر یافته و نه بر ضارب آن نظر باخت ولیکن من دانم که بر من رسید چون بحدی که ساعتی
طویل نفس زدن و کلام گفتن نتوانستم بعد از زمانی چون از احوال یکدیگر خبر یافتیم فرمودند
که چون لطافت برگ گل از شدت آن خبر نشدم معلوم انیست که شما بنظر احاطت بوده اشتید
اما مدعیان و مبتدعان را بخلاف انیست از انکه خوبی بینند و یا آوازی شنوند آن را کشف و کرامات
دانند و خود را بدان واصل و اولیاء گیرند و شهرت آنرا در خلق پیدا آرند تا جاه یابند **بدان** که این
معنی محض ضلالت ست نعوذ بالله من ذلک و از ان خبر ندارند که آنجمله از القائی شیطانی ست
و تبعیت نمودن مر شیطان را در کل امور کفر باشد چنانکه در مشارق و شرح آن مسطور ست
حضرت سرور کائنات فرموده اند چون حضرت جبار جهاندار کاری را خواهد که در زمین کند
حاملان عرش را از ان اطلاع بخشد حاملان عرش بفرشتگان دیگر رسانند هکذا درمیان فرشتگان
آن سخن از افواه بافواه جاری گردد و لیکن شیاطین پران شده بآسمان رسند از بهر شنیدن
کلام ملائک اگر شعلهٔ آتش از نجوم بر ایشان رسد گرد و ار سوخته فرو ریزند و اگر نجات یابند
آن سخن دزدیده را آورده در اذن اولیاء خویش اندازند نوما و یقظة و این معنی در جوگیان
و پیشوایان کفار بغایت بسیار ست و بعضی جهال مسلمانان نیز بدان ضلالت گرفتار
اند و بحد کفر رسیده اند از انکه قبول کردهٔ قول جنیان و خود را اشتهار دادن بر انکه از غیب
اطلاع دارم و راضی شدن بدان و دعوی کردن که اهل باطن شدم این جمله از پیروی جنیان
بود و پیروی ایشان کفر ست چنانکه عبارت تفسیر یعقوب چرخی بران جمله مشیر ست **ایضاً**

روزی حضرت ایشان نه از برای اظهار حال خود بخلق بل از برای ادای شکر نعمت باری تعالی کقوله تعالی واما بنعمة ربک فحدث یعنی از نعمتهای ظاهری و باطنی که بر تو ریخته ام بخلق بگو تا ایشان نیز متابعت کنند و تو نیز شکر نعمت را بجا آورده باشی بزبان رانده که هیچ گاه از یاد باری عز اسمه تغافل ندارد و در بهشتن همیشه متامل می بودم تا وقتی از اوقات شریفه با مردم بکلمات جهریه بیان شرائع می نمود تا ناگاه خطرهٔ ناموجه بر خاطر گذشت که اکنون مگر غفلت روی داده درخت حضور یکسو نهاده باشد بمجرد ضمیر فقیر در میان بیان بر زبان راند که نی نی غافل نیستم پاره خجالت رو نمود تا باز ساعتی از ساعات غریبه در خواب رفت بحکم آنکه العادة لا ترد الا بالموت ظن فاسد باز در خاطر گشت بمجرد مرور خطره در ضمیر فرمودند نی غافل نیستم انگاه بر گذشتهای غائب شده از خطرات ناموجه تائب شدم **القصه** چون حضرت ایشان عالم متقی و متدین و عارف صالح و متیقن و عابد و زاهد ظاهراً و باطناً در زهد و ریاضت متمکن بوده هر کردار و گفتار ایشان در ما اثر می کرد و ما را از ما بیخبر می ساخت کقول من قال:

سگ اصحاب کهف روزی چند ۔۔ پی نیکان گرفت مردم شد

و درین باب الصحبة تؤثر کلامی مشهورست روزی از ایشان سوال عاجزانه و درخواست مشتاقانه کردم که مرا نیز از شغل باطن خویش بهره مند سازید و مشغول گردان ایشان مبالغت فرمودند که تحمل این بار گرانست و رفع این غبار از ضمیر نه آسان چون عزم جزم و صلح بلا رزم کرده بودم از سوال نه ماندم هر چند تعداد دشواریها و سختیها را آن بیان می نمود آتش شوق و محبت آن در من می فزود تا بعد ازان فرمودند که این کار نه سرسریست و نه خود روی بلکه مقتبس از مشکاة ذو البرکات حضرت نبوی یداً بید بمشائخ رسیده و هر کدام آنها اذنا باذن اورده اکنون هر کدام از علما و صلحا و زهاد و عباد و سادات و غیرهم من ذوی الانساب بلا اذن شیخ کامل مکمل که یداً بید از حضرت خیر البشر علیه السلام را اذن آورده باشد بر سجادهٔ رسم و عادت نشنید تا عوام الناس را دعوت نماند و در بیعت عام بکشاید فکر و فکر ناموجه و نام خصه مریدان رسمی و عادتی جهال لا یعنی بلا طریق سند و تصور و اراده مشروعانه بل طریق رفض و الحاد و زندقه و مبتدعانه من هو احبس النفسهم تلقین نمایند جز ضلالت بضاعتش نباشد کقول من قال **مثنوی** منه دست هتی از سیم و از زر:

بجز در دست پیرے پیر پرور ۔۔ چو ده دستش بنی دست ارادت

مؤلف دوروزه احوال خود بعید تفتیش ۱۲ قصه خود دوروزه ۱۲

بدست آید ترا گنج سعادت ... مکن با صوفیان خام یاری
که باشد کار خامان خام کاری ... طریق پخته کاری را ندانند
بخامی میوهٔ باغت فشانند ... ز اصل خویش آن میوه بریده
بماند تا قیامت نارسیده ... ز کار خام کس سودی ندارد

ایضاً

چو حلوا خام باشد علت آرد ... ای بسا ابلیس آدم روی هست
پس به هر دستی نشاید داد دست ... پس چون درین باب از حضرت شیخ خود

شرف اذن ندارم خود را معذور میدارم اقدام نمودن برین امر مرا جائز نیست اما همراه موافق و یار صادق که درین باب طبیب حاذق هست ماذون و مرخص هست از حضرت شیخنا و امامنا شیخ الاسلام والمسلمین شیخ بهاء الدین صامت او را اذن بحصول پیوسته شما را دلیل کردیم بدان آستان خیر نشان رسانم القصه چون ما را درین امر حرص تام بود و ایشان را بر ما شفقت ما لا کلام در خطه شریفه اجمیر بخدمت شیخ الاسلام والمسلمین سراج الدین والدنیا زبدة العلماء العاملین تاج العرفاء الکاملین حضرت مخدومی مرحومی شیخ سالار رومی علیه الرحمة والغفران باسپارش بغایت و موعظهٔ بی نهایت سپردند بعد از اطلاع آن وحید زمان کهف الامان بر طریقه حسب و نسب این فقیر فرمودند ای سید باید دانست که سادات سنی مخدومی را شاید نه خادمی را اما طریق این کار و صیقل آئینه بر زنگار خادمی هست نه مخدومی و حصول طریقهٔ وصول بی کیف جز بطول صحبت مرشد کامل متشرع بحصول نپیوندد پس خلعت را اختیار کرد خدمت مصلی را تعیین فرمودند خدمت شریف را ذروهٔ منیف دانستم بدل و جانش قبول کردم طرفة العین از و تغافل نه ورزیدم مدتی بسیار و روزگار بیشمار برین گذشته چون در خدمتم صادق یافت شفقت نموده بتحصیل علم تصوف و سلوکم گماشت بحکم آنکه الصوفی ابن الوقت در زمان فرصت آن نکته بار التعلیم می نمود بطریق واجبانه که حصول آن علم بلا تمسک بدان واجبات میسر نیست بلکه طالب آن را بلا شروط و طریق متداول متعارف بین المشائخ والاولیاء من الاول الی الآخر خوف و خطر کفر و ضلالت حاصل نیست چنانکه دیده میشوند درین روزگار تیره اکثر پیران و مریدان خود را بسبب خوض درین علم بلا ادای شروط آن بحد کفر رسیده اند و عوام الناس را از راه رست محمدی بیرون برده اند **شرط اول** آنکه شخصی باید عالم متبحر که در انواع علوم دینی و عقاید یقینی حظ وافر داشته باشد تا در یقین و عقیدهٔ او خلل واقع نگردد

انگاه طالب این علم گردد والا بسا علماء ناقص بسبب نقصانیت علم دینی درین علم
خوض نمایند وکافر گردند چه از ادراک عبارات واشارات این علم عاجز آیند یا آنکه
این علم بتمامه اشارات است در عبارات واضح نگنجد ایضاً شاید وباید که علم کلام را
کما حقه دریافته باشد تا طریق توفیق میان هردو علم میسر گردد وداند که معرفت ذات
وصفات باری تعالی در دو علم متحد اند هر که امتیاز بینهما جائز داند او ضال ومضل است
مگر آنکه در علم کلام قال است وقیل اما اینجا حال است وتخییل آنجا کار دلائل نقل است وعقل
اما اینجا انقیاد بر هردو بانفراد از عقل پس علماء ناقص را احتراز ازچنان باید کرد که آدمی را
از شیر مردم خوار **شرط دوم** آنکه باید شخصی زاهد وعابد مهیا از برای زاد آخرت
باشد تا بنور عبادت وطاعت وکثرت ریاضت دل خود را مصفا کرده که آئینۂ قلبیه
او شایان قبول آن علم گردد والا هرچند پیر معلم شفقت ورزد وتعلیم وتکریم نماید
مرید جد وجهد تمام کشد بحاصل کلے نرسد بلکه خوف الحاد وزندقه باشد کقول من قال
رباعی تو بدین رفتن بمنزل کے رسی * تو بدین سیرت بحاصل کے رسی
پس گران جانی ولبس اشتر دلی * باسبک روحان بدین دل کی رسی
ایضاً درین باب کلامی مشهور است اَجِیْعُوْا بُطُوْنَکُمْ وَاظْمَأُوْا اَکْبَادَکُمْ
وَاَعْرُوْا اَجْسَادَکُمْ تَرَوْنَ اللهَ عِیَانًا عِیَانًا مراد از برهنه ساختن تن نه این است
که چون گمراهان زمانه فروض خود را هم برهنه سازند بلکه تهی ناف تا زانو پوشیده داری اما به هرچه
میسر شود از گلیم وبوریا وبرگ درختان وریگ بیابان که عورت ترا مستور سازد وقانع
وشاکر باشی **ایضاً** در لباس فاخر وکمین خود را یکسان بینی تا شایان محبت ودوستی دوست
گردی وبشرف رؤیة الله مشرف شوی **شرط سیوم** آنکه خداترس باید که تو به کتابهای
فلسفه واهل هوا معتقد ومتیقن نباشد وآنها را مطالعه نکند والا یقین او ثبوت نخواهد یافت
وحلاوت دین محمد علیه الصلوة والسلام نخواهد دید چه هر که خدای ترس نباشد او طالب حق حقیقت
نباشد بلکه هوار الطالب گفته باشد وارادت شیطانی را مطلوب داشته باشد تابع هوا
ضال ومضل باشد کقوله علیه الصلوة والسلام بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ هَوًی یُضِلُّهٗ
در تفسیر چرخی آورده است که نصیب درویش این است که تقوی شعار خود سازد وبدانند
که در قرآن همه وعدهاے نیکو مر خداترسان راست نه مر دانشمندان را ونه حاجیان را

ونہ غازیان را ونہ شیخان را ونہ سیدان را ونہ زاہدان ظاہری را کہ بظاہر زاہد اند
ونہ خواجگان را کہ از حرام گیرند و مکرہا کنند و نان دہند و خلقان را صید خود کنند
انتہی کلامہ الصافیہ بدانکہ این بہشتیان را حق تعالی بترسیدن یاد کرد نہ بایمان یعنے
گفت اَلَّذِیْنَ یَخْشَوْنَ ونہ گفت کہ اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا تا بدانی کہ مقصود بزرگ از ایمان
ترس خدا است قال النبی صلے اللہ علیہ وسلم مَنْ قَالَ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ خَالِصًا مُخْلِصًا
دَخَلَ الْجَنَّۃَ قَالُوْا وَمَا اِخْلَاصُھَا قَالَ اَنْ یَّحْجُرَ عَنِ الْمَحَارِمِ تا معلوم شود کہ ایمان آوردن
بی اخلاص نتیجہ نمیدہد و اخلاص کلمۂ طیبہ (ای الاصحاب ۱۲) (ای کلمۃ التوحید ۱۲) باز ایستادن ست از حرامہا و ترس خدای تعالی انتہی کلامہ
شرط چہارم آنکہ چون طالب موصوف بدین اوصاف گردد باید کہ خود را بخدمت پیر کامل
متشرع متدین کہ زاہد ظاہری و باطنی باشد و از تنگنای ہوا و اہل آن رستہ و معتمد طریقہ
سنت و جماعت گردیدہ اذن ارشاد و ہدایت را از شیوخ متقدمین اکابر عن اکابر من حضرت
النبی علیہ السلام الی زمان الوصال الیہ رسیدہ باشد رساند خدمت ظاہر و باطن او را بجای
آرد تا بعد از ادای ما وجب آنچہ شیخ مصلحت بیند بدان طریق کہ مناسب حال باشد عنایت
نمودہ تعلیم نماید کلمۃً کلمۃً حرفًا حرفًا شرط پنجم آنکہ نیت و قصد طالب باید کہ وجہ اللہ باشد
و جویان رضاء مولے نہ آنکہ ملتفت بغیر اللہ باشد در عوارف المعارف است ہر آن طالبے
کہ در بدء طلب نیت کشف و کرامت باشد ہمان نیت او شیطان متشخص گردد و او را گمراہ سازد
شرط ششم آنکہ شیخی را جوید کہ او نیز موصوف بدین اوصاف باشد اصلے ہست درین باب
کہ شخصی کہ خود نرسیدہ و کامل نباشد دیگرے را چون رساند و مکمل سازد شرط ہفتم آنکہ
شیخ را باید کہ اندر خور طالب کلام کند لقولہ علیہ الصلوۃ والسلام کَلِّمُوا النَّاسَ
عَلٰی قَدْرِ عُقُوْلِھِمْ و در اوان تعلیم باید کہ غیر شیخ و ہمان مرید ہیچ فردے از افراد عالم نباشد
نقلست کہ عبد اللہ شطاری مریدی را تلقین ذکر میکرد اسپی دران جا بود ممانعت نمود
کہ این نیز حیوانی از حیوانانست شاید کہ طاقت تحمل این بار نداشتہ باشد میگوید مؤلف این
رسالہ روزے از روزہا با حضرت پیر دستگیر بیابانی بودم سخنی را میخواست کہ با ما گوید دہن مبارک
خود را بگوش فقیر نزدیک رسانیدہ ادا کرد با آنکہ ہیچ فردے از افراد آنجا نبود گفتمش
یا امام زمان وجہ چہ باشد گفت سند مشائخ برین جملہ رفتہ است و ایضا ہر طالبے
از طلاب زمانہ مخصوص باشارتے دیگر است بعضے باشارت دریابند و بعضے بعبارت

وبعضے بعد از تامل و محنت و مشقت القصہ بعد از ادائے شروط من الجانبین ہر کلمہ را
کہ از علم تصوف از حضرت شیخ بہرہ می یافتم مدت یکہفتہ خلوت را اختیار می کردم تا بعد
از ذکر و فکر بسیار و جہد و ریاضت بیشمار بعون اللہ و توفیقہ کما حقہ در می یافتم
بعدہ بحضرت پیر دستگیر تقریر می نمودم حضرت ایشان صد آفرین می گفتند تمام تقریرات
را می پسندید بعدہ کلمہ دیگر عنایت می نمودند فی الجملہ چون روزگاری برین گذشت
آنچہ از اقوال و احوال حضرت شیخ بود بعنایت بی غایت خویش چون محل را شایان دیدہ
در کلبہ قلبیۂ فقیر ریخت انگاہ فضیلت اذن در پیش آورد و ماذون گردانید اے عزیزمن
دانم کہ از شدت آن ساعت برمن چون گذشت گفتمش اے شیخ محقق و ای استاد
مدقق و اے پیر مشفق مارا ازین قید آزاد ساز ازانکہ این روے در خلق دارد از برائے
تربیت طلاب و ادائے نصایح و مواعظ باہل اسلام ولیکن مارا روے در حق می باید ہرچند مبالغت
نمودم سود نہ کرد حضرت فرمودند آرے آن ہست اما دو امرے دیگر است یکی آنکہ انقیاد
امر اساتذہ متدینہ از فروض طلاب است کقولہ علیہ الصلوۃ والسلام مَنْ قَالَ فِیْ
جَوَابِ اُسْتَاذِہٖ لَا لَا یُفْلِحُ اَبَدًا امر را رد نمیتوان کرد دوم دیگر آنکہ منقول شیوخ الاسلام
است ہر آن صاحب نعمتے کہ نعمت اذن و ارشاد داشتہ باشد و بمجلس نرساند اورا
از جملۂ بخلاء شمردہ اندپس چون محل یافتہ ام بخل را برخود جایز ندارم پس بنا بر ضرورت رضی
شدم اینجا مقدمہ دیگر باید گوش کرد بدان ای عزیز وافر تمیز تغمدک اللہ تعالیٰ
برضوانہ کہ شیخوخیت و ارادت و انابت امری است دیرینہ و کاری است پیشینہ کہ
تمام او الحاد و بدعت نیست و جملۂ او برطریق سنت ہم نے بعضے ازان بر ہدایت و بعضی
بر ضلالت بلکہ اکثر درین ایام فساد از بسیاری مردم بیدین و بیدادین امر سبب الحاد و لحاد
آمدہ حتے کہ اگر درمیان اسلامیان این روزگار این امر نبودی ہمہ اینہا ایمان بسلامت بردے
و ہیچکدام اینہا مرتد و بیدین نشدی تا کہ سبب تفریق امت بہفتاد و چند گروہ درین
ایام ہمین امر آمدہ عجب اگر ضعفاء مسلمانان این زمانہ ایمان بسلامت برند زیرا کہ بناء پیری
و مریدی در اصل بر ہیبت و ترس از خدا تعالیٰ و تحیر در امور آخرت است کہ چہ خواہم یافت
از خیر یا شر ایمان بسلامت بریم یا نہ کقول من قال بیت

سرگشتہ بود خواہ و لی خواہ نبی ؎ در وادی لَا اَدْرِیْ مَا یُفْعَلُ بِیْ

اما متمردان این روزگار درمیان یکدیگر مبایعت بر غرور وتضمین کنند وهر دو کافر گردند هم پیر وهم مرید چه درین باب مَنْ اٰمِنَ فَقَدْ کَفَرَ کلامی مشهور هست ایضا مَنْ قَالَ اَنَا فِی الْجَنَّةِ فَهُوَ فِی النَّارِ از تمهید ابوشکور سالمی میتوان دریافت روش طائفه اول تحیر واضطراب چنانکه مولوی روم فرماید بیت

حیرتی باید ترا ای ذوالعیان	تا نه گنجی در زمین و آسمان
وایضا گر تو با عالم یکی را ائی	همگی حیب لیستی و حیرانئی

اما روش طائفه متمرده تکبر وغرور وانکار بر روش اولی الالباب روش طائفه اول ابتغاء رؤیت مولی واندیشه کار عقبی وچنگ زدن بعروة الوثقی با قدم نمودن بر امور مرضیه واجتناب از منهیات شرعیه وروش طائفه اخری ابتغاء تنعمات دنیا واستغناء از حضرت خدا وکار اخرے وبرهم زدن شریعت غرّاو علی هذا القیاس اگر امعان نظر در شان ایشان کنی بهر حال کافر مطلق یابی اکنون بدانکه پیران ومریدان درزمان ما بر اقسام اند اول پیر کامل در طریقت که اورا عاشق صادق خوانند چنانکه در شرح مشارق است هرکه از هرچه جز خدای است پرهیزد تا بجز توحید چیزے دیگر در خاطر او نباشد اورا صوفی عاشق خوانند پس اینها جز از الله تعالی هیچ را نخواهند ونخوانند ونداند وکار ندارند وخطره ماسوی را بدل راه ندهند بلکه آن خطره را گناه دهند این طائفه نه دنیا را خوانند ونه عقبی را جز وصول بی کیف بحضرت مولی چنانکه بی بی رابعه عدویه در مناجات گفتے ای رب الاسباب هرچه نصیب ما در دنیا آفریده بکافران بخش وهرچه از بهشت آفریده بمؤمنان ده مارا در دار دنیا دردے بخش ودر دار آخرت دیدار ایضا رئیس مشائخنا شیخ جنید بغدادی فرموده اند چون خطره دنیا بر ضمیرم مرور نماید طهارت صغرے بجا می آرم وچون خطره بهشت در دل گذرد طهارت کبری تمام میسازم چه لذت آن بیشتر است اے عزیز در روش این مردم هرچه جز خدا تعالی در دل ایشان گذرد طهارت طریقت ایشان را ناقص گرداند پس پیر کامل ومرید کامل این نوع مردم اند چه پیر در لغت کثیر العلم کثیر السن را گویند چنانکه لفظ شیخ در لغت عرب محتمل هر دو هست ایضا پیر پرورنده را گویند کثیر العلم آن باشد شرعاً وعقلاً که جز موجد خود وصاحب خود چیزی دیگر را جویان نباشد وبقوت علمیه راه طلب را دریافته باشد ومریدان را نیز بدان طریق رهنمونے

ف پیران و مریدان

ف مناجات بی بی رابعه

ف از خود جنید بغدادی

ف تعریف پیر کامل

کرده باشد ایضا چون قاعدهٔ کثیر السن از اسلامیان آنست که دیانة وضرورة رجوع
افعال و اقوال و احوال و مرضیات و محبوبات موجد میباشد چون رجوع صورت او نیز بوطن اصلی
قریب رسیده امام را پیر نامند اگرچه خود جوان باشد و درین باب پرورنده نیز آنست که
اول خود پرورش یافته باشد از پرورنده یدا بید الی حضرت النبی علیه الصلوة والسلام بعده دیگری
را پرورش داده بمراتب خود رساند و اگر مرید را بمراتب خود نرساند در شان آن مرید پیر نشد
بلکه راه نما شد و راهنمائی از عامهٔ مؤمنان ممکن است و مرید در لغت خواهنده را گویند
پس هیچ خواهش مر خواهندهٔ ذوی عقل را شرعا و عقلا جز خواهش موجد و صاحب خود و ابتغاء
او جائز نباشد چه در حقیقت قیام او بدو هست پس اعراض از شاهدی و ناظری که قیام او
بدو باشد عین کفران نعمت باشد و در شریعت چون رجوع او بدو هست کقوله جل جلاله
اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ پس جز او نخواهد تا در حضور بلا نفور بحضرت ذو الجلال لا محالت
آید نکشد که مَنْ لَهُ الْمَوْلٰی فَلَهُ الْکُلُّ وَمَنْ فَاتَهُ الْمَوْلٰی فَاتَهُ الْکُلُّ کلامی مشهور است
روش این قسم آنست که از مردم گریزند و از مردم رهند و با خدا باشند بعضے در میان بیابانها
و بعضے در غارها هرگز اختلاط مردم نکنند بعد از چهار یا پنج روز افطار بمیوه جنگل یا گیاه بیابان
کنند قسم دیگر پیر کامل در زهد و ریاضت و عبادت گویند آنها نیز غرق محبت اند زاهد آن
باشد که از حلال دنیا بچیزی اندک تمتع گیرند از خوردن بیک لقمه یا دو لقمه از پوشیدن
بستر عورت بچیزی کمین و از فضول حلال احتراز نمایند بنا بر دوام یکے آنکه حساب قیامت
را ترسند دویم آنکه هضم نفس گردد و تقویت روح که تا قابل قبول اسرار الهی باشد
و مریدان را نیز بدین رهنمون کنند تا روح ایشان نیز قابل قبول اسرار الهی گردد اما قسم اول
همیشه مستغرق در دریای وحدت اند گاه گاهی بجانب شغل ما سوی بیرون آیند باز در
بدیهه غرق گردند لیکن قسم دوم معتدل اند گاهی بدین جانب گاهی بدان جانب
اگرچه وجد آن جانب طرفة العین باشد در ظاهر ولی در باطن پریشان سالهای بیشمار
گذرند که جز الله تعالی کسے دیگر نداند و ذوق آن ساعت را ایشان دانند و داخل وعدهٔ
ذَرَّةٌ مِنَ الْعِلْمِ الْبَاطِنِ یُوَازِیْ عَمَلَ الثَّقَلَیْنِ گردند که یک آن رفع غبار ما سوی
از مردمک عین قلب برابر عمل ثقلین باشد قسم سوم پیر کامل در شریعت با زهد
و ریاضت و ملتجی بطریقت اما گاه گاهے بجائزات شریعت عمل کنند چنانکه در بعضے اوقات

یعنی ذره از علم حقیقت برابر است با عمل دو گروه یعنی جن و انس

به گرد منکوحه حلال هم گردد و در بعضی اوقات شکم سیر هم بخورد و در بعضے اوقات جامه فاخر
هم پوشد بحکم آنکه العبادات اختلاف العادات وارد است چون نفس را بمحظوظات
خود آگاه کند بازش حظ ندهد تا بر نفس کلفت و محنت تام رود و آن کلفت نفس سبب
ضیاء باطن او باشد اما دعوت این پیر عام می باشد کافر را باسلام خواند و عاصی را بطاعت
و مطیع را بزهد و ریاضت و زاهد را بطریقت چون شغل با مردم بسیار دارد ازان او را
پیر شریعت گویند پس هر که بدعوت او از کفر باسلام آید و یا از گناه بطاعت و بجائزات
شریعت بتمام و کمال عمل کنند چنانکه همیشه حلال سیر بخورد و جامهای فاخر ابریشمی همیشه
پوشد اما از منهیات شرعیه قولاً و فعلاً حاضراً و ناظراً مجتنب و محترز کلی باشد او را مرید شریعت گویند
اگر بدعوت او مشتغل زهد و ریاضت گردد او را مرید زهد گویند اگر بدعوت مشتغل بشغل طریقت
گردد او را مرید طریقت گویند باید دانست که هیچ کدام ازین پیران و مریدان ذره
از ذرائر مرضیات شریعت چون سنن و مستحبات و مندوبات فرونگذارند چه جای آنکه
فرض و واجب را ترک آرند و به گرد ذرهٔ از ذرائر ممنوعات شرعیه چون مکروهات و مشتبهات
نه گردند چه جای آنکه محرمات شرعیه را جائز دارند تا اگر مرید ازین مرضیات مذکورات قدم بیرون
نهد بر پیر فرض گردد که او را منع کند اگر منع نگردد باید او را مرید نخواند و نداند و حق
برادری و آشنائی از و باز دارد و الا با او باهم در دوزخ رود و این در احادیثها مشهور
است که نیکان را بسبب اختلاط با بدان بدوزخ برند در رد البدع و در ذخیرة الملوک
می توان نظر کرد و اگر پیر گرد منهیات شریعت گردد مرید را باید که او را وعظ دهد و اگر
نشنود ازو مجتنب گردد و الا مرید نیز با او بدوزخ رود اما هر کدام ازین سه اقسام را چاره
نیست در دعوت نمودن از اذن پیر کامل که دست بدست از حضرت خیر البشر علیه السلام
آورده باشد و اگر شخصے اذن نداشته باشد و مردم را براه راست شریعت خواند باید که خود را
پیر نگوید و نداند که مفتری کذاب باشد عاقبت به کافری افتد بلکه خود را معلم و مجیب دعوت
را متعلم و شاگرد گویانند تا از افتراء نجات یابد و مبتدع نباشد قسم چهارم پیر رسم و عادت
اینها نیز بر دو قسم اند قسم اول آنکه چند روزے در صحبت صاحب دل گذرانند سخنی چند
از ذکر و فکر از و دریابند دزدوار آنرا دزدیده بجاے روند خود را شهرت دهند
و پیر گویانند در دعوت عام بکشایند اما مرید از ابر شریعت ثابت قدم دارند و لغزیده نمایند

اورا مبتدع گویند زیراکه در تاویل غلط رفته و تاویل کرده مگر اذن هم همین باشد و یا آنکه پیر
اورا اذن در یک امرے داده باشد و آن اذن را کلی دانسته باشد بهر حال مبتدع
و صاحب بدعت باشد و در تعریف اصطلاحی مبتدع در شرح مختصر که مسمی به فوائد دینیه
است آورده که وَهُوَ الَّذِی اَحْدَثَ فِی الدِّینِ شَیْئًا لَا یَکُونُ مِنْهُ کمشیخة زماننا
کذا فی الفصیحیة که اما متعد کجماعة النساء وحدهن انتهی کلامه و در تعریف لغوی
او در صراح است ابداع نو برآوردن رسمی نه بر مثال انتهی کلامه پس این نوع پیری و مریدی را
در ایام سابق در دین هیچ مثال نیامده که این بدان مانند باشد ایضا فیه بدعت نو برآورده
رسمی در دین بعد اکمال دین انتهی کلامه پس دین چون کمال یافته این نو رسم مردود را
رد باید داشت قسم دیگر آنکه بر سجادهٔ آبا و اجداد نسبا بنشینند یا بالقار شیطانی و هوائے
جسمانی و نفسانی آوازے شنود و یا خوابی بیند خود را پیر و پیشوا گویاند این ضال و مضل باشند
اگرچه دعوی ثابت بر شریعت کند زیراکه ما امتحان نمودیم درین وادی بسیار و بسیار
اند که بحد کفر رسیده اند و اگر خود را بر شریعت ثابت نداشته باشد و یا مریدان را از شریعت
بیرون آرد اورا کافر مطلق باید گفت نه پیر بلکه بیر باید دانست یعنی چاه که مردم دران
می افتند و هلاک می کردند کقول من قال **قطعه**

رهنما نیست وانکه راه زن است	بر سر راه خلق چاه کن است
چون شود گم بسوے حق ره ازو	هست شیطان نعوذ بالله ازو

و مرید اورا مرید نباید گفت بلکه مَرید بفتح باید دانست که مَرید شیطان رانده شده
را گویند کقول من قال **قطعه** اے گشته مرید رسم و عادت
یک ذره ندیدی از ارادت ❊ تا رهبر تست عادت مریدے
شیطان حقیقی نه مریدے ❊ پس نماز در پس این نوع پیران و مریدان نباید
خواند چنانکه در شرح عقاید است وَمَا نُقِلَ عَنْ بَعْضِ السَّلَفِ مِنَ الْمَنْعِ عَنِ
الصَّلٰوةِ خَلْفَ الْمُبْتَدِعِ هٰذَا اِذَا لَمْ یُؤَدِّ الْفِسْقَ وَالْبِدْعَةَ اِلٰی حَدِّ الْکُفْرِ
وَاَمَّا اِذَا اَدّٰی فَلَا کَلَامَ فِی عَدَمِ جَوَازِ الصَّلٰوةِ و در عجائب الغرائب و ترغیب الصلوة
آورده هر نمازے که بکراهیت ادا کرده شود بهتر آن باشد که اعاده کرده شود و در
رد البدع آورده در شان قسم اخیر فشهادة هؤلاء المشتبهین المترسمین

غیر مقبولة بالاتفاق فکیف یجوز الاقتداء بهم واخذ التلقین منهم پس این قوم ضال و مضل اند و معتقدان ایشان کافر مطلق اند و در تفسیر جرجی است نصیب مؤمن اینست که از ملحدان و مباحیان و مبتدعان دور باشد تا ایمان خود را بهبا وندهد و در صراح است الالحاد والالتحاد از دین برگشتن القصه حضرت شیخنا و امامنا فرمودند که چون بقید اذن مقید شدم بحکم آنکه فرموده اند که سالک را در سلوک هفتاد و دو ممانعات از جانب الله تعالی پیش می آیند ابتلاءً و امتحاناً علیه اول آنها آنکه الله تعالی او را شهرتی تمام ملک و ملکوت میرساند تا توجه عوام و خواص بدو باشد اگر درین منزل سالک باین توجه عوام قانع شد و اختلاط مردم را پیشه گرفت از مقصود اصلی بازش دارند همین رتبت روزیش گردانند هر آئینه از دوستان مخلص و محبان خالص نباشد بل از مدعیان کذاب باشد و اگر درین منزل با مردم نیامیزد بل از ایشان گریزد آنگاه از ممانعات دیگر فرود آیند از کشف و کرامة و غیرهم اگر دران منزل ماند دوستی را نشاید و ولایت خاص را نباید و اگر دران منزل مسکن نگیرد و کرامت را بگوشهٔ چشم ننگرد بلکه از همه ممانعات بگذرد چنانکه بجز لقاے دوست قانع نگردد آنگاه ولایت را شاید و دوستی را باید آنزمان الله تعالی نیز او را دوست دارد و بر تمام عالم برگزیند چنانکه کمل و اقطاب را پس توجه عام و خواص بمن شد تا که حضورم را بفتور بدل کردند و در مشاهده و مراقبه ام خلل انداختند بعضے مریدان شریعت می شدند چنانکه حاجی سیف الله گکیانی و ملک گدای گکیانی را همایون بادشاه با خود برده بودند درانجا مرید شریعت شدند و بعضے جستجوی طریقت مینمودند آنزمان از حضرت پیر دستگیر حضرت شیخ مخدومی سالار رومی التماس نمودم که مرا از اجتماع این مردم خلاص گردان حضرت ایشان را چون بصیرت بغایت و کشف و کرامت بی نهایت بود مسکن مادام عمر مرا در یافتند اما صریح نمودند احترازاً عن توهم الکشف والکرامة که الکرامة حیض من الرجال وارد است فرمودند که توجه بکوهستانها بکنید دران ایام از حضرت ایشان وداع نمودیم و روے بکشمیر نهادیم قضا را گذر من بر قریهٔ از قریهای گجرات افتاد که آنرا داود پند گویند کیلاس نام شخصے از ساکنان آن موضع بمجرد رسیدن در من نگه کرد غوغاء عام پیدا کرده مردم را آگاهانید بخدمت پابوسی آمده شخصے را که من در خواب دیده بودم علامت او را دریافتم که همین است ما را باید که او را به پیری خوانم و پیر گیرم او ما را مرید شریعت گیرد من بطریق

ف در سلوک هفتاد و دو ممانعات اند

ف باید دانست که اظهار کرامت ولایت است [illegible] عیب [illegible] فتح و اعجاب [illegible]

تعجب و امتحان خواب او را ممانعت نمودم که بر صدق رؤیاء خویش اگر پیش ازین بکسی گفته باشی گواهی گذران جماعت کثیر از اطراف و جوانب حاضر آورد و گواهی دادند که یا شیخنا تمام علامات شما را پیش ازین ممر رؤیاء صالحه بما مردم بیان کرده بود تا که خال مبارک پیشانی شما را نیز یاد کرده بود که چنان و چنین مردے از اطراف عالم در دیار ما خواهد رسید همگی مردم او را به پیری و پیشوائی خواهند گرفت بیت سحر کرشمه وصلش بخواب میدیدم زہے مراتب خوابے که به ز بیداری ست آن هنگام بیعت نمودیم مدتی چند دران موضع متوطن ماندیم تا زمانیکه همایون بادشاه از دست شیر شاه بادشاه افغان شکست یافت معه بقیهٔ لشکر روے بکابل نهاد دران موضع ما را با پدر مشفق ملاقاتی شد در کنار یکدیگر را گرفتیم ترحم و تلطف بیحد نموده اما آه تحسر و تاسف میکشید که من بر غلط رفته بودم جای آباء و اجداد را شما گرفتید در دین و دنیا کار همین است که تو گرفتی الحمد لله که بدین رتبه رسیدی دو همیان یکے از طلا و یکے از نقره در پیش من نهاد گفتم ای پدر بما در کار نیست گفت ای فرزند عزیز این را نذر شما کرده ام امید که صرف درویشان سازی بضرورت خادم برداشت انگاه از همدیگر در گذشتیم روایت میکند حضرت مخدوم زاده معتصم بعروة الوثقی حضرت مصطفی که فرزند جاگیر و دلبند بی نظیر حضرت ایشان است در زمانیکه حضرت پیر دستگیر سید علی ترمذی زیارت شیخ شرف الدین پانی پتی بجای آورده بود و تاثیرے بر ایشان شده اسپ و سلاح را بقوالی سپرده بود تا بپدرم برسانی اما خودش بعد ازان هیچ با پدر ملاقاتے نشده بود مگر درین ساعت فی الجمله باز در دلم جنبش پیدا آمد و تا آرامے هویدا شد که شاه پدرم باید تا خود را بخدمت حضرت شیخ سالار که برگزیده درگاه عفار است برسانم و خود را ازین قید پیری و مریدی آزاد گردانم روے بدان جانب نهادم روزی چند رفتم سواران شیر شاه بادشاه در راه ملاقی شدند چون بتعاقب همایون بادشاه می آمدند بحکم آنکه جهل و سختی بر افغانان غالب ست تا هر که بر زبان فارسی نطق و تکلم کند او را دشمن میگیرند مصلحت قتل من در پیش نهادند ایشان بدان هوا و بازی و من بقضا و قدر راضی زمانی در راد توقف کردم آخر الامر رسیدند که هیچ از دنیا داری گفتم دو همیان یکی از طلا و دیگرے از نقره گفتند لتعلق بما دارد بخادم اشارت کردم تا بدیشان داد و راه

رحلت حضرت بابا لعل ری ره

درپیش گرفتم الغرض من بقصد انقطاع وانفصال از اختلاط مردم بسبب اذن پیردستگیر بالتثام عتبهٔ شریفه آن حضرت پیردوان اما بقصد ازدیاد اختلاط واتصال این جانب با مردم از جهة اداے مواعظ ونصایح شرایع کما ینبغی باهل اسلام ارادهٔ قضا وقدر برارادهٔ من خندان چه بحکمهٔ حکم كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ نفس نفیس او را شربت موت چشانیده بود مگر ارادهٔ در باب من ادای حق زیارت خطیرهٔ مقدسه بود از آن بسرعت تمام بعد از طے طریق طویل بدان مسکن عالی مقام رسانیده سبب رحلت با دولت آنحضرت آن بوده که روزی از روزها یکے از ابناء صلبی ایشان سوار شده بقصد شکار بیرون رفته تا در بیابان بی پایان وجنگل نادیدهٔ منجل جماعهٔ سواران دزدان از اطراف وجوانب بر و استیلا نموده محاربهٔ عظیم بانواع اسلحه در میان ایشان افتاده ولیکن هیچ تیغی از تیغها بر بدن شریف مخدوم زاده اثر نمود چون از شر جماعهٔ عناد وفساد نجات یافته بخدمت حضرت شیخ حاضر آمده ایشان تهدید بسیار کرده نصایح کما حقه نموده که امثال شما مردم را طریقهٔ آبا که اهل سلوک اند مرعی میباید داشت نه طریق ابناء ملوک انام مخدوم زاده چون بجد اعتدال بوده درین باب نه بحد کمال اثر نا کردن تیغها بر بدن ایشان از تعجبات شمرده این رتبه را از خود دانسته بل بزبان نیز بیان فرموده پس چون حضرت شیخ علیه الرحمة والغفران میخواست که مرتبهٔ ایشانرا بر ایشان اظهار سازد وطینت اردیهٔ وهم وگمان وتعجب که در قعر دریای دل ایشان متمکن بود بقوت دست باطنیت بیرون کشیده بر کنار انداز د بنابر آن دست مبارک را از آستین با برکت بیرون کشیده اظهار ساخته تمام دست مبارک ایشان از شدائد زخمها کبود مینمود چون حضرت شیخ ایشان از دریا رسکر بساحل آمده شرم الکرامات حیا عن الرجال پیش آمده ایضا چون معلوم ائمهٔ اسلام ومکشوف علماء ذوی الاحترام است هر ان سالکے وزاهدی وعابدے که قدم در ادای مرضیات حق سبحانه وتعالی نهد اداءً لشکر نعمائه وابتغاءً لوجه الله وبمبالغات مذکوره مغرور نه گردد وقانع بماند الله تعالی او را دوست دارد وفردے قیامت مقبول الشفاعة گرداند اما چون مغرور کشف وکرامت در دار دنیا گردد واظهار سازد هر آئینه از کمال شفاعت فردای قیامت محروم ماند ورتبهٔ کمال شفاعت او بنقصانیت بدل گردد ایضا اِفْشَاءُ سِرِّ الرُّبُوْبِيَّةِ كُفْرٌ وارد است ای کفران النعمة یعنی نیل نعمت رتبهٔ کمال شفاعت را بزیل کشف وکرامت دنیوی پوشیده وبنقصانیت رسانیده باشد بنابر مقدمات مذکوره

[illegible] بیابان [illegible]
[illegible]
[illegible] پوست
[illegible]
[illegible]
[illegible] اللغات

ازان حال پشیمان شده آب طهارت طلبیده و وضوء جدید ساخته بعد ازادای دوگانه سر
برزمین نهاد و رحلت نمود تا شهرت من در دنیا پیدا نگردد و ایضا چون مرتبهٔ خود را بغیر
الله نمودیم مبادا که از جملهٔ اهل هوا گردم که نفس من بدین لذت یابد و شایان دوستی دوست
نمانم و ایضا رتبه شفاعت کمال را چرا بنقصان رسانیدم و ایضا مبادا که بار دیگر
ازین الوانع کشف و کرامت در وجود من آید بهرحال رفتن من بهتر باشد بدان ای عزیز
که مردان چه کارها دارند و چه روشها که امثال کار و بار ایشان از دست من و تو که
مدعیان زمانه ایم آمدن محال است چنانکه حضرت عبد الرحیم در رد البدع فرموده اند که
دین مردان دیگر است و دین مخنثان دیگر مگر ما و شما از انها باشیم که حضرت خیر البشر علیه
الصلوة والسلام فرموده انّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ كَذَّابِيْنَ فَاحْذَرُوْهُمْ القصه چون
بمسکن شریف ایشان رسیدم سر از دروازه دار بیدار دنیا و دین ایشان در آورده دیدیم
که فرزند جا نشین و دلبند معتمد دنیا و دین ایشان حضرت شیخ حسین در مراقبه نشسته
بود سر از مراقبه بالا کرده فرحت بغایت نموده بعد از ادای وظیفهٔ فاتحه و استغفار مخدوم
زاده فرمودند ای سید علی درین زمان و همدرین ادان همدرین مراقبه و همدرین مشاهده
حضرت پدر مشفق و پیر محقق را دریافتیم بعد از ملاقات فرموده ای فرزند از من دو خرقه
پس مانده یکی را پارچه پارچه ساخته در میان معتقدان قسمت ساز و خرقه دوم را به پیش آینده
این حال برسان که حق آن جانب است پس پیش آینده این حال شما را یافتیم تا خرقها را
طلبیده بر یکی ازان خرقها نام مرا نوشته یافتند در حال فقیر را پوشانیدند زهی حکمت نهفته
باری تعالی عز اسمه هر چند از قید پیشوائی خود را خلاص میخواستم هنوز قید بر قید زیاده تر بسته
بعد از استقامت در مدت ماشاء الله تعالی دران منزل باز مخدوم زاده فرمودند
چون شما را حضرت پیر محقق که ما را پدر مشفق بود وطن در کوهستان فرموده بودند برو
هر منزل را از کوهستانها که شایان بسیند متوطن گردید و یا بولایت خود توجه نمائید که
آن نیز تعلق بکوهستان دارد بنا بر اذن مخدوم زاده توجه بولایت خود آوردم چون در
شهر پرشور رسیدم معتقدان مخلصان هر یک چون حاجی سیف الله و ملک گدای
که از ملکان ککیان بودند بلاقی شدند بعد از ادای سنن ملاقات کما ینبغی اظهار حال نمودند
که وطن ما قریب است روزی چند از خدمت شریف خود ما را بی نصیب مگردان ما اهل

وعیال واطفال ما با توابع ولواحق بل اکثر اهل دیار ازان مستفید گردند شاید که الفاظ
قدسیهٔ شما در ایشان اثر کنند که از طریقه هوا وبدعت واز مخالفات شریعت مجتنب گردند
بنابر بهتر رضاء ایشان رضی شدم روی بدوابه نهادم بعد از نزول ران منزل عوام
وخواص آن دیار توجه نمودند ولیکن بعضے مستفید طریقت وشریعت شدند وبعضے
مستفید مجالست ومخالطت واستماع مواعظ ونصایح گشتند که تا بعد ازان بار مرتکب
انواع محظورات وممنوعات شدند چه اکثر افغانان بل تمامهم محبت در استماع دارند خواه
مسموعات خیر باشد خواه شر از جهة تغلب جهل وحماقت بر ایشان اما ادای مسموعات
خیر را کم بجا می آرند بل اکثر افغنین این زمانه از استماع خیر گریزان اند واستماع شر را جویان
چنانکه دیده میشود درین ایام چه فساد اهل عناد درمیان ایشان بسیار اند بسیار شایع
شده حتی که ادای مواعظ ونصایح وموظبت شریعت محمدی را علیه السلام از ترس
ایشان بجا آوردن ممکن نیست بعد از استقامت یکساله در دوابه بار میخواستم که توجه
بولایت خود نمایم اما یاران ومحبان ومخلصان لگیانی مانع شدند حیله ممانعت پیش
آوردند که در ولایت یوسفزئی دو ملحدان متمردان مخالفان شریعت محمد با شند شهرتے
نام دارند یکے پیر طیب نامند که از افغانان علجی است اصلاً دویم پیر ولی گویند که از
افغانان بریچی است که اکثر مردم آن دیار از راه راست محمدی بیرون برده اند ومبرند
روش ایشان آنکه سرود شنوند ومباح دانند زنان ومردان وخوردان وبزرگان
را برخود جمع میسازند سخنان پراگنده از حد شرع بیرون می گویند حتی که پیر ولی خود را
خدای میگویند نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِکَ شاید که توجه بدان حدود نمائید تا عوام آن مردم را
از کفر وضلالت نجات دهید چون خلل دین محمدی را شنیدم توجه بدان حدود بر خود
فرض بدیدم اما مردم می یافتم ساده دل که در حقیقت همگی ایشان دین طلب وخدا طلب
بودند جوانان ایشان از پیران در دین استوار تر زنان ایشان از مردان هنوز در دین
مؤکد تر اطفال ایشان در حد طفولیت دین طالب ودین جویان وخادمان ایشان
نیز از مخالفات ومنهیات شرعیه گریزان اما از جهة نابود بودن درس ومدرسهٔ علم وعلماء اتقیاء
همگی آن مردم جاهل بوده وبسبب بسیاری شیخان باطل وپیران بی حاصل ایشان را براههای
مخالف شریعت دعوت می نموده ایشان از ساده دلی ونادانی اجابت کرده آن مخالفات

فصل در بیان ملحدان یوسفزئی

رادین دانسته اکثر این ضعفا مسلمانان بر غلط رفته ولیکن از قواعد افغانان است هرگاه آوازه نوشنوند از در آمدن و پیدا شدن عالمی یا شیخی یا صالحی یا عابد در میان ایشان همگی اولس واجتماع نمایند جماعة جماعة بزیارت او میرسند تا چیزے از و شنوند چون محبت افغان در استماع و اجتماع است نه در عمل کردن آن مسموعات و از مر تغلب جهل امتیاز نمیتوانند کرد میان اهل حق و اهل باطل تا تفحص کنند که این شخص نو آینده بر حق است یا بر باطل مگر بعضے از دانایان و زیرکان ایشان اهل حق را از اهل باطل شناسند بنابران چون در ولایت ایشان در آمدم تا بموضع سدوم رسیدم از اطراف و جوانب آن مردم جماعة جماعة میرسیدند وعظ و نصیحت را گوش میکردند تا هرچه از دین میدانستم از مر جد جهد نمودن بر عمل کردن بر شریعت و اجتناب نمودن از اهل هوا و بدعة همه را وقتاً فوقتاً آناً فآناً تقریر مینمودم و ایشان بدل و جان انقیاد می نمودند تا بحکم حکم قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا و فی الصراح زهق نیست شدن را گویند چون مردم دین طلب و حق جوی بودند سخن حق در ایشان اثر کرد و از اهل هوا و بدعت مجتنب و محترز گشتند بعد ازان اتفاق آن افتاد که هردو پیر متمرد مذکورین را ملاقی شوم مباحثه و مناقشه در اثبات مذهب سنت و جماعت و رد مذهب هوا و بدعت بجا آریم تا عوام زمانه دانند که ایشان بر باطل اند چون طیّب متوطن نواحی هند بود در زمانی که خبر قدوم ما را شنیده در شب گریخته بهزاره رفته از انکه خفاش را شب باید تا پرواز کند چون آفتاب برآید بضرورت در سوراخ درآید و پیر ولی نیز از حضور اعراض نموده تا عوام و خواص دریافتند که بر باطل اند اما چون قواعد شیخان جنیان افغانان بران رفته که بعضی کلمات را از جن شنیده و غیب گوئی را پیشه ساخته خود را کافر می سازند و بعضی کلمات بعقل و فکر سنجیده و دریافته مردم را گویند که چنان و چنین خواهد شد اگر راست آید در میان جهال افغانان جاه و مرتبه یابند و ندانند که بدین عقیده کافر می شوند زیراکه اعتقاد علم غیب مر غیر خدای را کفر باشد کقوله جل جلاله لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللهُ و ایضاً یکی از شروط ایمان است که علم غیب را خاصه خدای تعالی دانند بنابرین جهل و حماقت شیخان افغانان پیر طیّب از هزاره خط روانه کرده چون شنیده بود که ایشان از قندس اند و عزم قندس دارند که سید علی را ازین ولایت بر داشتم و در

قدس الله خمتمش نعوذ بالله من الکفر الصریح الیضا این چیزها تعلق بتصرف الله تعالی دارد هیچ
فردے را درین جا مدخل نیست بعد ازان اصحاب و احباب این فقیر تضرع بسیار و الحاح
بیشمار نمودند برآن که یکسال درین حدودها سکونت فرمائی تا عوام زمانه بگفتار پیر
طیب کافر نشوند بنا بر استرضاء عوام راضی شدم بعد ازان چون قواعد و قوانین
افغانان برین جمله جاری است که چون یکی از علماء و صلحاء که از قوم و قبائل ایشان نباشد
دریابند کلانتر ایشان خواهر یا دختر خود را در نکاح ایشان آورند بلا مهر معجل تا شاید
که آن شخص در دیار ایشان ماند و ایشان از و مستفید گردند بنا بر ملک دولت علی زئی
از قبیله بارکشاه زئی خواهر خود بی بی مریم را در ملک نکاح من در آورد هر چند من ازین
قبیل استبعادی نمودم که زن گرفتن علایق ناموافق است مرا ار باب شغل را اما دل مسلمانی
را بد کردن و رنجانیدن مروت ندیدم بضرورت متاهل شدم این هنگام دانستم که در سخن
حضرت پیر دستگیر اشارت بدین حدود بود که مرا سکونت در کوهستان فرموده بود
چون فرزندان دختر ینه و نرینه بوجود آمدند بار اتفاق آن افتاد که جد و جهد نموده خود را
بخدمت شریف والدین خود را برسانم اهل و عیال را گذاشته مجرداً روان شدم بقندهار
رسیدم پدر بزرگوار از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود اما خدمت والدهٔ عفیفه را
دریافتم بعد از مدت کیفیت عمر گذشته خبر رسید گفتمش در دیار یوسف زئی متاهل
شدم حضرت والده از انجا که طریقهٔ شفقت مردم با دیانت است در حال تجهیز جهاز
طریق من ساخته و روان کرد گفت ای فرزند اگر توفیق رسد اهل و عیال را همراه
بیار و الا من حق خود را بشما بخشیده ام همانجا باش تا حق ایشان در گردن من و تو نماند
بعده بحکم مادر مشفقه در حدود یوسف زئی ماندم تمام اولس را براه حق و دین حق ثابت
داشتم مگر در زمانیکه پیر تاریک ملعون و جمال دین کلال ناموزون پیدا شدند آن هنگام در
میان اولس تفرقه افتاد بعضے بدعوت فقیر براه محمدی ثابت قدم شدند و بعضے بدعوات
آن متمردان گمراه ابد گشتند هم ازان بود که اولس ایشان بقهر و غضب اکبر بادشاه گرفتار
شدند اکثر ایشان به بند و تاراج رفتند مملکت را از ایشان گرفتند زیرا که حضرت خیر البشر
علیه الصلوة والسلام فرموده در ولایتی که بدعت و رفض شائع گردد آن ولایت را الله تعالی
به بادشاه ظالم گرفتار گرداند **فصل** فی شرائط الشیخ والمشیخة والارادة فی

پیر تاریک و جمال دین

فی الردع علی اهل الهوی والبدع ناقلا من التفسیر عند قوله تعالی وَمَنْ
یَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُهُ جَهَنَّمُ الآیة کما یحرم قتل غیرک یحرم قتل نفسک
عَلَیْکَ وَمَنِ اتَّبَعَ هَوَیهُ سَعَی فِیْ دَمِهِ هُوَ مَاخُوذٌ بِحَالِهِ حقیق بان یکون
له عقوبة ابدیة وان یؤخذ بما ضمن علی المریدین من احواله ولقد
قال الله تعالی یا داود اذا رایت لی طالبا فکن له جسرا انتهی کلامه
پس چون پیر پل مرید آمد باید که پلے استوار گردد تا مریدان را از دریاے نامتناهی هوا
بگذراند و از علائقات و تعلقات غیر خدا برهاند و گذرانیدن و رهانیدن جز باستقامة
شریعت غرا نتواند چه درین باب کلامی مشهورست الطرق الی الله بعدد انفاس
الخلائق وکلها مسدودة الا من اتبع الرسول قوله تعالی اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللهَ
فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْکُمُ اللهُ ای فرزند شایان دوستی خداوند بی مانند جل اسمه
جز پیروی خیر البشر علیه الصلوة والسلام نتوان شد و برین سخن دلائل عقلی و نقلی اکثر من
اَنْ تُحْصَی ثابت اند کسے را که ادنی عقل و اندک فکر باشد خواهد دریافت پیر را باید که پل
قوی گردد تا مرید را نجاتی دهد نه آنکه چون پل فاسد بود و بناء نابنیاد گردد که مرید را ابد
الآباد هلاک گرداند آنرا پل نباید گفت بل دام باید دانست که مرید را از پای گیرد و در غرقاب
انداز د عیاذا بالله هم خون مرید در گردن او باشد و هم وبال آثام مقتدی او بر تن او باشد
و بر مرید نیز آن واجبست که مقتدا را شناسد از استحکام او در شریعت و طریقت انگاه
اقتدا نماید و الا هلاک ابد گردد که عذر جهل عند الله از مردی عاقل مقبول نیست در
مکتوبست که برادر شمس الدین بداند که شریعت راهی است که انبیا علیهم السلام درمیان
امت نهاده بتائید خداوند عز وجل دعوت همه انبیا خلائق را اول به توحید بود و درین
همه انبیا برابر اند بلکه یکدین و یکدعوت و یک معبود است دویم دعوت بعبودیت برحسب
مصلحت آن پذیرفتن انبیا سخن خدای را عز وجل وحی گویند و عبادت کردن ایشانرا
از آن وحی دعوت گویند و مستمعان و متابعان ایشانرا امت گویند و مجموع از اوامر
و نواهی و اصول و فروع دعوت را شریعت گویند پس شریعت راهی است و پیغمبر نهنده
آن راه و جاده فراخ را شارع گویند و شریعت راه فراخ باشد که از وی راهها خیزد کقوله
علیه السلام ستفترق امتی علی ثلث وسبعین فرقة کلها هالکة الا واحدة فانها ناجیة

فی بیان طریقت

وطریقت راهی ست در شریعت بیان توحید وطهارت ونماز وروزه وحج وجهاد وزکوة
ودیگر احکام شرعیه اما طریقت طلب کردن تحقیق آن معاملات وتفحص کردن آن مشروعات
وآراستن اعمال بصفا ضمائر وتطهر اخلاق ست از کدورات طبعی چون ریا وهوا وجفا وشرک
ومانند این ودل پاک کردن از کدورت البشریت طریقت است پیش از نماز وضو کردن شریعت
است وهمیشه بر وضو بودن طریقت ست واوراد خاص خود ساختن چون نماز شب وبنا
گرفتن صدقات وسیر نا خوردن واعراض از دنیا وقناعت به لابد از لباس ع مانند این
لاجرم خود را از راه رخصت ومباح ممنوع دارد واز حلال نیز زیادت شره وحرص ننماید
هرگاه که مرید خود را در مباحات رخصت دهد نفس دلیر گردد ووی را در شبهات اندازد
واز انجا بیشتر در محرمات رود وهلاک شود وهر که بی شریعت قصد طریقت کند
همچنان باشد که کسی بالا خواهد شدن راه نردبان آن خراب کند وخود را بر روی
دیوار می کشد هرچند که بر شود فرود افتد ویا کسی که بحیل سنگ بر هوا بر می اندازد
وبکمتر از ساعتی فرود می آید ویا کسی که خواهد که بحج رود ولپشت بمغرب آرد واز کعبه
اعراض کند وبرود اگرچه سالهای بسیار هم بران قاعده رود هرگز به کعبه نرسد که
هر مقصود را راهی ست وهر قصد را شرطیست وشرط راه طریقت جمله احکام شریعت است
چون مرید در راه شریعت راسخ گردد واز عهدهٔ حقوق شرعی بقدر امکان بیرون آید
توفیق رفیق او شود تا از جمله عوام خلاص یابد ودر سلوک طریقه خواص بار وندگان راه
همراه گردد وبرادر شمس الدین بداند که شریعت وحقیقت این هر دو عبارتست مرین
قوم را چنانچه از صحت حال ظاهر شریعت عبارت کنند واز صحت حال باطن حقیقت
عبارت کنند پس ظاهر با باطن پیوسته ست اندر اصل جدا نیست که تصدیق بی قول
ایمان نباشد وقول بی تصدیق کردنش معتبر نه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ حقیقت ست مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللّٰهِ
شریعت ست اگر در حال صحت ایمان کسی خواهد که میان ایشان جدا کند نتواند وخواستن
باطل بود ومذهب ملحدان آنست که گویند که یکی بی دیگری روا باشد وگویند چون حال
حقیقت کشف شد شریعت برخیزد لعنت براین اعتقاد باد وبرین مذهب پس بدانکه
حقیقت عبارت از معنی ست که نسخ بدان روا نباشد واز عهد آدم علیه السلام
تا فناء عالم حکم متساوی است چون معرفت حق وشریعت عبارت از معنی است

فی معنی بودن شریعت و حقیقت

که نسخ وتبدیل بران روا باشد چون احکام وقتی باشد که شریعت نباشد اما وقتی نبود
که حقیقت نباشد پس شریعت برمثال قالب آمد وحقیقت برمثال جان چنانکه در
حال حیوة آدمی یکی بی دیگرے محال است درحال صحت ایمان شریعت بی حقیقت
وحقیقت بی شریعت محال بود این طائفه اند که مخصوص اند بعلم شریعت وحقیقت بمعاملات
نه بمقالات وعلم حقیقت راسه رکن است یکی علم بذات الله تعالی ووحدانیت وے
ونفی تشبیه ازوے دوم علم بصفات خداوند واحکام وی سیوم علم بافعال وحکمت
وی وعلم شریعت رانیز سه رکن است یکی کتاب دوم سنت وسیوم اجماع است اقامت
علم حقیقت بی اقامت شریعت زندقه است واقامة علم شریعت بی اقامت حقیقت
نفاق است پس باید که بدانی که این طائفه قومی اند که هرگز ترک ادبی از آداب شریعت
روا ندارند ترک فرض وواجب کی روادارند ایشان هرچه یافته اند درمتابعت شریعت یافته
اند انتهی کلامه **والیضا فیه** برادر شمس الدین بداند که بناء ارکان طریقت برین خبر است
که میفرمایند لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ اِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ چون خداوند بنده رادوست
گیرد شفقت ورحمت او برهمه خلق تابد خود نخورد بخلق دهد خود نپوشد بخلق پوشاند
برخم مردمان ننگرد وبجفای ایشان نه بیند چون آفتاب بود بردشمن چنان تابد
که برروے دوست در تواضع چون زمین بود که همه خلق پای بروی نهند اورا باکسی
خصومت نه همه عیال او بود او عیال کس نبود دشمن راهمچنان بخشد که دوست را
عین رحمت شده برکافهٔ خلق شرق وغرب زیراکه ازاد بود هرچه بیند ازیکی بیند وهرکه
برین صفت نبود اورا درطریقت هیچ قدمی نبود ومردی بود نام ونان طلب وجاه
طلب سخن طریقت ازوی بیگانه بود که حق تعالی هرکرا بردارد بکلی بردارد واورا دل
پاک دهد اما گوینده گانی که من وتو می بینم هم زبان ایشان برایشان گواهی میدهد وهم
دست ایشان برایشان گواهی میدهد لقمه نتوانند از خلق خود بازگیرند وخرقه نتوانند
که ازسر خود برکشند وخواهند که همه عالم بغلامی ایشان اقرار کنند وخطبهٔ ایشان خوانند
درهمه عمر خود یا دستار خورد یا پیراهن مجرد یا کلاه دربازار نتوانند رفت تا نباید که آبروے
پیش درزی وکفش دوز ریخته شود اینچنین کسے اهل نظر خویشتن بین وخویشتن پرست
گویند نه حق پرست مردی در زاویه نشیند وخودرا درصلاح وعزت می آراید تا خلق اورا

بصلاح بشتابد و روے در وی آرند این چون زنی بدکاره بود که همه روز خود را بیاراید تا خلق به وی نگرند چنین گفته اند که هر که از خانه خود برون آید و راه خانه باز داند تا اگر حاجت افتد باز گردد آن کس را سخن در طریقت مسلم نبود انتهی کلامه قوله و هر که بے شریعت قصد طریقت کند همچنان باشد که کسے بالا خواهد شدن الخ و مؤید این قول است آنچه از حضرت امام زمان شیخ الاسلام والمسلمین شیخ جلال تهانیسری در ارشاد الطالبین خود فرموده بدانکه ابتدا این راه از شریعت است چنانکه فرائض و واجبات و سنت و مستحبات و آداب جمله بجا آرد و این طاعت است چنانکه لقمه و جامه و جای و تن خود را از حرام و شبه و از پلیدی و از حدث و جنابت پاک دارد و حواس خمسه را از لوث معصیت نگهدارد و این را طهارت جوارح گویند از معاصی این شریعت است پس ازان راه طریقت است که دل خود را از اخلاق ذمیمه چنانکه حب جاه و حب شهوات و حسد و کینه و کبر و حرص و بغض و بخل و غیر ذلک پاک دارد و بصفات حمیده چنانکه صدق و صفا و حلم و مروت و سخاو وفا و احسان با خلق و حسن خلق و صدق معامله با حق تعالے و با خلق و جز آن آراسته گردد و این را گردش خوانند و تبدیل اخلاق دهند و این مهمی عظیم است بی این دولت هرگز دین نبود و بی دین راه حق رفته نشود و درین کار و درین راه عزلت از خلق و خلوة باید با شغل بر دوام و با هتمام تا میسر آید و خلل در کار وے روی ننماید بیت سخن با کس مگو الا ضرورت ✿ خلل تا در نیفتد در خصوصیت انتهی اما پیران زمانه ما را قانون دیگرگون و قواعد بے موزون است تا صفات ذمیمه با صفات حمیده بدل نکنند پیرو پیشواے عوام نگردند چنانکه در رد البدع مسطور و مذکور است

اما بعدُ فَاِنَّ رِبَاطَ الْفَقْرِ قَدْ خَرِبَتْ وَدِيَارُهُ قَدْ وَهَنَتْ وَاَهْلُهُ قَدِ ارْتَحَلُوا وَمَضَوا وَكَثُرَ الْمُتَشَبِّهُوْنَ وَالْمُتَرَسِّمُوْنَ الَّذِيْنَ شُغْلُهُمُ الْغِيْبَةُ وَالْكِذْبُ وَطَلَبُ الدُّنْيَا وَاسْتِمَاعُ الْغِنَاءِ الْمُحَرَّمِ وَالرَّقْصُ الَّذِىْ يَكُوْنُ نَقْصًا فِى الْمَنْزِلَةِ وَالتَّزْوِيْرُ وَالنِّفَاقُ وَالْبُغْضُ وَالْغِلُّ وَالْحِقْدُ وَالْحَسَدُ وَالْحِرْصُ وَالْكِبْرُ وَالْعُجْبُ وَالرِّيَاءُ وَالْقَاءُ الْعَدَاوَةِ وَالنَّظَرُ اِلَى الْاَمَارِدِ وَصُحْبَةُ الْمُلُوْكِ وَاَهْلُ الْقَلَمِ وَاَكْلُ مَالِ الْحَرَامِ الَّذِىْ يُمِيْتُ الْقَلْبَ وَشَهَادَةُ هٰؤُلَاءِ الْمُتَشَبِّهِيْنَ الْمَوْصُوْفِيْنَ غَيْرُ مَقْبُوْلَةٍ فَكَيْفَ يَجُوْزُ الْاِقْتِدَاءُ بِهِمْ وَاَخْذُ الْقَلَانِسِ مِنْهُمْ اِنَّهُمْ كَلَا

الصافیه در مقصد الاقصی آورده اما آنچه حق است آنست که بیشتر زیرکان و دانایان
که باین شیخی و پیشوائی مشغول شده اند سبب آن دوستی جاه بود قال علیه الصلوٰة
والسلام آخِرُ مَا یَخْرُجُ مِنْ رُؤُسِ الصِّدِّیقِیْنَ حُبُّ الرِّیَاسَةِ انتهی کلامه
الصافیه در جامع العلوم آورده پرسیدند کلاه از چار ترک چیست فرمودند ترک اول
دنیا ترک دوم اهل دنیا ترک سیوم ماسوی الله ترک چهارم وجود هر که این جمله ترک
ندارد و کلاه و شجره و خرقه میدهد دزد و هم گمراه ست و هم بے راه گردانندهٔ مریدیست
انتهی کلامه اے فرزند این طائفه در حرص دنیا چون پروانه در آتش سوخته اند
سماع است که شخصی بخدمت شیخی از شیوخ افاغنین هند فلوسی چند تحفه آورده
در پیش نهاده و شیخ در زیر بوریا مسجد نگاه کرد تا فراموش آمد هر روزی از روزهای
که بمسجد در آمدی یکبار گوشه بوریا بالا کردی یکے از مریدان گفته چند برابر آن خواهم داد
اگر تسلے دل شما گردد گفت لی اندیشهٔ من منقطع نخواهد شد مگر فلوس چندی را در زیر همین
بوریا غیبةً نگهداری تا من برهیم و بردارم اے عزیز این نوع مردم را اهل زمان پیر و پیشوا
میگیرند وَیْلٌ کُلُّ الْوَیْلِ لَهُمْ وَلِمَنْ تَبِعَهُمْ و در دوستی اهل دنیا چنان صادق اند که اگر یکساله راه
دور بخواهند بروند چنانکه در زمان ما شخصے از پرشور به بخارا رفت و در محبت ماسوی الله
چنان مستغرق شد که محبت حق را در جنب محبت ماسوی الله جای نمیداد سماع است
که کنیزکے از کنیزکان شیخ یوسف افغان را تربیت طفلے از اهل بیت او مینموده چون
تقدیر مخالف تدبیرش آمده پاره بآتش سوزش یافت شیخ از غایت جهل و ضلالت کنیزک
ضعیفه چندان لکدکوب ساخته که جان را به تسلیم قرار داده از ان میان یکے از فقراء شفاعت
نموده و گفته که آن حق انگار گفت (یعنی یوسف افغان) چون انگارم چون بوی سپرده بودم نعوذ
بالله من ذلک الکفر الصریح چونکه انکار تقدیر کفر باشد و از ان خبر ندارند نقلست که بزرگے
از بزرگان در زاویه با طفلے از اطفال خودش نشست کنیزکے از کنیزکانش باسیخی کباب
رسیده تا قوت وقت سازند چون قضاء تقدیر بدان رفته بود از دستش برلغزید و بران طفل رسید
طفل جان را بحق تسلیم کرد و کنیزک بیهوش شده افتاد آن بزرگوار طفل را همچنان در سیخ
مانده سر کنیزک را بشفقت تمام گرفت تا بهوش آمد مردم گفتندش چرا چنین کردے
گفت از خداوند جل و علا ترسیدم که مرا بظلم نسبت کند که کنیزک از تو ترسید و بیهوش شد

نقل عجیبه

حضرت خیر البشر علیه الصلوة والسلام فرموده اند هر که خدا و رسول خدا از وجود خود
دوست‌تر ندارد او مؤمن نباشد پس این مردم وجود خود را چندان بدوستی گرفته اند
که خدا و رسول خدا را فراموش کرده اند چه وجود را تابع هوا داشته اند و تابع هوا محبت
خدا و رسول خدا نباشد کقول من قال بیت یا دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست
یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن * قوله تا از جمله عوام خلاص یابد الخ در رساله
ایمانیه آورده است مؤید این قول و نیز باید که از متابعت و فرمان برداری بیشتری از
خلایق اجتناب کند تا بضلالت و گمراهی و کافری گرفتار نگردد قوله تعالی وَاِنْ تُطِعْ
اَكْثَرَ مَنْ فِی الْاَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ انتهی کلامه ای فرزند چون حبیب
خود را از اطاعت اکثر مردم نگاه میداشت از هیبت آنکه تا گمراه نگردد نعوذ بالله منها اگر
چه نزع نبوت جائز نیست پس پیران زمانهٔ ما را چه حال و چه وبال پیش خواهد آمد بسبب کثرة
اتباع جهال با آنکه زوال ایمان ایشان شرعا جائز بل واجب است از جهت کثرة سوء اعمال
و افعال ایشان قوله عین رحمت شده بر کافهٔ خلق الخ مؤید این عبارت است آنچه
در وصیت نامهٔ عبد الخالق عجدوانی قدس الله سره فرموده اند چون بنده بر معاصی
و شهوات رود یقینش ضعیف شود و دل وی سخت شود و آن بیماری دل بود و سختی دل
از خشکی خیزد که چون دل خشک شود در دل ترس خداوند عز و جل نماند و رحم بر خود و بر خلق
نماید و نفس از معاصی پرهیز نتواند کردن و اگر رحم کند آن عادتیکه بود نه حقیقی و علامت رحم
عادلی آن بود که چون کسی را در بلای بیند چون برهنگی و گرسنگی و بیماری رحم کند ولیکن
به کسی که بمعصیت مبتلا گشته باشد رحم نتواند کردن و بر کسی که با وی جفا کند رحم نتوان
کردن چه رحم حقیقی را علامت آن بود که هر عاصی را که با وی باشد سرزنش نکنند و بر جفا
کننده کینه ندارد و بمکافات وی مشغول نشود آورده اند که سواری از خواجه حاتم پرسید
که راه کدام است خواجه بگورستان نشان داد یعنی همه را از آن سو باید رفتن چون سواری
پاره راه برفت گورستان پیش آمدش سوار خشمناک شده برگشت خواجه را تازیانه چند بزد و بر
در راه مریدان خواجه پیش آمدند سوار را پرسیدند که خواجه حاتم را کجا دیدی سوار گفت من
خواجه را نمیدانم اما از مردی راه پرسیدم مرا راه غلط نشان داد و برا بزدم مریدان گفتند
بچه صفت بود وی بگفت معلوم شد که خواجه حاتم بوده است گفتند تو خواجهٔ حاتم را بزدی

قصهٔ حاتم طاهر

سوار پشیمان شد و بنزد خواجه آمد و در قدمهای خواجه افتاد که مرا بحل کن خواجه گفت من ترا همان ساعت بحل کردم و پذیرفتم که اگر خدای عزوجل مرا دستوری شفاعت دهد ترا شفاعت کنم **آورده اند** که با نیک مردی فاسقی گستاخی کرد سخن فحش و قبح گفت آن نیک مرد مناجات کرد و گفت ای بار خدای مر آن کس را به کردن بدی عقوبت وعده کردهٔ و مرا ثواب وعده کردهٔ و من از ثواب خود ماندم ویرا عقوبت مکن و هر کرا رحم حقیقی بود صفت وی چنین بود که یاد کردیم انتهی کلامه **پس بدان** اے فرزند این طائفه همان مردم اند که از رحم حقیقی که امر معروف و نهی منکر باشد اصلا و قطعًا بهره ندارند و داخل وعید قول خیر البشر علیه الصلوة والسلام گشته اند اِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعَةُ وَيُشْتَمُ اَصْحَابِیْ فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهٗ وَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَالْمَلٰئِكَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِيْنَ هم از السنت که درین ایام اهل عناد و فساد از علماء و صلحاء فرار میگیرند و در جوار لعنت آثار آن ملعونان قرار یقین میگیرند باید دانست که هر همه هلاک ابد گردند چنانکه در رد البدع آورده اند وقال جابر بن عبد اللّٰه قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم اوحی اللّٰه تعالی اِلٰى مَلَكٍ اَنْ قَلِّبِ الْمَدِيْنَةَ كَذَا وَكَذَا عَلٰى اَهْلِهَا فَقَالَ يَا رَبِّ اِنَّ فِيْهِمْ عَبْدُكَ فُلَانًا لَمْ يَعْصِكَ طَرْفَةَ عَيْنٍ فَقَالَ قَلِّبْهَا عَلَيْهِ فَاِنَّ وَجْهَهٗ لَمْ يَتَغَيَّرْ فِیْ سَاعَةٍ قَطُّ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صلعم عَذَّبَ اللّٰهُ تَعَالٰى قَرْيَةً فِيْهَا ثَمَانِيَةَ عَشَرَ اَلْفًا اَعْمَالُهُمْ كَاَعْمَالِ الْاَنْبِيَاءِ قَالُوْا وَكَيْفَ ذٰلِكَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ لَمْ يَكُوْنُوْا يَغْضَبُوْنَ لِلّٰهِ تَعَالٰى وَلَا يَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَلَا يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ انتهی کلامه **الصافیه** و گذاشتن نهی از منکر از گناهان کبیره است انتهی کلامه قال علیه السلام كُلٌّ مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهٗ یعنی هر کدام از مردمان آسان کننده است کارے را که از برای آن آفریده شده است اگر از برای بهشت آفریده شده است کار بهشت بر و آسان باشد که آن طاعت و عبادت است و کار دوزخ بر و دشوار باشد که معصیت و بدعت است و اگر از برای دوزخ آفریده شده است کار دوزخ بر و آسان و کار بهشت گران باشد هم از السنت که بعضے مردم این ایام بعلماء و صلحاء رجوع دارند که در هزار یکے و یا دو باشند اما اکثر این مردم بآن طائفه مغرور و مشهور

لعنت یعنی دوری از رحمت خدا

یعنی سرنگون شهر فلان را بر اهل او [illegible]

مجبت واختلاط دارند چه امر معروف را ترک داده حق پوشی را اختیار کرده اند وقواعد عوام این ایام آنست که حق گوئی را غیب گوئی گویند و حق پوشی را ولی واولیا گیرند چه دل هیچکس بد نمیکند وآزاری نمیرساند کقول من قال **بیت**

هرکه بر خوی تو بر طبع تو زیست	پیش چشم تو نبی است ولی است

واگر گاهے رحم عادتی که آن سخاوت مال باشد ازیشان صادر شود آنرا ولایت محض دانند بل او را عارف وسالک وواصل گویند بل عاشق صادق خوانند وازان خبر ندارند که عاشقان را شغلے است وراے این شغلها که طرفة العین بدین رحم عادتی مشغول کردند **نقل است** که در حضور بزرگے از بزرگان سخن دران رفت که دنیا مردارست آنرا گرفته صرف دیگران باید ساخت خود نمی توان گرد آن گشت آن بزرگوار فرمود چون مرداراست مردار را بدست گرفتن از عادات پاکان نیست تا هرکه خواهد بدست خود گیرد کقول من قال **ابیات**

عاشقان اول قدم بر هر دو عالم میزنند	بعد ازان در کوی او از عاشقی دم میزنند
جرعه نوشان بلا را شادمانی در غمست	شادمان آن دل که در وسوسهٔ غم میزنند
ساکنان آستان عشق مانند جلال	از فراغت پشت پا بر مملکت جم میزنند

فی خلاصة السلوک فِیْ فَصْلِ مَذَمَّةِ الرِّیَاءِ قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَنْ اَطْعَمَ طَعَامًا رِیَاءً وَسُمْعَةً اَطْعَمَهُ اللّٰهُ مِثْلَهٗ مِنْ صَدِیْدِ جَهَنَّمَ وَجَعَلَ ذٰلِكَ الطَّعَامَ نَارًا فِیْ بَطْنِهٖ حَتّٰی یَفْتَضِحَ بَیْنَ النَّاسِ انتهی کلامه

بدان ای عزیز چونکه رحم عادتی این مردم از ریا خالی نیست وبجا آوردن فروض اعیان که اداے اوامر و نواهی باشد در ایشان اثری نه بل خودها بر طریقهٔ مرضیهٔ شرعیه محمدی کما حقه ثباتے ندارند پس هیچ معلوم نیست که سبب اجتماع ایمردم عوام بر ایشان واستبعاد از علماء وصلحاء چه باشد مگر آنکه سبب تبعیت عوام این طائفه متمرده را استعداد ازلی باشد که از ازل مستعد خلود دوزخ گشته ومحروم از جنات الخلد آمده اند که از ازل لائقیت دوزخ آورده اند عیاذاً بالله در ردّ البدع آورده است گروهی بخدمت صوفیان برخیزند و حق خدمت ایشان آن بود که خود را فداے ایشان کنند وخود را فراموش در عشق ایشان دانند الی قوله حلال و حرام می ستانند وبایشان میدهند تا کاروبار ایشان

۵ من المقصد یعنی رسوائی و شرمندگی"

ف نقل عجیب

تباه نشود پوشیده نماند که این قوم مغرور و فریفته باشند انتهی کلامه **الضافیه**
در شرائط مریدی می آرد هر که بحق نرسید ازان بود که راه نیافت و هر که راه نیافت
ازان بود که طلب نکرد و هر که طلب نکرد ازان بود که ندانست و هر که ندانست ازان
بود که ایمان تمام نبود زیرا که هر که بداند که دنیا فانی و روزی چند هست و آخرت باقی است
ارادهٔ طلب زاد آخرت در وی پدید آید و بر وی دشوار نبود که چیزے حقیر در عوض
چیزے نفیس بدل کند که امروز کوزه سفالین گذشتن و فردا کوزه زرین برداشتن دشوار
نبود پس این همه سستیها بواسطهٔ ضعف ایمانست و سبب ضعف ایمان بی رسیدن صحبت
رهبرانست و رهبران دین علماء پرهیزگارند و چون امروز رهبران نمانده راه خدای تعالی
خالی مانده هست و مردم از سعادت خویش باز مانده اند و سبب ماندن از راه خدای تعالی
آنست که دوستی دنیا بر ایشان غالب شده هست و چون علماء در راه طلب دنیا باشند
خلق را از دنیا بآخرت چون خوانند انتهی کلامه پس بدان ای فرزند که سبب تکثیر
این طائفه طاغیه که پیران و مریدان رسمی و عادتی اند بل سبب انواع کفر و الحاد و زندقه و ضلالت
و بدعت در حدود ما بلکه در حدود هند چند چیز آمده **اول** آنکه اولیاء که علماء اتقیاء اند
نادر الوجود اند اگر در مکانی از مکانها یافته شوند از شدت ازدحام ضلالت و بدعت جگرها
سوخته و دلها بناوک اندوه دین دوخته از شدائد و مکائد متمردان روزگار در زاویهٔ
عزلت و خلوت سر فرو انداخته نشسته اند چه پشتی ایشان غیر بادشاه اسلام مستحکم
نمیباشد این هنگام اگر حق امر معروف و نهی منکر را بجا آرند متمردان روزگار از وفور منهیات
و باهل هوا و ضلالت التجا آرند چه اداے معروف و اجتناب از منکرات بر منکران دین
سخت مینماید چه منکران قیامت اند اگر منکران قیامت نبودندی ادای اوامر برایشان
دشوار ننمایدی تابع این علماء درین ایام بغایتی کم می باشند چه ایشان و تابعان ایشان
مردود الخلق و مقبول الحق آمده اند **دوئم** آنکه علماء نفسانی که مستقیم بر طریقه شیطانی
اند درین ایام شهرتے تام یافته کارهاے مخالف شریعت را شائع داشته بنابران
اکثر اهل دیار ایشانرا دیده گمراه ابد گشته اند چنانکه از محبت دنیا حلال و حرام نگذارند طمع
روزی از رزاق علی الاطلاق بریده روی بدرهاے مردم آورده گاهی بدربار ملوک
و اهل قلم روند تا دل ایشان بدست آرند و چیزے از حطام دنیا یابند گاهی بر پیران

و مریدان زمانهٔ ما ورود نمایند سخنان باطل ایشانرا حق دانند و حق گویند اگرچه خود
دانند که این خلاف دین محمدی است چه امید ایشان دنیا باشد در مشارق است
قال علیه الصلوٰة والسلام اِنَّ بَیْنَ یَدَیِ السَّاعَةِ کَذَّابِیْنَ فَاحْذَرُوْهُمْ
و در شرح مشارق است هر آئینه پیش از قیامت دروغگویان باشند و کسانی پیدا
شوند که بلباس علما و صلحا نمایند و خلق پندارند که مگر ایشان متقیان اند و عالمان اند
و سخنان باطل را بصورت علم و زبان عرب بیارایند تا خلق را گمراه کنند و حطام دنیا
را از ایشان بگیرند پس پیغمبر گفت زنهار باید که از ایشان پرهیزید و بگرد ایشان مگردید و
سخنان ایشان در گوش مکنید تا سلامت مانید و در شرح آثار است که مراد
از کذابین دانشمندان ضال اند که خلق را گمراه کنند یعنی آن دانشمندان که
علم از برای فخر و مباهات و جاه دنیا و حاصل کردن مالهای حرام خوانده اند و مجرد
علم بسند کرده و عمل را پس پشت انداخته و همه وقت بر در ملوک و سلاطین
آمد و شد داشته و مالهای حرام و جاههای ناروا از ایشان پوشیده و برضای
ایشان سخن گفته و امر و نهی منکر را گوشه نهاده و دروغ گفتن را مایه ساخته تا خلق
عوام پندارند که این عالم است و هرچه میکند برخصت علم میکند ما نیز بکنیم تا ما را نجات
باشد و آنرا حلال و رخصت دانند گمراه گردند پس زنهار چون اینچنین دانشمندی
بہبینید چنانکه از شیطان پرهیزید از وی نیز پرهیزید بلکه شر او را بدتر از شر شیطان
دانید زیرا که چون کسی از عوام شیطان را بیند بیشک از وی پرهیز دا اما ازین
مرد دانشمند که صفت وی گفتیم نتواند پرهیزید که میداند که دانشمند است بی رخصت
علم چیزی نخواهد گفت پس چون از وی سخن شنوند باعتقاد بگیرند و دروغی را راست
دانند و حلال را حرام پندارند گمراه شوند امام غزالی گفته است هر عالمی که بعلم خود عمل نه
کند نشستن با او حرمت مسلمانی را ببرد و رسول گفته علیه الصلوٰة والسلام
هر عالمی که او را عمل نبود او و شیطان برابر بود و این حدیث برای تعلیم امتان
است تا همواره ازین طائفه پرهیزند و بخلوت و عزلت بعلم و عمل مشغول باشند
مگر که عالمی سخی صالح و عارف را اگر دریابند با وی صحبت کنند تا برکت گیرند انتهی کلامه
الصافیه قال ع اِنَّ اللّٰهَ لَا یَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا یَنْتَزِعُهٗ مِنَ النَّاسِ

فرمود... [illegible] ... پرهیز از عالمی که بعلم خود عمل نکند

وَلٰكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ حَتّٰى إِذَا لَمْ يَتْرُكْ عَالِمًا اتَّخَذَ النَّاسُ رُؤَسَاءَ
جُهَّالًا فَسَأَلُوْا فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ فَضَلُّوْا وَأَضَلُّوْا عبد الله گفت از رسول ع‌م
پرسیدم یا رسول الله دران زمان علم از میان خلق خیزد یا از دلها فراموش شود
یا کتب وکاغذ بردارد ودر همان بر پیغمبر ع‌م جواب داد وگفت هر آئینه برگیرد علم را
بزائل کردن از دلهاء مردمان یعنی علم وعلماء کمتر گردند وجهل وجاهلان بسیار شوند
وعلماء زود زود بمیرند تا هر چه از علم باشد در دل ایشان برابر ایشان برود وکسی آن
کتب وتصنیف ایشان فهم نکنند تا بعضے شهرها باشد که نگذارد آنجا هیچ عالمی که معنے قرآن
وحدیث بداند وبیان شریعت وفقه بکند وخلق بجمله جاهل گردند از غایت جهل بگیرند
مردمان مهتران جاهلان که خود را مانند صالحان وعلماء کنند ولی علم بجامه ایشان خود را
بطمع جاه وریاست بیارایند ومردمان دیگر ایشان را تعظیم کنند ودر مجلسها وصدر نشانند
ودست وپای ایشان به تبرک گیرند پس خلق آن جاهلان را مشکلات دین پرسند پندارند
که ایشان چیزے از علم میدانند وما را در مسایل مشکلات دین جواب راست خواهند
داد پس آن جاهلان بشرم آنکه نباید که ما را بجهل منسوب کنند وجاه بشکنند بنادانے
جواب ایشان خطا گویند وبخطا گفتن گمراه گردند وخلق را گمراه کنند واین حدیث
دلیل میکند برانکه بموت علماء اتقیاء علم اندک میگردد انتهی کلامه یس ولایت وحدود
ماهمان حدود ند که علماء اتقیاء درمیان ایشان نمانده وعلما که مانده اند طالبان دنیا اند
نه طالبان مولے در تفسیر چرخی است هر چه می یابند می خورند وفرق نمیکنند میان
حلال وحرام گویا که در دنیا حرام نیست مال خود را ومال دیگران را میخورند وهیچ غم نمیخورند
واندیشه نمیکنند کمتر از ستوران نمی باشند ستور علف را بوی میکند آنچه مصلحت ونافع
است میخورد ودیگر را نی وَتُحِبُّوْنَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ودوست میدارند مال را دوست
داشتن بسیار حلال باشد یا حرام همه را گرد میکنند الی قوله بدانکه بیشتر این مردم زمان ما را
گوشت فربه می باید که باشد چه حلال باشد وچه حرام علی الخصوص شیخان ودانشمندان خدا ناترس
اللهم اجعلنا من المتقین انتهی کلامه سیوم آنکه بسبب قلة علم وعلماء چون زود زود
مردند وبرفتند جهل بر مردم عوام وخواص غالب آمده چنانکه معلوم شد از شرح مشارق

پس اگر گاهی عالمی متدین که آمر و ناهی باشد پیدا گردد و طریقهٔ امر و نهی بجای آرد جهال
لا یعنی چون جهلا دین دانسته با و اقتدا نکنند و برؤسا جهال که امر و نهی را ترک داده
و روی از خدا گردانیده بخلق آورده شب و روز بخلق مشغول وی آرند در رد البدع
آورده امروز آخر زمانه است هوا را شریعت نام کرده اند و هذیان را معرفت میدانند و
حدیث نفس را محبت می شمارند و ارباب معانی میان این قوم مهجور گشته اند وَاَبَی اللّٰهُ اَنْ
یَتَّخِذَ وَلِیًّا جَاهِلًا انتهی کلامه چهارم آنکه قوام دین محمدی و ثبات طریقهٔ مرضیهٔ شرعیهٔ احمدی
بروفق اقتضاء حکمت غامضهٔ احدی مربوط و منوط بسیار است خلفاء عظام که حکام اهل
اسلام باشند آمده مؤید این اشارت و مشید این عبارت کلام خیر الانام علیه الصلوة و السلام
است الملک والنبوة توأمان بیت نزد خرد شاهی و پیغمبری * چون دو نگین اند یک انگشتری
پس چون درین ایام حکام اسلام را غم دین و هم یقین نمانده نمیخواهند که خود را داخل وعدهٔ
عَدْلُ سَاعَةٍ یُوَازِیْ عَمَلَ الثَّقَلَیْنِ گردانند بل میخواهند که خود را داخل وعید صاحب الورد ملعون
وَتَارِکُ الْوِرْدِ مَلْعُوْنٌ آرند چه تارک ورد صاحب ل باشد که از جهة شغل ما سوی الله
ورد را فوت کند و صاحب الورد امیرے باشد که فرض الوقت خویش را ترک آرد که انصاف
وعدالت دینی و دنیاوی است و نوافل عمر دو اوراد را بجا آرد آن هنگام در لعنت
سرمدی باشد چه در حدیث خیر البشر است علیه السلام مَنْ رَاَی مِنْکُمْ مُنْکَرًا فَلْیُغَیِّرْهُ
بِیَدِهٖ فَاِنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهٖ فَاِنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهٖ وَذٰلِکَ اَضْعَفُ الْاِیْمَانِ
در شرح مشارق است که تغیر منکرات بدست از فروض حکام اسلام است و تغیر آن بزبان
از واجبات علماء عظام است و عداوة قلبیه از سنن خواص و عوام است آنها که فروض
او امر و نواهی بجای نیارند اگر از فرضیت آن خبر ندارند و در کتب اسلامیه نظر کنند
و اگر از وعید او آگاه نباشند در رد البدع وغیره از کتب دینی و عقاید یقینی دریابند
و اگر انکار آرند کافر گردند نعوذ بالله من الکفر بعد الاسلام القصه چون درین ایام که حکام
را اهتمام دین نمانده بل در بعضی امکنه حکام نمانده هم از انست که مردم عناد و فساد تغلب
ورزیده اکثر مردم جهال را بکفر رسانیده چنانکه دیده می شود درین ایام از متابعان
پیر تاریک وغیرهم که فساد هم اظهر من الشمس است اکنون بدان بالی آفت و دریاب
بی علت که سند و روش پیران و مریدان رسمی و عادتی در زمان ما و حدود ما برا انواع

اند اکثر من ان تحصی اما انچه از روشها و سندها معلوم این جانب ست شمرده خواهد شد انشاء الله تعالی بقدر امکان خویش **نوع اول** کسانی باشند که ظاهر خود را بصلاحیت شریعت آراینده اما در باطن مذهب الحاد و زندقه متمکن میدارند این نوع قبیحترین نوعها اند چون هر کسی از علما و صلحا الحاد ایشان را در نیابند جز بعضے علماء اتقیا چنانکه در رساله رد مذاهب حلول آورده که اهل حلول بر انواع اند اما کفر همه ایشان انور و اظهر است مگر طائفه که ظاهر ایشان مشتغل بشریعت باشد و باطن بضلالت چه کفر ایشان در لباس شریعت مستور ست هر کسی بران مطلع نخواهد شد و این نوع را زندیق گویند و فی الرَّدِّ عَلٰی اَهْلِ الْهَوَاءِ وَالْبِدَعِ مَنِ اعْتَرَفَ بِنُبُوَّةِ رَسُوْلِ صلی الله علیه وسلم وَاَظْهَرَ شَعَائِرَ الْاِسْلَامِ وَلٰکِنْ یُبْطِنُ بُطْلَانَ عَقَائِدَ هِیَ کُفْرٌ بِالْاِتِّفَاقِ فَهُوَ زِنْدِیْقٌ انتهی کلامه چنانکه بعضے بصورت صلاح و خیر خود را می آرایند عوام و جهال محض را مرید میگیرند با آنکه خود جاهل و ناقابل اند و از مریدی علما و مجالس ایشان احتراز کنند بل گویند که هیچگاه عالم ولی نشده نعوذ بالله من الکفر الصریح برین عقیده مغرور و از علماء روزگار و اقوال و افعال و مواعظه و نصایح ایشان منکر اند و خود را کافر می سازند و خلوت و گوشه نشینی را اختیار کنند بے ادای شروط آن دوران بواردات شیطانی و القاء نفسانی و غرور شهوانی اکثر خود را بکفر رسانیده اند کما قال النبی علیه السلام الخلوة للبعض هِدَایَةٌ وَلِلْبَعْضِ ضَلَالَةٌ چه اگر عالم و صالح و عارف محقق باشد خاصةً لوجه الله و ابتغاء لرضاء ه خلوت گزیند خطره کشف و کرامت از ضمیر دل و را نداز د و به پیش آمدن آنها مغرور نگردد البته هدایت یابد یعنی از محنت مائی و منی برهد و اگر اندک و بیش اندیشه کشف و کرامت وغیره باشدش پس البته بغرید ه گردد و در عوارف المعارف برین جمله اشارت فرموده که همان نیت غیر اندیش او شیطانی گردد و او را بے راه سازد کقول من قال بیت

خیالات نادان خلوت نشین ✤ بهم بر زند عاقبت کفر و دین

چنانکه بعضے گویند خدا را دیدم و بعضے از ائمه دین بل از خلفاء راشدین در گذشتیم در مرتبه نعوذ بالله من الکفر الصریح بعضے گویند از پلصراط در گذشتیم مامون گشتیم هکذا کفر بحید را دین ساخته و مرتبه شناخته عوام انام را کافر می سازند و فی الرسالة المکیة قال بعضُ الْکُبَرَاءِ اِنَّ الشَّیْطَانَ اِذَا وَجَدَ جَاهِلًا لَیْسَ لَهٗ عُلُوْمُ الدِّیْنِ فَقَدْ کشف بشیٔ من الغیب یضحك علیه و یستهزؤ به و یستخفه بحرکات

فی انواع ملحدان و مرتدان زمانها و اینان

عجيبة كان يبول عليه ويريه قارورة فيها ماء الورد ويرش عليه وان
اليقين يجعل ذلك الضعيف وسيلة الى اغواء كثير ويجعل آلة يضل به جما غفيرا
ولهذا قال النبي عليه السلام فقيه واحد اشد على الشيطان من الف عابد
جاهل وهذا معقول فان الفقيه وان كان سعيها كسلانا في الطاعة
فانه يهدي امة عظيما بفقهه وهذا الجاهل يغوي بعبادته ومكاشفته مع
جهله خلقا كثيرا وادنى معاملات الشيطان مع هذا الجاهل ان يغويه اولا و
يريه من تجلي الحق سبحانه وتعالى في الصور فلما يرى فيصير مجسما فيهلك فالجاهل
اذا راى في واقعة تجلي الله تعالى في الصورة اعتقد ان الله ذاته صورة فيصير
مجسما مشبها ثم الشيطان يمنعه من صحبة العلماء والمشائخ المباركة الذين
ينبهونه على الحق والباطل بان يسول اليه ويقول له من مثلك في العالم
حتى يرجع اليه ويقتدى وهل كان للانبياء مثل ما لك من الصفاء والجلاء
يتجلى لك الرب تعالى من غير سوالك وما تجلى لموسى عليه السلام حيث قال رب ارني
انظر اليك قال لن تراني ويقول ايضا كيف ترجع الى عالم او شيخ عارف اعرف منك
بالله العظيم الذي ينعم عليك ويربيك بفضله وجوده الظن ان الشيخ العارف اعرف
بمصالحك واقوى على تربيتك واقدر على عصمتك من اثر الشيطان ثم اذا قبل ذلك
منه قام الشيطان له شيخا معلما وصار حجابا بينه وبين الله تعالى ووضع عرشه
بين السماء والارض ويتجلى له متى شاء واحتجب متى اراد حتى يغرق في الضلالة
ثم يزينه عند الناس ويدعوهم الى الاقتداء به فيهلك به خلق عظيم وهذا امر
مجرب جربه المشائخ ثم قالوا من لا شيخ له فالشيطان شيخه انتهى كلام الصافية
ومنها ان يكون السالك يعبد في عالم النفس والهوى فيرى في المنام او الحال انه الرب فيكون
الرؤيا صحيحا محتاجا الى التعبير وتعبيره ان ذلك الشخص يعبد عند نفسه لحبه ويعمل له
ما يجب فيكون يعد ممن اتخذ الهه هويه فيرى في الواقعة انه الرب المعبود
له فيجب عليه ان يجتنب من طاعة النفس والهوى ومن قام بما يشتهي وهو
ويكسرها بالمجاهدة والرياضة فلا يظن ظانا ذلك الحال فما يرى في المنام او في حال
فانه كمثل ما يرى سائر العلامة في منامهم حيث انه يرى آدم او موسى او نوح او

عیسیؑ او جبرئیل و میکائیل من ملائکة الله تعالی او انه طیر او سبع وما اشبه
ذلک فیکون لذلک الرؤیا تعبیرا صحیحا وان لم یکن کما یری انتهی کلامه و فی القشیریة
اذا الزم المرید استدامة الذکر واثر الخلوة فان وجد فی الخلوة ما لم یجد قلبه اما فی
النوم واما فی الیقظة او بین الیقظة والنوم من خطاب یسمع او معنی یشاهد مما
یکون نقضا للعادة فینبغی ان لا یشتغل بذلک البتة ولا یسکن الیه ولا ینبغی
ان ینظر فضول امثال ذلک کله شواغل عن الحق سبحانه ولا بد فی هذه الاحوال
کلها من وصف ذلک للشیخ حتی یصیر قلبه فارغا عن ذلک ویجب علی کل شیخ
ان یحفظ سره ویکتمه عن غیره ویصغر ذلک فی عینه فان ذلک کله اختبارات
والساکنة الیها مکر ولیحذر المرید عن ذلک وعن ملاحظها ولیجعل همته فوق
ذلک انتهی کلامه و فی التمهید والدلیل علی ان الله تعالی لیس بصورة قوله
عز وجل هو الله الخالق البارئ المصور سمی الله نفسه مصورا ومن قرأ مصورا
بفتح الواو متعمدا فانه یکفر لان المصور یحتاج الی المصور فلا یکون قدیما
فصح ما قلنا ان الله تعالی لیس بصورة ولیس له مثل و شبه ولا نظیر ولا
ضد ولا ند لیس کمثله شیء و افضل دانستن ولی را بر نبی در مرتبه کفر باشد
و فی التمهید قال اهل السنة والجماعة ان النبیؑ افضل من الولی وان
کان درجته ادون درجات النبوة وقالت المتقشعة من الکرامیة انه
یجوز ان یکون الولی افضل من النبی و هذا کفر لان الانبیاء خلقوا معصومین
مامونین عن خوف الخاتمة ومن قال ان الولی افضل فقد اعتقد انه امن
مکر الله فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون وقال النبیؑ من قال انا
فی الجنة فهو فی النار للمعنی الذی ذکرت لان من قال انا فی الجنة فقد
امن ومن امن فقد کفر انتهی کلامه و فضیلت دادن ولی را بر خلفاء
راشدین کفر باشد چه فضیلت ایشان بنص ثابت شده قالؑ لا تسبوا اصحابی
فلو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصفه وکقوله
اکرموا اصحابی فانهم خیارکم الحدیث و فی التمهید قال اهل السنة
والجماعة ان افضل الخلق بعد الانبیاء والرسل والملئکة ابوبکرؓ ثم عمرؓ

ثم عثمان رض ثم علی رض الی قوله فنقول بان ابا بکر رض افضل الصحابة ثم عمر رض ثم عثمان
ثم علی رض ثم بعد هؤلاء الاربعة کان افضل الناس اهل بیت وهم اهل بیت
رسول الله صلعم ثم الذین اشهد لهم بالجنة ثم اهل بدر ثم اهل الحدیبیة
ثم الصحابة افضل من الامة ثم التابعون ثم تبع التابعین الی قوله لما روي
عن النبی صلعم انه قال خیر القرون الذین یلونی ثم الذین یلونهم الخبر بطوله
انتهی کلامه **نوع دویم** کسانی باشند که بظاهر صلاح خودرا واتباع خودرا آرهند اما بندگان
هوا باشند شب و روز در طلب دنیا گردند و بر در اهل دنیا امد و شد ورد خود سازند و در بعضے اوقات
در خلوت نشیند اما خلوت راشبکهٔ ذوقات گیرند انواع لقمها و طعامهاے گوناگون معتقدان
ایشان روان سازند تا در خلوت خورند واگر روزے چند بیخوابی و گرسنگی و تشنگی کشند مرتبه جن
ایشانرا کشف شود جنی گردند و تبعیت جن واخبار اینها را جائز دانند کافر گردند و پیر خوالی
کفر باشد چنانکه عبارت در تفسیر حرجی بران مشہر است وایضا نفس را قاعده هست باندک
محنت و شدت که بروبهجی صفا پیدا کند کدورات آمیز پس ایشان آن صفارا مرتبه دانند و
مقصود کلی شناسد وآه واوه بیفائده کنند و مغرور گردند و عوام الناس ایشان را
ولی واولیاء و پیر کامل گویند این جمله از حرکات شیطانی باشد چه این نوع بل عجائب تر ازین
پیشوایان کفار رامی باشد چنانکه در رسالهٔ علامات الاحبه و رساله سید علی همدانی
وحجة الصند وغیره همه این معاملات را صریح بیان فرموده آنجا نظر باید کرد وایضا این طائفه
آلات ملاهی ورقص و سماع را ورد واورا د خود ساخته اند تا شهر بشهر گردند حطام دنیا بدان
صید کنند بعضے از ایشان مقر آیند که حرام محض بجا می آریم از جهت آنکه دلهاے عوام بدین چیزها
نرم میگردند مارا چیزے دهند آنها فاسق اند بعضے ازینها قائل بحل آن معمولا مزجورات باشند
اینها کافر اند چنانکه معلوم شد از روایات ما تقدم بهر حال اقتدا بر ایشان جائز نباشد چه کافر
اهل ولایت نباشد و فاسق از ولایت معزول میگردد بفسق و فی التمهید قال بعضهم
ان الذنب یوجب زوال الولایة وقال بعضهم لا یوجب و قال بعضهم تزول
بالکبیرة ولا تزول بالصغیرة والاصح انا نقول ان کل ذنب یوجب سقوط
العدالة یوجب زوال الولایة لان الفاسق لا یجوز ان یکون ولیا لانه لما لم
یکن اهلا لسرائر الناس و هو الشهادة فلا یکون اهلا لسرائر الله تعالی

ف الولایة علی ضربین

وهو الولایة ثم الولایة علی ضربین ولایة الایمان وذلک لا یزول بالکبیرة
وولایة الاحسان والامتنان وذلک لا یبقی مع الکبیرة انتهی کلام الضیائیة
واما اللعب والرقص والغناء والشرب من اباح ذلک یصیر فاسقا انتهی کلام
وفی شرح القدوری ناقلا من الذخیرة وکذلک من یجلس مجلس الفجور والاکل
والشرب لا یقبل شهادته وان لم یشرب لانه یتشبه بهم وقد قال علیه السلام
من تشبه بقوم فهو منهم ولانه یرضی بمعصیتهم انتهی کلامه نوع سیوم
کسانی باشند که بر سجادهٔ جهل و ضلالت نشسته صیت پیری و پیشوائی خود را باطراف عالم
خواهند که برسانند چه خلیفها بسیار و مریدان بیشمار گیرند و باطراف عالم چون سگان
شکاری دوانند تا از حلال و حرام دنیاوی از زنان و کودکان چیزی ربایند مردم دنی
و گول چون اوصاف اینها از زبان آن سگان شنوند قصد زیارت آنها کنند جماعة
جماعة روز بروز گردا و فرود آیند اما نه خدا را شناخته و نه رسول خدا را و نه مسئلهٔ شریعة
و نه ایمان و نه باور بل بمجرد ظن و گمان فاسد و تقلید ناموجه خود را مرید دانند و اینها
را پیر گویند بل پیر را از مون از خوف خاتمه و ضمین خود دانند از اهوال قیامت چه پیر نیز
این عقیده در خود متمکن داشته از ان مریدان معتقدان عقیده شده و بدین غرور
مرید از استقامت شریعت بدر رفته و مرتکب منهیات شرعیه گشته بدان و آگاه
باش که ایشان کافر مطلق اند اما روش این طائفه باغیه بر وجوه است بعضی از ایشان
بر وفق ظاهر حال فسلوا اتباع خویش دعوی کنند حق را بطلان دانند و باطل را حق شمارند
کفر این طائفه هیچ خفا و سترای ندارد اما مردم این زمانه از غایت جهل و حماقت
کور و کر گشته هیچ نه دریابند بل چون رمهٔ گوسفندان و یا مادهٔ گاوان هر آوازی که شنوند
برمند عاقبت آن کوته اندیشان نه اندیشند مگر اول و آخر این آیت در شان ایشانست
قوله تعالی أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ
فِي آذَانِهِم مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ
بعضی دیگر از ایشان از مجالست علما و صلحا احتراز تمام کنند بقصد آنکه چیزی نگویند و چیزی
نشنوند مکر و بهانه در پیش گیرند که از اختلاط مردم ما را در حضور خلل واقع میگردد و یا آنکه
شب و روز اختلاط جهلاء و اهل عصیان از جان دوستر دارند چه دران جاه یابند و اگر

گاهی بعلماء ملاقی گردند القیا وکنند امور حقانی را چون برخیزند باز بهمان عادت مالوف
روند **قسم دیگر** از ایشان ظاهر حال خود را بل بعضی اتباع حاضر مجلس خویش را نیز
بصلاح تمام ظاهر شریعت آراینده چنانکه در طهارت آب چندان جهد کنند که از میان
دریاب بردارند و خادم را فرمایند تا دستهای خود را نیز بدان آب نرساند و بیک دست بیارند
و بر جای بلند نهند و تخصیص آنرا تا از بهر خود کنند و در زمان وضو و غسل هر عضوی را
بتبلیغ مبالغهٔ تمام مالاکلام شویند بل از برای تجفیف هر عضوی خرقه علاحده سازند
و تا خشک تمام نسازند پای را در کفش نه نهند و بر زمین غیر قابل صلوة نروند بل اگر
پای برهنه بر زمین نهند اگرچه خشک باشد در بدیهه شویند و بر مصلی مخصوص تنها
ایستند قیام و قعود نا موجه هبوط و صعود نا مرخصه بجا آرند بعد ازادای رکعتی چند دعا
زبانی بر زبان رانند و علی هذا القیاس ترتیبات مبتدعات بجد و عد میکنند و ازان خبر
ندارند که این جمله از ممنوعات اند بل از علامات رفض اند ایضا این طائفه با علماء و صلحا مجالست
کنند و سخن ایشان قبول کنند زبانی نه یقینی و حیله آرند که ما را میل و محبت بدین معتقدان
بی ایمان نیست و نه امر ما بران است بل این رسوم و شعار نا موجه از خود گرفته اند بر ما خیر یکبار
گفتن بیش نیست کرات و مرات میگوئیم که ثبات بر شرع کنند اما قبول ندارند بدانکه این
قسم اهل نفاق اند که آیت کریمه إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ
در شان ایشان است چه اهل عقل را پوشیده نباشد که این مردم در پیش ما و شما چرا نباشند
و چرا گمراه نگردند دیگر چون خدمت دنیاوی ایشان بوجهی کنند بل اشتیاق تمام دران
ندارند که یکبار امر کنند تا جان بازند چرا امر شرائع ایشان را قبول میکردند چنانکه روزی
در مجلس سخن بجای رسانیده بودم در امر معروف و میگفتم که اگر ایشان راضی نبودی
این متمردان سگان را از برای چه نگهداشتی یکی از معاندان اهل نفاق گفت این متمردان
سگان اند که بگرد نواحی سرای پیر ما میگردند گفتم آری سگان بسیار را مردار خواران
نگهدارند چه ایشان را قصد شکار خوکان باشد و اگرنه مردم اهل را یک سگ بس باشد
ایضا اتباع این پیران بر اقسام اند قسمی که بتحقیق حال ایشان رسیده و بخلوص اعتقاد
ایشان معتقد گشته کافر مطلق گشته اند چه گاهی او را خدا گویند و گاهی پیغمبر و گاهی
مهدی و گاهی قتال و غیر ذلک از الفاظ کفر بلا حد و عد بر زبان رانند چون منکران

بعث وحشر ولث راند وقسمی دیگر که از عقیده خالص او اطلاع ندارند قیامت را
قائل اند ولیکن گمان فاسد بران بسته که پیر را مطلق بهشتی دانند وبیعت او را
نجات از دوزخ دانند هرچند گناهگار باشد بل بعد ازان خوف از دل بیرون
کنند باعتماد آنکه پیر ما مطلق بهشتی است ما را نیز خواهد رهانید اینها نیز کافر مطلق اند چه
زوال خوف از مؤمن زوال ایمان او باشد قسم سیوم آنکه ظاهر شریعت را بجا آرند
اما مجالست ومحبت آن یاران دیگر که طاغی وباغی باشند از دست ندهند چه گمان
برند که مگر پیر ایشانرا نجات خواهد داد این قوم نیز اهل نارند چنانچه در تفسیر حرخی در تحت
ایت وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ آورده هرکه با اهل باطل یاری کند از اهل نار گردد
وایضا شفاعت شفیعان نیابد نعوذ بالله من ذلک لوعد مگر کسانی باشند که اتکا
بر خطام رمیم وغرور نامستقیم ورزند وان سادات اند که طریقه عمل صالح پس پشت انداخته
وباعتماد بی دلیل معتمد نسب گشته خود را ناجی دانند بل مردم خواص وعوام عالم را ضمیر
گروند و حجج مقبوله نه منقوله ودلائل مردوده نه مقبوله بر عوام فرود آرند که ما از اصل بزرگ
واز اولاد پیغمبریم ما را غم نیست پس کشتی گردیم شما در آیندگان هرچند بسیار و پربار
باشید شما را نگذرانیم بل هرچه از مناهی وملاهی بجا آرید چون در نظر ما مقبول
افتید نظر ما چون آتش کاه سوز است معاصی شما را خواهد سوخت درین مضمون
کلمات کفر والحاد اکثر من ان یحصی بر زبان رانند هم خود را کافر سازند وهم معتقدان
این معانی را ای عزیز اگر خواهی که این روایات را دریابی در کتبهای اسلامیه نظر کن
که اگر تمام آنرا در تحریر آرم واجبات دیگر از من فوت خواهند شد اما بعضے از انها
ایراد مینمایم تا این مجموعه خالی از فوائد نباشد در مشارق وشرح او آورده آمده است
مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ یعنے هرکه پس انداخت او را عمل او نشتابد
او را نسب او الی قوله یعنی حضرت عزت بدرجات بلند در بهشت نرساند او را بسبب
اصل بزرگ او یعنے بی ایمان وطاعت کسی را کرامت قربت ونجات از دوزخ ودرجات
بلند در بهشت نباشد اگرچه پیغمبر زاده است واصل بزرگ است وحدیث دلیل میکند بر انکه
نزدیک خدای تعالی مکرم کسی است که او متقی است اگرچه مولی زاده وبنده حبشی کم اصل
است وخوارترین مردمان نزدیک او کسی است که او گناهگارترین است اگرچه از اصل

بزرگست الی قوله اصل و نسب صورتی است و حق تعالی درصورت ننگرد بل در عمل و نیت
نگرد و گفت فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّوْرِ فَلَآ اَنْسَابَ بَیْنَهُمْ یعنی چون قیامت گردد هیچکس را
بسبب نسب و اصل نیامرزند و نگویند که فلان کس پیغمبرزاده است یا سیدزاده یا شیخ زاده
یا عالم زاده است بیامرزید بلکه گویند چه عمل کرده است بدان خبرداهید الی قوله در عمل جهد
کنند و نجات خود از خدا و کرامت دینی از تقوے و اجتناب از محارم و معاصی جویند
نه آنکه به نسب و مال مغرور گردند گویند که ما سیدزاده یا شیخ زاده یا عالم و صالح زاده
ایم ما را بدان خواهد بخشید اگر عمل نکنیم چه باک است که این غرور شیطان و هوای
نفس است الی قوله بے متابعت رسول علیه السلام است و تقوی خود را محجوب
خدای تعالی دانستن بسبب بزرگ زادگی ضلالت است نعوذ بالله منها انتهی کلامه
و در تفسیر شهاب الدین است چون این آیت آمد وَاَنْذِرْ عَشِیْرَتَكَ الْاَقْرَبِیْنَ
یعنی ترسان قرابتیان خویش را آنها که نزدیکتر اند بتو چون این آیت نازل شد
رسول علیه السلام از مکه بیرون آمد و ندا میکرد یَا اٰلَ قُرَیْشٍ وَیَا اٰلَ کَعْبٍ وَ
یَا اٰلَ مُرَّةَ وَیَا اٰلَ هَاشِمٍ مردمان جملگی بروی جمع شدند الی قوله ای فاطمه دختر
محمد صلی الله علیه وسلم و اے صفیه دختر عبد المطلب عم محمد صلی الله علیه وسلم و ای
فرزندان عبد المطلب لَآ اَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللّٰهِ شَیْئًا یعنی قدرت ندارم از برائے
شما از خدای تعالی هیچ چیزے و هرچه خواهید از خدا خواهید برای آخرت و اعتماد برمن
نکنید. که شما قرابتان من هستید من عذاب خدا تعالی از شما باز داشتن نتوانم انتهی کلامه
وفی المدارک قوله تعالی وَاَنْذِرْ عَشِیْرَتَكَ الْاَقْرَبِیْنَ فَاِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ
اِنِّیْ بَرِیْءٌ مِّمَّا تَعْمَلُوْنَ ای منکم و من اعمالکم انتهی کلامه پس این گفتنهاء
رسول علیه السلام از روی استحقاق باشد یا از روے کذب و نفاق نعوذ بالله من
ذلک اگر استحقاق دانید اعتقاد برین جمله باید که بکنید و اگر کذب و نفاق دانید کافر میگردید
وفی تفسیر دُرَّةِ الْبَیْضَاءِ رَوَی الْاَصْمَعِیُّ قال خرجتُ اِلٰی بَیْتِ الله فَبَیْنَمَا اَطُوْفُ
حَوْلَ الکَعْبَةِ باللیلة وَکَانَتِ اللَّیْلَةُ مُتَغَمِّرَةً فَاِذَا اَنَا بِصَوْتٍ حزینٍ طَیِّبٍ فاتبعت
الصوت فَاِذَا اَنَا بِشَابٍ حَسَنِ الوجه وظریف الشمائل علیه اثر الخیر و علی
راسه ذوائبان و هو متعلق باستار الکعبة و هو یقول یا سیدی و مولائے

نامت العیون وغارت النجوم وانت ملک حی قیوم غلقت الملوک ابوابها
وقامت علیه حراسها وحجابها وبابك مفتوح للسائلین فیها انا سائلك
* حاضر ببابك مذنب فقیر خاطی مسکین واقف ببابك جئتك ارجو
رحمتك یا رحیم ان تنظر الیّ بلطفك یا کریم یا ارحم الراحمین الی قوله حتی
سقط علی وجهه مغشیا فدنوت منه فاذا هو زین العابدین ابن حسین
بن علی رضی الله عنهم فوضعت راسه فی حجری وبکیت بکاء شفقة له
فقطرت قطرة من دموعی علی وجهه فافاق عینه من غشیة وفتح عینه
ثم قال من الذی اشتغلنی عن ذکر مولائی فقلت انا الاصمعی یا سیدی
ومولائی ما هذا البکاء وما هذا الجزع وانت من اهل النبوة الیس الله یقول
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا فاستوی
جالسا وقال یا اصمعی هیهات ان الله خلق الجنة لمن اطاعه وان کان عبدا
حبشیا وخلق النار لمن عصاه ولو کان ولدا قریشیا وملکا هاشمیا اما سمعت
قال الله تعالی فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون
فمن ثقلت موازینه فاولئك هم المفلحون. ومن خفت موازینه فاولئك
الذین خسروا انفسهم فی جهنم خلدون تلفح وجوههم النار وهم فیها کالحون
قال الاصمعی فترکته وودعته علی حاله انتهی کلامه پس ای عزیز آن مردم
چه گروه اند وچه گفته اند ومثال این مردم زمانهٔ ما چه میگویند وچه میکنند یا آنکه قرآن وتفسیر
واحادیث وغیر ذلک من کتبهای اسلامیه را مطالعه نکرده اند ویا آنکه هوای نفسانی بر
ایشان غالب شده تا در تحت این حکم درآمده اند قوله تعالی افرایت من اتخذ
الهه هویه وبمضمون قول خیر البشر علیه الصلوة والسلام بئس العبد عبد هوی
یضله بندگان هوا گشته وگمراه ابد شده اند ودر حاشیه بزدوی است الهوی میلان
نفس الی ما یتلذذ من غیر داعیة الشرع از آن بلا داعیهٔ شرعیهٔ محمدی کارهای
باطل پیش گرفته اند اکنون این مردم سادات این زمانه را در رفض اقوال است بلا حد
وعد بعضی گویند که سادات مامون الخاتمه اند هر چند گناهان بلا حد چون خون وزنا وشرب
خمر واستماع ملاهی وغیر ذلک از کبائر بجا آرند از مرتبه ولایت بدر نه روند ونه بدان

ماخوذ خواهند شد ورد این اقوال از روایات ما تقدم معلوم شد که من امن فقد
کفر وایضا کل ذنب یوجب سقوط العدالة یوجب زوال الولایة
وفی التمهید اجمعنا جمیعا علی انه لایجوز زوال الایمان عن الانبیاء
علیهم وقد سبق ذکره الی قوله فاما سائر المؤمنین والکافرین لانقول
لاحد بعینه انه من اهل الجنة او من اهل النار فنقول ان من مات مؤمنا
فهو من اهل الجنة وان من مات کافرا فانه یکون من اهل النار ثم لایجوز الا
من سلب الایمان عند المعاینة بشوم المعاصی عند من اهل السنة والجماعة
وقالت المرجیة اذا وجد منه الایمان فان المعاصی لایضره انتهی کلامه
در رد البدع آورده است که بنده به گناه کردن کافر نشود اما بخوار وسبک داشتن گناه کافر
میشود وخوار داشتن گناه آن باشد که بنده دروغ گوید ویا غیبت کند ومؤمن را آزار کند
ودر دل خود هیچ خوف وپشیمانی وترس نکند وبسیار کس که ایمان بباد داده اند وخبر ندارند
انتهی کلامه ای عزیز هیچ جا در قرآن وحدیث نباشد که اولاد بلا حساب را به کردهای
آباء واجداد بخشند اگرچه گناهگار باشند وفی التمهید روی عن ابی حنیفة انه
قال اکثر ما سلب الایمان عند المعاینة وهذا انما یکون زوال الایمان
قبل النزع بسبب من الاسباب کاستحلال الحرام او تحریم الحلال او کلمة
الکفر جهلا او عقلا او ذکر شیئا یکون فیه رد الاسلام وهو لایعلم ذلک
ولم یتب منه حتی عاین ذلک فتاب عند المعاینة فالتوبة عند ذلک
لاینفع فیجب علی العبد المؤمن ان یقول فی کل یوم اللهم انی اعوذ
بك من ان اشرک بك شیئا وانا اعلم واستغفرك لما لا اعلم انتهی کلامه
ایضا مردم را بدان عقیده خوانند که محبت ظاهر وباطن را بسوی پنجتن پاک داریم
که حق محبت بدین جانب است وپنجتن پاک ایشان حضرت خیر البشر با مرتضیٰ وحسن وحسین
وفاطمه زهرا را گویند ودر تیسیر الکلام است ومن الروافض من قال ان حب
علیؓ واهل البیت اولی من غیرهم ومنهم من قال وجب اللعن علی من خرج
علی علیؓ رضی الله عنه من الصحابة مثل معاویة وطلحة وزبیر وعایشة
وهذا بدعة سیئة والاصح انها کفر انتهی کلامه ودر رساله رد روافض

فاما سائر المؤمنین

اکثر ما سلب الایمان عند المعاینة

آورده است اما تفضیل در محبت ابن موسی نقل میکنند که سوال کردم از حافظ عبد الرحمن
بن مهدی العزازی اگر کسے تفضیل نماید ابابکر صدیق و فاروق را بر ذی النورین و علے
رضی اللہ عنہم و علے را تفضیل نماید بر ایشان اما آنرا دوستر دارد جواب فرمود که در دل
او چیزی هست و آن از وی قبول نیست و مروی است از حمزه ابن مغیره ثقفی که
مردی سفیان ثوری را گفت که من زعم ندارم که علی رضی اللہ عنہ افضل است اما علے را
دوستر دارم سفیان گفت که تو مرد رافضی الی قوله شیخ الاسلام عبید البصری مالکی که معروف
است بسنت و معرفت و تصوف او در کتاب خود فرموده اصل سنت و توحید که اجماع سلف
و خلف و ائمه دین و فقهاء مسلمین از شرق و غرب همه اجماع نموده اند بر آنکه عقیده سنت
و جماعت چهارده خصلت است الی قوله و آنکه چهار یار را بترتیب دارند الی قوله پس هر که
مخالف چیزے ازین کند مخالف سنت و جماعت کرده باشد و حدیثی که طبرانی روایت
کرده است از حضرت رسالت پناه آنکه فرموده ابوبکر خیر امت من است و ارحم ایشان و
عمر فاروق اعرف و اعدل ایشان و عثمان احی ایشان و علی ابهت ایشان و هر پیغمبر را صاحب
سری است و صاحب سر من معاویه بن سفیان است انتهی کلامه بدان ای عزیز
چنانکه اهل سنت و جماعت را اصطلاحات است در اصول دین چون هفت صفت ایمان
و احکام و ارکان نماز و فرائض غسل و وضو و تیمم و عدد رکعات نماز فریضه و چهار کتاب
و چهار مذهب و چهار کرسی و غیر ذلک تا در میان یکدیگر اسلامیان بیاموزانند و بیاموزند
همچنان روافض را اصطلاحات است در اصول رفض تا ضعفا و جهال را کافر سازند چنانکه دوازده
امام و پنج تن پاک و پنج فرق ده گیسو و چهارده معصوم پاک و غیر ذلک پس معلوم شد که این
اصطلاحات روافض است چون خود تراشیده ایشان است نه موافق کلام ربانی و نه مطابق
حدیث نبوی نه گفتار صحابست نه اقوال ائمه عالیجناب چنانکه سائلی امام یوسف قاضی را
از مرتبه پنجتن پاک پرسید حضرت امام یوسف او را برفض نسبت کرد و ایضاً ابو شکور آن
سائل را رافضی خوانده چون لفظ پنجتن از اقوال و علامات و اصطلاحات ایشانست کما ذکر
فی التمهید و روی ان رافضیا جاء الی ابی یوسف القاضی و قال ما تقول
فی اربعة خامسهم النبی علیه السلام او خمسة سادسهم جبرئیل علیه السلام
اراد به اصحاب الکساء فعرف ابو یوسف رح انه اراد طعنا فی حق ابوبکر رضی اللہ عنہ

عقیده اهل سنت چهارده خصلت است

چنانکه اهل سنت و جماعت را اصطلاحات است همچنان روافض را اصطلاحات است

فقال ما تقول فِی اثنَین ثالِثهُمَا اللهُ تعالی وهو قوله تعالی ثَانِیَ اثنَینِ اِذْهُمَا
فِی الغَارِ وقوله تعالی اِنَّ اللهَ مَعَنَا وروی لما نزلت هذه الآیة فقال النبی
صلی الله علیه وسلم لابی بکر لَقَدْ بَلَغْتَ من الله تعالی مبلغ الافتخار حیث اثنی علیك
الجبار بقوله ثانی اثنین اذهما فی الغار انتهی کلامه پس معلوم شد که لفظ پنجتن پاک
علامت روافض است همچنین لفظ دوازده امام وفی التمهید ومنهم من قال بان
الامة لم یعرفوا الامام وهم اثنی عشر ثمانیة ظهرت دعوتهم وثلثة بواطن
وواحد بقی وهو مَهْدِیٌّ فانه یجب البیعة لهؤلاء ومن خالفهم فهو کافر
وهذا منهم کفر انتهی کلامه وعلی هذا القیاس تمام اصطلاحات روافض باطل وناقابل اگرچه
ما اهل سنت وجماعت دشمنی پنجتن پاک وغیرهم از اهل بیت نداریم نعوذ بالله من ذلک بل از
دیده خوشتر واز جان دوستر می شماریم ولیکن طریقه محبت ایشان را بترتیب نگهداریم کما هم
چون این الفاظ از علامات روافض است نباید بر زبان راند تا داخل وعید مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ
فَهُوَ مِنْهُمْ نگردیم ایضا آنکه یکی از جمله مفتریات ایشان آنست که نزد الله تعالی چیزی
آمده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم اهل بیت را در تحت آن درآورده وخلفاء ثلثه را
در زیر آن نمانده نعوذ بالله من ذلک ایشان وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰی عَلَی اللهِ کَذِبًا اگر در
شان ایشان است چه افتراء محض بر خدا ورسول خدا بندند وکافر میشوند ودر تفاسیر بران
جمله نمود که حضرت خیر البشر ومرتضی رض وحسن رض وحسین رض وفاطمه زهرا رضوان الله علیهم اجمعین
به گلیم پوشیده ودر حق ایشان دعا کرده این گلیم را روافض چتر دانسته واین توهم ناشی
روافض را ابو یوسف رح دفع نموده کما مر هرچه حضرت خیر البشر در حق هرکدام از اصحاب وعلمای
خاص کرده پس بدان فضیلت بر خلفاء ثلثه ثابت نشده والیضا دعوی کنندگان که
سادات را امت نه گویند ای عزیز آن طائفه جهلا معنی لغوی ومعنی اصطلاحی امت را
درنیافته بمجرد ظن وگمان دعوی کرده که در مجالسات ومحاورات اهل علم خجالت خواهند کشید
چگونه مقتدای را شایند وفی الصراح امة گروه از هر جنس حیوان امم جماعة ومردم و
راه دین وشریعت یقال فُلَانٌ لَا اُمَّةَ لَهٗ ای لا دین له انتهی کلامه پس اگر سادات
را امت پیغمبر نگوییم گروه پیغمبر نخواهند شد ویا مردم او نخواهند شد ویا لَا دِیْنَ لَهُمْ میشوند
وفی التمهید قوله تعالی وَکَذٰلِكَ جَعَلْنَا کُمْ اُمَّةً وَّسَطًا الی قوله ولم یفصل

ف لفظ پنجتن پاک گفتن علامت روافض است

ف چون این الفاظ از علامات روافض است نباید بر زبان راند

بین الصحابة وغیرهم والامة اسم عام یتناول الکل من الاول والآخر
وفی حق الایمان کلهم علی السواء انتهی کلامه ودر شرح مشارق ہست
ہرکہ بارسول علیہ السلام بعد از ایمان باعتقاد پاک یکساعت صحبت داشت وباایمان
از جہان برفت او صحاب ہست انتہی کلامہ وفی التمهید لان علیا کان من الصحابة
انتہی کلامہ پس چون مرتضی وحسن وحسین وفاطمہ تماما ہم اصحاب بودہ اند واطلاق
اسم امت برایشان جائز آمدہ پس براولاد ایشان بطریق اول جایز باشد بل اگر امت
نگویم کافر گفتہ باشم اگر مسلمان سنی باشد کافر نمیتوان گفت ویا پیغمبر گفتہ باشم وبعد
از خاتم النبیین دعوی پیغمبری کفر باشد. واز عبارت مکتوب نیز معلوم شدہ ومحرر آمدہ
کہ امت ایضا دعوی کنند کہ بغیر از سادات پیری وپیشوائی جایز نباشد مگر ازاین خبر ندارند
کہ چاردہ خانوادہ مشائخ باامام حسن بصری میرسند وحسن بصری چکس بود وفی التمهید
ومنهم من قال بان للعالم لایخلو عن الامام والامام من اولاد الحسن و
الحسین وهو یعلم العلم من الله او من جبرائیل فمن لا یعرفه ولا یؤمن
به فموته موت الجاهلیة وهذا کفر انتهی کلامه وعلی هذا القیاس رفض را در
رفض اقوال بلاحد وعدہست کہ در تقریر وتحریر آوردن آن تضییع اعمار خواہد شد چہ دلائل
عقلی دارند نقلی لیکن ہر زمان وبہ ہر مکان عقل ایشان دیگر تقاضا کند فی الجملہ اگر خواہی کہ
مسلمان سنی باشی خود را برین عقیدہ ثابت دار کہ در تمہید مسطور ومذکور است
قال اهل السنة والجماعة ان افضل الخلق بعد الانبیاء والمرسلین و
الملئکة کان ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی رضی الله عنهم الی قوله ولما
روی عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه انه کان علی المنبر بالکوفة فقال
ابنه محمد بن حنفیة من خیر هذه الامة بعد نبینا فقال ابوبکر فقال ثم من
فقال عمر فقال ثم من فقال عثمان فقال ثم من فسکت علی ثم قال لو شئت
انباتکم بالرابع وسکت فقال محمد انت فقال ابوک امرء من المسلمین فان قیل
بان علیا کان افضل من ابی بکر لانه ما اشرک بالله تعالی وما عبد الصنم قلنا
لیس کذلک فان علیا کان کافرا حکما قبل الاسلام تبعا لابویه ولو لم یکن کافرا
لکان لا یحتاج الی دعوة النبی علیه السلام وعرض الاسلام علیه دل انه کان کافرا

ثم لما اسلم صح اسلامه دل ان كفره كان صحيحا بالتبعية فنقول بان ابابكر افضل الصحابة ثم عمر ثم عثمان ثم علی رضی الله عنهم اجمعين ثم بعد هولاء الاربعة كان افضل الناس اهل البيت وهم اهل بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم الذين شهد لهم بالجنة ثم اهل البدر ثم اهل الحديبية ثم الصحابة افضل من الامة ثم التابعون ثم تبع التابعين واعلم ان عايشة افضل من نساء العالمين الاولين والاخرين ومن قال فاطمة افضل من عايشة على الاطلاق فهو مذهب اهل الشيعة والروافض بل العايشة افضل وان كان نسب فاطمة افضل كما ان ابابكر افضل من علی وان كان علی هاشميا لما روی عن النبی ع م خير القرون قرنی ثم الذين يلونهم الخبر بطوله وقالت الروافض بان اهل البيت هم علی وفاطمة والحسن والحسين كانوا افضل من الصحابة وعلى ما كان من الصحابة لانه كان من القرابة والصحابة يكون من غير القرابة وقالوا بان عليا كان افضل الناس بعد رسول الله صلعم وهو ما كان من الصحابة ومن الصحابة افضلهم ابوبكر وهذا مردود عليهم لان عليا كان من الصحابة بدليل ما روی عن النبی ع م انه قال اصحابی كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم وكان علی رضی الله عنه منهم ولو قلنا بان عليا ما كان منهم يكون منقصة فی حقه فصح ما قلنا انتهى كلامه ايضا فيه واعلموا انهم سموا رافضية لانهم رفضوا دين الاسلام وقد سماهم الله كفارا فی قوله تعالى ليغيظ بهم الكفار والرسول ع م سماهم مشركين حيث قال لعلی رضی الله عنه يخرج من اقوام لهم نبذ يقال لهم الروافض فاذا لقيتموهم فاقتلوهم فانهم مشركون الى قوله وهذا القوم قالوا لعلی انت لا اله فاحرقهم فی النار انتهى كلامه وفی بستان ابی الليث السمرقندی قال عامر الشعبی الرفض سلم الزنادقة فما رايت رافضيا الا ورايته زنديقا انتهى كلامه وفی شرح الخلاصة آل الرسول من حيث النسب كآل علی وجعفر وعقيل وحارث بن المطلب ومن حيث الدين فكل مؤمن تقی الى يوم القيمة وما يقال آل محمد علی واولاده فهو على قول الروافض فانهم يقولون كذلك كذا فی التفسير الزاهدی انتهى كلامه وفی اصول الصفار سئل رضی الله عنه عن ذكر المقتل فی

فی ان عائشة افضل

فی وجه تسمية الروافض

فی سئل عن ذكر المقتل

یوم عاشوراء اهل یجوز ام لا قال لا لان ذلک من شعار الروافض انتهی کلامه
وفی تیسیر الکلام فان قیل کان علی کرم الله وجهه اعلم واشجع فینبغی
ان یکون افضل من جمیع الصحابة قلنا بل الصدیق کان اوفر علما واشجع قلبا
انتهی کلامه وفی الامالی ه وذا النورین حقا کان خیرا من الکرار فی صف القتال
انتهی کلامه یعنی عثمان را فضیلت هست بر مرتضی در صف جنگ چه در صف جنگ عثمان
از مرتضی هنوز غالب و قاهر بر اعداء بوده پس معلوم شد که آنچه در بعضی جنگ نامها اکثر کار و بار
محاربه و جهاد را بجانب مرتضی نوشته اند و از محاربه خلفاء ثلثه سکوت ورزیده اند
آن نیز مجعوبات و تمایلات روافض اند چه مرتبه دینی و دنیاوی ایشان فوق یکدیگر بوده
نوع چهارم کسانی باشند که چون فضل الهی بر غرباء دین محمدی رسد تا ایشان را
از شر ملحدان زمانه برهاند و قهر نامتناهی بر اعداء دین احمدی فرستد تا ایشان را
از مسکن و وطن بریده بخانه گور بی کفن برساند این هنگام طائفه برخیزند که یا از
اولاد ایشانم هر نعمتی که در ایشان بود در سینه ما ریخته رفته اند این طایفه هنوز
بازار پر آزار جهل و ضلالت مخالف سنت و جماعت گرم گردانند حتی که عوام زمان
این مرتبه از اول بار بیشتر جمع گردند و همان طریقه مخالف آباء و اجداد در پیش گیرند
نعوذ بالله من ذلک ای عزیز سجاده کار نسبت بزرگ و قوی نیست چه جای
آنکه نسب ناکس و دنی قابل آن باشد بلکه استقامت سجاده را اذن و ارشاد می باید
چنانکه مقرر خواهد شد نوع پنجم کسانی باشند که اواز دیو و پری شنوند و یا
خوابی بینند دعوی پیری و مریدی کنند که ما ماموریم بدین کار من عند الله و یا
ما را پیغمبر علیه السلام برین امر کرده و یا فلان شیخ که از دار الفنا بدار البقاء رحلت نموده
حاضر آمده ما را اذن و ارشاد داده بدان و آگاه باش که این جمله از القاء نفسانی
و اغوای شیطانی است که این ضعیف را کافر ساخته و سبب کفر عوام الناس گردیده
است نعوذ بالله من ذلک نوع ششم افغانان را قانون و قواعد دیگر است که خدیلان
و سرداران اولس جمع گردند بر یکی از ان میان که مصلحت بینند مبارکبادی پیری
کنند تا آن دنی بی علم در بی اندیشه بدان مغرور گردد لاف پیری و پیشوائی زند
و مرید گیرد ایضا در افغانان قاعده بران رفته است که هر که چیزی اندک و بیش خیری

وصدقه کند وآه اوه وفریادبی معنی برآرد بل در بعضی اوقاتها گاو جفتی وماده گاوی شیردار بکشد یا خوابی از خوابهای او درست آید یا سخنی راکه از غیب گفته باشد خود کافر شده وآن سخن همچنان شده باشد آن را پیر کامل گویند وعاشق صادق نامند چه ایشان مردم نفسانی رانشناسند هرچه قبول طبع نفسانیۀ ایشان آمده آن را قبول میدارند وهرچه مخالف نفس باشد آنرا دشوار دانند واعراض کنند حضرت ملائے روم در شان عشق چه میفرماید

مثنوے

درنه گنجد عشق در گفت وشنید — عشق دریائیست قعرش ناپدید

قطرهائے بحر را نتوان شمرد — هفت دریا پیش آن بحرست خورد

با محمد بود عشق پاک جفت — بهر عشق او خدا لولاک گفت

منتهی عشق چون او بود فرد — پس مرا ورا ز انبیا تخصیص کرد

با تو گویداین جبال راسیات — وصف حال عاشقان اندر ثبات

عاشقان را شادمانی وغم اوست — دست مزد واجر خدمت هم اوست

غیر معشوق ار تماشائے بود — عشق نبود هرزه سودائے بود

هرکه اندر عشق یابد زندگے — کفر باشد پیش او جز بندگے

پیش شیخی عرضه کرده بود حق — گنجهائے خاک تا هفت طبق

شیخ گفتا خالقا من عاشقم — گر بجویم غیر تو من فاسقم

هشت جنت گر در آرم در نظر — ور کنم خدمت من از خوف سقر

مؤمنے باشم سلامت جوئے من — زانکه این هر دو بود حظ بدن

عاشقے کز عشق یزدان خورد قوت — صد بدن پیشش نیرزد برگ توت

انتهی کلامه پس افغانان جاهل از کاروبار عاشقان غافل گاو کش وگوسفند کش راعاشق خوانند وازان خبر ندارند که حضرت خیر البشر ع م کشتن جانوری شیردار رامنع فرموده لقوله علیه الصلوة والسلام اِیَّاکَ وَالْحَلُوْبَ وایضا شیخان افغانان گوسالۀ ماده گاو رامی کشند که این راخیر زیادت تر باشد وما در مشفقه مهربان را زار وبیزار میکردانند وازان خبر ندارند که مهتر یعقوب ع م گوساله ماده گاو را کشته بود حکمت الٰهی آن اقتضا کرد که او را بفراق یوسف ع م مبتلا گردانید وایضا قال علیه السلام

ف سبب جدائی یوسف از یعقوب عم

مَنْ فَارَقَ بَیْنَ وَالِدَةٍ وَوَلَدِہَا فَرَّقَ اللّٰہُ بَیْنَہٗ وَبَیْنَ اَحِبَّتِہٖ یَوْمَ الْقِیَامَۃِ واگر
کسے غلام بچہ را از مادر جدا گردانَد درین ہیچ یکے از ایشان نیز داخل این وعید گردد
زیرا کہ حدیث برین جملہ آمدہ ہست بعد ازین بدان ای فرزند باصلاح وای دلبند
بافلاح کہ طالب کمال مرتبۂ مریدی را چارہ نیست از ادای شروطے کہ پیش ازین
در باب تحصیل علم تصوف محرر و مقرر آمدہ اند واگر ارادۂ مریدی شریعت داشتہ باشد
اگر شروط دیگر بجاے نیارد باری خداترس باید کہ باشد و خداترسی را پیشۂ خود سازد
زیرا کہ بی غلبۂ ترس و ہیبت باری تعالے از مریدی نتیجہ نخواہد یافت بلکہ درین زمانہ گمراہ خواہد شد
چہ غرور شیطانی و ہوای نفسانی برو تغلب خواہد نمود بعد ازان پیری را جوید کہ موصوف
بصفات کمال پیری باشد مختصر شروط کمال پیری آنکہ عالم بعلم تفسیر و حدیث باشد دویم آنکہ

شرائط کمال پیری

مسائل شریعت را آنچہ کردنی و گفتنی باشد بتمام دریافتہ باشد سیوم علم مناظرہ کہ درمیان
علمائے اسلام و مبتدعان ناتمام ہست دریافتہ باشد تا خود را و متابعان خود را از وساوس
شیطانی و از خیال فاسد مبتدعان بدان طریق نگہدارد چہ اگر مدعی ناقل باشد صحت
نقل جوید والا اقامت دلیل خواہد چہارم علم تعاط و آن سیر است میان نفس و روح و میان
روح و رب الارباب باید کہ عالم باین اشیا باشد کما حقہم تا در سلوک بضلالت نیفتد
بسا مردم درین ورطہ ہلاک شدہ و بیدین و بی ایمان رفتہ چہ بسا وقت باشد کہ برزخ
روح را دریابد و آنرا خدا داند کافر گردد نعوذ باللہ من ذلک و این علمیست کہ در تحریر نیاید
مگر بطول صحبت مرشد پنجم اہم ترین شرائط آنکہ شاید و باید کہ این پیر ماذون و مرخص
و مجاز باشد از جانب پیری کہ او نیز موصوف بدین اوصاف باشد ہکذا الی عہد رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وسلم والا ہلاک ابد گردد و ہم پیر و ہم مرید را گمراہ دہند چہ بسیار از پیران رسمی
و عادتی موصوف بکمال اوصاف اند الا وصف اون ندارند شایان پیری و پیشوائی
نمی باشند ہم از انست کہ ہم خود را گمراہ گردانند و ہم مریدان را و لیکن باید کہ مریدان خواہان
ثبات بردین و سداد یقین باشد و درحین شغل ظاہر و باطن و درحین خدمت پیر نہ آنکہ از انجملہ
خواہان اہل ہوا باشد چون مقصد و مقصود را غلط کردہ حق را ماندہ شغل خلق را گزیدہ
عاقبت ہوا او را بضلالت کشد کقولہ علیہ السلام بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ ہَوًی یُضِلُّہٗ
نقلست در زمانیکہ حضرت سری سقطی مر جنید بغدادی را اذن می داد ممانعت نمود

که من دیگ سرد خود را بآتش انفاس قدسیهٔ دیگران میخواهم که گرم سازم چه جای
آنکه ضمین دیگ انهای دیگران گردم اما چون حضرت پیر ایشانرا قابل دیده و دانسته
فرموده که من دانم نفس شریف شمارا چندان حرارت و گرمی هست که بیک نفس
دیگهای بیشمار را گرم سازد القصه بی اذن پیر کامل هر که مسلمان و مسلمانزاده
باشد او را نشاید که خود را پیر و پیشوای گویاند و مرید گیرد و الا عاقبت بضلالت افتد
مؤید این معنی است آنچه حضرت شیخ الاسلام شیخ جلال الدین تهانیسری قدس سره
در ارشاد خود فرموده که طالب حق را بر حکم طلب واجب است که خدمت کفش پای
صدیقی کند که درین راه رفته باشد و نشیب و فراز این راه رفته باشد و مقتدای شریعت
و طریقت و حقیقت و معرفت گشته باشد تا آن مرشد کامل این طالب صادق را رهنمونی
بهر چیزی کند و مرید صادق مهذب گردد با فعال و اخلاق حمیده و در سایهٔ دولت
آن مرشد کامل گردد قوله تعالی وَابْتَغُوا اِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ و قوله علیه السلام
اَلرَّفِيْقَ ثُمَّ الطَّرِيْقَ **بیت** رهبری جو که درین بادیه هر سو راهی است
مرد سرگشته چه داند که کجا باید رفت ❊ وارشاد تمام حاصل نشود مگر بطول صحبت
مرشد کامل که تا افعال و اخلاق و احوال و دانستن و بدان عمل کردن و مواظبت نمودن
میسر آید و بتدریج شائستهٔ درگاه حق گردد و مقتدای روزگار شود بتوفیق الله
تعالی انتهی کلامه پس چون به آیت سبحانی و بحدیث رسول ربانی معلوم شد که طریق
حصول این کار جز بخدمت مرشد متدین کامگار ممکن نیست هر که بهوای نفس خوض
این دریا نماید البته طعمهٔ نهنگ ضلالت گردد کقول من قال **بیت**

هر آن کاری که بی استاد باشد یقین می دان که بی بنیاد باشد
هر که بی سر ره پیش گیرد هلاک از بهر جان خویش گیرد

ایضا قول مختار مشایخ برین جمله مشیر است که مَنْ لَا شَيْخَ لَهُ فَالشَّيْطَانُ شَيْخُهُ
در شان ایشان مردم است اما پیران رسمی این نقل مشایخ را بر حضرت خیر البشر افتراء بسته
و بمریدان عادلی و جهال لایعنی نموده که چون پیر نگیرید پیر شما شیطان باشد چه فرموده
رسول خدا است نعوذ بالله من ذلک بدین گفتار شایان کفر گردند کقوله جل جلاله
وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا اَوْ كَذَّبَ بِالصِّدْقِ اِذْ جَاءَهُ

چه پیر گرفتن از لوازم اسلام نیست و روایت معتبر از حضرت سید جلال جهانیان
نیز برین جمله مشیر است واعلم ان البیعة من سنن الانبیاء علیهم السلام
ومن خلفاء الراشدین الی یوم القیامة باق بلا نکیر ولکن لا یجوز لاحد
من العلماء والصلحاء والسادات فی الخلافة والبیعة باختیاره
الا ان یکون له رخصة من الشیخ الذی هو ماذون ومرخص به
للتحقیق اکابرا عن اکابر الی نبینا علیه السلام ومن لم یبلغ الرخصة
عن مثل هذا الشیخ الذی ذکرنا فهو ضال و مضل و کان عاقبة امره
بالکفر لانه مدعی کذاب و مفتری علی صاحب الشریعة بالحقیقة
والافتراء علی الله من محض الکفر انتهی کلامه ایضا تیز روان شطار
که برگزیدگان حضرت غفار اند بر مضمون فتوے داده هرکه بی اذن مرشد حقانی
که اذن ارشاد دست بدست از حضرت خیر البشر آورده باشد یکبار دست ارادت
مرید را در دست خود نهد از روی وبال هفتاد اولیاء کامل و یک نبی مرسل را کشته باشد
نعوذ بالله من ذلک وفی الرسالة المکیة اَلشَّیْخُ هُوَ الَّذِیْ یُقَرِّرُ الشَّرْعَ وَ
الدِّیْنَ فِیْ قُلُوْبِ الْمُرِیْدِیْنَ وَشُرُوْطُه اَنْ یَکُوْنَ عَالِمًا بِکِتَابِ اللهِ وَسُنَّةِ
رَسُوْلِ اللهِ وَلَیْسَ کُلُّ عَالِمٍ بِاَهْلٍ لِلْمَشِیْخَةِ بَلْ اَنْ یَکُوْنَ الشَّیْخُ مَوْصُوْفًا بِصِفَاتِ
الْکَمَالِ وَ مُعْرِضًا عَنِ الدُّنْیَا وَالْجَاهِ وَالْمَالِ وَ ظَهَرَتْ فِیْ شَمَائِلِهٖ مَکَارِمُ الْاَخْلَاقِ
کَالصَّبْرِ وَ الشُّکْرِ وَالتَّوَکُّلِ وَالْقَنَاعَةِ وَالسُّکُوْتِ وَالْاِخْلَاصِ انتهی کلامه سوال
درینجا اشکال وارد میشود چه صاحب رد البدع فرموده که کسی موت باخلاص و دین داری
اختیار کند و علم باعمل را امام خود سازد و را مرشد حاجت نیفتد الی قوله هرکرا علم باشد
و تقوے با توکل میسر شود خدائے تعالی هادی او گردد انتهی کلامه ایضا فیه در ذکر اویس
قرنی بدانکه قومی باشند که ایشانرا اویسی گویند و ایشانرا به پیر حاجت نباشد از انکه ایشانرا
نور نبوت در حجرهٔ خود بے وسطه غیرے پرورش میدهند انتهی کلامه پس ازینجا معلوم
میگردد که اذن شرط نباشد بلکه هرکه زاهد و عابد و عالم و صالح باشد شایان مشیخت گردد
جواب آنکه این وهم شما فاسد آمد چه از ادراک اشارتی این عبارت قاصر آمدید چه اشارة
درین آنست که پیر گرفتن فرض و واجب و سنت و مستحب نیست بل از نوافل امور اسلام است

پس ہر کہ زہد و ریاضت اختیار کند ابتغاءً لوجہ اللہ وزاداً للآخرۃ تا توشۂ آخرت بردارد
تا ہر چہ در کتب اسلامیہ مطالعہ کند بر وفق آن عمل نماید پس ہادی او اللہ تعالیٰ گشت چہ
راہ خودش بنمود درین باب کلامی مشہور ہست کہ لَا یَزَالُ الْعَبْدُ یَتَقَرَّبُ اِلَیَّ
بِالنَّوَافِلِ کرامت قربت روزے وقت این کس گردد نہ آنکہ دیگری را بجد قربت
رساند اگر مردم قصد خدمت او کنند و استماع اقوالش نمایند بر ایشان نیز تاثیری پیدا خواہد
آمد ولیکن این کس شایان آن نگشت کہ بعزت خاص نماید ذکر و فکر از القاء نفس نجح و تعلیم
کند و مرید گیرد و از خطرات مخالف و موافق آگاہ سازد و از مہلکات خلوات بیاگاہانید
چہ ذکر را و خلوت را واردات را اکثر مِنْ اَنْ یُحْصٰی وارد میگردند تا ہر کہ بحضور کامل
ازان واردات نگذشتہ باشد خود نتوان گذشت و نہ مرید را تواند گذرانیدن چہ
فرق نتواند کردن میان ارادت نفسانی و جنی و شیطانی و ملکی و رحمانی و کتب اہل
سلوک ازین انواع کلمات مملو و مشحون اند اما بے طول صحبت مرشد کہ او نیز بحضور
شیخ خود تجربہ کردہ باشد ہکذا الی عہد رسول اللہ منکشوف نگردند چہ تمام این احوال خیر
و شر در تحریر نیایند تا معاینہ کردہ نشوند و اما اگر این عالم زاہد طلب مولے نماید این
ہنگام بر و فرض گردد خدمت پیرے موصوف بصفات کمال چنانکہ شیخ جلال
تہانیسری قدس سرہ فرمودہ کہ طالب حق را بر حکم طلب واجب ہست اینست
اشارت درین عبارت نہ آنکہ این کس پیر شدہ مرید گیرد اگر در رسالہائے اہل تصوف
نظر کنی ہیچ جاے نہ فرمودہ اند کہ فلان شیخ و فلان کس از زہد و ریاضت و
علم و عمل خود بے اذن مرشد کامل پیر شد بل خواہی دید کہ فلان را از فلان و فلان را
از فلان اذن آمدہ و آنچہ در بعضی رسالہا تحریر نمودہ کہ فلان کس حق زیارت قبر فلان شیخ
را بجاے آوردہ برکت یافتہ آن محمول بر انست کہ شیوخ زمان را بخدمت دریافتہ
باشد و از ایشان شرف دعا و اذن بدو رسیدہ باشد بعد ازان در زیارت قبر از دیاد
برکت او باشد نہ آنکہ بہ سبب زیارت قبر ماذون و مرخص گردد واللہ اعلم بالصواب
اے عزیز اگر کتب متصوفین و رسائل متقدمین را نظر کنی علامت اہل حق را از باطل
خواہی شناخت و خواہی دید کہ قدما چہ خون جگر خوردہ و جان باختہ اند و چہ محنتہا
کشیدہ تا شایان دوستی دوست آمدہ اند چون پیران زمانۂ ما بر بسترہای راحت خفتہ

عبادت را پس پشت انداخته نام و ناموس را بسبب اجتماع حطام دنیاوی و اجتماع عوام و خواص بر خود ساخته بودند در ردع البدع آورده نقلست که رابعهٔ بصریه هفت شبان روز چیزی نخورده بود شب هشتم نفس باوی در معارضه آمد و گفت ای رابعه مرا هلاک میکنی گفت صبر کن تا هر چه امشب برسد از تو باز ندارم نماز شام شخصی بیامد و کاسهٔ طعام بیاورد رابعه کاسه را بنهاد و برفت تا چراغی بیارد چون چراغ بیاورد گربه طعام را ریخته و کاسه را شکسته بود چراغ بنهاد خواست تا کوزه آبی بیارد چون آب بیاورد چراغ مرده بود خواست در تاریکی آب بخورد کوزه از دستش بیفتاد و بشکست رابعه نفس گرم از سینه بر آورد و گفت خداوندا این ضعیفه را هلاک میکنی هاتفی آواز داد که ای رابعه اگر خواهی خزائن روی زمین را در جیب تو نهم اما اندوه خود را از دست تو برگیرم زیرا که اندوه ما و مراد دنیا در یک دل جمع نشود رابعه فریاد بر آورد و گفت خداوندا اگر خزائن روی زمین بمن دهی و کلید هشت بهشت را بمن سپاری بیک اندوه که فریاد شوق تو برارم بدان برابر نکنم هاتفی آواز داد که ای رابعه چون اندوه ما را قبول و اختیار کردی در بلا صبر کن

رباعی

اگر شام غم عشق صباحت باشد	خون جگر و دیده مباحت باشد
با هر دو جهان لبس مقابل نکنی	کاندوه و بلای دوست راحت باشد

ایضاً فیه چنین آورده اند راهی که سالک بادر دیک روز قطع کند سالکی بیدرد بیکماه قطع کند در هر عصری که یک اندوهگین باشد همه عالم در پناه درد او بگذراند بزرگی میگوید لما مات الفضیل ذهب الحزن من الارض یکی از صفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آنست که متواصل الحزن و دائم الفکر بودی وقتی دو کس منازعت میکردند یکی میگفت مَنْ عَرَفَ اللهُ زَالَتْ اَحْزَانُهُ و دیگری میگفت مَنْ عَرَفَ اللهُ طَالَتْ اَحْزَانُهُ انتهی کلامه قال علیه الصلوة والسلام اقرب الناس الی الله تعالی یوم القیمة من طال احزانه انتهی کلامه ای عزیز درد آن باشد که بی بی رابعه بصری و ابراهیم ادهم و فضیل عیاض و غیر ذلک از قدما را بوده اگر خواهی در تذکرة الاولیا نظر کن که طالبان مولی که دوستان حق تعالی اند همیشه از ذکر و فکر و اندیشهٔ آن جهان در خود مستغرق اند از و هراسان و بد و گریزان اند نه آنکه

گاؤکشی وغیر ذلک رحم عادلی بجا آری وآه واوه بے فائده برآری ترا دردی باشد
و در رساله برهان الجلی فی معرفة الولی آورده است بباید دانست که شرف و بزرگی آدمی به بسیاری علم و شاگردان
نیست زیراکه بلعم باعور معلوم است که گفته اند در مجلس وی دوازده دوات حاضر میشد که از و علم مینوشتند آخر
گفته اند که ایمان بسلامت نبرد و همچنان شرف و بزرگی آدمی به بسیاری عبادات نیست که گفته اند هیچکس عابدتر از شیطان
نبود چنانکه گفته اند در آسمانها جائی نیست که آنجا سجده نکرده است آخر مستحق لعنت شد و همچنان شرف و
بزرگی آدمی به بسیاری خوارق نیست که آن شاید که در حق وی مکر باشد و همچنان شرف و بزرگی آدمی به بسیاری
مریدان نیست زیراکه شخصے باشد که او را ده هزار و یا بیشتر مریدان باشند و او هنوز بمرتبهٔ مریدی نرسیده باشد
همچنان شرف و بزرگی آدمی به نسب نیست زیراکه بعضے فرزندان انبیاء کافر شده اند و همچنان شرف و بزرگی
به بسیاری مال نیست زیراکه مال قارون و حال او معلوم است پس شرف و بزرگی آدمی نباشد مگر بخصلتے که
خدائے تعالے در کلام مجید از و مقدار دویست و سی جاے خبر داده است که آن را
و تقوے گویند انتهی کلامه **قوله** شرف و بزرگی آدمی به بسیاری علم نیست
الے آخره این مشیر به پیران زمانا است که علم حاصل کنند بلا عمل و کتب جمع کنند
بلا اعتقاد بران تا مردم دانند که ایشان عالم اند هرچه کنند برخصت علم
کنند چنانکه از شرح مشارق معلوم شد و در فارسی شرعة الاسلام آورده اند
که از علم به آن مقدار کفایت کند که بروش رسول علیه السلام قیام تواند نمودن و رخنهٔ
نو بدعت تواند بستن و از هر علمی هرچه او را در کار بهتر بود آن را بگیرد و از هر فنے
بآنچه کفایت اوست قناعت کند چنانکه در مال و عمر را در طلبش وا ضایع نکند
انتهی کلامه ایضا فیه در جمع کردن کتب بسیار نکوشد مگر آنکه او را در آن همه تحقیق باشد و از آنها
نفع گیرد و الا آنها هم چو مال زیادتی بی نفع بود و در قیامت حساب و عذاب برد
بود و حرص ورزیدن در جمع کردن کتب از علامات قیامت است انتهی کلامه قوله بعبادات
نیست این عبارت مشیر بران نیست که عبادت را ترک باید داد بلکه ارشاد شیخ جلال
تهانیسری آورده عشاق شطار از زهد به پرهیزند و از ریاضت بگریزند و کشف و کرامة
بجوے نخرند الی قوله و مقید بچیزے نگردند و بریده و دریده هم جان بازند و جهان
باز باشند نه آنکه ایشان از عبادت و زهد و تقوے و ریاضت احتراز کنند و ذمیمه
دانند بلکه جان کنند و خون خورند و کم شوند و پیش از مرگ بمیرند و بحق رسند اینجا اکثر

ف شرف و بزرگی انسان به بسیاری علم نیست

ف جمع کردن کتب بسیار از علامات قیامت است

مدعیان سلوک وجهال سفیه راه خطا کرده اند وگمراه گشته اند والعیاذ بالله من ذلک
انتهی کلامه بلکه این عبارت مشیر بران است که در تفسیر چرخی آورده طاعت را دیا مکن
ولیکن گران بها مکن انتهی کلامه نقلست که بی بی رابعه در تمام شب و روز
دو وقت از عبادات فارغ نشستی یکی وقت صبح دم تا طلوع آفتاب دوم بعد از ادای
عصر تا غروب و درین وقتها مناجات کردی خداوندا بعبادت خود ترا توانگر نمیکردم
وخود را از دوزخ نجات نمید هم بل تا جای تاسف و پشیمانی نمانده باشم قوله به
بسیاری خوارق نیست الی آخره چه خوارق اولیا کمل را سد باب می باشد بدان
اشتغال نمایند چه شغل بدان از براے طلب جاه باشد وایشان از جاه گریزند واز خلق
رمند وبا مردم نیامیزند وایضا فرق میان ارادت واراده بسیار دشوار است
فی مطلع خصوص الکلام وانواع الکشف الصوری اما ان یتعلق بالحوادث
الدنیویة اولا فان کانت متعلقة بها کمجیئ زید من السفر واعطاء
عمرو الفا من الدنانیر فیسمی رهبانیة لاطلاعهم علی المغیبات الدنیویة
بحسب ریاضتهم ومجاهدتهم واهل السلوک لعدم وقوف همهم العالیة
فی امور الدنیا ونیة لا یلتفتون الی هذا القسم من الکشف لصرفها فی
الامور الاخرویة واحوالها ویعدونه من قبیل الاستدراج والمکر بالعبد
بل کثیر منهم لا یلتفتون الی القسم الاخروی ایضا وهم الذین جعلوا
غایة مقاصدهم الفناء فی الله والبقاء به انتهی کلامه ایضا فیه والفرق
بین الواردات الرحمانیة والملکیة والجنیة والشیطانیة یتعلق بمیزان السالک
المکاشف ومع ذلک یومی الی شیٔ یسیر منها وهو ان ما یکون سببا للخیر
بحیث یکون مامون الغائلة فی العاقبة ولا یکون سریع الانتقال الی غیره
ویحصل بعد توجه تام الی الحق ولذة عظیمة مرغبة فی العبادة فهو
ملکی او رحمانی وبالعکس شیطانی وما یقال ان ما یظهر من الیمین والقدام
اکثره ملکی ومن الیسار والخلف اکثره شیطانی لیس من الضوابط اذ الشیطان
یاتی من الجهات کلها الی قوله والواردات اما ان یتعلق بالامور الدنیویة
مثل احضار الشی الخارجی الغائب عن المکاشف فی الحال کاحضار الفواکه

الصيفية في الشتاء مثلا والاخبار عن قدوم زيد غدا وامثال ذلك مما هو
عمبر معتبر عند اهل الله فهو جني وطي المكان والزمان والنفوذ من الجدران
من غير الاستلام والانشقاق وايضا من خواصهم وخواص الملئكة التي اعلى
مرتبة منهم فان كان للمكمل منها شئ فمعاونة منهم ومن مقامهم وان
لم يتعلق بها ويتعلق بالاخرة اوكان من قبيل الاطلاع بالضمائر والخواطر
فهو ملكي لان الجن لا يقدر على ذلك وان كان بحيث يعطي المكاشف قوة
التصرف في الملك والملكوت كالاحياء والاماتة والاخراج لمن هو في البرازخ
محبوس وادخال من يريد في العوالم الملكوتية عن المريدين الطالبين فهو
رحماني لان امثال هذا التصرف من خواص المرتبة الالهية القائم فيها الكمل
والاقطاب فاذا عرفت ما بيّنّا لك واعتبرت حالك ومقامك علمت كمال
استعدادك ومرتبة كشفك ونقصانها انتهى كلامه پس كمل را اگر از واردات
كه تعلق بدنیاوی دارند حاصل آيند وگاهی بعند الضرورة بدان مشغول گردند آن از جن
نباشد چه جن را در مرتبهٔ ایشان مدخلی نیست بل انعام واکرام الهی باشد چه ایشانرا قوت
تصرف در ملک وملکوت حاصل شده اما شخصی که بحد کمال نرسیده البته شاید وباید که از مثال
واردات جنیه که منسوب بجن باشد که تعلق بدنیاوی دارند احتراز تام ورزد تا مغرور
وجنی نگردد چه پیروی جن کفر باشد ودر رسالهٔ سید علی همدانی هست ای بسا مردم که بمرتبهٔ
کشف جن رسیده در ضلالت افتادند ای عزیز شیخان ومشایخان زمانهٔ ما را اگر مرتبهٔ
جن بکمال کشف گردد عوام زمانه او را به پیغمبری گیرند بل خدا دانند نعوذ بالله من ذلک وابن
روشن هست که مردمان زمانهٔ ما تابع این مردم جنی وغیب گوی اند اکثر افاغنین زمانه که اکثر
شیخان افغانان ایمان بباد داده اند وعوام را معتقدان ساخته کافر شده اند ودعوی
کنند که بر ما الهام وارد می گردد وتبعیت الهام نمی نمائیم ونه دانند که تبعیت الهام بعد از انبیا
اولیا ر کمل را هم نه آمد کما ذکر في التمهيد ثم الفرق بين النبي والولي من وجوه
احدها النبي يعلم بانه نبي ومدعي على نبوته والولي لا يعلم ولا يدعي والنبي
يحكم على معجزاته قطعا ويقينا والولي لا يحكم على كرامة على الثبات لانه يجوز ان يكون
استدراجا ومعجزة النبي عليه السلام يكون لنفسه خاصة وكرامة الولي يكون

معجزة لنبيه ثم النبى يجب عليه الايمان والايما بالرؤيا والالهام ونحوه
والولي لايجب عليه بالرؤيا ولا بالالهام ونحوه انتهى كلامه وفرق بين الهام
ووسواس دانستن درکمال دشواری است وفى القشيرية ومن ذلك الخواطر فالخواطر
خطاب يرد على الضمائر فقد يكون بالقاء ملك وقد يكون بالقاء الشيطان
وقد يكون باحاديث النفس وقد يكون من قبل الحق سبحانه وتعالى فاذا كان
من قبل الملك فهو الالهام واذا كان من قبل النفس قيل له الهواجس واذا
كان من قبل الشيطان فهو الوسواس واذا كان من قبل الحق سبحانه وتعالى
فهو القاءه فى القلب فهو خاطر حق وجملة ذلك من قبيل الكلام الى قوله
واتفق المشائخ على ان من كان اكله من الحرام لم يفرق بين الوسواس والالهام
انتهى کلامه باآنکه خوردن شیوخ زمان ما حرام محض است وشخصے که حلال دران چون نمک
درطعام گاهی یافته شود وگاهی نشود واز دنیا خزینها وانبارها جمع کرده چگونه تفرق تواند
کرد ایضا جنیان ایام ما اعتصام بحدیثی نموده اند که رؤیاء صالحه جزء از اجزاء نبوت باقیمانده
فرموده اند وفى التمهيد لان كل عجوز وكافر وعاص يرى الرؤيا الصالحة فى
المنام انتهى کلامه ودر عقیده ابومعین نسفی است الكافر يرى بعينه فى المنام
انه فى السماء انتهى کلامه پس چون رؤیا صالحه کفار راهم باشد درین باب هیچ فضیلت
شیخ را بر کافر ثابت نشد وبه سبب رویاء صالحه او نیز از جانب جن باشد وفى التمهيد
والاخبار من الجن جائز انتهى کلامه قوله به بسیاری مریدان نیست الخ چه معلوم کافه
انام است که اتباع شیطان لعین هرآئینه بیشتر از اتباع محمد علیه السلام است قوله به نسب نیست
چه همه مردم از کافر ومسلم همه فرزندان پیغمبران اند وکافر شده اند پسر نوح را شنیده باشی
که کافر شده بدوزخ رفت قوله به بسیاری مال نیست این مشیر باعتقاد واعتماد شیوخ زمان
ما است چه شرف دارین خود را در مال خ انند بل الافهار نند که اگر در مال شرف وولایت بودے
مردم بار رجوع نکردندے ومالها بسیار نبودندی وازان خبر ندارند که مقبول خلق مردود حق
ومقبول حق مردود خلق می باشد ودر دنیا اگر فضیلت بودی اولیاء متقدمین چون بایزید
بسطامی وابراهیم ادهم وفضیل عیاض وغیر ذلک دنیا واهل آنرا ترک نمیدادند ای عزیز
شیخی وپیشوائی وپیری ومریدی زمان ما را قدما مثال واضح آورده ونصیحت فائح نموده اند

چنانکه در رد البدع آورده است بدانکه پیری و مریدی اهل زمانه به تزویر و بهانه بی
شرائط چون نماز بی وضو و اداے نماز بغیر وقت و روزه بی امساک و زن
بی نکاح و زراعت بی تخم و درخت بی بر و مرغ بی پر و خانه بی در و تنی بی سر و سر
بی بصر و چشم بی نظر باشد ایضا فیه دین مردان دیگر اند و دین مخنثان دیگر
آرے مسلمانی نه آسان کاری است ای برادر شیخی و صوفی گری و پیری و مریدی
آسان است چنانکه امروز تمام عالم پیر شده است اما مسلمان شدن در کمال دشوار است

بیت صوفی و سبز پوشی و شیخی و چله دار ✲ این جمله شدی و لی مسلمان نشدی

امروز فتوے شرع برین است که سَیَاْتِیْ زَمَانٌ یُصَلُّوْنَ فِی الْمَسَاجِدِ وَلَیْسَ فِیْهِمْ
مُسْلِمٌ مگر آن زمان زمانه ما است و آن نماز گذارندگان ماییم و از مسلمانی ما کافران
ننگ دارند این مکتوب بتدبیر مطالع کنند تا شیخی و درویشی و پیری و مریدی جهال

کافران از مسلمانان ما ننگ دارند

که درین زمان پیدا شده است و بواسطه فتنه ایشان جهان بفساد پر شده است در نظر آید
امروز دیگر چه مانده است انتهی کلامه و در تفسیر چرخی است نصیحتے و لیش اینست که از یار بد
و هم نشین بد که منکر درویشان و صادقان باشد دور باشد از کسے که خود را مانند صالحان
و زاهدان کرده است و شیخ شده است و از حرام دنیا میگیرد و از حقیقت هیچ نصیبی ندارد
و مریدان را از حرام خوردن و گرفتن منع نکند و او در حقیقت از دشمنان دین است
که از شیاطین الانس است بحق تعالی پناه گیر از وی و با فعال بد او خاطر خود را پریشان مدار
و عمل کن باین آیت که خُذِ الْعَفْوَ وَاْمُرْ بِالْعُرْفِ وَاَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِیْنَ و از
حق تعالے صحبت صالحان دوستان او طلب کن انتهی کلامه ایضا یکے از روش
پیران و مریدان زمانه ما این است که علماء حق گوی و صلحاء حق جوی بل عوام مومنان
که آمر معروف و ناهی منکر باشند با ایشان نیامیزند در اقوال و افعال آنها را دشمن گیرند
بحدیکه اگر دست یابند بکشند و در تفسیر چرخی است در تحت آیت وَمَا نَقَمُوْا مِنْهُمْ
اِلَّا اَنْ یُّؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ الْعَزِیْزِ الْحَمِیْدِ الَّذِیْ لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
یعنی عیب نداشتند آن مومنان که کافران عیب شان کنند مگر آنکه ایمان آورده بودند
بخدا الی قوله یعنے این کافران بمومنان هیچ عداوتی و دشمنی نداشتند مگر باین جهت
که ایشان ایمان آورده بودند بخدای که موصوف است بصفات کمال و منزه است از

نقصان و زوال یعنی میباید که همچنین کسانرا دوست دارند که ایمان آورده اند بخدای تعالی و دشمنی نکنند هیچکس بر ایشان کافران کور انند که کار بر عکس میکنند و حسدی برند ایشانرا نصیب مؤمن این هست که بدوستان حق تعالی دشمنی نکند **مثنوی** پس تو ای ناشسته رو بر چیستی ٭ پر نزاع و پر حسد بر کیستی

با دم شیران تو بازی میکنی ٭ با ملائک ترک و تازی میکنی

ابو جهل صفت مباش ابوبکر صفت باش انتهی کلامه اما مؤمن مخلص و عالم محقق را باید که بعداوت ایشان شادمان و خرم باشد چه دشمنی ایشان دوستی حق تعالی باشد چه کفار بیشک بسبب ایمان دشمنی میکنند کقول من قال **بیت** جهان چرا همه با ما بدشمنی برخاست گناه ما بجز این نی که دوستدار توام ٭ در تفسیر چرخی هست نصیب مومن این هست که در بلاهای ظالمان صبر کند و از دین مسلمانی بر نه گردد و نوکر و چاکر ظالمان نشود و از مبتدعان دور باشد و از برای دنیا ایشانرا خدمت نکند و توکل بر حق کند کسی که او را غم دین باشد و در متابعت سید المرسلین بود چه غم باشد و چه کم آید انتهی کلامه الصنافیه نصیب تو این هست که پیروی پیغمبر خود کنی و تمامی بدعتها را بگذاری و اگر نکنی پیروی او بعذاب مبتلا شوی انتهی کلامه الصنافیه نصیب تو این هست که از دشمنان اولیاء حق دور باشی و با ایشان صحبت نداری که شومی انکار ایشان اقرار ترا بر زبان نبرد **مثنوی** پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است ٭ تربیت نااهل را چون گردگان بر گنبد است

با بدان کم نشین که صحبت بد آفتابی بدین بزرگی را	گر تو پاکی ترا پلید کند ذرهٔ ابر ناپدید کند ٭

با هم عارفان و عاشقان حق تعالی صحبت دار تا از ایشان شوی **بیت**

صحبت مردانت از مردان کند	ابر گریان باغ را خندان کند

انتهی کلامه الصنافیه نصیب تو این هست که انکار اهل حق نه کنی و اولیاء اهل حق عز و جل را دشمن نداری که بقهر الهی هلاک نشوی انتهی کلامه کقول من قال

ای بسا کس را که صورت راه زد جمله عالم زین سبب گمراه شد	قصد صورت کرد بر الله زد کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

در تفسیر حرحی است که اولیا علماء اتقیاء اند انتهی کلامه وفی التمهید ثم الکافرون
یکونون فداء علی المؤمنین علی النار بدلیل قوله تعالی ولیحملن اثقالهم
واثقالا مع اثقالهم الی قوله انما یحملون اوزارهم بسبب ان الکافر یبغض
المؤمن ویشتمه ویغتابه ویجاربه فیستحق لذلک انتهی کلامه
پس هر آئینه انزجار و امتناع این مبتدعان بر خواص و عوام خصوصا بر حکام اسلام و علماء
عظام فرض عین باشد تا بشومی بدعت ایشان هر همه هلاک دارین نگردند درین جهان
بقحط و ظلم امراء و دران جهان در عذاب مشترک باشند وفی الردع علی اهل الهوی
والبدع قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المداهن فی حدود الله والواقع
فیه مثل قوم استهموا فصار بعضهم فی اسفلها وصار بعضهم فی اعلاها فکان
الذی فی اسفلها یمر بالماء علی الذین فی اعلاها فتاذوا به فاخذ فاسا فجعل
ینقب اسفل السفینة فاتوه فقالوا مالک قال تاذیتم بی ولابد لی من الماء
فان اخذوا علی یدیه انجوه ونجوا انفسهم فان ترکوه اهلکوا انفسهم
الی قوله فکذلک ان منع الناس الفاسق عن الفسق نجوا ونجا من عذاب
الله تعالی وان لم یمنعوا وترکوه حتی یفعل المعاصی ولم یقیموا علی الحدود لینزل
علیه وعلیهم العذاب ایضا فیه الامر بالمعروف من فروض العیان فی الدلیل
علیه قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون
عن المنکر مدح الله تعالی امة محمد صلی الله علیه وسلم بالامر بالمعروف
ایضا فیه المداهنة پوشیدن و خیانت کردن و نفاق کردن و دروغ گفتن و خوار
داشتن والمداهن فی الشرع من رای منکرا وهو یقدر علی دفعه ولم یدفعه
محافظة لجانب احد اولا ستحیاء من احد اولقلة مبالاة فی الدین ایضا
فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم را پرسیدند از شهداء کدام بزرگتر است گفت مردے
که بر سلطان جابر امر معروف کند تا وی را بکشد واگر نکشد هرگز بعد از وی بروی قلم نرود
گرچه بسیار عمر بیابد ایضا فیه الصمت عن کلام فیه خیر معصیة مثل الصمت
عن الامر بالمعروف والنهی عن المنکر وتعلیم الناس احکام الدین وغیر ذلک
واما صمت القلب فالواجب هو ترک ظن السوء فی حق المسلم وترک اعتقاد

البدعة ایضا فیہ من احب للہ وابغض للہ فقد استکمل الایمان انتہی کلام ایضا فیہ فی مدح اہل السنۃ وذم اہل البدعۃ قولہ تعالی واعتصموا بحبل اللہ قال ابن مسعود رض حبل اللہ القرآن ای تمسکوا بہ یعنی چنگ بقرآن زنید ہمہ و در دین پراگندہ نشوید ایضا فیہ ہمہ مجتمع باشید در اعتصام بذیل متابعت سید الانام الی قولہ قطعہ حقا کہ بے متابعت سید رسل * ہرگز کسے بمنزل مقصود رہ نیافت

از ہیچ رو بہیچ در بے رہ نمیدہند * آنرا کز آستانۂ او روئے دل بتافت

ایضا فیہ در تفسیر حرچی وحسینے می آرد اہدنا مارا راہنما الصراط المستقیم راہ مستقیم کہ دین اسلام وسنت سید الانام ست ایضا فیہ فی تفسیر الدر اہدنا الصراط المستقیم فی الخبر ہو کتاب اللہ قال بکر المدنی رایت رسول اللہ صلعم فی المنام فسالتہ عن الصراط المستقیم قال ہو سنتی وسنۃ الخلفاء الراشدین ایضا فیہ وروی عن عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ عنہما انہ قال ای قوم ترکوا سنۃ سلط اللہ علیہم السلطان حتے یظلمہم ظلماً بدیعاً ایضا فیہ البدعۃ کل امر حادث لم یکن علیہ الصحابۃ والتابعون الی قولہ ولہذا قیل لمن خالف السنۃ والجماعۃ مبتدعا لانہ یاتی فی دین الاسلام بما لم یسبق علیہ الصحابۃ والتابعون ایضا فیہ مبتدع وہوا دار را خوار باید داشت ونشاید کہ ایشانرا گرامی داری کہ بزرگ داشتن ایشان خرابی دین باشد عن النبی علیہ السلام من صلے خلف مبتدع فقد ہدم الاسلام وعنہ علیہ السلام من تاخر عن الجماعۃ قدر شبر فقد خلع ربقۃ الاسلام عن عنقہ وقال علیہ السلام اذا ظہرت البدعۃ فی امتے وشتم اصحابی فلیظہر العالم علمہ ومن لم یفعل فعلیہ لعنۃ اللہ والملئکۃ والناس اجمعین الی قولہ روی عن رسول اللہ صلعم انہ قال من طلب العلم لیحیی بہ الاسلام ویمیت بہ البدعۃ فہو خلیفۃ النبیین ما بینہ وبین الانبیاء الا درجۃ الی قولہ وروی عن عائشۃ رضی اللہ عنہا عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم من وقر صاحب البدعۃ فکانما اعان علی ہدم الاسلام ومن تبسم علی وجہ مبتدع فکانما اعان علی ہدم الاسلام وقال ابن الحصین لابن اخ لہ تاب عن الفسق ودخل الی الشیعۃ فقال الاول خیر قال النبی

وعید در حق تارک سنت

تعریف بدعت

در مذمت بدعتی

صلی الله علیه وسلم مَن احدث فی الاسلام اوآدی محدثاً فعلیه لعنة الله والملٰئکة والناس اجمعین ولا یُقبل الله تعالی منه صرفاً الی قوله
رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت گروهی را نزد من آرند که یا محمد
من گویم خداوندا یاران من اند خدای تعالی گوید تو ندانی که بعد از تو چه احداث کرده اند
پس من گویم دوری وہلاکی باد ایشانرا پس اگر تو ترک حرمت شریعت او کرده اگرچه
در دقیقه بود از دقائق ایمن مباش که درمیان او و تو دوری حجاب شود فقال
علیه السلام ثلثة لاغیبة لهم الفاسق المعلن والمبتدع والسلطان الجائر
وقال علیه السلام اترغبون عن ذکر الفاجر بما فیه کی یحذره الناس فصح ما
قلنا الی قوله ثم القتال مع اهل الهواء اذا ظهرت بدعة بحیث یوجب الکفر
فانه یباح قتلهم جمیعا اذا لم یرجعوا ولم یتوبوا واذا تابوا واسلموا فانه یقبل
توبتهم جمیعا ویروی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال ان بنی اسرائیل
تفرقت بعد موسیٰ علیه السلام علی احدی وسبعین فرقة وستفرق امتی من بعدی ثلثا
وسبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة فقیل من تلك الواحدة فقال علیه السلام
ما انا علیه واصحابی الیوم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تمسک بسنتی
عند فساد امتی فله اجر مائة شهید الصافیه هرکه گناهی دارد او را توبه هست مگر
مبتدع را که توبه نیست من از ایشان بیزار و ایشان از من بیزار وفی التمهید ویقبل
توبتهم جمیعا الا الاباحیة والغالیة والشیعة من الروافض والقرامطة والزنادقة
من الفلاسفة لا یقبل توبتهم بحال من الاحوال ویقتل بعد التوبة کما هو قبل
التوبة انتهی کلامه و در معرفة المذاهب است شیعه علی را از صحابه دیگر افضل دانند وهرکه
علی رضی الله تعالی عنه را از دیگر اصحاب دوست ندارد او را کافر گویند انتهی کلامه و در مجموع ملکی
آورده است بدانکه مذهب اباحت دیرینه است مخفی بود درمیان خلق و در تاریخ سنه ستمائة
جماعتی در خراسان پدید آمدند که ایشانرا حیدری گویند و ایشانرا شیخی بود در ترکستان حیدر
نام ایشان مذهب آشکارا کردند محاسن بسوختند و زنجیر بر دست و پا نهادند و جامهای
پشمین پوشیدندی ازار و بی پیراهن و پای برهنه رفتند و غسل کردند اما نماز را از میان
برگرفتند و محرمات شرع چون زنا و لواطت مشروع داشتند و چنگ و طنبور و بربط و سماع روا

فی ثلثة لاغیبة لهم

فی توبة مبتدع و زندیق

فی بیان اول مذهب اباحیه

داشتند وشریعت را خوار وحقیر شمردند وعلماء وفقهاء اسلام را دشمن داشتند وبر مقتضای
طبع وارادت خود سخنها گفتند بر خلاف شرع الی قوله وگفتند که بکژدم ومار همنشین بودن
به ازانکه با عالم وفقیه وحقیقت سعادت وشقاوت متعلق است بنظر پیر هرکرا پیر قبول کرد
سعادت ابدی یافت وهرکرا پیر دور کرد بشقاوت درماند وجماعتی ازیشان گفتند
مصحفها باید شست که سخن پیر ما نیست وطائفه می گفتند از نماز چه فائده حاصل می آید ودر
سالها که نماز گذارده چه بدست آمده ودر وقت نماز خود را بفکر مشغول کنند وتفکر خود را
بر فریضهٔ نماز تفضیل نهند وعلوم دینی را حجاب راه گویند انتهی کلامه وفی الودع علی
اهل الهواء والبدع اَلْقَرَامِطَةُ هُمُ الَّذِیْنَ یُنْکِرُوْنَ ظَاهِرَ الشَّرِیْعَةِ وَیَدَّعُوْنَ
بَوَاطِنَهَا انتهی کلامه پس این طائفهها را پیش از توبه بکشند وبعد از توبه نیز بکشند چه این
نوع مردم از اعتقاد فاسد خویش نتوانند برگشتن وکفر صریح را نتوانند ماندن ودر رد البدع
آورده است بدانکه مذهب صوفیان وفقیهان ومتابعت کتاب یکی است ومخالفت میان
ایشان نیست هرکه مخالفة گوید افترا میکند ودین خدای را بهم میزند الصافیه ومن
ادّعی محبة الله وخالف سنة رسول الله فهو کذاب وکتاب الله یکذبه
الصافیه من انتهر صاحب بدعة ملأ الله قلبه ایمانا ومن اعان صاحب بدعة
او لقیه بالبشر فقد استخف بما انزل الله علی محمد صلی الله علیه وسلم وعن
سفیان الثوری من اصغی سمعه الی صاحب بدعة خرج من عصمة الله تعالی
الی قوله دیگر قول اهل بدعت آنست که میگویند تا از شریعت نگذری بطریقت نرسی وتا
از طریقت نگذری بحقیقت نرسی واین قدر نمیدانند که هرکه از شریعت گذر کرد کافر گشت
وکافر چه طور بحقیقت رسد پس اهانت ایشان باید کرد واز صحبت ایشان احتراز باید نمود
الی قوله دیگر قول ایشان آنست که میگویند فلان کس را ملکی بخشیدم وفلان کس را زخمی زدم
وفلان کس را نواختم وفلان کس را معزول ساختم بدانکه درین سخن دعوی الوهیت کنند
زیرا که نفع وضرر وخیر وشر تعلق بخدای دارد تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ
مِمَّنْ تَشَاءُ الی قوله وهرکه تصدیق دارد واقرار دارد وعمل تن دارد ولیکن عمل بمتابعت
سنت نمیکند مبتدع است ومبتدعان سگان اهل دوزخ باشند چنانکه رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده اهل البدع کلاب اهل النار الی قوله ولا یصلی العبد مادام عاقلا بالغا

الی حیث یسقط عنه الامر والنهی لعموم الخطاب الوارد فی التکلیف و
اجماع المجتهدین علی ذلک وذهب بعض المباحین الی ان العبد اذا بلغ المحبة
وصفا قلبه واختار الایمان علی الکفر من غیر نفاق سقط عنه الامر والنهی
ولا یدخله الله النار بارتکاب الکبائر وبعضهم الی انه یسقط عنه العبادة
الظاهرة ویکون عبادته التفکر وهذا کفر وضلال فان اکمل الناس فی الایمان
والمحبة الانبیاء علیهم السلام خصوصا حبیب الله مع ان التکلیف فی
حقهم اتم واکمل و اما قوله علیه السلام اذا احب الله عبدا لم یضره ذنب
فمعناه انه عصمه من الذنوب فلم یلحقه ضررها الی قوله والاستهزاء
علی الشریعة کفر لان ذلک من امارات التکذیب ایضا فیه کسے که دعوی تصوف
کند وبران باشد که بینه وبین الله بدان مقام رسیده است که نماز ازو ساقط شده وخمر خوردن
ومعصیت کردن ومال سلطان خوردن اورا حلال شده هیچ شک نیست که کشتن اینچنین
کس واجب باشد بلکه کشتن او فضلتر باشد از کشتن صد کافر زیرا که ضرر او در دین عظیم تر
وقویتر است از کفر کافران چه بسبب او در اباحت والحاد کشاده شده که آن در را نتوانند
بست وضرر اباحتیان بیشتر است زیرا که شرع را هم بدعوے شرع خراب میکنند واگر آن
شیطان صفت را سیاست کنند شیطان مفسد کننده آن ملحد را در وهم اندازد که اگر او را
سیاست کنی ورنجانی او ترا زخم زند این تهدید از کید شیطان ووسوسه او باشد واز حیل
بکر وتلبیس ابلیس پس در اجراء امور دینی وهر شرعی بتخویفات وتهدیدات شیطان التفات
نباید کرد وفرمان خدائے را امتثال باید کرد وحدود وتعزیرات بر وجه شرع براند وبثواب
از حضرت رب العالمین واثق باشد ایضا فیه کل باطن یخالفه ظاهر فهو باطل
وقال سهیل ابن عبد الله کل وجد لا یشهد له الکتاب والسنة فباطل ایضا فیه
ان سلطان العارفین ابو یزید البسطامی قال لبعض اصحابه قم بنا الی هذا
الرجل شهر نفسه بالولایة ننظر الیه وکان رجلا معروفا بالزهد مقصودا
بالزیادة فمضیا الیه فلما خرج من بیته رمی ببزاقه تجاه القبلة فانصرف
ابو یزید ولم یسلم علیه وقال هذا غیر مامون علی ادب من آداب رسول الله صلعم
فکیف یکون مامونا علی ما یدعیه من الزهد انتهی کلامه پس معلوم شد هر که ذره ای

ذرا اثر شرائع ماموره ترک آرد کشف وکرامت اواز مکر واستدراج خالی نباشد و درین باب
کلامی مشهورست اذا رایتَ من یَطِیرُ فی الهواء اَوْ یَمْشِی علی الماء او یرکب علی الاسد
فَاَعْرِضْ اقواله وافعاله علی الشریعة فان یوافق فهو الکرامة مع الاحتمال وان
خالف فهو مکر وفی الردع علی اهل الهوی والبدع وما قول ائمة الدین رضی الله
عنهم اجمعین فِیْمن اِدَّعَی الاُلُوهِیَّةَ مِرارًا عَلِنًا جادًا حال کونه عاقلا بالغا وانکر
فرضیة الصلوة وسائر العبادات البدنیة الی قوله وادعی الحلول والالحاد وحل
التمتع بالنساء الاجنبیة بلاجهة شرعیة وحل المحارم لکنه یظهر الاسلام ولا یقبل
الاحکام ویبطن هذه العقائد التی هی کفر بالاتفاق عند مخالفیه ویظهرها
عند موافقیه ویَدْعُو الناس الیه معروفا بها ویسعی فی الارض بالفساد فی الدین
بافساد عقائد المسلمین ویتوب اذا اخذ تَقِیَّةً وتکرر منه هذه التوبة والعود
ویزداد منه الفساد یوما فیوما فاذا قدر علیه علماء الاسلام وحکام المسلمین
هل یجب علیهم قتله ودفع فساده نصرةً لدین رسول الله صلی الله علیه وسلم
ولو تاب فی هذه الحالة هل تقبل توبته والحال ان قبول التوبة یؤدی الی هدم
الاسلام وشرائعه بَیِّنُوا تُوجَرُوا اجاب جمیع العلماء بالاتفاق یجب قتله و
لا یقبل التوبة نصرة لدین نبیه صلی الله علیه وسلم واخلاء العالم عن مثل
هذا الفساد الی قوله قتل القرامطة فی الجملة واجب واستیصالهم فرض
الصافیه شاهد نام کردن امرد ونگریستن در روی وی بدعوی محبت خدایتعالی وخود را
گفتن که حق شاهد شود بدین ازوی یا حال شود در نفس شاهد این مذهب لوطیان واباحتیان
وزندیقان است اَخْزَیهم الله الصافیه وَاَنَّ مَنْ علم بلفظ الکفر فاتی به معتقدا
کَفَرَ بالاجماع ولو اتی به قصدًا ولم یعلم به ولم یعتقده کفر عند العامة
ولا یعذر بالجهل الی قوله من تکلم بکلام موجب الکفر وضحک به غیره یکفر
الضاحک الصافیه رجل یعصی ویقول مسلمانی آشکارا باید کرد یکفر الی قوله رجل ارتکب
صغیرة فقال له رجل تُبْ فقال من چه کرده ام که توبه کنم یکفر الصافیه اگر یکی
ترک کرد نماز فرض لعمدًا بنیت آنکه قضا نکند ونترسد از عذاب خدایتعالی کافر گردد الی قوله
وقوع وصدور این الفاظ کفر قولًا وفعلًا واکثر از اهل بدعت وفسق می آید الصافیه اذا

در بیان الفاظ کفر

سجد للسلطان علی وجه التحیة لا یکفر ولکنه یاثم واے برقومی که سجده بنام
پیران میکنند و در اداے صلوة از اوقات نابینا زیند الیضاً فیه ان اردت ان تعلم
اعتقاد انسان فانظر مع من یصحب نفس اعتقاده بد ایضاً فیه وعن
الحسن رضی الله عنه انه قال لا یغرنکم قول المرء مع من احب فانک لم
تلحق الابرار الا باعمالهم فان الیهود والنصاری واهل البدع یحبون
انبیاءهم ولیسوا معهم الیضاً فیه من اتخذ صالحاً خلیلاً یکون هو
صالحاً وان اتخذ فاسقاً خلیلاً یکون هو فاسقاً واذا کان کذلک فلا
یجوز ان یتخذ الرجل فاسقاً خلیلاً کیلا یصیر به فاسقاً انتهی کلامه
توفیق و موافقت بین الروایتین آنکه اختیار کردن محبت صلحا را بلا اتباع اقوال و افعال ایشان
و اتقیا و اوامر و نواهی ایشان سبب نجات از دوزخ و رسیدن به بهشت دانستن محض
ضلالت باشد چه مجرد محبت سبب نجات بودی هر آئینه یهود و نصاری را بودی اما
اگر اعتقاد و اتقیا و اوامر و نواهی دارد و مخالفت طریقهٔ سنت و جماعت از جائزات
نشمارد و لیکن بنا بر وساوس شیطانی و تغلب هواء نفسانی فسق و فجور را اختیار
کرده این هنگام اگر روزی چند صحبت علماء و اتقیا کند از ایشان گردد کقول من قال
بیت سگ اصحاب کهف روزی چند + پی نیکان گرفت مردم شد
و اگر این مرد فاسق صحبت با اهل فسق و بدعت ورزد او را بکفر بدل گرداند بل اگر اهل
صلاح روزے چند با اهل هوا نشیند چون اهل هوا شیاطین الانس اند مکر و تلبیس
ایشان در مردم صلاح نیز تاثیر خواهد کرد نعوذ بالله من ذلک و درین باب کلامی مشهورست
که الصحبة تؤثر کقول من قال بیت گر نشیند فرشتهٔ با دیو + وحشت آموزد و خیانت و ریو
و در تفسیر حسینی هست در زیر این آیت کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ رَهِیْنَةٌ اِلَّا اَصْحَابَ الْیَمِیْنِ
و قیل مراد از اصحاب یمین علماء امت اند فِیْ جَنّٰتٍ باشند این اصحاب در بوستانها یَتَسَاءَلُوْنَ
عَنِ الْمُجْرِمِیْنَ مَا سَلَکَکُمْ فِیْ سَقَرَ قَالُوْا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّیْنَ وَلَمْ نَکُ نُطْعِمُ
الْمِسْکِیْنَ وَکُنَّا نَخُوْضُ مَعَ الْخَائِضِیْنَ وَکُنَّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّیْنِ حَتّٰی اَتٰنَا الْیَقِیْنُ
چه در آورد شمارا در دوزخ این سوال از برای توبیخ باشد یعنی سرزنش جواب گویند دوزخیان
که نبودیم ما در دنیا نماز کنندگان و نبودیم ما در دنیا طعام دهندگان مر گدایان را الی قوله

وبودیم ما در دنیا که درمی آمدیم درکارهای باطل یا باطلان الخوض درکارها که نباید درآمدن الی قوله وبودیم ما در دنیا که دروغ می داشتیم آمدن قیامت را یا آمدن مار امردن پس یقین شد ما را که روز قیامت حق است دوزخیان چهار جواب گویند سبب درآمدن در دوزخ را یکے آنکه نماز را ترک کرده اند دیگر آنکه زکوة با گدایان وصدقه نفل با ایشان ندادند ودیگر آنکه باهل باطل یار شدند ودیگر آنکه قیامت را منکر شدند نصیب تو این است که نماز را ترک ندهی وحق خدای را وصدقه نفل را از فقیران باز نداری وباهل بدعت وفاسقان یار نشوی وباشیخان باطل ودانشمندان خیال وامرا ستمگار یار نشوی الی قوله فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِيْنَ ۝ پس سود ندارد این دوزخیان را شفاعت ودرخواست شفاعت کنندگان وشفاعت کنندگان پیغمبران وفرشتگان وعالمان وشهیدان باشند ومؤمنان نیکوکار گنهگاران را شفاعت کنند مگر چهار گروه را الی نماز وبے زکوة وباطلان ودروغ دارندگان روز قیامت را چنانکه درین آیت گذشت انتهی کلامه ایضا فیه وبسیار فاسقان هستند که میگویند که بیایند تا خود را خوش داریم درحال کی خواهیم مردن ومعلوم نیست که چه خواهد بود باین سخن کافر میشوند چون انکار قرآن است وچونکه انکار کردند آمدن قیامت را انتهی کلام ایضا فیه نصیب متشرع این است که به فجار واصحاب بدعت وضلالت پس ملاقات چرب تر نکند الی قوله مَنْ صَحَّ اِیْمَانُهٗ وَاَخْلَصَ دِیْنُهٗ وَتَوْحِیْدُهٗ فانه لَا یَاْنَسُ اِلٰی مُبْتَدِعٍ وَلَا یُجَالِسُ وَلَا یُکَلِّمُهٗ وَلَا یُشَارِبُهٗ وَیُظْهِرُ لَهُ الْعَدَاوَةَ ومن داهن مبتدعا سلب الله تعالیٰ حلاوة السنن ومن یحبه الی مبتدع نزع نور الایمان من قلبه یعنی مؤمن را باید که الی نگیرد بمبتدع وباوی نه نشیند وطعام وآب نخورد وهرکه دوستی کند باوی نور ایمان واسلام بگیرند از وی انتهی کلامه ای عزیز در مثل آمده کس را حرفی بس باشد چه کسانی که شایان درگاه خدا گشته اند وجویان طریقه مرضیه رسول مهتدا آمده اند بریک روایت بسند کنند ودر عمل آرند اما آنانیکه رانده درگاه وحجب الوجود اند ومخالفان سنت رسول برگزیده معبود اند هرچند کتب را بخروارها پسند برمند وهرچند وعظ ونصیحت بلی منت شنوند بگریزند کقوله تعالیٰ کَاَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ درین جا مومنان موحد تبعیت ابوبکر صدیق می ورزند ومخالفان شدید قدم برقدم ابوجهل نهند چه صدیق مجرد

ملاقات باآن سرور کائنات علیه السلام بلا التماس دلائل و شواهد نبوت ایمان آورده دعوت خیر البشر را رد نکرده چون اثر خیر و صلاح در جبهه مبارک او دیده همه اقوال و افعال و احوال او را پسندیده شرعاً و عقلاً یافته اما ابوجهل لعین چون دشمنی دنیا و دین کمترین سگی از سگان گرگین بوده هر چند دلائل و شواهد از حضرت خیر البشر میدیده باآنکه معجز خود بل معجز تمام عالم اولین و آخرین از ایشان آن معجزات فائض البرکات معاینه و مشاهده می کرد اعتقاد او برفنا دمیرفته تعصب او رابرسهل و جبل زین سخت حسد و عناد فزود و بالا می کشیده و روز بروز کافر و منکر تر می شده اللهم اَرِنَا الْحَقَّ حَقًّا وَارْزُقْنَا اتِّبَاعَهُ وَاَرِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا وَارْزُقْنَا اجْتِنَابَهُ بِحُرْمَةِ نَبِیِّكَ وَصَفِیِّكَ مُحَمَّدٍ علیه السلام

ذکر احوال و انساب و اعمال افغانان و کیفیت الحاق این فقیر

بدیشان و کیفیت بسر بردن روزگار بیدار با ایشان بعون الله و توفیقه

تذکرهٔ دوم در بدء انساب و احزاب افغانان بدان

ای فرزند ارجمند آعزک الله بعزته که ایشان از نسل حضرت یعقوب علیه الصلوة والسلام اند که او را اسرائیل نامند اما سائر بنی اسرائیل را درین ایام هیچ دشمن قوی و عدو غوی غیر از افغانان کسی دیگر نیست چه در ایشان شفقت صله رحم کم معلوم است بل معدوم هست زیرا که در زمانی عافیت و فراغت و صحت و سلامت و قرار و مدار او لس از احسان تا آنکه بر خویش و قبائل و فقرا و غربا می ورزند حتی که باندک معامله فقیرے که در سایه هر کدام متوطن باشد جان بازند تا درین معامله برادر به برادر تیغ کشند اما در زمان شور و شغب افغانان و فتور و خلل در اولس همه فقرا و غربا را زیر و زبر ساخته فرو کشند و اموالهای ایشان از ایشان بستانند اهل و عیال آنها را فروشند بل زنان و فرزندان خود ها را در میان یکدیگر فروشند و دختر فروشی را در زمان عافیت نیز ورد خود ساخته اند این هست اعمال و احوال افغانان که از حد قندهار تا بجد صوات و بنیر که مملکت یوسفزئی است من معاینه کردم مگر افغانانیکه در اطراف دیگر باشند برین صفت نباشند چه مردم این حدود پادشاهی مسلمان دارند اکنون بیان کنم بدء انساب احوال ایشان را بعون الله و حسن توفیقه نقل از تفسیر کامل و غیره بدان ای عزیز که ابراهیم خلیل الله را پسرے بود نام او اسماعیل مقدم عرب از نسل وی بود و هیچ نبی نبود از نسل وی مگر مصطفی علیه السلام خاتم النبیین و دیگر

ف نسل افغانان از بنی اسرائیل است

ف عرب از نسل اسماعیل است

پسری داشت نام وی اسحاق ع و اسحاق را پسری بود نام وی یعقوب ع و یعقوب را
دوازده پسر بودند ازین پسران نام یکی لاوی بود نبوت در خاندان وی بود و دیگر
پسری بود یهودا نام ملکی در خاندان وی بود و اغلب بنی اسرائیل نبی دیگر بودی و ملک
دیگر بودی سپاه و قتال بدست ملک بودی و ملک در فرمان نبی بودی آنچه فرمان حق جل جلاله
بودی نبی بملک رسانیدی و ملک با قوم رسانیدی و بنی اسرائیل را تابوتی بود که چون
بحرب درآمدندی تابوت را پیش آوردندی در حال ظفر و نصرت بنی اسرائیل را بودی
و سپاه دشمن هزیمت شدی تا روزگاری برآمد که خلاف و معاصی در میان بنی اسرائیل
زیادت شد و ملک گردن از فرمان نبی بپیچید دشمن برایشان مسلط شد نام وی جالوت
بود و این جالوت بتن خود هم قوی بود چنانکه مغفر وی سیصد رطل بود و هفصد هزار
سوار داشت چون تابوت آوردند بشومی آن خلاف و معاصی که آشکارا کرده بودند
از نصرت محروم ماندند تا بدانی که سلاح مؤمن طاعت است چون طاعت بود سلاح
بود و کار برآید اما چون سلاح بود و طاعت نبود عاقبت جز مخذولی نبود جالوت ایشان را
بشکست و پسران آنرا بکشت و زنان و دختر و مالهای ایشان غارت و خانهاء سرای
ایشان بغصب بگرفتند و تابوت را بالغارت بردند و مدتی برین آمد بنی اسرائیل سوی نبی
خود رفتند و گفتند او را مارا ملکی پدید کن تا ما با وی حرب کنیم با دشمنان خدای تعالی نبی گفت
نباید که چون سوال کنم خداوند تعالی اجابت کند و شما خلاف کنید و حرب نکنید گفتند ما را چه
ما این بود که بی اذن هم جنگ خوب میکنیم و میگردیم چون ما را از سرای ها بدر کرده اند اما وقتی
که اذن شود چون حرب نکنیم نبی دعا کرد و خداوند تعالی اجابت کرد و عصا را فرستاد و نبی را
گفت هر که این عصا بر بالای وی برابر آید او ملک است بر بنی اسرائیل عصا را بر هر که
اندازه کردند بر هیچکس برابر نیامد بلکه عصا درازتر آمد تا روزی مردی بود نام وی طالوت
از فرزندان بنیامین بود و برادر مادری و پدری یوسف علیه السلام خر گم کرده بود به طلب
خر بشهر آمد بدر خانه نبی علیه السلام بگذشت غلامی بود او را گفت ای خواجه بیا تا بخانه نبی
درآییم و زیارت کنیم تا ببرکت دعاء وی امید بود که خر باز بینم طالوت گفت احسنت
یا غلام سوی آن نبی درآمدند قیل اسم النبی شمعون ع و الاصح انه اشمویل ع چون پیغمبر ع
مروی دید دراز بالا عصا بر وی اندازه کرد راست و تمام آمد و وی در درازی بدان

قصه جالوت و طالوت

محل بود که درازترین مردی از بنی اسرائیل از سینه وی برنگذشتی پیغمبر گفت بنی اسرائیل را
اینک ملک شما بنی اسرائیل را عجب آمد ویرا گفتند که وے چه سزای ملکی بود که وی از
بسط ملوک نیست یعنی از خاندان ملوک نیست که وی از فرزندان بنیامین هست و در
بسط بنیامین ملکی وے نبود و دیگر مال ندارد که سپاه را دهد بدین دو معنی طعن کردند پیغمبر گفت
خداے تعالی او را بر شما ملک گردانید اگرچه نسب ملوک ندارد باری قوت تن دارد
و علم حرب دارد و این سنت در میان افغانان الی یومنا هذا جاری هست هرکدام اینها که پر قوت
و عالم مجرب باشد اگرچه مال ندارد او را بادشاه و خان میگیرند بعده گفتند فضیلت وی را بکدام
دلیل ثابت شود نبی گفت آنکه تابوت شما را که نصرت شما بدان بود بشما باز آرد خداوند تعالی
به برکت وی باز بشما رساند همه شاد شدند گفتند اگر این بود ما ویرا گردن نهیم و فرمانبردار وی
باشیم جالوت آن تابوت ایشانرا بر کنیسا نهاده بود چون پیغمبر قوم خود را این وعده کرد هر روز
که آن قوم بر کنیسا در آمدندی بتانرا نگونسار دیدندی والصبا هر که از ایشان بخفتی چهار پاے
آمدی شکمش را بخوردی روز دیگر او را مرده یافتی گفتندی ما را این عقوبت بشومی غصب
این تابوت است عاقبت تابوت را بر گردون بستند و گردون را بر گاوی بربستند و بسوے
بنی اسرائیل راندند فرشته این گاو را راند تا به بنی اسرائیل سید و بدیگر روایت این هست که فرشته
او را از هوا بر داشت و در میان بنی اسرائیل نهاد آنگاه بنی اسرائیل همه گردن نهادند مر ملکی ملک
طالوت را و این تابوت سی گز درازی بود و دو گز پهنائی وے و بروایتی دیگر چهار گز و رازے
وی بود از چوب شمشاد زر اندود کرده و در وے عصا موسی عم و عمامه مهتر هارون عم
و انگشتری که مهتر سلیمان را بود و یک قفیز ترانگبین که باقی مانده بود از ترانگبین تیه و رضوض
الواح چون اتفاق کردند بملکی طالوت سپاه عرض کرد چون طالوت سپاه جدا کرد خواست تا
شائسته از ناشائسته و مطیع از عاصی جدا کند تا مطیعانرا بحرب برد و عاصیانرا بماند سپاه
را به بیابان در آورد از راهے که نه آب بود و نه طعام گرما گرم بود آفتاب بتافت تشنگی
غالب شد و جگرها خشک گشت سپاه بناله آمدند یا طالوت آب یا طالوت آب گفت رسید آب
نزدیک ست ولیکن چون بآب رسید گفت فرمان چنان هست که بیک دست آب خورید سپاه
گفتند همچنین کنیم چون بآب رسیدند گفتند ملکی وے بدانجا رسید که آب بفرمان وی خواهیم
خورد همه دهان بر آب نهادند و بخوردند مگر اندکے و آن سیصد و سیزده تن بودند نهما

که آب بیک کف خوردند سیر شدند و آنها که خلاف کردند بدهان خوردند هر چند بیشتر
خوردند تشنه تر شدند تشنگی بر جگر ایشان افتاد تا چندان بخوردند که شکم شان بیاماسید
بقریب هفتاد هزار کس بمردند و آن جوی از جویهای فلسطین بود اما داود علیه السلام در میان
آن سیصد و سیزده کس بود هنوز وحی برو نیامده بود جوانی نوخط سخت قوی برای که برفت
سنگی با وی بسخن درآمد که ای داود مرا بردار ترا بکار آیم برداشت و در توبره انداخت
سنگی دیگر نیز همچنین با وی سخن گفت سنگ دیگر نیز همچنین هر سه سنگ در توبره افکنده هر سه
یکی شد آن روز هر دو لشکر مقابل یکدیگر شدند جالوت با هفصد هزار بحرب بایستاد و طالوت
با سیصد و سیزده تن جالوت بمبارزت بیرون آمد و مبارزی وی در میان خلق معروف بود
کسی را زهره پیش رفتن وی نبود داود علیه السلام قصد پیش رفتن وی کرد طالوت وی
را گفت یا داود تو طاقت و قوت او نداری گفت دارم و نیز زیادت گفت از کجا میگوئی
یا آزموده گفت آزموده ام گفت بچه آزموده خود را گفت من در رمه بودم گرگ قصد
گوسفندان کرد گردن گرگ گرفتم و سرش تافته برکندم گفت آری ولیکن نخجیر بزدل است
و ترسنده گفت کاری دیگر کرده ام چون شیر بر رمه من درآمدی دهانش بگرفتم و دو نیمه بدریدم
گفت اکنون این کار هول است که از شیر دلاور تر و قویتر دده نیست داود علیه السلام
گفت مر طالوت را اگر من این جالوت را بکشم مرا چه دهی گفت دختر خود ترا دهم بزنی و
از ملک خود ترا نیم دهم بر این عهد کردند داود علیه السلام سلاح بپوشید و فلاخن برگرفت
و آن سنگ برداشت و پیش جالوت رفت او گفت بحرب من تو آمده فقال نعم فقال بچه
آلت با من حرب خواهی کردن گفت بسنگ گفت جنگ سنگ با سگان کنند داود علیه السلام
گفت تو هم سگی از سگان سنگ در فلاخن نهاد و بقوت بینداخت با وی درآمد خود از سر جالوت
بربود و سنگ بر پیشانی وی آمد و بقفا بیرون رفت و سنگ سه شاخ شد یکی براست رفت
و یکی بچپ و یکی پیش میزد و می افکند چنانکه سپاه هزیمت شدند و مسلمانان غنیمت گرفتند
مالهای ایشان را بعده داود وفاء عهد طلب کرد طالوت دختر بوی داد ولیکن بدادن
ملک وفا نکرد در میان ایشان سخن رفت در وفاء عهد طالوت قصد کشتن داود علیه السلام
کرد اما دختر داود را خبر داد و داود رهنی سخن را تجربه کرد مشکی پر آب بجای خواب بنهاد
و خود بشب غائب شد قاتلان بطلب داود بیرون آمده شمشیر بزدند پنداشت که داود است

مشک بدرید و آب برفت داؤد را چون معلوم شد که بگوبخت و بکوه رفت ندتی برآمد
که حق تعالی ملک به وی داد و اورا بنبوت برگزیده طالوت را اجل فرا رسیده داؤد را
خبر شد حق جل و علا تمام ملک را بوی داد هم ازانست که مردم افغانان را الی یومنا هذا
استقامت برایفاء عهد نادر الوجود است بعد ازان چون از گردش گردون و فضل پاک
بیچون نوبت خلافت دینی و دنیوی بحضرت برگزیده رحمان و مفخر دوران ممهد
قواعد امن و امان مهتر سلیمان عم رسید از ملک طالوت دو فرزند خلف بودند
یکی آصف دویم افغان آصف چون آراستهٔ علم ظاهر و باطن و صاحب علم
لدنی بود اورا بوزارت برگزیده و بمنصب اشرف رسانید اما افغان چون مردی
پر قوت و همت اثر صولت و هیبت در جبههٔ او پیدا بود سپاهیش گردانید تا دلهای
اعداء دین و دنیا از هیبت او بگدازند هم ازانست که در دلهای افغانان تا این
غایت لطالت و رافت نادر میباشد بل هر که از ایشان دیانت و لطافت ورزد
اورا باستهزاء پیش می آیند اهل و قبائل و عیال ورا گم شده میگویند بل مرده میگیرند
القصه این مردم افغانانرا از قدیم رسم و آئین بران بود که از غایت جهل و صلابت
دل میان یکدیگر پادشاهی را بر خود جائز نداشتند چه ایشانرا تکبر و خودبینی بران داشته
که چگونه در حضور یکی از اقرباء خویش عجز و فروتنی کشیم خود نوکر و آن دیگر را پادشاه گوئیم
بل مساوی یکدیگر باشیم هم ازانست که افغانانرا ملک میگویند در عرف دیار ما زیرا که ایشان
ملکان میباشند و پادشاهان کم می باشند بل هر کدام از خورد و بزرگ ایشان خود
را ملک میگویند چه آن ملکان بی اتفاق سائر جماعهٔ خویش کاری نمی توانند کرد پس هر کدام
ایشان بنفس خویش ملک اند و دیگر آنکه در فرقان حمید و قرآن مجید الله تعالی طالوت
را ملک یاد کرده ازان باز پس تمام افغانانرا ملک میگویند پس این جماعهٔ افغانان
در کوه سلیمان متوطن بودند هم ازانست که ایشانرا در عربستان سلیمانی گویند
تا زمانیکه نوبت خلافت نبوت بر گرد دائرهٔ کون و مکان مظهر آثار زمین و زمان پادشاه
هر دو جهان خاتم پیغمبران حبیب رحمان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بعد از بعثت
با رحمت او از اصناف عالم عرب و عجم فرداً فرداً واحداً واحداً مردم در رسیدند
و ایمان آوردند اما مردم افغانان را هفتاد ملکان بیکبارگی جماعة واحده رسیدند

وایمان آوردند بعده خبر حقیقت نبوت خاتم پیغمبران را بیا اولس خود رسانیده تمام
اولس باتفاق یکدیگر مع اهل و عیال متوجه ایمان شدند و همگی بشرف ایمان مشرف
شدند چون حضرت خیر البشر علیه السلام راصدق ایشان پسندیده آمد علم مبارک خویش
را بدیشان سپرد **آورده اند** که در زمان محاربه کفار زنان افغانان حاضر می شدند
تیرها را جمع میکردند و آبها را برمیداشتند و بغازیان می رسانیدند حضرت رسالت پناه صلعم
ایشانرا منع نمیکردند آورده اند که روزے بر زبان دُر افشان آن سرور کائنات رفت
که افغانان را فردای قیامت یکسره در دوزخ خواهند انداخت چون این حدیث رسول
علیه السلام بسامع افغانان رسانیدند همگی غصه و اندوه نموده روی باطراف عالم نهادند
خوهستند تا جماعتی خود ها را پریشان سازند بے آنکه عداوت پیغمبر عم ورزند تا که خبر تفرقه
جماعهٔ ایشان بحضرت خیر البشر رسانیدند حضرت ایشان همگی را خوانده سبب تفریق
و تنفر پرسیده کیفیت احوال باز نمودند که ما از بهر دین شمشیر میزنیم نه از بهر دنیا چون
کار چنین است مارا چه حاجت بشمشیر زدن انگاه حضرت خیر البشر فرموده شمارا
نه گفته باشم بل اولاد شما بعد از شما جهال محض خواهند گشت زیراکه بادشاهی را کم قبول
خواهند کرد و قوام دین محمدی صلی الله علیه وسلم بی سیاست بادشاه اسلام ممکن نیست کقوله
علیه السلام **الملک والنبوة توامان ایضا** کقول من قال **بیت**

نزد خرد شاهے و پیغمبری ✤ چون دو نگین اند یک انگشترے

و همگی اولاد شما در طلب علف زارها و مرغزارها مواشی چرانند چند چند خانه بل یک یک خانه گشته
باطراف و جوانب عالم پراگنده گردند **و ایضا** علم و علماء در میان ایشان نباشند پس
حصول دین محمدی علیه السلام بی حصول علم و اطاعت امر اسلام ممتنع الوجود است
آن هنگام شایان دوزخ گردند اما باز حضرت خیر الانام شفقت ورزیده در حق اولاد ایشان
دعاء مستجاب عنایت نموده که الله تعالے ایشانرا بفضل خویش براهی است محمدی ثابت
گردانا دالی یوم التناد هم از آنست که مردم افغانان اهل علم را بل هر که جزوی از جزوها
کلام الله خوانده باشد آنها را تعظیم نمایند و گفتهٔ ایشانرا بدیده و دل قبول کنند اما حد
قلت و کثرت علم را از مر جهل خویش نشناسند تا سنی را از مبتدع باز دانند از این است
که الیوم در افغانان بدعت و مبتدعان بسیار شائع گشته چه ایشان از غایت اشتیاق

لکه گویا وارث افغانان

دین و محبت راه یقین پیروی هر کدام از علماء و صلحا کنند تا بعض علماء اشقیا که از فرقهٔ هوا
باشند ایشانرا در ضلالت انداخته هلاک گردانند و هم از آنست که مردم افغانان هر چند
وقت نشناسند و فاتحه را از اخلاص در نیابند و قیام و قراءت و رکوع و سجود را از هم دیگر
امتیاز کردن نه فهمند و شهر رمضان را از شهور دیگر ندانند اما سر فرود آوردن را بجانب
قبله از دست ندهند و یکماه روزه را فرو نگذارند سماع است که زنان افغانان خطک
دست آسیا را بیکدست بگردانند و دست دیگر را بر سینه نهاده و نشسته رکوع و سجود را
باشارت سر بجا آورند و این را نماز دهند اگرچه این نماز مقبول نیست اما از ترک اتیان
اَوْلیٰ چه دلیل صحت اعتقاد ایشان است کقوله علیه السلام حَرَکَةُ الطَّاعَةِ دَلِیْلُ
الْمَعْرِفَةِ کحرکة الجِسْمِ دَلِیْلُ الْحَیٰوةِ **وایضا** سماع است که یکی از افغانان غلجی در رعایت
مواشی در بیابان و جنگل میرفت تا ناگاه نظرش بر آسمان افتاده ماه را دید فرحت و سرور
و طرب نموده زهی سعادت و خهی طالع خود میگفته پرسیدندش موجب چیست گفت
ازین بهتر چه باشد که ماه رمضان همین باشد چون رؤیت هلال در اول از ما فوت شده
روزهای گذشته بر ما فرض نشده ساقط آمد و باقیمانده را بجا آریم زود خلاص گردیم
و علی هذا القیاس عجائب و غرائب بسیار از ایشان در وجود می آید اما بهر حال اشتیاق دین
دارند و کافری و کفر را دانسته بهم اختیار نمیکنند مگر آنکه شیخ و پیر و پیشوا و علماء اشقیا
ایشان را بر بیراهی و گمراهی برند آن هنگام انقیاد ورزیده هلاک میگردند چه جهل در اسلام
عذر نیست و بسبب جهل و نادانی از الله تعالی فردای قیامت نجات نیابند و فی الامالی

وَمَا عُذْرٌ لِلَّذِیْ عَقْلٍ بِجَهْلٍ — بِخَلَافِ الْأَسَافِلِ وَالْأَعَالِیْ

القصه این مردم افغانان بعد ازان در حد و د قندهار متوطن بودند و بمملکت دیگر نرسیده
بودند تا زمانیکه بعد سلطان محمود غزنوی علیه الرحمة در هند رفته همانجا ماندند بعد ازان در
اطراف عالم پریشان شدند **نقلست** که در هند هشت کس از انبیا مبعوث شده بودند نه
از مردم ایشان بل از مردم اطراف و جوانب دیگر رسیده بودند اما هندوان هر همه را قبول
نه کردند بعضی را کشتند و بعضی را راندند چون حضرت حبیب خدا محمد مجتبی علیه السلام هند را
یاد کردی خطرهٔ عظیمه و محاربهٔ هند و انرا در ضمیر منیر کرات و مرات گردانیدی اما جبرئیل امین بفرمان
رب العالمین در رسید حضرت ایشانرا منع فرمودی که فتح آن بلاد بدست یکی از سلاطین امت تو

یکی از افغانان [illegible]

افغانان بعد سلطان محمود در هند رفتند

فرستادن سلطان محمود بهند

باشد محمود نام آورده اند که یکی از مسلمانان در هند رفته بود زنی را دید که جغرات می
فروخت انگشتی را در آورده تا بچشد زنی کافره در حال دیگچه را بر زمین زد و بشکست و
فریاد بحاکم کافر رسانیده که مسلمان جغرات مرا مردار ساخته نعوذ بالله من کفرهم بعد از
انصاف کافرانه ایشان مصلحت آن دیدند که انگشت مبارک آن مسلمانرا بریدند آن مسلمان
عرض حقارت اسلام و مسلمانانرا در میان هند و هندوان بحضرت سلطان محمود غازی
رسانید آنزمان بر سلطان فکر این مهم اسلام فرض شد بعد از اهتمام لشکر و تجهیز عسکر
حضرت سلطان از راه کابل بهند در آمده چند بار در محاربهٔ کفار فتح یافته آخر الامر کفار
تغلب نموده سلطان شکست یافته باز بولایت و مملکت خود رسیده آخر الامر مصلحت
آن دیده که چون مردم افغان مسلمانان اهل سنت و جماعت اند و مردم با هیبت و طائفه
باشجاعت و صلابت اند همراه گیرد پس چنانکه رسم افغانان است هر که بطریق عجز و حقارت
درخانهای ملکان ایشان در آید و دیگ ایشانرا بر دیگدان بار کند ایشان تمام اولس
جان و مال بازند تا مهم آنکس را کفایت کنند سلطان نیز همین روش بجای آورد و بعد از آن
از اولس افغانان چهارده هزار سوار و چهارده هزار پیاده همراه شدند و یکان یکان زن
را همراه خود ساخته چه افغانان را قاعده است در مهمی که بازنان روند البته خود را بکشتن
قرار دهند و نیت گریز و فرار نکنند و اگر مهم میسر شود همانجا آبادان شوند و مردم آنجه بوده را
گم سازند بعضی را بکشند و بعضی را برده کنند و بعضی را رعیت عاجز سازند پس از راه ملتان
بهند در آمدند تا بتوفیق الله تعالی فتح هند میسر شد از آن باز افغانان در هند ماندند تا بعد
از آن افغانان از قندهار متفرق شدند بعضی را در قندهار ماندند و بعضی بهند رفتند
و بعضی باطراف دیگر پریشان شدند اکنون آمدیم در بدء انساب یوسفزئی
و کیفیت الحاق ایشان بدینجو و سماع است از قدماء این مردم که شیربون
نام افغانی بود در حد و قندهار از وی دو پسر خلف ماندند یکی کند نام دوم جمند
نام و از کند نیز دو پسر خلف ماند یکی شیخی نام دویم غوری نام غوری را چهار پسر خلف
ماندند یکی دولت یار نام که مردم مهمند و داودزائی از نسل ویند دویم خلیل نام
سیوم زیران نام چهارم چمکنی نام سماع است از سلف این مردم که هر چهار
برادران شالی را کشته بخته بودند چنان که میبایست گوشت را میان یکدیگر

رسم افغانان است هر که بطریق عجز درخانهای ملکان ایشان

نسخه کوند

نسخه زمند

قسمت کردند اما در قسمت شوربا چمکنی را فراموش کردند تا حصهٔ شوربا بدو نرسید
از آن مر غصه وخشم گرفته از جمیع برادران بیرون رفته در سفید کوه متوطن شده
اولاد او الی یومنا هذا با برادران نرسیدند و باطراف عالم پریشان شدند و اگر مردم
غوری خیل جمع شوند هم حصه و رسد خود کما حقه نمی یابند اکثر قبائل این مردم چمکنی
که در سفید کوه متوطن اند بکفار کوهی می مانند چه خوراک و پوشاک ایشان
ارزن و پشم بل اکثر زنان ایشان سر برهنه و پاے برهنه لتهٔ چند در گردن آویخته
گردند بل در جنگهار و ند هیزم و کاه آرند و مواشی چرانند چنانکه مردم خطک را نیز همین
روش است و اکثر این مردم چمکنی در سفید کوه بل همهٔ ایشان بلکه اکثر افغان سفید کوه
کافر مطلق شده اند درین ایام چه همهٔ ایشان متابعت پیر تاریک اختیار کرده اند
نماز و روزه و زکوة از میان برداشته اند و علم و علماء را دشمن گرفته اند امر و نهی
را حجاب دانسته اند قرآن ربانی و حدیث نبوی را بسوزانند و تهِ پا اندازند و علماء
و مؤمنان دیگر را بامید ثواب می کشند نعوذ بالله من کفرهم الغرض کافر مطلق اند
چه هرگاه که حکام اسلام را بر ایشان دست رسد مردان ایشانرا بکشند و زنان ایشانرا
برده کنند و اموال ایشان بحلالت بخورند چه در شرح قدوری است که امیر المومنین
ابوبکر صدیق رضی الله عنه همچنان کرده بود در مرتدان مکه و مدینه و مردم زیرانی نیز
از برادران جدا شده اند در میان مردم تاجک ننگهار روزگار بسر میبرند تا اکثر مردم
تاجک دانسته ایشانرا تاجک میگویند اما این مردم زیرانی مردم با دیانت و اهل صلاح اند چه اهل
شهر گشته و حکومت حکام را دیده اند و شیخی را سه خلف ماندند یکی مُند سے نام
دوم مُلک هر دو بضم میم سیوم ترک سماع است از دیرینه گان این مردم که
شیخی را زنی بود مرجان نام که مندی و مُلک از شکم او بیند آما مرجان را خواهری دیگر
بود بسُو نام آن زنے بیدین و بیدیانت نیز در خانهٔ شیخی درآمده نشسته به
قصد شوهری پس بحکم آنکه افغانان را سند برین مقرر رفته هرگاه که زنی بقصد شوهرے
در خانهٔ ایشان درآید و بنشیند خواه بیوه خواه باکره خواه منکوحهٔ غیر اگرچه سر و مال
و اهل و عیال ایشان بقتل و هلاکت رود از غایت جهل و ضلالت آن زن را نمانند
بل تمام قبائل آن کس ننگ کافرانه ورزند و آن زن را نگهدارند و خود را الحد کفر رسانند

و شیخی را سه خلف

نعوذ بالله من الحمیة الجاهلیة پس شیخی آنرا نیز زن کرد از شکم او ترک پیدا آمد مردم ترکلانی از نسل او یند این مردم ترکلانی درین ایام نیز اکثر متابعت پیر تاریک می ورزند و بالکلیه حرام خورند تا که مردم حلال خور و با دیانت درمیان ایشان کم یافته بیشود اما مکرے ادخترے بود کاکی نام آنرا در عقد نکاح چوپان خویش در آورده زیرکی نام مردم کاکیانی از نسل او یند چون نسل پسران تک کم آمدند ازان شهرت نیافتند بلکه ایشانرا نیز ککیانی میگویند بنابر تغلیب اما مندی را دو پسر خلف ماندند یکے عمر دوم یوسف سماع است که عمر مردی با دیانت بود در شهر هار رفته زنی را در نکاح در آورده از سادات زمانه چون مندر نام پسر او متولد شد همدران دیا از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود بعد از مدت یوسف رفته تا اهل و عیال برادر بیارد ولیکن آن زنے شریفه مبالغت نموده فرمود من در دیار شما قدم نخواهم نهاد چه شنیده ام که مردم افغانان شما زن برادر را بجبر و اکراه نکاح میکنند اما من نمیخواهم که بر نکاح سابق نکاح جدید بیارم چه در روایت آمده هر آن زنے که بر نکاح شوهر خویش ثابت ماند تا بوقت مردن فردا ے قیامت مرتبه شفاعت یافته زنانی دیگر را شفاعت کند پس بعهد و سوگند وثیق آن عزیزه را در دیار خویش آورده که بلا استرضا شما هیچ احدی گرد سراپرده عفت مآب و عصمت ایاب شما نگردد پس یوسف را پنج پسر بودند یکی اوریا نام که او را از جهة کثرت تکبر و خود بینی بادی میگفتند چه در افغانان الی یومنا سند برین است هر که خود بینی و تکبر پیشه دارد او را بادی گویند الحال اولاد او را نیز بادیخیل میگویند دوم عیسی سیوم موسی که پدر الیاس بود در افغانان سند برین رفته هرگاه که شخص بیمروت و بی فتوت باشد نام او را محو میکنند در تذکرها پس خیل اوریا بنام پسر او می نامند یا بنام زن او چهارم ملی پنجم اکو سماع است از کهن سالان عصار که چون افغانان را سندی مخالف شریعة برین رفته هرگاه که پسران بحد بلوغت و کمال رسید اموال مادر و پدر را درمیان یکدیگر برادران قسمت میکنند مادر و پدر را چیزے اندک بدهند تا قوت لا یموت و تجهیز گور و کفن ایشان گردد نعوذ بالله من فسادهم و عنادهم چه در شریعت محمد مصطفی ع م فتوی برین است که پسر چون بحد کمال رسید نفقهٔ روزینه و شبینه او نیز بر مادر و پدر نیست

مندی را دو پسر

یوسف پنج پسر بود

مگر آنکه کور ولنگ باشد بل خود از کسب نفقه حاصل کند و بخورد و اگر پسر در مال پدر کسب کرده و مشقت برده تجارت و حراثت بجا آورده باشد هم او را چیزے نمیرسد چه راس مال پدر را بوده و در راس مال غیرے تصرف موجب اجر نباشد بلا عقد اجارت پس بهر حال پسر را از مال پدر از روے دعوی چیزے نمیرسد مگر آنکه پدر محبت و شفقت ورزد و چیزے بدهد آن هنگام کسے دیگر را حق ممانعت نباشد **الغرض** در زمانیکه پسران یوسف اموال پدر خویش درمیان خود تقسیم میکردند مادر شان گفته که حصه ما را هم جدا کنید پسران دیگر هنوز خاموش بودند یادی کم بخت از میان اشارت به اندام نهانی خود کرد که حصه شما این باشد نعوذ بالله من مقالة قبیحة مادرش دعا بد کرد که اولاد شما هرگز از سیزده کس زیادت نگردد الی یومنا هذا اولاد او و حصه ورسد کما حقه نیافتند و از سیزده تن نگذشتند چند نفر درمیان چغرزئی هستند **الیاس** را چهار پسر خلف ماند اول نتو بعده تاجی بدرگدائی سیوم سالار چهارم ممی شوهر عایشه که الحال خیل او را بنام زنش عایشه زئی نامند و اکوراشش پسر خلف ماندند چهار از یکے زن گوهر نام اول خواجی دویم بازید سیوم ابا چهارم شادک و دو پسر از زنی دیگر بودند رانی نام اول حلیم نام دویم حتمان نام و ملی را چهار پسر خلف ماندند دو از یک زن ولی نام یکی دولت دویم جغر و دو از زنے دیگر نوری نام یکی ابا دویم ایسوری و عیسی یازده پسر بوده تا روزے از روزها گله اسپان مندر را مردم مغل بتاراج برده عیسی با نه پسر خود در پس ایشان سوار شد و چون بیش از جمعیت او بس رسید همگی ایشان از دست مغل شهید آمده لقوله علیه السلام من مات دون ماله فهو شهید ازان جمله دو پسر باقیمانده یکے حسن دویم یعقوب و چون زن عیسے حامله بود بعد از وفات او پسرے زائید آنرا اکا نامیده و مندر را چهار پسر بودند اول مامو دویم حذر سیوم رجر چهارم مزد **القصه** چون مردم افغانان مملکت قندهار را درمیان یکدیگر قسمت کرده بودند حصه مردم ترین درمیان مردم کند و زمند افتاده بود تا که حمایتی این دو برادران در نیک و بد روزگار بهیکدیگر همی رسید و از میان مردم **کند** مردم شیخی هنوز نزدیکتر به ترین بودند چه حصه ایشان جوے بود ارغستان نام و آن نزدیک حدود مردم ترین بود تا درمیان مردم شیخی

ف الیاس را چهار پسر خلف ماند

ف حاجی را چهار پسر بودند

ف عیسی را یازده پسر بوده

ف مندر را چهار پسر بودند

و ترین عداوت افتاد آخر الامر مردم ترین غالب آمده مردم شیخی بعضی را کشته
و بعضی را بیجا ساخته هیچکدام از مردم زمند و از مردم غوری بحمایت ایشان
نرسید **در خبر است** از حضرت خیر البشر شفیع روز محشر علیه الصلوة والسلام
که چند چیز را از حضرت عزت جل جلاله درخواستم همگی ادعیات من باجابت مقرون
گشتند مگر یک دعا باجابت نرسید و آن دعا این بود که در میان مسلمانان امت
من عداوت و دشمنی بحد تیغ کشتی نرسد مقبول نشد بل حکم بران آمد که اول تیغ کشتی
در میان اصحاب اولو الالباب شما جاری گردد عیاذاً بالله بنا بران تا این
غایت خونهاے ناحق در میان مسلمانان بحد و عد روان است اکثر در مردم
افغانان که باندک روش معامله در میان یکدیگر بکشند **سماع است** که یکے
از افغانان سیاهی گنجشک را بیشترے میگفت که این گنجشک را سیاهی بیشتر
از سفیدی است و یکے دیگر سفیدی گنجشک را بیشتر از سیاهی میگفته برین مجادله
میان یکدیگر بکشتند **ایضاً** عداوت مردم خواجوزئی بران بوده که یکے از مردم
علاوالدین زئی چوبی را از دست غلامی از غلامان مردم ملی زئی کشیده گرفته آن عداوت
بحدے رسانیدند که شصت کسان میان یکدیگر بکشتند غرض آنکه جهل و ضلالت و ننگ
جاهلانه بر افغانان غالب است باندک معامله عداوت پیدا می کنند که آن عداوت بسبب
خرابی دین و دنیاے ایشان باشد کرات و مرات آزموده اند اما از همان رسم و ننگ
جاهلانه باز استادن نمیتوانند و در کتب فقهیه چون شرح مختصر وغیره مسطور است که هر آن
مردی از مسلمانان که بغض و کینه و حسد میان یکدیگر بکشند ایشانرا غسل باید داد تا کسے شهید
نداند و نماز جنازه بر ایشان نباید خواند تا کسے مسلمان نداند بل در بعضے روایات
آمده که این نوع مقتولان باتش باید سوخت زجراً للباقین و جزاً لهم **القصه** چون
مردم شیخی را از جوی ارغستان بیجا شدند التجا بمردم غوری خیل آوردند پاره زمین محدود
را التماس نمودند زمینی ناقابل و نامناسب چنانکه رسم اعطاء اغنیا بفقراء سائلان است
حلقه ایشان قانع آمدند **سماع است** که در حدود قندهار در زمانه نوبهار چون بارانها
بارد نباتات بسیار و علف زار ها بیشمار روئیدن گیرد بعده چون گرمی تموز در رسید
همه خشک شده فرو ریزند اما مواشی تا بسال دیگر همان گیاه خشک را میخورند و قوت

خود سازند اگر باران برسکال نباشد و اگر باران برشکال باریدن گیرد همان گیاه خشک را بتمامه سیلاب می برد و ویران میکند و گیاه دیگر نمیروید پس دران سال مواشی ایشان هلاک میگردند تا دران ایام قضاء قدیر در حدود مردم غوریخیل باران برشکال باریدن گرفت تا گیاه مملکت ایشان تلف شده بعده باتفاق اولس حسد برده و اجتماع نموده مملکت مردم شیخی را بجنگ و جدل گرفته مردم شیخی ازانجا بیجا شده در حدود دیگر فرود آمده که آن موضع را کاروتیگی گویند بعد ازان بحادثه از حوادث روزگار ازانجا بیجا شده در مملکت کابل رسیده و مردم اتمان خیل از حدود تنگ و گوبل بمردم شیخی همراه آمدند و در مدد و حمایت این مردم بوده اند الی یومنا هذا اما مردم افغانان قدر و قیمت آدمی را کم شناسند و ایفاء عهود نادر از ایشان سر میزند و مردم مهمند زئی اصلا از مردم زمند اند اما بحادثه از حوادث از برادران خود غصه کرده بمردم شیخی همراه شدند بازازان تا باین غایت همراهی و برادری دارند اما مردم شیخی کم به ایشان به نیکی پیش میایند القصه چون سالی چند بفراغت در کابل ماندند اغنیاء روزگار و از اقویاء آنجا یار آمدند چه مواشی ایشان بفراغت در علفزارهای بیحساب می چریدند و اولاد ایشان درین فراغت روز بروز در تزاید بودند زیراکه در زمان بیجائی و دوران غم و اندوه زنان کم بار میگیرند تا جماعهٔ ایشان بسیار پر قوت و باصلابت آمد خصوصا مردم یوسفزئی و مندر بسیار بسیار آمدند از دیگر مردم شیخی این هنگام طریقهٔ عناد و فساد پیش گرفتند مردم رعایا مسلمانان کابل را آزردن و رنجانیدن گرفتند بل اموال ایشانرا بناحق می ستانیدند بل کارهای نامناسب اکثر من ان یحصے بجا می آوردند و افغانان دیگر را در ته نظر نیاوردند و از شاهزاده میرزا قلی بیگ احتراز نکردند و حجاب و پرده نگاه نداشتند بل کسان ایشانرا نیز می آزردند بل در دیوان خانهٔ ایشان کدخدایان آمده سخنان ناقابل و نالایق می گفتند آخرالامر میرزا قلی بیگ را مصلحت بران افتاد تا با ایشان جنگ و جدل و دشمنی گیرد بیک چندی را از ایشان کشت و بعضے را از ایشان تاخت و تاراج کرد **بدان** ای فرزند که در مردم افغانان شیخان پیدا میشوند که بمرتبهٔ غیب جن رسیده باشند تا مردم افغانان از هر حادثهٔ نیک و بد ایشانرا پرسند و بگفتار و اخبار ایشان که مقتبس از مشکوة ذی الحرکات جنیان باشد عمل کنند نعوذ بالله من متابعة الجن و اخبارهم چه متابعت جنیان

در اخبار بر مغیبات بل در کل امور کفر باشد کما صرح به فی تفسیر الجرخی و افغانان این
نوع مردم بسر و مال خدمت کنند بل از هر نوع بدعت و ضلالت افغانان بگفتۂ علما
برگردند اما ازین نوع شیخان نه گردند بل این نوع مردم را صاحب دین و دنیا دهند.
القصه چون این افغانان یوسفزئی از میرزا فرار نموده در درهٔ از درهای کابل در آمده
دران زمان ایشانرا سه شیخ نامدار بودند یکی ملاد دوم ملا و نام این هر دو از
قبیله مردم عیسی زئی بودند و سیوم شیخ عثمان ملی زئی پس به اتفاق همه گر تمامی
اولس بخدمت ملاد و ملا و حاضر آمدند که شما از مغیبات احوال ما را آگاه کنید
که اولس را چه حالت پیش خواهد آمد از خیر و شر **الصا** از واقعه گذشته ما را چرا خبر نه کردید که
فکر و سرانجام خود میکردیم و مردم ما به قتل نمیرفتند ایشان فرمودند که شما اول شیخ
عثمان ملی زئی را بکشید بعد ازان من جواب خواهم کرد چه اکرام و انعام اولس را در دام عم
دریافته چون اولس را خبر نکردیا روی نیاز بدو آرید یا با یان پس شیخ را بمصلحت کشتن
گرفتند این هنگام شیخ گفت ازان هم خبر داشتم اما بکارهای خداوندی دست رس ندشتم
وازین پس شما را آگاه کنم اگر نکشید چون از کشتن خلاص یافت گفت شما را با میرزا
محاربهٔ عظیم خواهد افتاد آخر الامر فتح شما را باشد اما سردار پیادهای شما خواهد مرد و ملاد
و ملاد نیز گفتند که آخر الامر فتح ما را باشد پس در روز جنگ سردار پیادها یکی شده از ایشان
بوده و همچنین شده نعوذ بالله من مکاشفات الجن و اتباعهم بعده افغانان روز بروز
ازان کوه آمدندی و مردم رعایا و غیره از غربا را از زدندی و بتاراج بردندی آخر الامر میرزا
قلی بیگ جز آن مصلحت ندیده که باین مردم باحسان و الطاف پیش آید تا از مکاید
ایشان رعایا را نجات دهند پس سرداران ایشانرا خواهیده جامها پوشانیده و طعامهای
گوناگون خورانیده و فرموده که بزم و مجلس و دیوانخانهٔ ما را هم چون خیال کنید هر کدام
شما را که جامه درکار باشد جامه خواهند یافت و اگر طعام و شراب درکار باشد همان خواهند یافت
بدان ای فرزند که افغانان مردم نفسانی اند که اکثر شیخ و ملائی که پیشوا در میان
ایشان پیدا شود که مردم را جامه و غله و طعام خام و پخته دهد و گاو و گوسفند بکشند آنرا
پیشوای حقانی دانسته و اعتقاد دین و دنیا با و کنند و او را کامل و مکمل گویند و در میان
یکدیگر تعریف کنند اگرچه مبتدع و مضل و اهل هوا و یا کافر مطلق و زانی باشد و پیروی

اورا درامور دین و دنیا برخود واجب دانند نعوذ بالله من مظنة فاسدهم و پیشوایان افغانان
که اکثر ایشان را از راه رست محمدی علیه الصلوة والسلام بیرون برده اند بهمین معامله
وروش افغانان راپیش آمده اند **وایضا** اگر بادشاهی و یا امیرے از اطراف عالم بر ایشان
رسد و جامه و طعام را بدیشان رسانند همگی اولس خود را بغلامی او اقرار دهند چه درمیان
هرده و صد هزار ایشان سردارے هست هرگاه سرداران ایشان را در زیر حکم آورد
باقی اولس خود را به بندگی قرار دهند چنانکه شیخان ایشان را بهمین معامله در قید آورده
بود **القصه** روز بروز سرداران اولس بخدمت میرزا بیشتر حاضر می شدند تا روزی
نه صد کس حاضر آمدند همگی بے اسلحه اما محمود بن محمد چغرزئی کاردے را در کفش خود
زیر پاے برده بود سرداران را رسیده اگر مصلحت شما باشد من میرزا بکشم همگی ممانعت
نمودند که حق نمک ایشان را نباید حرام کرد مگر در شان ما نیک خواسته باشد سماع است
که مگر میرزا هم قصد بدی نداشت اما جنکی نام کاکیانی سعایت کرده و چغلی کرده
که ازین بیشتر یکجا نخواهید یافت وازین مردم باحسان والطاف نخواهید خلاص
شد وقت را غنیمت شمارید همه را بکشید آخر الامر همه را بسته یک یک را می کشتند
آنزمان یکے از ملکان عظیم الشان که ملک سلطان شاه بوده بخدمت میرزا عرض
نیازمندی رسانیده که دو عرض فقیر را گوش دارید امید که قبول افتد میرزا گفت قبول
دارم اظهار سازید گفت اول برادر زاده احمد را ازین بندیان خلاص بکنید از سر خون
او درگذرید دیگر آنکه عورات واطفال اولس ما را بند نسازید بل بگذارید بهر جانب که
خواهند بروند میرزا گفت قبول دارم ولیکن نیت من بران بود که مگر سر خود را خواهی
و یا صد دو صد جوانان دیگر را خواهی گفت از بسیار جوانان احمد را بهتر میدانم در
فراست خویش و سر خود را پیش از سرهاے دیگران بریدن بهتر میدانم پس بمضمون
قول خیر البشر علیه الصلوة والسلام اِتَّقُوا مِنْ فِرَاسَةِ الْمُؤْمِنِ فَاِنَّهٗ یَنْظُرُ
بِنُوْرِ اللّٰهِ فراست ملک سلطان شاه چنان درکار آمد که در زمان بلوغت ملک احمد
بعد کمال اولس را صاحب مملکت صوات و بنیر و باجوڑ و سمواری گردانید **القصه**
بعد ازان باقیمانده اولس یوسفزئی مع توابع ولواحق به ننگهار آمدند و مردم ترکلانی
لغمان متوطن شدند سببے برین برآمد که درمیان مردم یوسفزئی و مردم جهندر رسیمے

عداوت افتاد و در موضع حصارک محاربهٔ عظیم میان یکدیگر کردند آخر الامر فتح لشکر
یوسفزئی را شده تا بعد ازان چون روش افغانان برین رفته هرگاه که برادران در میان خود
یکدیگر کشته شدگان این قدر ادب را نگهدارند که آن موضع را بمردم کشته شدگان بگذارند
بنابرین ننگرهار را بمردم مهمند زئی ماندند و مردم گگیانی نیز در باسول ماندند اما مردم یوسفزئی
بعضی قدما میگویند که روی بباجوڑ آوردند و پارهٔ حدود باجوڑ را گرفتند اندک بیش محاربه
با مردم باجوڑ کردند چون باجوڑ را خوش نکردند و یا توان ندیدند برگشتند سرداران ایشان
آمده سرداران دلازاک را همه خوانده در موضع سفیدسنگ مجلس ساختند و از مردم دلازاک
زمین خواستند دران میان باندک گفتگوی میان ایشان محاربه افتاد و مردم یوسفزئی
بسیار مردند اما فتح بنام ایشان شد ازانجا اولس ایشان برگشته در کوههای تحتره و شلمان
درآمده ازانجا با مردم دلازاک آشتی کرده بحدود پرشور درآمدند مردم دلازاک به ایشان
الطاف احسان نمودند و بعضی قدما برانند که اولس از راه خیبر بحدود پرشور درآمدند چو
برابر را میخواستند که آبادان کنند مردم شلمانی مانع آمدند بقوت دلازاک چه میان مردم دلازاک
و مردم شلمانی الفت و برادری بوده زیراکه دلازاک از همه افغانان مقدم تر درین حدود آمده
بودند بعضی مردم این حدود را عاجز و خسته و رعیت ساخته و بعضی را گم ساخته و بعضی را بالفت
و برادری نگهداشته بعد ازان اولس یوسفزئی روی بدوابه آورده و از مردم دلازاک بیک حادثه
از حوادث جدا شده چه بعضی مردم دلازاک باین مردم ببدی پیش آمده بعد از مدتی با مردم
شلمانی که متوطن هشتنغر بودند محاربه کرده فتح ایشان را شده جلو نام شلمانی که از
سرداران مردم شلمانی بوده کشته و باقی اولس را رانده در صوات آمده سلطان صوات
ایشان را جای داده موضع آلاڈنڈ را بایشان انعام داده شنیدم از دلو جعفرزئی که من مقتل
جلو را حاضر شدم دیدم که کله او را بریده بودند چندان شکم او از بوزه پر بوده که از طرف گلو
برابر خون بوزه روان بوده نعوذ بالله من ذلک چون مدتی مردم یوسفزئی در هشتنغر
متوطن شدند مردم دلازاک باز بایشان طریقهٔ عناد و خلاف پیش گرفتند چون مملکت
هموار ایشان را بوده اگر تجار مردم یوسفزئی در راه ایشان گذشتی بعضی را کشتی و بعضی
را تاراج بردی و اگر گاوان ایشان بجانب صحرای هموار بیرون آمدی دزدان و لوندان
دلازاک همه را بتاراج بردی تا اولس یوسفزئی را ایذا سخت رسانند درین هنگام همگی خود را

باشتن قرار دادند ملک احمد مصلحت بران دیده که بمردم شیخی رجوع آورده تعجیز نمود اگرچه
بیان یکدیگر گشته بودند اما مردم مهمند زئی از عجز او دلسوزی نمودند همراهی نموده کوچ
رده آمدند بشرط آنکه هشتنغر ایشان را باشد و مردم گگیانی نیز همراهی کرده کوچ نموده آمدند
شرط آنکه دوابه ایشان را باشد برین عهد مردم یوسفزئی الی یومنا هذا استقامت دارند اما مردم
لالی موافقت ننمودند هم ازانست که مردم یوسفزئی ایشان را مملکت نمیدهند القصه
. ازان اجتماع عساکر ملک احمد مع اهل و عیال با جمیع عساکر کوچ کرده در رودی گذر
د. دآمده تا روز دیگر لشکر دلازاک از موضع لنگرکوٹ روان شدند القصه میان سماع
است که درین جنگ جهد بسیار مردم اتمان خیل نمودند چونکه پوست گاو را بر هم دوخته
کرا زا بلفظ افغانی کرده گویند یک شخص آنرا در پیش می برد و جماعه کثیر در پس آن پناه یافته
می بند و تیر می اندازند ایشان پنجاه عدد همچنان ساخته بودند چون زمان مردم دلازاک
تیرها را کردند و مردم یوسفزئی نه ایستادند بجنگ تیر بل پیش پیش میرفتند تا بجنگ
شمشیر رسیدند اول کسیکه از رود گذر جست زده پسر زنگی دلازاک را کشته بشیرین
پسر علی اسماعیل زئی بوده تا بعد ازان همگی جوانان یوسفزئی از اطراف و جوانب
استیلاء نمودند مردم دلازاک شکست خوردند سماع هست که تا موضع جلبی دلازاک
راندند و این مردم در تعاقب رفتند تا این مملکت را خلاص کرده مردم دلازاک
بجانب هزاره بگذشتند و آن ولایت را ویران و خراب کردند بعد ازان مردم یوسفزئی
را قصد گرفتن مملکت صوات آمد القصه بعد از روزگار بسیار و اندیشهای بیشمار
ملک احمد و ملک شیخ ملی مصلحت بران دیدند که کوچ کرده معه اهل و عیال در زیر کوتل شاهکوٹ
فرود آمدند روزی چند در آنجا بودند مردم صواتی روز و شب درین کوتل چوکی نگاه می
داشتند و کوتلهای دیگر را بی اهتمام ماندند تا شبی مردم یوسفزئی مصلحت بران دیدند
که زنان را جمع کرده بیتها گفتن آغاز کردند و دشنام دادن بمردم صوالی و لافها زدن
که واقف باشید فردا ما را و شما را جنگ خواهد بود فرمودند تا صوالی با اهتمام این کوتل مشغول
شدند و مابقی لشکر خود را نیز بهمین جا می خواندند اما جوانان این مردم شب دوی کرده
به کوتل ملکند بصوات برآمدند اینجانب صوات را گرفتند بعد ازان هر روز پیش پیش
میرفتند تا دوازده سال تمام صوات را گرفتند و در جنگ تلاش باجوڑ

مشغول شدند آنرا نیز فتح کردند القصه سماع است که در جنگ مردم تالاش
در موضع کانگله مزید نام مندر اسپ را بر دشمن تاخته مبلغ دوازده نیم گز از قول
جست زده دشمن را به نیزه هلاک کرده پس حدود مملکت یوسفزئی از ناوگے
تا بموضع ارهند بتصرف آمد سالهای بسیار و قرنهای بیشمار بفراغت و لطافت
درین حدود آبادان بودند و دین حق را جویان الغرض این مردم یوسفزئی از
اول تا آخر مردم جنگی و مردم سنی بودند در اکثر محاربات فتح ایشان را بوده و اهل و عیال
ایشان هرگز به بند نرفته زیراکه دو کار را از دست نداده بودند اول آنکه بهرچند
فسق و فجور می کردند اما رفض و الحاد و زندیقی و بدعت مؤدی بکفر درمیان ایشان
نبوده و نه رافضے و ملحد و زندیق را جاے میدادند تا به برکت اتباع طریقه سنت
و نگهداشت راه شریعت الله تعالے ایشانرا نگاه میداشت و درین باب حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم دعاء مقرون اجابت عنایت فرموده اند اَللّٰهُمَّ
اخْذُلْ مَنْ خَذَلَ دِیْنَ مُحَمَّدٍ اَللّٰهُمَّ انْصُرْ مَنْ نَصَرَ دِیْنَ مُحَمَّدٍ یعنی بار خدایا
خوار گردان کسی را که خوار کند دین محمد را خدایا یاری ده یاری دهندگان دین محمد را صلعم
بنگاهداشت از آفات هر دو جهان دویم آنکه سرداران و ملکان ایشان از آمد و رفت
و دیدن خانهٔ بادشاهان منع نه گشتند تا که ملک احمد از صوات بکابل رفتی و خدمت
حضور بجا آوردی تا زمانیکه نوبت سرداری این اولس به خان کجو آمد درین ایام این مردم را
با مردم غوریخیل محاربه عظیم افتاد در موضع شیخ پتور سماع است که مردم غوری خیل را
دوازده هزار سوار بودند همگی یکسره تاختند اکثر ایشان به تیرهای این مردم دوخته کشته شدند
مگر اندکے سماع است که در یکے بر بند اسپ یکسوار دوازده تیر خلیده بودند تا فتح بنام این
مردم شد الغرض هرگاه مردم یوسفزئی را فتح و ظفر بوده در تقابل دشمن تا زمانیکه
مردم روافض و زندیق درمیان ایشان پیدا شدن گرفت بعضی مردم این اولس را داخل رفض
و زندیق ساختند بل اکثر را گمراه و بے راه کردند و بعضے را در شک انداختند تا عداوت علم
و علماء اظهار ساختند امر و نهی را پس پشت انداختند شریعت محمدی حقیر شمردند نعوذ بالله
من الکفر الصریح این هنگام از عصمت باری تعالی بیرون رفتند کما روی عن سفیان
الثوری من اصغی سمعه الی صاحب البدعة خرج من عصمة الله تعالی

داخل مبتدعان

وازشومیت جاے دادن ایشان اہل روافض و ضلالت و مبتدعان زادعا صلحا
و علماء ایشان مردود درگاہ باری تعالے آمدہ تا ایشان بلعنت خدا ے و فرشتگان
و آدمیان درآمدند چہ اطفال و عورات ایشان در بند رفتند کقولہ علیہ السلام
مَن اَحْدَثَ فِی الاسلام او اٰوٰی مُحْدَثًا فعلیہ لَعْنَۃُ اللّٰہِ والملٰئکۃِ و
النَّاسِ اَجْمَعِین ولَا یَقْبَلُ اللّٰہُ تَعَالٰی حَرْفًا مِنْہ و از جہت ویران کردن ایشان دین
مہدی را علیہ السلام بسبب اقتدا کردن ایشان بائمہ مبتدعہ اولس ایشان ویران آمدہ کقولہ
علیہ السلام مَنْ صَلّٰی خَلْفَ مُبْتَدِعٍ فَقَدْ هَدَمَ الْاِسْلَامَ چہ این مردم جہان را
سند کلیہ برین ہست چہ ہرگاہ کہ شخصے ایشان را از اقتدا ائمہ مبتدعہ ممانعت نماید ایشان
حجۃ نادرست آرند کہ ما اقتدا بقرآن داریم و ازین خبر ندارند کہ اقتدا بہ امام ہست نہ بقرآن
تا اگر اقتدا بقرآن بودی پس اقتدیت بالقرآن می گفتی و حال آنکہ با قتدیت بالقرآن گفتن
نماز جائز نمی افتد بل اقتدا با امام باید کرد تا نماز جائز افتد و از روایت ما تقدم معلوم شد
کہ اقتدا با امام مبتدع کہ بدعت او بحد کفر نرسیدہ باشد مکروہ ہست و اعادۂ نماز مکروہ احسن
و افضل است و اگر بدعت او بحد کفر رسیدہ باشد این ہنگام باتفاق علما ثلثہ نماز پس او
جائز نیست پس مبتدعان این زمانہ کسانی اند کہ بحد کفر رسیدہ اند چہ مبتدع وقتی کافر نباشد
کہ تا در تاویل آیات و احادیث غلط خورد اما مبتدعان زمانہ ما ہمگان کفر متفق را دین
شمردہ اند بلا تاویل و آن ضلالت را در عقائد ضعفا مسلمانان دیگر نیز متمکن می سازند
و جماعت کثیر را بدان سبب کافر مطلق میسازند نعوذ باللہ من الکفر القبیح **وایضا**
بعضے علما افغانان در زمان شروع نیت لفظ انا اِمَامٌ در قید آرند این شرط نیست
در حق امامت مردان بل در حق امامت زنان شرط است **وایضا** بعضے ائمہ در زبان
شروع برین عبارت نیت کنند کہ اقتدیت بالقرآن این ہم از وہمیات و مخالات ایشان
است والا امام را امام دیگر نباشد **روزی** در مسجد خواجہ صدرا کوزئی در رسیدم
کہ امام ایشان ملا عمر خویشگی بود دانستم کہ پیر تاریکی است خواجہ را فرمودم کہ اقتدا را ایشان
چہ کافر مطلق ہست گفت ما بقرآن اقتدا ریم و کفر صریح او در یافتہ ایم گفتم قول او حجۃ
نیست چہ بران مضمون روایت نیست ولیکن کفر او را من اظہار خواہم ساخت ملا عمر در
رسالہاے اولیاء اللہ چنان میرہن آوردہ کہ در ذکر نفی و اثبات در حال خفے سند برین است

ف
اقتدا با
امام

که نفی را بیرون کشد و اثبات را درون برد اما پیر شما کار برعکس این معنی میفرماید وهیچ
چه باشد زمانی در تاویل تامل و تحمل کرد بعد ازان فرمود آری بعض چیزها و بعض نکتهای پیر بابر
خلاف دین محمدی آورده از غایت تیزفهمی نعوذ بالله من الکفر الصریح این هنگام خواجه صدر
از شدت غضب و اندوه دین خود از جای برخاسته آن لعین را لگد کوب ساخته از مسجد بیرون
کردش و از جملهٔ شیخان افغانان این خانواده خواجه صدر بطریق سنت و جماعت قریب تر بود
اگرچه علماء دین نبودند اما تابع علماء دین بودند چه هرگاه که در سخن درآمدندی مسئله و روایتی
را که از علماء دریافته بودندی همان را تقریر کردندی و گفتندی که این را از فلان عالم شنیده
ام و از امور علم غیب چیزی نه گفتندی بل شیخان ایشان آن بوده که از منهیات
شریعت مجتنب و بر اوامر شرعیه مرتکب بودند و عابدترین و زاهدترین اهل زمان مردم خویش
بودند و از دنیا هرچه بدست ایشان در افتادی آزاد را اندک مدت تصرف فقراء و غنیا
کردندی و افغانان را سند برین است هرکه موصوف برین صفت باشد او را شیخ کامل میگویند
چنانکه فی ایامنا شیخ منظور خواجوزئی و ملا ماجور رانی زئی موصوف بدین اوصاف اند با آنکه ایشان
اندک و بیش اهل علم اند اما متاخران آن خانواده نیز طریقهٔ ابا را از دست داده اند
اندک و بیش بدعت را ظاهر کرده اند چه در زمان اول مردم یوسفزئی اکثر اهل صلاح بوده و درین
ایام اکثر اهل هوا گشته اند پس پیشوای اهل هوا جز باظهار بدعت و اختفاء طریقه سنت و جماعت
ممکن نیست چه درین ایام مریدان تابع پیران نمانده اند بل پیران تابع مریدان آمده اند از
روی تحقیق زیرا که پیران بر طبع مریدان زمانه رفته اند ازان بر در خانهٔ پیران اجتماع دارند و الا
در پیش امثال مردم که امر معروف و ناهی منکریم نیز جماعتی ازین مردم می بوده بل ما را بکشتن
پیش می آیند و ایشان را الحاجی پیرزن چه ایشان را اولیاء دانند و ما را مدعی و حق پوش نامند
نعوذ بالله من کفرهم چه افعال و اقوال و احوال ایشان موافق هوای نفسانی این مردم است و احوال
ما مخالف هوای نفسانی و موافق حکم سبحانی آمده کقول من قال **بیت**

هرکه او بر خوی و بر طبع تو زیست پیش چشم تو نبی است و ولی است

ایضا از غایت جهل و حماقت این مردم یوسفزئی از دعاگو یابی که ایشان را بوده و با ایشان
بوده از ایشان روی گردان آمدند و بمبتدعان اطراف و جوانب روی نیاز آورده بل به
الوهیت آنها قائل شدند ازان بهلاکت دو جهانی هلاک گشتند چه مبتدعان جوانب

ضمین و نوائب دین و دنیا ایشان می آمدند بل هر خیر و شر را بدلیشان از جانب خود رسانیدن
تصور میکردند و افغانان معتقدان می آمدند و ندانستند که درین دعوی الوهیت هست
مبتدعان و اعتقاد عبودیت هست ما را نعوذ بالله من ذلک و این دعوی کفرست چنانکه
از روایات ما تقدم معلوم شد **والصا** فرعون را الله تعالی بسبب این دعوی و لشکر او را بسبب
این اعتقاد بعذاب هر دو جهانی مبتلا گردانید چه فرعون بر مناره بلند برآمده دعوی الوهیت
باواز بلند نموده و لشکرش اعتقاد آورده تا همه درین جهان غرق دریا نیل آمدند و در آن
جهان بعذاب ابدی دوزخ گرفتار آمدند و همگی هفتاد لک سوار بودند کقوله تعم فحشر
فَنَادٰی فَقَالَ اَنَا رَبُّکُمُ الْاَعْلٰی فَاَخَذَهُ اللّٰهُ نَکَالَ الْاٰخِرَةِ وَالْاُوْلٰی چنانکه در زمان
توجه اکبر بادشاه باین مردم میان عیسی بسر داران این مردم نوشته اگر کتاب صراح را از مخزن
ملا شاخانی صولتی نرسید ضمین مملکت شما گردم واز توجه این بادشاه رهانم ما بمردم
بجبر و اکراه از ملا فیض الله گرفته فرستادند چون من در مجمع آن مردم رسیدم گفتم یگان برکت
درمیان شما این کتاب بوده اکنون ویران خواهید شد آخر الامر ویران شدند و از
بسیاری اعزاز ایشان اهل بدعت را بی عزت دین و دنیا شدند و از کثرت مجالست و خوشی
ایشان بر روی مبتدعان به بدحالی رسیدند چه مجالست اهل هوا را و اعزاز و اکرام ایشان را
بر علما برتر نمودند بل از علما برمیدند و به ایشان آمیختند کقوله علیه السلام مَنْ وَقَّرَ
صَاحِبَ بِدْعَةٍ فَكَاَنَّمَا اَعَانَ عَلٰی هَدْمِ الْاِسْلَامِ وَمَنْ تَبَسَّمَ عَلٰی وَجْهِ مُبْتَدِعٍ
فَكَاَنَّمَا اَعَانَ عَلٰی هَدْمِ الْاِسْلَامِ و از غایت توجه ایشان بشیخان جاهل و زاهد غافل
و مبتدعان کاسل و پیران گمراه در پرسیدن امور علم غیب و گمان بردن ایشان برانکه
این مردم را اطلاع بر غیب هست الجه کفر رسیدند کقوله تعالی فَلَا یُظْهِرُ عَلٰی غَیْبِهٖ اَحَدًا اِلَّا
لِمَنِ ارْتَضٰی مِنْ رَّسُوْلٍ بلکه رسول را نیز اطلاع بر غیب نبود مگر بوحی جبرئیل علیه السلام
و نزول وحی بعد از محمد آخر الزمان روا نیست هر که روا داند کافر گردد و هیچ پیغمبر غیب گوی
نبوده کقوله تعالی وَمَا هُوَ عَلَی الْغَیْبِ بِضَنِیْنٍ **نقلست** که روزی اشتر حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم گم شده بود یاران طلب میکردند منافقان آهسته آهسته
در یکدیگر می گفتند که اگر وی پیغمبر بودی از اشتر خود خبر می بود تا این سخن منافقان را بعضی
مؤمنان شنیده بمسامع حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم رسانیدند حضرت فرمود

که من از علم غیب هیچ اطلاع ندارم مگر بعد از اخبار جبرئیل علیه السلام باذن الله تعالی همدران
بودند که جبرئیل امین بفرمان رب العالمین در رسید که یا محمد الله تعالی میفرماید که فلان جانب
اشتر شمار رفته برگ درختی را میخواست که بخورد تا مهار اشتر بدان درخت سخت شده است
اشتر همچنان ایستاده ماند این هنگام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده که کار
چنان و چنین است یاران رفته اشتر را آوردند پس ای فرزند چون حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم با کمال علم و فراست دعوے علم غیب نکرد هر که اکنون دعوی کند
کافر گردد و فی الروح علی اهل الهوا و البدع در عقیده نجاح آورده است ان العلم
علمان علم فی الخلق و علم عن الخلق مفقود فانکار علم الموجود کفر و ادعاء
علم المفقود کفر و لا یثبت الایمان الا بقبول علم الموجود و ترک علم
المفقود ترجمه علم بر دو نوع است یکی علم ظاهر که آن علم شریعت است دوم علم باطن
که آن کشف و کرامت است پس هر که از علم ظاهر انکار کند کافر گردد و هر که دعوی علم باطن
کند که آن کشف و کرامت است کافر گردد انتهی ای فرزند اگرچه اولیاء الله را کشف
و کرامت باشد اما دعوی نمی باشد چه ایشان مامور باختفا اند چنانکه از روایت تمهید
معلوم شد و ایضا در کشف و کرامت اولیا احتمال استدراج است زیراکه در خوارق عادات
سه مراتب است آنچه از انبیا باشد آنرا معجزات نامند آنرا مطلق حقانی باید دانست
که انکار از ان و گمان احتمال در ان کفر است و پیغمبر را دعوی آن واجب است و آنچه
از اولیا باشد آن را کرامت نامند اگر اولیا کمل باشند آنرا حقانی باید دانست با احتمال
چه انکار از ان کفر نیست شاید که استدراج باشد و اگر ولی بمرتبه کمال نرسیده باشد
از جنبان شد و بهر حال ولی را دعوے آن نباید کمام و آنچه از عوام مومنان باشد
آنرا معونت رب العزت دانند با احتمال و آنچه از اعداء دین و فرقه مبتدعه باشد آن را
مکر الهی و استدراج نامند که الاستدراج دوری از حق و نومیدی از رحمت اوست
نقل است که رودنیل بعهد فرعون پیدا شده بود پس چون در شان او استدراج بود
همدران غرق شده و مرد و ایضا چون بر کوهها سوار شدی پایهای پیش اسپ کوتاه
آمدی و پایهای پسینه دراز گشتی تا هموار نشسته بودی و از جای نه جنبیدی و چون
از کوه فرود آمدی پایهای پسینه کوتاه آمدی و پایهای پیش دراز شدی و در مدت

و در دعوی کشف و کرامت کافر گردد

خوارق عادات سه مراتب دارد

چهار صد سال بادشاهی هرگز از امراض درد سر را هم نیافته بود و موی شی او در مادام
عمر او چون پیر شدندی باز جوان گشتندی و از پیری نمردندی علی هذا القیاس در مادام
عمر بالطاف تمام واکرام مالاکلام او را بنواختی تا روزی گوشه از گوشهای دیگ او افتاد
حکم جبار جهاندار بران شد فرشتگان را که آنرا پیوند سازند تا دل او اندوه نیابد آخر الامر
چون صاحب ایمان نبود بهلاکت هردو جهانی هلاک شد و فی الردع علی اهل الهوا
والبدع فاعلم ان العلم علمان مکاشفة وعلم معاملة فاما علم المکاشفة
فهو علم الباطن وذلك غاية العلوم الی قوله من کان فیه خصلتان لم یفتح
له من هذا العلم بدعة وکبر وقیل من کان محبا للدنیا ومصرا علی الهواء
لم یتحقق به وقد یتحقق بسائر العلوم انتهی کلامه پس مدعیان زمانه ما مملو اند از تکبر
و خود بینی که علماء اتقیاء را تکبر ایشان معلوم است و مشحون اند از انواع بدعت و دوستدارند
ایشان دنیا را و تابع اند هوا را بلی اهل هوا را بالوهیت گرفته اند کقوله تعالی أَفَرَأَيْتَ مَنِ
اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ این نوع مردم چگونه شایان این علم گردند پس نیستند مگر جنیان
در شواهد النبوت در رکن رابع آورده سبع محاربی بر اسپ نشسته و مهار شتری گرفته پیش رسول
خدا صلی الله علیه وسلم آمد و گفت در شکم اسپ من چیست رسول م گفت لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ
إِلَّا اللَّهُ بعد از ان پرسید که باران کی فرود آید رسول صلعم فرمود آن امریست موجل خدای
تعالی میداند باز پرسید که فردا چه کار خواهم کرد فرمود که مرا معلوم نیست پس حضرت عزت این آیت
فرستاد که إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ الآية انتهی کلامه پس جای
که ازین کارها حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم خبر نبود چه جای آنکه شخصی دیگر با خبر باشد
و اگر بعضی اقاویل غیب گویان برابر افتند آن از امور اتفاقی باشد **و ایضا** از القای شیطانی
و از اخبار جنیان بوده از شومیت ترک آوردن ایشان امر معروف را و نهی منکر را یا قادر
بودن بر آن و ترک آوردن ایشان طریقه سنت و جماعت را بجز ابلی و لایت و قحط و جوع بغایت
و ظلم سلطانی بغایت گرفتار آمدند تا زمانیکه این مردم از مملکت هموار ی و بنهیر بیجا شدند
و در صوات در آمدند و در سرحد صوات چندین مردگانرا مشاهده و معاینه میکردیم که طاقت دفن
کردن هیچکس را نبوده چه هرگاه که مردار را می یافتند چون حلال میخوردند بل بعضی گوشت مردگان
میخوردند و چون مردار نمی یافتند آن هنگام می مردند و فی قالع البدعة فالواجب علی

السلطان ان يقلع هذه البدعة التی به مظنة زوال المملكة وتخريب
الرعية بالجوع والهلاك انتهى كلامه وفی رد البدع وروی عن عبد الله
بن عباس رضی الله عنه انه قال ایّ قوم ترکوا السنة سلط الله تعالی
عليهم السلطان حتى يظلمهم ظلما بديعا انتهى كلامه چندان ظلم بديع بر ايشان
اظهار گردد که در تقرير و تحرير آوردن آن از طريقهٔ ادب دور هست اما حصر آنکه اطفال ايشان
از آباء و امهات و فحوله ايشان از عورات جدا جدا افتادند و در بند رفتند بل اکثر در ميان
يکديگر از غايت شدت گرسنگی و بی طاقتی بتاراج می بردند و می فروختند و از کثرت اهل فساد
ايشان اهل صلاح نيز بهلاکت رفتند كما روی عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم اوحی الله تعالی الی ملك ان اقلب مدينة
كذا وكذا على اهلها فقال يا رب ان فيهم عبدك فلانا لم يعصك طرفة
عين فقال اقلبها عليه فان وجهه لم يتغير ساعة قط فقال رسول الله صلعم
عذب الله تعالی قرية فيها ثمانية عشر الفا اعمالهم كاعمال الانبياء قالوا وكيف
ذلك يا رسول الله فقال لم يكونوا يغضبون لله ولا يامرون بالمعروف ولا
ينهون عن المنكر در زمانيکه مملکت اين مردم بتمامه از دست رفت و قلعه و مغار را مردم
اکبر شاه بنياد می کردند و از هر جانب مردم يوسفزی را بتاراج می آوردند دران ايام معه
جماعت مردم تل زئی در دره از دره های سرحد صوات در رفتيم تا بحکمهٔ حاکم قضا و قدر
در تمام شب ژاله و باران چندان باريدن گرفت که هر کدام ما يان خود را بجان دادن
قرار داديم چه خيمها و خرگاهها نداشتيم و خانها راست نه کرده بوديم اما چون حيات باقی بود
بعد از طلوع آفتاب ابر کشودن گرفت و ژاله ايستاد اين هنگام کيل نام شخصی از مردم تل زئی
بخدمتم حاضر شد از روی اخلاص و اختصاص از روی تلبيس و هراس گفت قبول کردم جميع
آنچه در کتب اهل سنت و جماعت است و بيزارم از آنها که اهل رفض و بدعت اند گفتم سالها
سال مرا با تو عداوت و دعوی بوده در صحت اين عقيده هر چند دعوت می کردم اجابت
نمودی درين شب چه ديدی گفت ديدم آنچه در کتب اسلاميه نوشته اند چه در زمانی
ما تقدم آنچه شما کتابها را مطالعه ميکرديد و از نظر ما ميگذرانيد يد هر آن ولايتی و هم آن
مردمی که رفض و بدعت در ايشان شايع گردد آخر الامر آن ولايت روی بويرانی آرد

ومردم آن رو به هلاکت گشته وبظلم بادشاه ظالم گرفتار گردند آنزمان ما بالتصدیق نمی
شد این هنگام چون بچشم سر دیدم یقین کردم الحمد لله ایمان جدید یافتم زیرا که بعض
مردم ما به هند رفتند وبعضے بقیه مغل درآمدند مع اهل وعیال تا چه خواهند کرد آخرالامر
مردم ما نیز مع اهل وعیال وبمردم مغل آوردیم چه چاره دیگر نیافتیم تا حکم بران شد که ما یان را
به پشتغر ودوابه فرود آوردند ودر مردم مهمندزئی وگگیانی وغوریخیل واطراف عالم
پریشان ساختند چه گوئیم تا بر سر چه گذشت وچگونه گذشت اما محمد خان با پاره جماعه اولس
رو به کوه هند وراج نهاده لب آن آب پنجکوره آن حدود را از کفار خالی کرده میرفت و
میخواست تا بجانب قاشقار بگذرد مدتے درین بود که وحدت نام امیرے بود از امراے
پیر تاریک او نیز با این مردم همراه شده از شومیت پیروی امیر دم به امیر کافر محمد خان در جنگ
کفار از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود باز این مردم غازی خان ملی زئی را بر خود بادشاه
گرفتند اما پیر تاریکی را از خود دور نه کردند تا او نیز از دست کفار شربت شهادت چشیده و از
سرداران این اولس هیچکدام از غازی خان در دیانت وصلاح ودینداری بهتر معلوم
نشده چه عالم وعابد وعادل بود در امور دین ودنیا بعد ازان چون تبعیت پیر تاریک
اختیار کرد همگی اولس بقید زین خان افتاده از انجا آورده یگان جوی را از جویهاے پرشور
بتمام اولس یوسفزئی داده چون ازین پیش مزروعه را امکان نداشتند چه مردم نمانده وآنچه
بوده همه باطراف وجوانب عالم پریشان شده بودند همگی دوازده سال این اولس جنگ وجدل
با مغل نموده آخرالامر از دست شدند آنچه یقین است همه از شومی مبتدعان مانده بوده بعد
چون این مردم از انواع بدعت تائب آمدند وروی بعلما وصلحا آوردند الله تعالی رحم در دل
حکام انداخت تا از پرشور رخصت فرموده زمین همواری را بدیشان عنایت نمودند این
هنگام روز بروز مردم ایشان از اطراف وجوانب جمع آمدند مدتے بفراغت دران موضع
متوطن بودند ومال واجبی حکام را ادا می نمودند واجبی بر ایشان دران ایام هزار روپیه
بوده اما بر قسمت قلبها وخانهای ایشان پنج کان دوششگان تنگه هندوستانی آمد
القصه چون ولایت یوسفزئی بدست مردم هشتات وصناف افتاده چنانکه نموده
که در لب آب سند افتاده بدست مردم دلازاک افتاد وصوات بدست مردم
صواتی وبنهر وچمله بدست مردم بنهیروال وچمله وال افتاد وباجور بدست مردم لنگرهار

تصحیح یا زنه
حکم
پشتغر ودوابه
فرود آوردند

هرگدام این مردم طریقهٔ سنت وجماعت را پس پشت انداختند وبرقانون ما تقدم رفض والحاد وانواع بدعت رادین وملت گرفتند علم وعلمأ را درمیان خود مهجور ساختند بل حق گوئی وخدا جوئی را بکشتن پیش آمدند بل مردم حق گوے درمیان ایشان اصلاً وقطعاً نماند چه بعضے علمأ تابع این مردم آمدند وبعضے ساکت نشستند بغیر از فقیر زمانه که در هیچ اوان و در هیچ زمان از حق گوئی نه ایستادم اما در زمان یوسفزئی مؤمنان صادق ویاران موافق از بهر ما سری باختند چه طالبان خدا وامیدواران شفاعت مصطفے بودند صلے الله علیه وسلم وازمتمردان ومرتدان زمانه مرا نگاه میداشتند اما درین ایام جز از فضل پاک بیچون والطاف رب الارباب بی نمون تکیه گاهی نداشتم وبغیر او پناهی نگرفتم تا روزی مرا یکی از مردم صواتی بحثی افتاد اندر آنکه لاف می زد ومباهاة می نمود که مملکت صوات را از تو گرفتیم گفتم از من نگرفتی بل از مردم یوسفزئی گرفتی چه در زمانیکه این مردم تابع علماء بودند چون بابر پادشاه توجه نمود از ایشان جز یک دختر شاه منصور بشاه کاری وکدخدائی چیزے دیگر نبرده و در زمان که تابع شما وپیر شما گشتند از بیخ وبنیاد برفتند اما این هنگام نوبت بمردم شمار سیده انشاء الله العزیز عنقریب ذلیل ومتاصل خواهید گشت از غیب نمی گویم اما حضرت خیر البشر فرموده در مردمی که بدعت سرزند ومانع آن نگردند البته هلاک دوجهانی گردند بعد از ان در اندک مدت میان مردم دلازاک ومردم یوسفزئی عداوت افتاد تا دلازاک را بی مقام وبی وطن ساختند وازآب سیند گذرانیدند چون در هزاره خلل انداختند شاه سلیم بادشاه ایشان را بدکهن فرستاد معه اهل وعیال ودرین مدت بر دلازاک چندان خواری وحقیرے رفته که تمام آن در تحریر وتقریر نیاید اینهمه از شومی بدعت بوده چه سبب اختیار کردن ایشان طریقهٔ رفض وبدعت را اطفال وعورات ایشان به بند یوسفزئی وبه بند مغل رفته بعد از ان درمیان مردم لغمانی وصواتی جنگ وجدل افتاده تا مردم یوسفزئی فرصت یافته موافقت لغمانی اختیار کرده ومردم صواتی را هزیمت داده بعده علی اصغر را این مردم یوسفزئی بر خود بادشاه گرفته تا بیخ وبنیاد مردم صواتی برکنده چه بعضے بقتل وبعضے به بند وتاراج رفته ومردم باجوڑ را نیز هلاک ساخته اگر از روی تحقیق کسی نظر کند وبر اقوال محمد آخر زمان صلی الله علیه وسلم باور آرد هلاکے این اولسها خواهد دانست که همه از شومیت مبتدعان وبدعه هست القصه درمیان سرداران این اولس هیچکدام چندان فتح وظفر برابر علے اصغر نیافته چه اندک وبیش

صلاح دارد اما محبت علم و علماء از دست نمیدهد ازین روشن ترچه باشد که در زمان
ملک احمد خان گجوالی یوسفزئی هیچکدام کوه تونول انگرفته بود اما علی اصغر جد و جهد نموده
باتفاق کدخدایان دیگر چون ملک هندال اکوزئی و ملک مالی نسئی و ملک متہ خان
و ملا ابراهیم الیاس زئی و ملک ترکی مندر و غیرهم آن ولایت را در تحت تصرف خود آورده
بجنگ و جدل بسیار آن مردم را ویران و بیجا ساخته و بنهیر و چمله ویران ساخته الغرض
ویرانی این اولسها از شومی مبتدعان بوده که انواع الحاد و بدعت درین اصناف مردم
انشا نموده اند و اکثر آن بدعت رفض بود که از جانب سادات درین مردم درآمده بود
بعد ازین باز می ترسم که مردم یوسفزئی ویران نشوند چه باز انواع مبتدعان بل رافضیان
شخصی که سب خلفای ثلثه کنند و علی را تفضیل نمایند بر خلفای ثلثه درمیان ایشان میگردند
و بعضی ازین جهال باز تعظیم آنها مینمایند عجب اگر آبادان مانند چه در کتبهای فقه مشهور
است هر آن مؤمنی که ابوبکر صدیق را افضل نداند بر عمر فاروق و فاروق را افضل نداند
بر عثمان ذی النورین و ذی النورین را افضل نداند بر علی مرتضی او را مذهب سنت و جماعت
نباشد پس اگر این مردم این را نه دانند مسلمان نیستند و اگر این را میدانند پس روافض را
چرا در اولس خود جای میدهند یا آنکه ایشان از شومی جای دادن روافض و مبتدعان را
بچشم خود دیده اند یا اله العالمین و یا خیر الناصرین جمله مؤمنان و مؤمنات را از اختلاط
روافض و ملحدان بی دین نگهدار آمین یا رب العالمین **ذکر ماهیت انساب
و کیفیت الحاق** این فقیر با این مردم خطیر است سماع است از قدمای
خویش رحمهم الله تعالی که در ایام ماضی جیون بن جنتی نام شخصی از جانب ملغان
نجهرو و ننگرهار درآمده مع اهل و عیال و توابع و موال در دره نهند که آن دره ایست از
درهای ننگرهار و رود هی است از رودهای آن دیار نزول نموده و سکونت فرموده
متوطن گشت اما انساب او از قدما ما بر آنند که بمردم ترک باز میگردد و میگویند که قربت
مادری ما بسلاطین بلخ باز می گردد از آن بزرگان بلخ او را حمایت کرده مردم هندی
را حقیر و ذلیل ساخته و ریاست مملکت را بدو تفویض نمود چه ایشان بنابر غضب و
تعصب که متعارف است بین الناس از قبائل خویش بریده باطراف دیگر رفته بودند و در
زمان اضابت شده اند و مکان داران باز بقبائل خویش مراجعت کرده استغاثه نمودند توضیح

توضیح قصه او اینست که جیون مردم سفید ریش کثیف اللحیه کثیر المال و سخی بود
چون در میان مردم مهمندی سکونت نمود جشنی عظیم ساخته دعوتی عام نموده
اما چون استعداد ازلی بران رفته چه هر که با مردم کمین و دلی با حسان و الطاف و مدارا
پیش آمی ایشان با یذاء و جفا و عناد پیش آیند و اگر سیاست محتسبانه پیشه گیرے
اطاعت و اجبانه پیش آرند بعد از فراغ این مردم از ماکولات یکی از ان میان استهزاءً
و استخفافاً دست طعام آلوده بریش ایشان دراز کرده تا پاک سازد بنابرین استهزاء
جیون استغاثه بسلاطین بلخ رسانیده حمایت نموده همه آن مردم را گوشمالی واجبا
داده در تحت حکومت خود آورده الی یومنا هذا ریاست آنمردم اولاد جیون رهست
و این جیون را هفت پسر بوده یکے از ان مته نام و از مته فرزندی ماند احمد نام و از د
فرزندے ماند درغان نام این درغان از مهمند بدر رفته با مردم پایینی دریا پین
متوطن گشته از ان باز تا امروز مارا با مردم پایینی اختلاطست و از درغان فرزندے
ماند سعدی نام چون در زمان ایشان اولس یوسفزئی در ننگرهار درآمده و از ننگرهار
باین حدود بیرون رفته سعدی معه اهل و عیال همراهی نموده چون اولس یوسفزئی
مملکت صوات را گرفته ملک شیخ ملی مصلحت بران دیده که تمامی اولس را از خورد و بزرگ
نر و ماده در حساب آرند تا بران مضمون صوات را قسمت نمایند مردم اکوزے با
عیسی زئی شش هزار آمدند و مردم مند نیز دوازده هزار آمدند اما مردم ننگرهاری ملغانی
و کابلی که بایشان بوده داخل حساب ساخته و مردم این حدود را داخل حساب نه کرده
بران مضمون تقسیم نمود الی یومنا هذا این تقسیم شیخ ملی تغیر و تبدیل و انفساخ نمی
نماید سماع است که ملک شیخ ملی در زمان نزع روان حاضران مجلس را بر احوال خود گواه
گرفته بر آنکه هر کار و بار و اهتمام اولس را که من بجا آورده ام خالصةً لله و صلةً للرحم و از
روی شفقت بر قرابت آوردم نه آنکه بامثال و سائر زمانه حطام دنیاوی گرفته باشم
و از هر آن کار کسے را بکفایت رسانیده باشم مگر یکدرهم را در تمام عمر خویش یاد دارم
که آن هم بغیر از طمع و توقع من بدست افتاده است پس اگر صادق ام درین گفتار
امیده از جهاندار آنکه رسم و آئین و تقسیم من تا به هفت پشت از اولس من نرود و اگر
کاذب باشم الله تعالے برودی نابود گرداناد بالنبی و آله الامجاد هم از ان هست

که الی یومنا هیچ سرداری این تقسیم را تغییر نمیتواند داد القصه دران تقسیم شیخ سعدی بابا مرحوم
ملی ئی در قبیله مندوزئی بوده سی کس را حصه یافته بود آئین و آنکه سخاوت عام و عباد
تمام پیشه گرفته بود ازان پشیخ و پیشوائی این مردم شهرت یافته بود اکثر اهل زمان روی
نیاز بدرگاه اومی آوردند و بجکام زمانه نیز آمد و رفت داشته تا شفاعت و عذرخواهی
این اولس میکرده ازان جانب عجب و امان می یافته نگاهبانی اولس مینموده تا بسببی از سپاهیان
از حکم او اعراض نموده امیر قودانی با جماعه سواران برین اولس تاخت نموده بعضی سواران
غیر آشنا ملاقی شده شیخ سعدی را شهید ساخته فرزند دلبند او گدائی نام که والد این فقیر
باشد بند برده چون بعد از بندیان بسیار و غنائم بیشمار حاکم اخبار شیخ سعدی را برسید
اطلاع بر شهادت او یافته اعراض بحد و سیاست بیعد بر لشکریان رانده چون چاره دیگر ندید
تمام بندیان را با عزاز و احترام و اکرام گدائی را آزاد کرده القصه گدائی بحادثه از حوادث
روزگار از مندزئی جدا شده با مردم چغرزئی قبیله اسمٰعیل خیل حصه ده کس را بدو انعام داده
الی یومنا بران استقرار داده یم والله اعلم **ذکر ماهیت انساب مردم پاپینی**
سماع است از قدمای اعصار و صلحای روزگار که درزمان ماتقدم مملکت ننگرهار در تحت
تصرف مردم بدلی بود و این مردم کفار بیمارترین اصناف و قبائل روزگار بوده
و هر کدام از مسلمانان ایذاء میرسانیدند تا شیخ محمد مشهور را کشتند که اولاد او را محمدی
میگویند چون خبر قتل او را بجواهر شریفه او رسانیدند اگرچه بشهادت او راضی بوده اما از
سوز اندرون و اندوه جگر پرخون چوب نیم سوخته را از دیگدان کشیده و بشدت تمام بر
زمین زده تا انگشت او ریزه ریزه شده و پریشان گشته گفت یارب العالمین و یا خیر
الناصرین اولس بی ایمان و تومان بی امان ایشان را پراگنده عالم گردان تا الله تعالی عنقریب
سلطان بهرام را بر ایشان گماشته بیک جنگ و بیک تاخت بیخ و بنیاد آن اولس را
پراگنده و پریشان عالم ساخته **توضیح قصه** اینست که سلطان بهرام و سلطان فکهل
هر دو برادران بودند از سلاطین بیچ چون نوبت سلطنت بدین دو برادر رسید سلطان
فکهل روی بکوهها سے باجوڑ و صوات و کشمیر نهاد و تمامی اولس این حدود را در تحت
و تصرف خویش درآورد و سماع است که بعد از رحلت او از دار الفنا بدار البقا پسران او در
مملکت صوات نزاع بجدی کردند که جنگ عظیم و محاربهٔ الیم درمیان ایشان افتاد چون

گدای دادا اخوند درویزه

چون اخبار جنگ و جدل ایشان بمادر مشفقهٔ ایشان رسیده و کیفیت احوال دریافت
نمود آن عزیزه در حق این مملکت دعاء بد کرد که الله تعالی این ولایت را در سالهای
بسیار برقرار و آرام ندارد و این مملکت را صوات نامیده بمعنی غوغا کرده شده هم ازین
است که درین دیار انواع واقعات و اصناف حادثات پیدا میگردند اگر از اطراف
و جوانب دیگر نباشد دران هنگام سکان این ولایت خود بایکدیگر عداوت و ضلالت انشاء
مینمایند سماع است که حضرت میر سید علی همدانی سه بار از مشرق تا بمغرب عالم را
سیر کرده اما دران زمان که از جانب کشمیر توجه این حدود نموده قدمی مبارک بر کوتل
شاه کوٹ نهاده چون بر سر کوتل رسید برگشت چه بوی خمر بمشام طیبهٔ ایشان رسیده
ازان سبب مردم صوات به لقاء شریف او مشرف نشدند هم ازینجاست که اولیاء الله
در صوات کم وطن گرفته اند مگر سید جلال گنج عالم که از کلان پدران حضرت پیر بابا ست
مدفن مبارک او در موضع ابوهه است در زمان تملک یوسفزئی معدود نام مرتدی
که از خلفاء میان عیسی بوده حضرت ایشانرا شب از قبر بدزدی بیرون کرده بموضع
تالاش برده دفن ساخته شنیدم از شخص عادل که جثهٔ مبارک او را دیده بود گفته که
ذره از ذرائر بدن شریف او بوسیده و ریزیده نبود پس شاید که حضرت ایشان در زمان
خویش صوات را از انواع منهیات مبرا و معرا کرده بودی ازان سکونت داشته بعد از
حضرت ایشان از علماء و صلحاء صوات را آنچه این کفر معلوم کرده نادر کسی باشد که از خوردن
خمر و از ارتکاب منهیات مجتنب و محترز گشته باشد بل درین ایام از علماء صوات چند معدودی
را مسلمانان میدانیم چنانکه ملا یونس و ملا عمر وغیرهم و اکثر ایشان بحد کفر و الحاد و ارتداد
رسیده اند چنانکه ملا زکریا که یکی از خلفاء میان عیسی است و ملا ابراهیم وغیرهم اما
سلطان بهرام روی به لمغان و ننگنهار آورده چون مملکت لمغان را در تحت تصرف
خود آورد در روزی از روزها بر سریر سلطنت نشسته بود تا تحفهٔ مصلای پر قیمت بار خود
از نظر او گذرانیده چون در حسن او متحیر مانده از مکان بود و باش این مار خور خبر پرسید سفید کوه
ننگنهار را نشان داده در زمان عزم شکار این کوه کرده مع جماعهٔ متعلقان بدان رسیده
چون یکی از سرداران تومان بدلی او را جهالی عظیم کرده چنانکه رسم آن قدیم بوده باشد
این کس طریقهٔ خواهر خواندگی برادر خواندگی پیش آورده با همراهان سلطان از برای شکار

[illegible]

درین مملکت آمدے از برای خواهر خویش جامه های فاخره آوردی و بشرف دیدار همدیگر
مشرف میشدندی مدتے برین آمد تا اولس مذکور را اتفاق برین افتاد که سلطان را بکشند
چه این مملکت را پسندیده از ما خواهد گرفت تا روزے از روزها باز سلطان بعزم شکار
درین دیار آمد این خواهرش این مردم نماندند تا ملاقی یکدیگر شوند از ترس آنکه سر ما را آشکارا
خواهد کرد چون انواع طعامها را مهیا ساختند زهری قاتل دران میان کردند اما سلطان ازین
ممر ملول و مکدر بوده که سبب نا آمدن خواهر بحضور چه باشد تا دید که خواهرش بیک نوع جامه فاخره
از دور از خانه برآمده بعد از زمانی بنوع دیگر از جامه ها بیرون آمده هکذا چند بار این معامله
بجا می آورد سلطان بفراست دریافته در زمان از شهر بحیله و بهانه بیرون رفته معه
توابع خویش در بیابان آرام گرفت و ماکولات بر مخادعات ایشان را همان جای طلب نمود
بعد از پیش آوردن پاره ازان جدا کرده به پیش سگ نهاد بمجرد خوردن آن طعام سگ
وفات یافت تا سلطان مع توابع و لواحق خود دست به تیغ برده حاضران آن مردم را بقتل
رسانیده سماع است که هیچکدام این اولس یکدیگر فراهم نشدند تا کیفیات احوال
پرسند و خبر قلت و کثرت لشکر سلطان را دریابند بل هر کدام ایشان بمجرد خبر تاخت سلطان
شنیدن از جای و مکان خویش گریخته تا بروز دیگر تمام مملکت ننگنهار خالی مانده بجانب
پشور گذشتند و ازان باطراف عالم پریشان شدند زهی صلابت دعاء آن ضعیفه که
در حق این مردم چه کردند و درین قصه تنبیه عظیم است مر مومنان را که از ایذاء مومنان
متیقن و از جفاء علماء و اتقیاء متدین دور باشند که بشومی معصیت ایشان اولس ایشان
ببلاء دو جهانی مبتلا نگردند کقول من قال بیت ای بسا کس را که صورت راه زد
قصد صورت کرد بر الله زد * هم ازین است که اولس افغانان کوه استقرار
نمی یابند چه دست و زبان را آزار خلق نگاه نمیدارند خونهای ناحق میریزند و مالهای مسلمانان
بناحق میخورند و حیل میفروشند نعوذ بالله من افعال قبیحهم چنانکه فرعون هفتاد
هزار زنان باردار از قوم مهتر موسی را کشته بود و هفتاد هزار اطفال بیگناه را بقتل رسانیده
الله تعالی با هفتاد هزار سوار او را در دریای نیل غرق گردانید و بعذاب الیم در دوزخ
فرستاد و ملک و اولاد ایشان را از دست [illegible] گردانید القصه سلطان بهرام از تمام ننگنهار
[illegible] گشت و سائر مملکت را روز بروز از مردم خویش آباد [illegible]

می ساخت مدتی برین بود که فرزند خویش سلطان تومنا را در ننگنهار مانده خود متوجه خطهٔ
کشمیر گشته بعد از فتح آن بلاد یکی از پسران خود را دران حدود مانده خود توجه نمود تا سلطان
تومنا را مع اهل و عیال به کشمیر برد اما قضاء قدیر بران رفته که چون در موضع کوٹ ننگنهار رسید
اجل دست تطاول دراز نموده مرغ روحش را از قفس قالب بیرون کشیده الی یومنا اولاد کشمیری
او در کشمیر متوطن اند اولاد ننگنهاری او در ننگنهار متوطن اند مسموع است که این مردم بعضی
رسوم و آئین مخالف شریعت محمدی بوده تا زمانیکه یکی از اولاد سید محمود ولی از اطراف عالم در
موضع پاپین رسیده وقیل سید محمود بخود رسیده سلطان تومنا بخدمت او قیام نموده خواهر
خود را در عقد نکاح او آورده و تمام اولس را متیقن دین محمدی و متدین بدیانت شریعت نبوی
ساخته الی یومنا اولاد سید محمود ولی با مردم پاپین اختلاط دارند و تمامی اولس بر طریقهٔ سنت
وجماعت مستقیم میباشند هم ازینست که الله تعالی ایشانرا از آفات افغانان و سائر متمردان
زمانه نگاه میداشته چنانچه اول مردم دلازاک بر ایشان رسیده وبگذشت بعده مردم یوسفزئی
رسیده وبگذشت بعده مردم غوریخیل رسیده وبگذشت مگر درین ایام که اکثر مردم ننگنهار بکفر
وضلالت و رفض و بدعت در رفته اند ازان بتاخت و تاراج اعداء بدنهاد گرفتار آمدند چه تابع
سادات روافض و جهال صوفیه آمدند چنانکه میر قاسم نام سید از سادات روافض در تیراه بوده کفر و الحاد
او بجدی رسیده که نامهای سگان خود را بخلفاء ثلثه نسبت میکرده نعوذ بالله من الکفر الصریح و غیر
ذلک از عقائد رفض که احصاء آن ممکن نیست باظهار رسانیده تا اکثر بل همه مردم تیراهی را
رافضی و ملحد ساخته اما دران ایام از فضل رب ذو الجلال و الاکرام ملا شمس الدین نام سراجی
اهل علم از علماء هند مع اهل و عیال به تیراه درآمده تا پارهٔ مردم تیراهی را بر عقیده سنت و جماعت
ثابت ساخته طریقهٔ بحث و جدل را با میر قاسم پیش آورده بجدی که اکثر مردم تیراهی را از متابعت
او در ربوده اما چون کار و بار اهل هوا و بدعت مکر و تلبیس است میر قاسم بعجز پیش آمده دختر
خود را به پسر ملا شمس الدین نسبت کرده زفاف نمود تا چون حضرت ملا شمس الدین برحمت
حق رحلت نموده اولاد او نیز بنا بر تبعیت جد فاسد خویش رافضی گشته بل قدم در کفر و رفض از و
بیشتر نهاده و ایشان نیز دعوی سیادت کرده چه دیدهٔ که جهال این زمانه بغیر از نام سیدی به
چیزے دیگر فریفته نگردند و از گفتار و کردار علماء اتقیاء احتراز دارند هم ازینجا فرموده اند که
با اهل بدعت و الحاد شهری کردن و خویشی و پیوند نمودن نباید چه آخر الامر اولاد اهل سنت بتبعیت

اہل بدعت خواہد گرفت نعوذ باللہ من الالحاد والالتحاد القصہ از شومی این رافض مردم
تیراہی بہلاکت ہر دو جہانی ہلاک گشتند چه در دنیا از دست پیر تاریک بقتل و بند و تاراج
رفته از ملک خود بدر رفتند تا ولایت تیراه بدست مردم افریدی افتاد و در آخرت کفار را
ور افضی را نصیبی نیست تا بعد ازان اولاد میر قاسم رافضی و شمس الدین سراج بجانب ننگنہار
بدر رفته و بمردم ننگنہاری رسیده اکثر این مردم را بفسق و فجور چنانکه خمر خوردن و زنا کردن
و ریش تراشیدن و سبلت ماندن مبتلا گردانیده بحدی که بمرتبهٔ کفر رسانیده اند چه دعوے
کنند و ضمین گردند توابع خود را بر آنکه ما آتشیم و گناهان شما چون کاه خشک هرگاه که کاه
خشک بآتش رسد سوخته و محو گشته برود و یا ما دریائیم و شما جامهٔ پلید جامهٔ پلید چون بدریا
رسد البته پاک گردد پس شما چون ما را راضی کرده باشید هرگاه که در نظر ما نیک در آئید پاک مشخص
گردید بنا برین اقرار جهال مانه مغرور گردند و از سر و مال در گذرند بلکه زنان و دختران را از ایشان باز
ندارند و من بکرات و مرات ازین معامله وقوف یافته ام و ایضا میرجی نام در بین مردم دعوے
سیادت کرده در شان مرتضی علی رضی الله عنه قصیدها انشا نموده و لعنت مرتضی رض را دوست
داشته و تفضیل مرتضے را بر خلفاء ثلثه بیان نموده محبت مرتضی را از خلفاء ثلثه اختیار کرده
و عوام این مردم را بدین عقیده دعوت نموده برفض و الحاد در آورده نعوذ بالله من الرفض
والالحاد و آنچه این فقیر از سادات ننگنہار و از سادات تیراه و کرمه معلوم کرده بجز اولاد سید
محمود ولی رحمة الله علیه هیچ احدی را سنی و دینی نیافته و ایضا این جهال ننگنہاری تابع
جهال صوفیه آمده اند و از اقوال امامان دین خبر ندارند کما روی فی الردع علی اهل الهوا
والبدع ولا تکن من جهال الصوفیة فانهم لصوص الدین وقطاع الطریق علی
المسلمین انتهی کلامه چنانکه ملا ولے نام شخصی از دزدان کلاب و اندجان در بیت
حد و در سیده و این فقیر بگوش خود از وے شنیده که من در ولایت خود دزد بودم پس دعوی
شیخوخت نموده مجالست عوام ایام را برگزیده و از مجالست علماء احتراز نموده و خود را
حضرت ایشان لقب برده خانقاه و خلوت ساخته و لاف درویشی و حق بینی زده و علم را
حجاب وصول قرار داده و اقرار سلسله شریفه کبرویه نموده که من ماذون و مجاز از ایشانم
و توابع خود را بر استقامت ظاهر شریعت چون نماز و روزه و زکوة و ریش و فش و تسبیح
و مسواک و خواندن اوراد فتحیه و غیر ذلک مستقیم داشته تا اکثر مردم ننگنہاری مردم صاف

توابع این کس آمدند احوال توابع او آنکه دعوی کنند که هیچ عالمی در هیچ زمانه بمرتبهٔ ولا نرسیده
نعوذ بالله من الکفر الصریح چه ازین معلوم می شود که خلفاء راشدین را اولیا نمیدانند و با
ایشان از جهال تصور می کنند با آنکه اعلم ترین خلائق بعد از انبیا و مرسلین بوده اند و ایضا
چون جاهل محض در خلوت ایشان در رود بعد از مدتے چون بیرون آید بعضے دعوی کنند
که فضل مرتبه ما از خلفاء راشدین نیز درگذشته نعوذ بالله من الکفر القبیح چه حضرت خیر
البشر علیه الصلوة والسلام فرموده که اگر یکے از شما کوهے را از طلا تصدق فقرا کند
بمرتبهٔ کمترین اصحاب من نرسد پس چه جای آنکه جاهل نا اهل و ناحق شناس بیک خلوت بمرتبهٔ
خلفاء راشدین رسد و یا بگذرد با آنکه حدیث نبوی بران ناطق که هیچ جاهل شایان
ولایت نگشته و نگردد لقوله علیه السلام ما اتخذ الله ولیا جاهلا و بعضے دعوی
کنند که مرتبهٔ ما از مهتر موسی ع م در گذشت نعوذ بالله من ذلک از ان خبر ندارند که افضل
خلایق بعد انبیا و مرسلین ابوبکر صدیق است اما بمرتبه هیچ نبی از انبیاء نرسیده چه جای
آنکه بگذرد پس جاهل چگونه برسد و بگذرد و بعضے دعوی کنند که از خاتم پیغمبران درگذشتم
نعوذ بالله من الکفر الصریح با آنکه هیچکس بمرتبهٔ او نرسد و ایضا بعضے دعوی کنند که ما را
بر عرش بر می آرند تا آنجا ذات خدا را می بینیم پس چون مهتر موسی تجلے صفات را دریافته
بود و ما تجلے ذات را می یابیم چگونه افضل نباشیم برین نوع معتقدات کافر شوند چه فضیلت
ولی بر نبی نیامده و نه ذات باری تعالے را جهت ثابت شده چنانکه در آمالی است

نُسَمِّی اللهَ شَیْئًا لَا کَاَشْیَا + وَذَاتًا عَنْ جِهَاتِ السِّتِّ خَالِی

پس خدای را صورت دانستن و جهت ثابت کردن محض کفر است این کلمات را نیز
بگوش خود از ملا ولی در کابل شنیده که فضیلت خود را بر مهتر موسی ع م ثابت می کرده هر چند
تقریر این کلام کما ینبغی بجای می آوردم و او را ازین عقیده امتناع نموده ام بجهالت
و عداوت پیش می آمد پس چنانکه رسم غریبان و مسافر است تحمل ورزیدم و بعضے دعوی
کنند که ما عواقب امور خود را و غیری را دریافتیم چه بهشت و دوزخ را معاینه کردیم خود را
ناجی دیدم و عزیزان را نجات می بخشیم حوران را کنار میگیریم و الوان طعام بهشت میخوریم
وازین خبر ندارند که مامون شدن از نزع روان از عذاب حق سبحانه و تعالے کفر است
کما مر و ایضا ابراهیم همی یگان پوست از پوستهای میوهای بهشت چشیده بود مدت

شش ماه بعد ازان زیست هیچ طعام و شراب دنیا نخورد تا بمرد چه همه را تلخ می دید پس ایشان
چگونه بعد ازان شکمهای خود را از حرام پر سازند و بعضے الات ملاهی و غنا و بیت گفتن
و رقص کردن حلال دانند و علے هذا القیاس کلمات کفر و الحاد اکثر من ان یحصی بر زبان آرند
تا از شومی ایشان مردم صافی و مردم ننگنهاری ببلاء بیر تاریک گرفتار آمدند بقتل و بند
و تاراج رفتند نصیب مؤمن موحد این است که از انواع بدعت و الحاد احتراز نماید
تا بهلاکت دو جهانی هلاک نگردد خصوصاً احتراز این نوع بدعت فرض بر علماست و اظهار
حال ایشان بعوام زمانه فرض علماء اتقیا و صلحاء عرفاست چه این نوع بدعت عوام زمانه
کم در یابند چه ظاهر ایشان را بصلاح می بینند و از حقیقت عقیده ایشان خبر ندارند چه این
مردم زندیق اند کما روی من اعترف بنبوة رسول الله صلے الله علیه وسلم
واظهر شعائر الاسلام ولکن یبطن عقائد هی کفر بالاتفاق فهو زندیق
همین است سبب ویرانی و خرابی مملکت ننگنهار چنانکه مقرر شد از تفسیر کابل که صلاح مؤمنان
طاعت است چه هرگاه از طاعت پیغمبر علیه السلام بدر روند بدشمن صعب گرفتار گردند چنانکه
بنی اسرائیل بجالوت گرفتار آمدند القصه چون قضاء جبار جهاندار بران جمله رفته که روزگار
بیمدار دنیا را بر یک هیئت نمیدارد و کامگار جهان را همیشه بر رتبهٔ کامگاری نمیگذارد گاه
شریفترین مردم را برتبه خساست و دنائت برد و گاهی خسیس ترین عالم را برتبهٔ شرافت
و ریاست برد چون حکومت دودمان عالیشان امیر کبیر امیر تیمور بدین حد و در رسید سلطنت
ایشان تغیر یافته اما منصب سرداری تمامی اولس از درگاه بادشاه زمانه سرفراز شده
تا آن سلطان تومنا نیز بحادثه از حوادث بدست مردم ننگنهاری دیگر افتاده کقول من قال

بیت دنیا همگی دست عدم خواهد شد ٭ شادی و نشاط جمله غم خواهد شد
تا چند کنے نظارهٔ ماتم خلق ٭ یک روز نظارهٔ تو هم خواهد شد

لاجرم سبب کیفیت الحاق انساب ما بمردم مهمند زئی ازان است که مقرر شد و بمردم پاپینی
هم ازانست که سکونت آبا و اجداد ما بایشان بوده کقوله علیه السلام مَنْ تَاَهَّلَ
بِبَلْدَةٍ فَهُوَ مِنْهُمْ و ایضا از خواهر زادهای ایشانم کقوله علیه السلام ابْنُ اُخْتِ الْقَوْمِ
مِنْهُمْ چنانکه والدهٔ عفیفه مستورهٔ عابدهٔ فقیر قراری نام بنت نازو خان بن ملک اوریا
بن ملک بابو بن سلطان قران بن سلطان خواجه بن سلطان تومنا بن سلطان بهرام

بن سلطان کهجامن بن سلطان هندو بن سلطان جرس بن سلطان جمار سماع است
که سلطان جمار از اولاد سلطان شموس است و سلطان شموس پسرے بود از پسران سلطان
سکندر ذو القرنین این بود کیفیت انساب والحاق این فقیر باین مردم یوسفزئے
اما کیفیت اختیار کردن ما طریقهٔ زهد و ریاضت و طلب علم و وصول بخدمت حضرت
پیر دستگیر سید علی ترمذی آنکه از زمان طفولیت تا باین غایت فقیر را از زهد و ریاضت سیرے
نیافته بل انشاء الله العزیز روز بروز شوق عبادت در تزاید میرود چه در زمان طفولیت که
هنوز تعبیر احوال نمیدانستم شب و روز بگریه میگذرانیدم اکثر اوقات مادر مشفقه طپانچه چند میزد
چون از شدت گریهٔ من بجان میرسید و نه دانسته که وجه گریه چه باشد و مرا امکان تعبیر حال خود
نبوده که از تنگی و تاریکی گور در گریه و زاری ام چون بحد گویائی در آمدم بقیام شب و صیام نهار
و دوام وضو و غیر ذلک از ادای اوامر و اجتناب مناهی استقامت ورزیدم تا تزکیهٔ بدن و
تصفیهٔ قلبیه حاصل آمد و علی هذا القیاس روز بروز در اهتمام امور دین میبودم و صفائی
باطن می یافتم تا بحدی بلوغ یافتم هر چه یافتم اما چون بناء این امور بر علم است کقوله علیه
السلام مَنْ تَزَهَّدَ بِغَيْرِ عِلْمٍ جن فی آخر عمره ولو مات مات کافراً چه شخص جاهل
فرق میان واردات شیطانی و رحمانی نتواند کرد کقول من قال بیت

خیالات نادان خلوت نشین + بهم برزند عاقبت کفر و دین

من نیز فرق میان این واردات معهوده نتوانستم کردن بل همه را حقانی می دانستم
تا شیخ کامل و مکمل افغانان گشتم چه بر امور علم غیب اطلاع تام روی داد کما هو غیر معتبر
عند اهل الله گاه گاهے بعضے را از غائبات امور آگاه می کردم تا آن سبب جای من آمد
روزے حضرت استاذی ملا سنجر پاپینی التماس نموده که مردم ترکلانی مردم چکان سرای
را قلعه بند گرفته اند اما معلوم نیست که چه خواهد شد دانستم که ایشان بفتح مردم چکان
سرای دل دارند ما نیز گوشهٔ خاطر بدان جانب بردیم بعد از زمانی گفتمش چکان سرای موضع
باشد میان دو دریا و غیر ذلک علامات آن موضع را تقریر نمودم چون من بچشم سر ندیده بودم
ایشان گفتند اصبت گفتم مردم ترکلانی شکست خورده و هزیمت یافتند در همین ساعت
تا روز ها را حساب کرده چون خبر یافته همچنان بوده توضیح قصهٔ ترکلانی آنکه در زمانیکه
ملک احمد مردم مهمند زئی و کاکیانی را از ننگنهار بهم دلازاک بهشت نغر روان کرده مردم

کیفیت اختیار کردن ما طریقهٔ زهد و ریاضت الخ

ترکلانی چون لمغان را در تحت تصرف خود آورده بودند بملک احمد موافقت ننمودند چون بفراغت بودند تا زمانیکه مردم یوسفزئی این حدود را در تحت تصرف خود آورده مردم لمغانی از دست ترکلانی استغاثه بمغل کابل برده ترکلانی را تاخته بعضے به هند و تاراج رفتند و بعضے روی بباجوڑ نهادند این هنگام مردم یوسفزئی ایشانرا مملکت ندادند ازان سبب روی به چکان سرای نهادند آخر هزیمت یافتند الی یومنا ترکلانی را ولایت نبوده اما ولایت گگیانی را بزور و تعدی بضرب شمشیر گرفته تا مردم گگیانی را دو بار هزارگان هزارگان کشته و عاجز ساخته تمام باجوڑ را در تحت تصرف خود آورده القصه چون بعد از ایام بتحصیل علم اشتغال ورزیدم در اندک مدت جزوے ازان بدست آمد این هنگام واردات حقانی را از شیطانی و حق را از باطل دریافتم بیکبارگی واردات ناشایسته بشایسته بدل آمد و جاهم بشکست تا محبت جهال افغانان بعداوت رسید چه طبیعت این فقیر از طبایع ایشان بدر رفت زیرا که طبیعت من موافق طریقهٔ سنت آمده و طبایع ایشان تابع هوا بوده پس هرآئینه هوا را با سنت مخالفت میباشد و این سخن مگر مبرهن و روشن هر فرد از افراد زمانهٔ ما باشد که دوستانم از هزار یکے باشد و آن هم دائم در ظن و گمان و شکی چه از غایت جهل کثرت اعدا را دلیل تقویت جانب هوا بر سنت گاه گاهے تصور کرده نعوذ بالله من ذلک مگر علمأ اتقیأ و صلحاء عرفاء دانند که حضرت خیر البشر علیه الصلوة والسلام فرموده هر آن مؤمن موحد که دشمنان او از دوستان فزون زیاده ایمان او بکمال نرسیده باشد چه او حق گو و حق جو باشد و جهال ایام را ازین نوع مردم تنفر و از استماع کلام ایشان تقصیر میباشد بارے الحمد لله که این سعادت ایام روزی وقت این فقیر است زهے سعادت آنانیکه از بهر اظهار کلمهٔ علیا و طلب لقاء مولے و تبعیت حبیب مجتبی صلی الله علیه وسلم دشمن اهل هوا گردند کقول من قال **بیت** در کوی او جان گدازی این بود ✤ مستان او را سرفرازی این بود

حضرت خواجه قاسم علیه الرحمة فرماید **بیت** جهان چرا همه با ما بدشمنی برخاست گناه ما بجز این نے که دوستدار توئیم ✤ حتے سببی که باعث نام و ناموس این فقیر آمده همه این بود چه جهال زمانه کلمات حق را به تعجب درمیان یکدیگر متداول میدارند که ملا فلانی چنان و چنین میگوید تا آنکه اهل سنت اند بمحبت پیش می آیند و بر حسن کلام آفرین میخوانند و اهل هوا بعداوت برآیند و حق گوی را لعین نامند نعوذ بالله من کفرهم کقول من قال **بیت**

ف جهال زمانه بایکدیگر متداول میدارند که ملا فلانی چنان و چنین میگوید

جمله عالم زین سبب گمراه شد * کم کسے زابدال حق آگاه شد

بدان ای فرزند این فقیر از آن ساعت باز که مشرف بشرف لقاء حضرت شیخ معظم و مولی مکرم خویش گشته از دنیا و جاه و اهل آن در گریز آمده حتی که آئینهٔ قلبیه را بیکبارگی از زنگ این غبار خالی ساختم اما آنچه بغیر طلب از فضل رب رسد آنرا جاه نگویند بل فضل آله دانسته با آنکه بدان هم رضا نداده و قانع نیامده و از آن منزل و مقام رو بگریز نهاده ام روزی بیکے از احباب خود خطرهٔ قلبیهٔ او را روشن گردانیدم تا وے آنرا کشف تصور کرده در بدیهه قسم مؤکد بتاکید یاد کردم که مرا هیچ اطلاع بر ضمائر شما نبوده بل این از امور اتفاقی افتاده ظن او را دور ساختم تا سبب جاه من نیاید کما ذکر فی الردع علی اهل الهوا والبدع واعلم ان سعة الجاه من غیر خوض منک علی طلبه ومن غیر اغتمام بزواله فلا ضرر فیه فلا جاه اوسع من جاه رسول الله صلعم وجاه خلفاء الراشدین ومن بعدهم من علماء الدین ولکن انصراف الهم الی طلب الجاه نقصان فی الدین ولا یوصف بالتحریم فعلی هذا نقول تحسین الثوب الذی یلبسه الانسان عند الخروج الی الناس مراياة وهو لیس بحرام لانه لیس بریاء بالعبادة بل بالدنیا فقس علی هذا تجمل الناس وتزیینهم وقد قال النبی م ان الله یحب من العبد ان یتزین لاخوانه اذا خرج الیهم انتهی کلامه اما شیوخ زمان ما را شاید که لاف ازین مضمون نزنند و دعوے ناموجه برین معنی نکنند چه ایشانرا محض جاه در ضلالت افکنده اند تا مردم زمان ایشانرا ستایند و بخدمت ایشان قیام نمایند چه بعضے بدعت بدیع را عین دین دانسته جاه را طریقت و حقیقت و شریعت شمرده بالحاد در آمده اند و بعضے با آنکه بدعت را قبیح دانند اما از جهة جاه و ریاست از دست ندهند و حقیقت جاه و غرور ایشان بر اموال دنیا علماء اتقیا بهترین دانند چنانکه از روایت مکتوب معلوم شد که یکی از علامت جاه این است که هرگز با جامهٔ کمینه و کمترینه بر بر رسے مردم نه در آیند بل جامهٔ کمین را پوشیدن عین معصیت تصور کرده از آن اجتناب نمایند تا بعضے از ایشان بر سجاده رسم و عادت و بر جادهٔ هوا و ضلالت نشسته متمردان چندے را خلفا خوانده باطراف عالم دوانیده حطام دنیا جمع کنند و از اخذ حلال و حرام احتراز ننمایند و فی الردع علی اهل الهوا والبدع ناقلا من رسالة شیخ الشیوخ شهاب الدین قدس

الله سره العزیز السوال التاسع عشر من یصلح للمشیخة ومن لا یصلح

الجواب هو الآخر من الاسولة ینبغی ان یعلم ان الحریص علی الدنیا وجمعها واقامة الجاه لا یصلح ان یکون شیخا ومن توهل المشیخة ذکرنا انه لا یکون له هوأ متبع له انتهی کلامه پس چون سرایها ولباسها وخوردنیها ونوشیدنیها وآوندهاے ایشان همگی به امراء ظلام واغنیاء علام می ماند چگونه ایشان تابع هوا نباشند وچون تابع هوا باشند چگونه مشیخت راشایند ای فرزند گمراهی وبیراهی این اصناف پوشیده نمانده اما عوام زمانه کور وکر مستخلص گشته اند والا تذکیرهاے اولیاء متقدمین رانظر میکردند که چه سان گردند وچه گونه رفتند وچه خون جگر خوردند وبعضے خود در پی سوال در آمده شرف آبروے خودها را ریخته از شهر بشهر وده بده گردند واز وعید قول خبر ندارند ویا باور ندارند وفی المشارق قال ءم مَا تَزَالُ الْمَسْئَلَةُ بِالْعَبْدِ حَتّٰی یَلْقَی اللّٰهَ وَمَا فِیْ وَجْهِهٖ مُزْعَةٌ انتهی کلا وفی الردع قال ءم مَنْ فَتَحَ بَابَ سُوَالٍ فَتَحَ اللّٰهُ عَلَیْهِ سَبْعِیْنَ بَابًا من الفقر ایضا قال ءم مَنْ سَاَلَ النَّاسَ اموالهم تَکَثُّرًا فَاِنَّمَا هِیَ جَمْرَةٌ فلیستقل ولیکثر وفی مختار الفتاوی من اشتد جوعه حتی عجز به عن طلب القوة ففرض علی کل من علم به ان یُطْعِمَه او یدل علی من یُطْعِمُه فان قدر علی الکسب وجب علیه الکسب وان لم یقدر لزمه السوال فان ترک السوال حتی مات آثم ومن کان له قوتُ یوم لا یحل له السوال ایضا فیه — مثنوے

چون خم باده همین دارے کام	که کنی پر شکم خود ز حرام
در نمازت چه شود پشت خمت	چون ترا قبله همت شکم است
هرچه بر سفره وخوانے تو نهند	هرچه در کام ودهانے تو نهند
بخوری خواه کدر خواه صفی	گاو خر نیست بدین خوش علفی
بز که لاغر بود وسگ فربه	هست زین فربهت آن لاغر به
نان که با تره وبا دوغ زنے	به که از خوان شه آروغ زنے
دلق ودرعه همه مے آرائی	عطر تزویر بران می سائی
سبحه با شانه همے پیوندی	عقد تلبیس بران مے بندے
باشد اینها همه دعوے یعنے	صوفے وفقم وصاحب معنے

تا فتد ساده دلی در دهت
رشته در بند سلک اندازی
یک کله داده کله بخری
چون بدل افتدت از شهر گره
که فلان هست ز نیکو کیشان
زبر صد بار وے از نادارے
کند از مفلسی آن بے مایه
بهر تو سفره و خوان آراید
تو هم از دین و خرد هر دو بری
تف برین عقل و بصیرت که تراست
دزدی راه زنی بهتر ازین
این نه صوفی گری و درویشی ست
چند روزی پی مردان میگیر
بین که مردان چه توکل کردند
مردم چشم جهان آن نفرند
خاطر از وسوسه صافی کردند
ترک دنیا و تمنے کردند
راه سنت کتاب بپیمودند
صدق کیشان و ورع کوشان اند
چشم جان بر اثر ایشان دار
نیست اهل ورع آن مانده ز راه
شوق صحبت امرا بیگانه

طعمهٔ شام دهد یا چاشت
تن آزاده بنده سازے
نه غیر تعلیم و ادب بی هنری
با گروهے روے از شهر بده
مخلص و معتقد درویشان
تو ز ادبار شوی سربارے
رخت خانه گروے همسایه
شربت و میوه بران افزاید
بنشینی و بشهوت بخوری
تف برین صورت و سیرت که تراست
کفن از مرده کشی بهتر ازین
نامسلمانی و کافرکیشی است
پی مردان جوان مردان گیر
روش پاک بسنت بردند
که بنفرت سوی دنیا نگرند
در ورع موی شگافی کردند
خاک بر سر همه امرا کردند
رسم بدعت و داع بنمودند
خصم حرص و طمع اندیشان اند
گوش دل بر خبر ایشان دار
کش بغیرے کند او دیده نگاه
زهد این است دگر افسانه

پس چون سؤلات محظورات را جمع سازند در اندک مدت آنرا صرف مردم کنند از اغنیا و فقرا باز خسته و محتاج مالابدی دیگران گردند و در زمان عطا خویش اغنیا را از فقرا بانواع لباسها و طعامها و شربتها بنوازند هر آئینه دادن مر اینچنین

سائلان را در شریعت نبویه علیه السلام والتحیه جایز نباشد و در مجمع نادرات آورده
مسئله صدقه دادن نشاید مر آن سائل را که در سوال الحاح کند و نفقه باسراف
کند ابن مبارک علیه الرحمة گوید من خوش نمیکنم صدقه دادن بدان درویش که گوید
بده برای خدا زیرا که دنیا خسیس است چون برای خدا بخواهد حقیر را عظیم کرده باشد
او را چیزی ندهند تا زجر شود انتهی کلامه و اگر از روی تحقیق کسی نظر کند در بذل
کردن ایشان اموال اجر ریا و سمعه اخلاص و حلاوت نیابند چه غرض مرضای ایشان
مدح خلق است و درد دم آوردن خلق است کما مر فی تفسیر الچرخی و فی خلاصة
السلوک قال علیه السلام من أطعم طعاماً ریاءً و سمعةً أطعمه الله من حدید
جهنم وجعل ذلك الطعام ناراً فی بطنه حتی یفضح بین الناس انتهی کلامه
و در رساله عمر نسفی آورده که یکی از دوازده گروه ضلالت آنست که همیشه در طلب
سوال درآمده کسب را ترک آورده اند با قدرت ایشان بر کسب با آنکه اولیاء متقدمین چون
سلطان ابراهیم ادهم و ابوالحسن خرقانی هیزم کشی کردی و ازان قوت لایموت حاصل آوردی
بعضی ازان را صرف فقرا ساختی و بعضی ازان را بافطار صیام خود در کار بردی الحمد لله که
این شرف درین ایام روزی وقت این فقیر آمده که از زمان طفولیت تا اکنون بسن
هشتاد و اند رانچه ماکول و ملبوس است اکثر آن از کسب محصول است و در جامه کمین و فاخر
خود را یکسان می بینم بل در کمین هنوز خود را مزین و مشرف و مصفا میدانم چه اکثر اوقات
جامه فاخر موجب اندوهی باطنی و کلفت اندرونی میگردد از روی خجالت از الله تعالی
از آنکه در دل هیبت و ترس بران می افتد که درین لباس خود را ذلیل میدانم و یا جلیل
و یا یکسان و در فارسی شرعة الاسلام آورده که مؤمن موحد در جامه کمین و فاخر خود را
یکسان داند از غیر اهتمام و مقید شدن بیکی از ایشان بل هرچه بحاصل آید بپوشد غیر ابریشم
نقلست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم گاهی جامه کمین و حقیر چون
جامهٔ روغنگران پوشیده بودی و گاهی جامه فاخر اما بعد کیفیت روی نمودن
شوق و محبت طلب علم در دل این فقیر آن بوده که روزی از روزهای سعادتمند
و ساعت از ساعتهای دولتمند این فقیر را عزم شکار افتاده مع بعضی احباب خود
در مملکت بنهیر بر کوه جعفر از جانب مشرق رو به بر آمدیم در زیر درخت بکمین گاه صید

بنشستیم تیر با کمان ظاهری بهم ساز آورده اما توجه روحی از آن غافل مانده تا روی
به نیاز آورده همدرین بودم که دو شخص میان بالا ریشهای سفید با عصا در دست
به پیشم ایستاده و بر زبان رانده که اَحْسَنُ الْخَالِقِیْنَ رَبُّ الْعَالَمِیْنَ بعده
غائب شدند چون از دفتر علم الف با در اندنستم معلوم نه کردم که این چه باشد اما یادم
ماند تا زمانیکه بخدمت حضرت استاذی مخدومی ملا مصر احمد که از اولاد سید محمود ولی بخاری
بوده در رسیدم و کیفیت احوال نمودم گفت ای فرزند دلبند من شب در خواب دیدم که شما
غرق دریاب خطرناک گشتید هر چند دست و پای در طلب شما بیشتر زدم بیشتر می رفتم
تا شما را نیافتم چون مادر مشفقه از تعبیر این خواب اضطراب نمودن گرفت و هیبت بر او
افتاد حضرت مخدومی فرموده که تعبیر این خواب من و مشاهدهٔ شما با هم موافقت دارد
و اگر شما در طلب علم کوشید بجای خواهد رسید که از ما و از اکثر علماء اهل زمان سبقت خواهید
یافت همدران ساعت مادرم مشفقه قدری میوه بهدیهٔ مولانا آورده حضرت ایشان
حروفات تهجی را نوشته تخته بدستم نهاد و آغاز تعلیم نموده بودم تا به نماز خفتن هفت
قواعد حروفات تهجی را دریافتم کرت هشتم بخواندن ابجد در آمدم و با آخر آن دریافتم
که اَحْسَنُ الْخَالِقِیْنَ رَبُّ الْعَالَمِیْنَ این هنگام دانستم که این کلمه از کلمات علم بوده
بعد از آن در هر روز دوگان سورتے را میخواندم تا بسورهٔ فجر بعد از آن در هر روز سورتے
خواندم تا با آخر جزو آخر الامر تا بتمام یکسال قرآن مجید را مع کتابے چند خواندم تا حضرت
مخدومی مصر احمد از فقیر تحصیل مینمود اما فضل پاک بیچون در حق این فقیر آن خواسته بود که هر چه
را خوانده بودم همگی را بقوت حافظه یاد مانده بود حتی که گوشهای من آوندهای علم آمده هر چه
از انواع مسموعات درین رسیدے استقرار یافتی تا بعد از آن فراموش گشتے الغرض مقرر آمده
که این فقیر از زمان طفولیت تا بهنگام بلاغت همیشه از جبار جهاندار هراسان و از هیبت
عدالت او ترسان و لرزان بوده چون در طلب علم اشتغال نمودم اساتذه معتبر چون
ملا مصر احمد وغیره را از خود ترسان و لرزان تر یافتم این هنگام از شدت خوف و خطره
در معاینه کردن احوال اساتذه جانم به بیرون رفتن گاه گاهی نزدیک می آمد تا بعد از آن
در دلی چون بخدمت مخدومی و مولائی ملا جمال الدین هندوستانی رسیدم و از و تحصیل
می نمودم احوال در او و شاگردان او را دیگرگون یافتم چه اکثر اوقات در تبسم بل در خنده قهقهه

اشتغال مینمودند وسخنان بی تکلف بر زبان میراندند چنانکه اکثر از خوف وخطرهٔ قیامت
واندیشهٔ مردن وزیستن در دلهای ایشان کم دیده شدی هم ازانجا فرموده اند
که وای مر عالمی وپیشوای راکه وی بمیرد وبدیهای او زنده مانده بعده ازوی بدو لاحق
گردد چنانکه شاگرد ومعتقد فساد کار خلف مانده باشد آنکه در زمان او تباهی میکرده
واو مانع نیامده این هنگام بدیهای او بدو بعد از موت لاحق گردد ومژده مر کسانی را
آنکه ایشان بمیرند ونیکی ایشان زنده ماند بعد از موت بدیشان نیز لاحق گردد چنانکه
شاگرد ومعتقد صلاح کار را خلف مانده باشد این هنگام نیکیهای این کس بعد از موت
بدیشان رسد بی آنکه از آثام ویا از احسان این مردم چیزی کم آید بل هر کدام را علاحده
برابر آن جزا دهند کقوله علیه السلام مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ اَجْرُهَا
واجر من عمل بها الی یوم القیمة وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَیِّئَةً فَلَهُ وِزْرُهَا
وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بها الی یوم القیمة ودر شرح مشارق تخصیص این وعید بعلماء
وشیوخ زمانه کرده چه ایشان از عوام زمانه معتقد ونهند بر نیک وبد ایشان اقتدا کنند
نقلست از امام محمد غزالی علیه الرحمة والغفران در زمانیکه معتقد بودم گاهی ضحک
می نمودم اکنون چون مقتدا شدم تبسم را بر خود حرام گرفتم تا عوام چون مرا در تبسم
بینند دلاوری نموده خنده قهقهه را بر خود جائز گیرند و وبال آن همه بمن باز گردد من
غیر ان ینقص من اوزارهم شیئاً خصوصاً علماء ایام را اجتناب از مناهی صغیره فرض العین
باشد چه ایشان خلفاء انبیاء اند کما ذکر فی تمهید ابی شکور السالمی ولان الانبیاء
قد وجد بعد الوفات لان العلماء خلفاءُ والاِنْبَاءُ من العلماء کالاِنْبَاءِ
من الانبیاء علیهم السلام انتهی کلامه الضافیه ولان الصغیرة (ای الاعلام) مع القصد
والنیة یکون کبیرة انتهی کلامه ودر تفاسیر معتبره مسطور هست که عالم آنرا دانی که
ترس کار بود واگر صد هزار مسئله داند وترس کار نبود بقول خدای تعالی عالم نبود جاهل
علم بود وهر که یک مسئله داند وترس کار بود او عالم هست حشر وی با علماء بود قال الله تعالی
مَثَلُ الَّذِیْنَ حُمِّلُوا التَّوْرٰیةَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوْهَا کَمَثَلِ الْحِمَارِ یَحْمِلُ اَسْفَارًا بِئْسَ مَا
بر صحبت آن جماعت اثر صولت وهیبت از دل من نیز مکیدن گرفت واضطراب بروح
از آمدن کلام نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْحَوْرِ بَعْدَ الْکَوْرِ یاد آوردم تا روزی از روزها مخدومی مشفق

مکری ملا سنجر شفقت نموده دلیل گشته مرا بآستانهٔ طیبه و درخانهٔ مبارکهٔ حضرت شیخ
الاسلام والمسلمین امام المؤمنین وسراج الامتین شیخ علی ترمذی علیه الرحمة والغفران
رسانیده بعد از شرف ملاقات کیفیت احوال خود باز نمودم از زهد و ریاضت وکشف
وکرامت حضرت ایشان تبسم نموده که شیخ کامل افغانان گشته اما خوب نرفته چه
اقدام نمودن بر ریاضت بی اذن شیخ فانی فی الله عاقبت آدمی را بضلالت اندر
آرد زیراکه مبتدی را باید که اول علم زهد و ریاضت برهیئتی بجا آرد که از گفتار وکردار
حضرت خیر البشر علیه الصلوة والسلام معلوم باشد والا مردود دارین باشد اگرچه آن
عمل بظاهر مجاهده نماید در مشارق وشرح او باید دید تا چه فرموده اند کقوله علیه السلام
من عمل عملا لیس علیه امرنا فهو مردود **نقلست** که روزی یکی از صحابهٔ
اولوالالباب بخدمت پیغمبر علیه السلام حاضر آمده و پرسیده یا رسول الله هر آن مؤمن موحد
که در شب هزار رکعت نماز بگذارد ثواب او چه باشد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
بفراست دریافته که این معامله وی بجا آورده است فرمود از ثواب چه پرسی از عذاب پرس
گفت چرا یا رسول الله گفت جبرئیل امین بفرمان رب العالمین برمن نیاورده ومن برشما
اظهار نه کرده ونفرموده چگونه از تبعیت هوا بجا آوردی واین شیخان افغانان بیشتر
بجا می آرند چه شب وروز بنماز های نوافل بطور خود مشغول میگردند بی آنکه در کتاب دیده
باشند بعده آنانکه قدم بر هوای نفسانی نهند تا صفائی باطن یابند ایشانرا چاره باشد
از اذن شیخ اگرچه آن اعمال نوافل از کردار خیر البشر علیه الصلوة والسلام منقول باشند
چه شیوخ حقانی اسرار مودعهٔ اعمال را دریافته اند بحسب هر کدامی از مریدان فرمایند تا در
صفائی آن غلط نخورند وبضلالت نروند ودر انیس العاشقین آورده درویش را
این قدر معرفت باید که احوال مرید دریابد که برحسب آن ترتیب کند تا بمقام رسد اگر مرید
مقام عزلت دارد پس عزلت فرماید واگر مقام سکوت دارد پس تلقین ذکر کند واگر
اهلیت این مقامات ندارد پس ادای خمس اوقات بجماعت وصوم ایام بیض وشش
رکعت نماز اوابین وآنچه مانند این باشد لائق حال او وصیت کند واگر پیر عارف به
احوال مرید نباشد پس قطاع الطریق است انتهی کلامه ودر تفسیر ملا یعقوب کابلی در بیان هوا
مضل آورده ابوبکر وراق گفت حق تعالی در دنیا وآخرت چیزی خبیث تر از هوا که

که مخالف حق باشد نیافریده و پیش اہل طریقت مرد وقتی بالغ گردد که از ہوای نفس
خود خلاص یابد بیت خلق اطفال‌اند جز مست خدا * نیست بالغ جز رہیده از ہوا
الی قوله قال النبی صلی الله علیه وسلم بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدُ هَوًی یُضِلُّهُ
یعنی بد بنده ایست بندهٔ ہوا گمراه کننده و خواجه محمد علی حکیم ترمذی فرموده که ہوای
مضل ترک حق است در کارہا و عبادتہا و این فقیر میگوید که در بخارا بودم در خود کاہلی
و تیرگی مشاہده کردم گفتم چند روزے روزه دارم تا باشد که این تیرگی رود
نیت روزه کردم و بخدمت شیخ خود بہاؤ الحق و الدین رفتم چون حضرت شیخ مرا
دید فرمودند تا طعام آوردند و گفت این ضعیف فقیر را که طعام بخورد و این حدیث را
خواندند بئس العبد الخ و معنے وی را تقریر کردند و گفتند که ما تجربه کرده ایم خوردن اولی
تر است از روزهٔ بہوای نفس داشتند و گفتند عمر دوباره می بایست تا بنده یکبار تجربه
کند و بار دیگر عمل کند ازین ارشاد فہم شد که در عبادت نافله ہوا میرود و گفتند که عبادت نفل
باید که باذن شیخ فانی فی الله باشد که از ہوا خلاص شده است بہوا آرد کرده نمیشود الی قوله
گفتم اگر ہمچنین شیخ یافته نشود چه کنم گفتند که ہر عبادت که بکنید بعد ازان استغفار
کنید و حضرت خلیفهٔ ما خواجه علاء الدین عطار این فقیر را فرمودند که بعد از ہر نماز بیست
بار استغفار کند و بگوید استغفر الله الذی لا اله الا ہو الحی القیوم و اتوب الیه
ہمه صد بار میشود قال النبی علیه السلام اِنَّہٗ لَیُغَانُ عَلٰی قَلْبِیْ فَاَسْتَغْفِرُ اللّٰہَ
فِیْ کُلِّ یَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ یعنے در دل من پرده میشود ہمچون ابر تنک پس استغفار
می کنم در ہر روزے صد بار انتہی کلامه القصه حضرت پیر دستگیر بعد از ادای مواعظ
و نصائح فرموده تا شروط تجدید توبه بجا آوردیم و بعد از تشریف توبه او امر وا جبانه ام
فرموده چنانکه روزهٔ ایام بیض و نماز اوابین و ادای خمس صلوات بجماعت و غیر ذلک
اگرچه در انواع این معاملات پیش ازین نیز مستقیم بودم اما حضرت ایشان از جہت
سقوط این شرائط از ذمهٔ خویش فرمودند تا بعد از مدت حضرت استاذی مدقق و خواجه محقق
حاجی الحرمین حاجی محمد مشہور بملا زنگی با ہیئتی عرض نیاز بحضرت شیخ معظم رسانیده و بیاری
من نموده که فلان کس قصد شغل و تلقین ذکر دارد با آنکه اہل اند امید که مشرف گردند اما حضرت
شیخنا را سند برین بوده که از تلقین ذکر احتراز تام می نمودند مگر خواص انام را چه حضرت

ف در بخارا بودم در خود کاہلی دیدم الخ

ایشان می فرمودند که ذکر امانت الهی است امانت را باهل آن باید داد و آن خواص اهل الله
اند که علماء اتقیاء باشند نه آنکه عوام و جهال زمانه را ازان تلقین فرمائی و هلاک گردانی از ادای
شرائط و لوازم آن عاجز آید و حرارت او را محل نتواند کردن عاقبت بضلالت و الحاد و
بدعت افتد همین است گمراهی و بیراهی شیوخ و مریدان زمانه ما که ذکر بعوام و خواص جهل
باطفال و عورات خبیثات رسانیده اند تا گمراه گشته اند القصه چون فضل باری
ممد این کمین بوده حضرت شیخ نیز فرموده که اهل اند تا بعد از ادای شرائط تلقین تشریف
نموده در حین ظهر اما فرموده که واقف باش و جاسوسی کن تا که ذکر در کدام زمان
داوان در دل تو فرود رود و برین اشارت منتظر و متفکر بودم تا بنماز خفتن بدل فرود
رفت بعده ازان چندان حضوری روی نموده که خواب و خور و اختلاط مردم بدر رفتم
گاه گاهی که در خواب می شدم هم از خواب بدن را استراحتی می آمد و هم هر که دران
منزل سخن کردی تمام آنها را شنودمی و خواب من بحدی ضعیف آمد که اگر مگسے از من در
گذشتی خواب را از من بربودے چه خواب به بیداری بدل آمده و ایضاً آنچه از واردات
ناموجه که معتبر اهل الله نبوده پیش ازین وارد می شد بیکبار رفته و علی هذا القیاس
در اندک مدت رسید آنچه رسید بعد ازان چون فضل قادر خلاق و کرم فاطر علی الاطلاق
روے نوازش بدین کمین آورده و بر وفق مشیت ذو الجلال مشیت حضرت شیخ پسندیده
خصال سر زده و فرموده که این هنگام در طلب علم تصوف جد و جهد بلیغ نمایند
تا عارف بر وفق شریعت صمدانی گردید و ایمان خود را و جماعه کثیر مؤمنین و مؤمنات را
از زوال نگاهدارید و فرقه ضعفاء مسلمانان را از تشبیه و تعطیل معصوم گردانید چه
اکثر اهل هوا درین ایام بسبب خوض نمودن ایشان درین علم بلا ادای شروط مذکوره
چون از اشارات و عبارات این علم عاجز آمده در معرفت بیچون و بیچگون غلط خورده
بحد کفر رسیده اند چه بعضے خدا را صورت تصور کنند و بعضے خدای را بر مکانی دانند چون
عرش و غیره و بعضے ارواح و انفاس را خدا دانند و بعضے کل اشیا را یک وجود و یک ذات
خدا گویند و بعضے خدا را در خلق و خلق را در خدا محو دانند و بعضے خدا را همچون نم در گیاه
و در اشیا در آمده دانند و بعضے خدا را ذره ذره شونده تصور کنند و علی هذا القیاس کلماتے
ناموافق شریعت محمدی اکثر من ان یحصی بر زبان رانند و برین جمله کلمات و معتقدات کافر

اقوال مخلوقات در ذات باری

گردند نعوذ باللہ من الکفر بعد الایمان پس شاید و باید که علم تصوف را از خدمت استاد
حقانی و شیخ ربانی که آراسته شریعت پاک محمدی ظاهرا و باطنا باشد دریابید تا کیفیت توحید
اشارات علم تصوف با علم شریعت معلوم گردد و معرفت بی کیف ذات و صفات باری
تعالی مفهوم آید این هنگام حضرت شیخ جام جهان نمای را عنایت فرموده درس گفتن نمود
و فقیر سامع بود تا کلمهٔ چندی را تقریر نموده فقیر شب و روز دران متامل و متحیر می گشت چه
معنی این علم تامل و تفکر بسیار و تحیر بیشمار هست آخر الامر چون بحضرت شیخ بیان می نمودم
اَحْسَنْتَ وَاَصَبْتَ وَاَدْرَکْتَ حقیقة الادراک میگفتند تا فهمیدم آنچه فهمیدنی
بود و دانستم آنچه دانستنی بود با آنکه هیچ ندانستم و هیچ نفهمیدم کقول من قال ع
معلوم شد که هیچ معلوم نشد ٭ و برین مضمون رسائل چند از نظر مبارک
حضرت ایشان در گذرانیدم چون لمعات و سوانح و دیوان خواجه قاسم انوار اما تاثیر گفتار
و کردار حضرت شیخ ما بران بوده که اکثر طلاب در اندک مدت و اندک قراءة متبحر علم تصوف
آمدندی بل بعضی در یک کلمه و کلام بحد تحیر بدعوت حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیه و سلم
میرسیدندی کقوله علیه السلام اللهم زدنی فیك تحیرا و کقول من قال بیت
حیرتے باید ترا اے ذو العیان ٭ تا نه گنجے در زمین و آسمان
چنانکه میر سید علی که یکی از برادران سید هارون بوده بیک تلقین و بیک اشارت چنان
مستغرق حضور آمده که از خیر و شر و نفع و ضر دنیا هیچ باخبر نبوده هر دو را یکسان
دیده تا شخصے شبی از شبها آتش باستان خیرنشان ایشان در زده با آنکه خود بچشم سر معاینه
میکرده طاقت منع کردن نداشتند چه از فاعل حقیقے و خالق تحقیقے خجالت می برده
ایضا ملا یوسف بن پسر الیاس شی از قبیلهٔ گدائی زبّی نصف دیوان شاه قاسم انوار
را از خدمت حضرت شیخنا دریافته بود تا از قضاء قدیر بخطهٔ شریفه کشمیر بسببے از اسباب
در آمده و بخدمت شیخ الاسلام والمسلمین شیخ یعقوب کشمیری مشرف شده چون مدتے
در ملازمت می بوده بعد از اطلاع بر احوال یکدیگر خدمت شیخ یعقوب می فرمودند که چون
ملا یوسف در خدمت مجلس من حاضر می گردد و رعشه بر باطن و لرزه بر ظاهر من می افتد
چه از ادراک اشارات و عبارات متصوفانه او عاجز
می آیم و ایضا وقتے از اوقات شریفه

وساعتی از ساعات غریبه صلاح آثار ملا باسمی شخصے را از غربار دیار بخدمت حضرت شیخنا
آورده سپارش نموده که عزم ادراک اشارات پیر مغالطات تصوف دارد و در رسالهٔ
جام جهان نمائی با خود داشته مدت ماشاء الله ملازم خدمت بوده تا به اکرام و
الطاف حضرت شیخ ممتاز ابناء جنس آمده چون شیخنا را شفقت تام و محبت ما لا کلام
بوده کاملترین اهل دیار در علم تصوف آمده و بجانب ولایت خود رخصت شده و کیفیت غربت
و مسافرت خود را تقریر نموده که من هروی ام اصلاً و وطناً اما شیخی داشتم صاحب علم اسرار
و خداوند دقائق اخبار که مستجمع علم ظاهر و باطن بوده در زمان رسیدن پیک اجل
بر موجب قضاء ازل و رفتن او از دار الفنا بدار البقاء این کمینه را پیش خود خوانده رسالهٔ
جام جهان نمای را عنایت فرموده اشارت چندی را از اوائل این رساله بیان نموده و
فرموده که در گرد عالم بگرد هر که بر وفق این اشارات تقریر نماید این علم را از و دریاب چه
ادای علم تصوف بر وفق شریعت کما هو المقصود درین ایام نادر بدست می آید پس بنا بر
امر حضرت شیخ از وطن و مکان خویش و پیوند بریدم رو باطراف عالم نهادم طالب صاحب
دل گشتم اما چنانکه فرموده حضرت شیخ بود نیافتم چه بعضے ناقص و فرو مانده از مرتبهٔ کمال و بعضے
بدر رفته از طریقهٔ سنت و معتصم بطریقهٔ الحاد و ضلال نعوذ بالله من الالحاد و الاضلال
کقول من قال فی الردع علی اهل الهوی و البدع مثنوی

سالها شد که روی در دیوار ✤ دل برآرم بگرد شهر و دیار
تا بیابم نشانِ آدمی ✤ کاید از وی نشان محرمی ✤ بروم خاکپاے او باشم ✤
نقد جان زیر پای او پاشم ✤ دیدنش از خدا دهد یادم ✤ کند از دیدنش خود آزادم
وه که زین کس نشان پیدا نیست ✤ اثری زان اصلا نیست ✤ گر کسے را گمان برم که وی است
چون شود ظاهر آنچنان که ولیست ✤ یا بیش معجبی بخود مغرور ✤ طورش از اهل دین و دیانت دور
نه ازین راه برخش گردی ✤ نه ازین کار در دلش دردی ✤ پیر باید کند خلاف هوا
ورد او صبح و شام نفی سوا ✤ طالبان را شود بتوبه دلیل ✤ بنماید بسوی زهد سبیل
نه کسے آنکه میرود به ملوک ✤ می ستاند وظیفه دیه ملوک ✤ رهنما نیست وان که راهزن است
بر سر راه خلق چاه کن است ✤ چون شود گم بسوی حق ره او ✤ هست شیطان نعوذ بالله ازو
آن بود پیر چون باد برسے ✤ برهی از هزار بوالهوسی ✤ خاطرت را به جذب پنهانی

جمع سازد ز هر پریشانی ٭ برهاند ز رنج آب و گلت ٭ برساند بسرّ جان و دلت
تا شود زر مِس ت ازان اکسیر ٭ بگسل از خویش و دامن او گیر ٭ دولت صحبت چنین پیری
مِسِ قالب تراست اکسیری ٭ بر درِ او مقیم و قائم باش ٭ تا بود جان تو ملازم باش
حرف خود بر تراش روز بروز ٭ سبقِ فقر و درس عشق آموز ٭ تا که آید ز فرّ دولت او
نسبت جذب عشق بر سر تو ٭ گرچه عاریت است اول بار ٭ ملکه گردد در آخرِ تکرار
چیست تکرار آنکه جذب درون ٭ چون شود کم ز شغل گوناگون ٭ آوری سوی پیر روی نیاز
به سر رشتهٔ خود آیی باز ٭ تا فتد پرتو پرتوی از نور ٭ افتی از گفتگوی عالم دور
همچنین میکن این وظیفه ادای مرةً بعد مرةً اُخریٰ **الغرض** مملکت ماوراء النهر را
تمام سیر کرده گم شدهٔ خویش را طلب نمود و ازان جانب بمملکت قاشقار بگذشتم و ازان
براههای کفار در آمده به کشمیر در رسیدم آخر الامر مقصود خود را نابود دیدم نومید گشته
رو بجانب دیار خود آوردم تا بحکمهٔ حکم اَکثَرُ مَا یَرحَمُ اللہ علی العبد عند الیاس فضل الٰهی درگاه
گذرم بجناب فضائل مآب ملا باسی افتاده دلالت واضح نموده و دلیل گشته ما را بمعدن
علوم حقیقی رسانیده الحمد للہ علی ذلک **القصه** مدت مدید و عهد بعید در خدمت
حضرت ایشان بودم و روزگار طویل عمر جلیل را در تحت اقدام او بسر بردم و چون حضرت
ایشان ماذون و مجاز بودند از جانب شیوخ متقدمین خود باذن پنج خانواده چهار از
جانب شیخ سالار رومی علیه الرحمة والغفران و یکی از جد خود قدس الله سره العزیز فقیر
زمانه را نیز باذن چهار خانواده ازان بنواخته و مخصوص گردانیده الحمد لله علی ذلک
اذن خانوادهٔ سلسلهٔ شریفهٔ کبرویه که از جانب خود یافته بودند
چنانکه حضرت ایشان از جد خود حضرت سید احمد نور و ایشان از والد مشفق و شیخ
محقق خود سید یوسف نور و ایشان از پدر مرفق و شیخ محقق محمد نوربخش و ایشان
از شیخ حقانی برگزیدهٔ حضرت صمدانی شیخ ابو اسحاق ختلانی و ایشان از شیخ علاء
الدوله و ایشان از سید علی همدانی و ایشان از سید محمود مزدقانی و ایشان
از شیخ بهاء الدین سمنانی و ایشان از شیخ علی لالا و ایشان از شیخ نور عبد الرحمن
و ایشان از شیخ نجم الدین کبری و ایشان از شیخ عمار بن یاسر و ایشان از شیخ
نجیب سهروردی و ایشان از شیخ احمد غزالی و ایشان از شیخ ابا بکر نساج

بیان سلسله کبرویه

والیشان از شیخ ابو القاسم جرجانی والیشان از شیخ ابو عثمان مغربی
والیشان از شیخ ابو علی کاتب والیشان از شیخ علی رود باری والیشان از شیخ
جنید بغدادی والیشان از شیخ سری سقطی والیشان از شیخ معروف کرخی
والیشان از امام علی رضا والیشان از امام موسی کاظم والیشان از امام
جعفر صادق والیشان از امام محمد باقر والیشان از امام زین العابدین
والیشان از امام حسین شہید دشت کربلا والیشان از امیر المؤمنین علی مرتضی
والیشان از امیر المؤمنین عثمان ذی النورین والیشان از امیر المؤمنین عمر فاروق
والیشان از امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضوان اللہ علیہم اجمعین
والیشان از سید المرسلین و خاتم النبیین حبیب رب العالمین محمد مصطفی صلعم

شجرۂ چشتیہ

دوم از ان سلسلہ عزیزۂ چشتیہ حضرت ایشان از جانب شیخ
الاسلام والمسلمین شیخ سالار رومی بوده والیشان از شیخ بہاو الدین صامت
والیشان از شیخ حامد الدین والیشان از شیخ حسام الدین والیشان از شیخ
نور قطب عالم والیشان از شیخ علاو الدین عمر اسعد اللہ نوری والیشان از
شیخ سراج الدین والیشان از شیخ نظام الدین دہلوی والیشان از شیخ
فرید شکر گنج والیشان از قطب الاقطاب قطب الدین بختیار اوشی چشتی
والیشان از شیخ معین الدین حسن سنجر چشتی والیشان از شیخ عثمان
ہارونی والیشان از شیخ حاجی شریف زندنی والیشان از شیخ خواجہ قطب
الدین مودود چشتی والیشان از خواجہ ابو یوسف چشتی والیشان از
خواجہ ابو یوسف چشتی والیشان از خواجہ محمد چشتی والیشان از خواجہ
احمد چشتی والیشان از خواجہ ابو اسحاق شامی چشتی والیشان از خواجہ ممشاد
علو دینوری والیشان از خواجہ ابو ہبیرۂ بصری والیشان از خواجہ ابو
حذیفہ مرعشی والیشان از خواجہ سلطان ابرہیم ابن ادہم والیشان از
خواجہ فضیل بن عیاض رحمۃ اللہ تعالے علیہ والیشان از
خواجہ عبد الواحد بن زید والیشان از خواجہ امام حسن بصری والیشان از
امیر المؤمنین علی مرتضے والیشان از سرکائنات خلاصۂ موجودات شفیع روز جزا محمد مصطفے صلعم

بیان سلسله سهروردیه

سیوم اذن سلسلهٔ مبارکهٔ سهروردیه ایشان

ایضا از جانب شیخ خود سالار رومی علیه الرحمة والغفران بود و ایشان از شیخ نظام الدین مهاجری و ایشان از شیخ قطب الدین مهاجری و ایشان از شیخ فخر الدین محبوبی و ایشان از شیخ سید جلال جهانیان و ایشان از شیخ رکن الدین و ایشان از شیخ صدر الدین عارف و ایشان از شیخ بهاء الدین زکریا و ایشان از شیخ شهاب الدین سهروردی و ایشان از شیخ ضیاء الدین ابو نجیب سهروردی و ایشان از شیخ وجیه الدین عمر سهروردی و ایشان از شیخ محمد بن عبد الله معروف بعبودیت سهروردی و ایشان از شیخ احمد اسود دینوری و ایشان از شیخ جنید بغدادی و ایشان از شیخ سری سقطی و ایشان از شیخ معروف کرخی و ایشان از شیخ داؤد طائی و ایشان از شیخ حبیب عجمی و ایشان از شیخ امام حسن بصری و ایشان از امیر المؤمنین علی مرتضی و ایشان از حبیب مجتبی محمد مصطفی علیه الصلوٰة والسلام

بیان سلسله شطاریه

چهارم اذن سلسلهٔ مفاخره شطاریه

ایشان را هم از جانب شیخ سالار رومی بوده اکثر اوراد و اذکار که برین فقیر ارزانی داشته عنایت نموده ازین سلسله متبرکه بوده اما اسامی شیوخ را نفرموده و فقیر از ادب نپرسیده

پنجم اذن سلسلهٔ ناجیهٔ علائیه

حضرت ایشان را نیز از جانب شیخ خود شیخ سالار رومی بوده علیه الرحمة والغفران اما این فقیر بشرف این اذن مشرف نشده بدان ای فرزند ارجمند که پیران متقدمین و مریدان سلف که بزرگان دین و دنیا بودند همگی ایشان با یکدیگر متفق و موافق و در طلب صادق بودند هر کدام ایشان خدمت شیوخ زمین بقدر وسع و امکان بجامی آوردند تا شایان مرتبه مشیخت و ارادت می آمدند والا هیچ حاسد بی دیانت و هیچ بخیل بی خدمت شایان مرتبهٔ مریدی نیامده چه جای آنکه شایان مرتبهٔ پیری و پیشوائی گردد بل بسبب ضلالت پیران این زمانه و مریدان از حق بیگانه این آمده که جانب یک مبتدع را نگهدارند و از سائر اکابر دین چون شیوخ عرفا و علماء اتقیا بر منتهل العداوت پیش می آیند و این مبتدعان که پیشوا آمده اند نیز دعوی کنند که فلان در هیچ مقام نیست هکذا هر کدام ایشان

برنمضمون دعوے کنند اگرچه در حقیقت دعوے صادقند کقوله تعالیٰ وَقَالَتِ الْيَهُودُ
لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ ودر رساله
شیخ صدر الدین بخاری فرموده اند در اتحاد طریقها بین المشایخ کقوله وشرائط طریقه ثمانیه
جنیدیه وکبرویه را نیز باین چهار شرائط جمع کرده شد تا اتحاد طریقها بینهما معلوم شود و
تباین که جهلاء صوفیه گمان برده اند ساقط گردد الی قوله کل المشایخ قدس الله اسرارهم
فی الحق وبالحق باقٍ لاتباین بینهم والذین یتباینون یخرجون من الطریقة
جاهلون باسرارهم وهم قطاع الطریق ضالٌ ومُضِلٌ بین الخلائق نعم ما قال
بیت باخلق خدا مزاج عاشق ❊ چون شیر وشکر بود موافق ❊ انتهی کلامه واین
جهال لایعنی ازان خبر ندارند که رئیس طائفه صوفیه بایزید بسطامی هفتاد پیران را خدمت
کرده تا بهره یافته بعد ازان شایان پیشوائی آمده ایضا **نقلست** که حضرت سید علی
همدانی هزار وچهارصد پیران را دریافته وخدمت کرده بود تا از هر کدامی ایشان بهره
یافته وازان جمله سی ودو مشایخ کبار را اورا اذن داده تا بعد ازان دعوت می نموده وسه بار
از مشرق تا بمغرب در طلب مردان خدا قدم زده واین متمردان یک قدم از سرای خود بقصد
خدمت صاحبدلی بیرون ننهاده چگونه شایان پیشوائی آمده وبا آنکه روز چند در خدمت
درویشی بانواع خداع وفریب اقامت جاه بگذرانند چون ازانجا یکسو شوند در گوشه روند
و دعوی کنند که مارا اذن داده نعوذ بالله من الکذب والافتراء وازان خبر ندارند که اینجا طول
صحبت درکار است تا موصوف بصفات علیه شیخ خود گردد در علم وعمل **نقلست** از خواجه
معین الدین چشتی که چون بخدمت حضرت شیخ عثمان هارونی رسیدم دران اوان مارا
بمراتب شیخوخیت رسانیده اما بعد ازان مدت بیست سال خدمت شریف را بجا آوردم
چنانکه مصلا وتوشه برداشته در خدمت او میرفتم **واسامی پیران که مخبر سید علی**
همدانی اند این است اول شیخ محمود مزدقانی دوم اخی علی دوستی سیوم شیخ حافظ
چهارم اخی محسن پنجم اخی حسین ششم جبرئیل کردی هفتم شیخ خالد هشتم ابوبکر طوسے
نهم شیخ نظام الدین غوری دهم شیخ شرف الدین درگزی یازدهم شیخ اثیر الدین دوازدهم
شیخ نجم الدین همدانی سیزدهم شیخ محمود اذکانی چهاردهم شیخ محمد مشدی پانزدهم شیخ
عبد الله مطری شانزدهم شیخ علی مصری هفدهم شیخ مرد کرد وری هژدهم شیخ عمر برکانی

نوزدهم شیخ عبدالله سقانی بیستم شیخ ابوبکر جره بیست و یکم شیخ بهاء الدین مکنه بیست و دوم شیخ عزالدین ختانی بیست و سیوم شیخ برهان الدین ساغرجی بیست و چهارم شیخ شرف الدین منیری بیست و پنجم رضی الدین بیست و ششم شیخ سعد چشتی بیست و هفتم شیخ زین الدین محمد المغربی بیست و هشتم عوض علاف بیست و نهم شیخ ابوالقاسم محظوری سی ام شیخ عبدالرحمن مجذوب سی و یکم محمد بن محمود مجذوب سی و دوم شیخ حسن بن مسلم والیضا یکی از علامات الحاد و التحاد پیران زمانهٔ ما آنکه با بدان چندان باحسان و تلطف پیش آیند که با نیکان بل ایشان را احترام تمام نمایند و بنوازند تا دل شکسته و خاطر خسته نگردند چون جماعهٔ متمردان برخیزند مدح و ثنا او بر سائر آفاق برسانند که فلان کس لی شیخ فرد از افراد عالم را نمیر نجانند و ازین خبر ندارند که ترک آوردن فرضیت امر معروف و نهی منکر حرام است با آنکه از فروض اعیان است و ایشان خود را اعیان زمانه در دین و دنیا گیرند نقل است که مهتر عیسی صلوات الله علیه در غاری در رفت بقصد انقطاع از خلق اما حضرت جبار جهاندار وحی نازل نمود که اگر عبادت تمام اولاد آدم را بجا آری از تو قبول ندارم مگر آنکه با مردم باشی با دوستانم دوستی کنی و با دشمنانم دشمنی بضرورت بدر آمده بامر معروف و نهی منکر مشغول شد در بوستان شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمة آورده

ابیات

بگفتیم در باب احسان بسی — ولیکن نه شرطست با هر کسی
بخور مردم آزار را خون و مال — که از مرغ بد کنده به پر و بال
یکی را که با خواجهٔ تست جنگ — بدستش چرا میدهی چوب و سنگ
بر انداز بیخی که خار آورد — درختی تو پرور که بار آورد
مبخشای بر هر که او ظالم است — که رحمت بر و ظلم بر عالم است
جهان سوز را کشته بهتر چراغ — یکی به در آتش نه خلقی بداغ
هر آن کس که بر دزد رحمت کند — ببازوی خود کاروان می زند
جفا پیشه گان را بده سر بباد — ستم بر ستم پیشه عدلست و داد

و فی الردع علی اهل الهوی و البدع سکوت از امر معروف و نهی منکر با قدرت بر امر معروف و نهی منکر حرام است قال علیه السلام مروا بالمعروف و ان لم تعلموا به ایضا الامر بالمعروف من فروض الاعیان انتهی الحمد لله که این شرف امر معروف

ونهی منکر درین ایام فساد حضرت شیخنا را و فقیر را نصیب آمده چه در اخبار صحیح آمده
که جمیع اعمال نیک در جنب جهاد فی سبیل الله چون قطره ایست در دریا و جهاد در جنب
امر معروف ونهی منکر چون قطره ایست در دریای عظیم حضرت شیخنا را سند برین بوده که
اکثر اوقات در اطراف و جوانب ملکت می گشته با اهل هوا و بدعت بحث و جدال مینموده
خاصةً لله لا لاظهار الجاه و آن متمردان را شرمنده عالم می کرده و در میان عوام و خواص
اعلام صریح باواز بلند میفرموده که ازین متمردان احتراز نمائید و تبعیت نمائید تا هلاک
دارین نه گردید و افغانان این ایام را نیز سند برین بوده چه هر گاه که شیخ و عالم دران ایام
در میان ایشان پیدا شدی اگر از نظر حضرت شیخنا و امامنا و از نظر فقیر نگذشتی ایشان
اقوال و افعال او را قبول نکردندی بل بعضی کدخدایان اولس جمع شده مارا و آن نو
در آینده را از بهر بحث و امتحان احوال یکجا کردندی تا کیفیت احوال معلوم می شدی
تا روزی پیر عمر و پیر چالاک هر دو برادر از پیرا فغانان خطک درین حدود رسیده
بودند و مردم این دیار خواستند که ایشان را و حضرت شیخنا را یکجا سازند پس مخدومنا و امامنا
اندر وے ظاهر و باطن دریافتند که ایشان چه خواهند گفت وزه کاغذ را در دستارچه خود
پیچیده یکی از متعلقان خود داده و فرموده در زمانیکه من روی بجانب شما آرم شما این
را در مجلس اندازید تا بعد از حضور بهدیگر حضرت شیخنا سکوت ورزیده بقصد آنکه از جاهل بے
علم چه پرسیم بعد از زمانی پیر چالاک در دو با نو آمده چنانکه رسم جنیان و مفتریان هست گفته که
امروز از آسمان هفتم بلای عظیم بر زمین رسیده حتی که یک سر او بمشرق و سر دیگر او بمغرب بوده
هیچ میدانید که کجا رفته باشد حضرت شیخنا بر محض سفاهت و ضلالت او تبسم نموده فرموده
که نیامده و نه شما دیده این هنگام یار خود را اشارت نموده تا دستارچه را در میان مجلس نهاد
این هنگام حضرت شیخنا در تقریر در آمده که از زمین تا باسمان پانصد ساله راه هست و آسمان
نیز پانصد ساله راه پهنائی دارد و از آسمان دنیا تا به آسمان دیگر نیز پانصد ساله راه هست
و علی هذا القیاس هر آسمان پانصد ساله راه پهنائی دارد و پانصد ساله مسافت دوری
میان یکدیگر دارد پس تا به آسمان هفتم هفت هزار ساله راه می گردد چون نظر شما این مبلغ
بعد را دریابد درین دستارچه از روی ظاهر و باطن نظر کنید و بگوئید که چه چیز است آن جاهل
لا بهز بنا بر ضرورت کقول من قال بیت   وقت ضرورت چو نماند گریز

دست بگیر دسر شمشیر تیز + فرموده که درین میوه ہست از میوہای دنیا چون مردم باغ
بکشودند ذرۂ کاغذے را دریافتند تا آن جاہل بخجالت ہر دو جہانی خجل گشته درفته و علی
ہذا القیاس حضرت شیخنا در ابطال بحث و جدل اہل ضلال سعی بلیغ نموده و چون این فقیر ہا
ربانی بر جادۂ علم وے در آمده و بر سجادۂ شریعت مصطفوی ثبات یافته و بخدمت لیل و نہار
سفر و حضر شیخ مشرف شده این ہنگام در بعضے اکثنہ اگر حضرت ایشان ہمراه بوده ہم طریقه
بحث و جدال را با این فقیر سپرده چه او از استغراق شغل باطن فارغ نبودی و در بعضی امکنه بی
ہمراہی حضرت شیخ بحث و جدال مینمودم تا اکثر اہل ہوا و بدعت را نابود ساخته ہم از الفت
که اہل ہوا بتمامہم دشمن این فقیر آمده اند و الا ہیچ عداوت دنیاوی درمیان نبود الحمد لله که
تا نوبت موت برین مضمون استقامت دارم و مقیم خواہم بود انشاء الله العزیز المتعالی
القصه مدت دراز از روی نیاز بران آستانه غریب نواز نہاده بودم و از قید ماسوی الله بدرجه
اطلاق رسیده بودم چه حضرت ایشان دائم الاوقات در مراقبه و ملاحظه من بوده اند پس
چون طلاب زمانه بشرف لقاء او مشرف می آمدند در بدیہه از قید با من می رستند
کقول من قال بیت چو روی خوب می بینم خدایم یاد می گردد ‡ چو روی زشت می بینم لبسی فریاد میگردد
وقوله علیه السلام النظر الی حسان الوجوه عبادة امام محمد غزالی علیه الرحمة فرموده اند
که مراد ازین وجوه وجوه علماء اتقیا است چه ہیچ بحد حسن ایشان نمیرسد روزی چند از
حضور غافل ماندم بعد از شرف ملاقات حضرت شیخنا سبب ممانعت پرسیده گفتم دست خالی
بخدمت بزرگان رسیدن ادب نمی بینم حضرت ایشان اعراض نموده و فرمودند آنانیکه اسپ و شتر
و غیر ذلک از دنیا در نظر من میگذرانند و تحفه می آرند آنہا را من یار و مرید نمیدانم بل از ایشان نمیدانم
از واہب حقیقی تصور میکنم ولیکن احباب و اصحاب من کسانی اند که از من بہره برند و از احوال من
آگاه گردند الغرض چون دنیا سرای اقامت نیست بل مکان پر ندامت و حسرت و منزل رحلت است
در سال نہ صد و نود و یک رحلت بادولت نمودند و دنیاء دنی را از انفاس قدسیۂ خویش خالی
ماندند تا بعد از ان لشکرہای اکبر بادشاه بدین مردم توجه نمودند اما ہیچ وقتی حضرت ایشان در
میان این مردم قصد اقامت نداشته بل در ہر سالی بجہت بیرون رفتن می نموده ولیکن بحکم حکم
قید الماء اشد من قید الحدید و ہم ازان روی که حضرت شیخ سالار رومی ایشان را فرموده
بودند که مسکن شما در کوہہا خواہد بود پس بعضی چیزہا مانع می آمد و گاہی او لس جمع شده تضرع

وزاری می نموده که درهمین مال توقف فرمائید تاچه خواهد شد چنانکه رسم افغانانست
که مرد دلبند را بخوشی وناخوشی نگهدارند **والیضا** چون ماخذ شریف ایشان این خاک بوده
درین خاک وطن اقامت آخرت گرفته واین فقیر را نیز همین معامله مانع آمده **والیضا** درین
حدود و جوانب تقویت اسلام بر هیئت شریعت پاک پیغمبر علیه السلام دیده نمیشود تا توجه
آن بلاد رین حدود و اطراف اندک و بیش کلمات دین محمدی علیه السلام درین مردم رواجی دارند
چه این مردم ازان پس که بشرف خدمت حضرت شیخنا مشرف شدند حق را از باطل در
یافتند تا اگر به هوا نفسانیه تبعیت محظوظات شهوانیه و محبوبات شیطانیه آرند آخر
الامر رجوع بهمین عقیدهٔ سنت وجماعت هست می آرند وبعد از رحلت با دولت حضرت
ایشان تبعیت اولاد شریف ایشان اختیار کرده اند و همه از درگاه ذو الجلال آنست
که اهل بیت او را هرگز مائل بجانب هوا و بدعت نه کرده اند چه از اول تا به آخر آبا و جداً ایشان
همگی مستقیم جادهٔ شریعت محمدی آمده اند **والیضا** حضرت ایشان دریافته بودند که سبب ضلالت
سادات دوستی مرتضی هست بیشتر از خلفاء ثلثه و بالتفضیل نمودن مرتضی بر خلفاء ثلثه و با غرور
ورزیدن سادات بر نسبت و ترک آوردن اعمال هست پس این نوع عقائد را بر وفق عقائد
اهل سنت وجماعت هنوز در ایام طفولیت اطفال خویش را تعلیم نموده بودند و هکذا اولاد
ایشان این معامله دارند با اطفال خویش الحمد لله علی ذلک **نقلست** که چون ناصر خسرو علیه
الرحمة زنان را و مردان را جمعیت داده ذکر جلی می فرمایند خواجه از خواجهای ترک بدو نوشته
چونکه خلاف شریعت بجا آورده آتش را با پنبه جمعیت نمی باشد مگر بفساد یکدیگر که این هنگام حضرت
ناصر خسرو صندوقی تراشیده و پنبه و آتش را دران صندوق بالای یکدیگر ته بر ته نهاده روان
کرده و نوشته که نظر مردان این مقدار تاثیری دارد که آتش با پنبه فساد و عناد نمی ورزد
چون صندوق را بگشودند پنبه در لطافت خود برقرار بوده حتی که ذرهٔ از ذرهای او زردی
نیافته بود و آتش بر حرارت خود سوزان و تابان آمده پس این جمعیت مردم را شاید که کرامة
ایشان بدینجا رسیده باشد **ونسبت نسب حضرت شیخنا برین جمله بازمیگردد**
که حضرت ایشان بن قنبر علی بن سید احمد نور بن سید یوسف نور بن سید محمد نوربخش
ترمذی بن سید احمد بغیم بن سید براق بن سید احمد مشتاق بن سید شاه ابوتراب بن سید
حامد بن سید محمود بن سید اسحاق بن سید عثمان بن سید جعفر بن سید عمر بن سید محمد

بن سید حسام بن شاہ ناصر خسرو بن سید جلال گنج علم بن سید میر علے بن سید
عبدالرحیم بن سید محمود مکی بن سید محمد مهدی بن حسن عسکری بن سید علی نقی بن سید
محمد تقی بن سید امام موسے رضا بن امام موسی کاظم بن امام جعفر صادق بن امام محمد
باقر بن امام زین العابدین علی اصغر رحمهم الله اجمعین بن امام حسین شهید دشت کربلا بن
بی بی فاطمه زهرا منکوحهٔ مطهرهٔ علی مرتضی بنت سرور کائنات خلاصهٔ موجودات شفیع روز
حشر محمد مصطفی و حبیب مجتبی صلے الله علیه وسلم ✤ پاکا بادشاها که تصرف کل و جز
مخلوقات اسافل و اعلے در تحت حکومت حکم محکمهٔ تست قادرا ربا رحیما که مربوبات
ذرائر موجودات محتاج تربیت متین و مبرم تست امید از تصرف باکمال تو آنکه و از تربیت
بی زوال تو اینکه اولاد این بزرگان آخری و اولی را بر جادهٔ شریفه مطهرهٔ محمدی ثابت داری
و از او اوے باخرے بر عقائد سدائد اهل سنت و جماعت ثابت بری و در مادام اعمار دنیوی
ایشانرا برین عقائد ثباتے بخشی و از انفاس قدسیهٔ ایشان اموات اهل هوا را حیاتی بخشی
و از برکات عالی درجات آل و اولاد مذکورین و اولاد این فقیر را نیز برین اوصاف مذکوره مدعوه
موصوف سازی و بشرف علم با عمل بحلیهٔ عقائد سنیه بخلل مشهور عالم و معروف سازی
یا اله العالمین و یا خیر الناصرین برحمتک یا ارحم الراحمین چه فرزند ناقابل را موت از
حیات بهتر و گمنامی پدر از تبدیل نیکنامی بدنامی اولیتر کقول من قال **بیت**

فرزند لئیم طبع و بدکیش ✤ رنج پدر است و محنت خویش ✤ فرزند خوش است اگر خلف باد
ورنا خلفی بود تلف باد ✤ شیر را بچه همی ماند بدو ✤ تو به پیغمبر چه میمانی بگو

از ایام طفولیت یاد دارم که مادرم بعد از ادائے خمس صلوات دعا با اخلاص بر نحجله
اختصاص نمودی یا آله العالمین اولادم را بر جادهٔ شریعت و سیرت آدمیت برخوردار
بخشی و الا در ایام طفولیت که گناه و معصیت نه کرده باشند شرف سعادت موت ارزانی
فرمائی پس در خوردی در باطن خویش از مادر با شکوه بودیم و در بزرگی چون روایت برین
مضمون در نظر در آمد که این دعا از واجبات مادر و پدر است دعاء مادر را بر خود فرض گردانیدیم
چه سبب وصول این فقیر بدین رتبه و درجه از اجابت آن دعاست الحمد لله علی ذلک

تذکرهٔ سیوم در توضیح احوال خسارت مآل ابتدا و انتها شقیا این ایام که اعداء
دین پاک محمد علیه السلام آمده لعنهم الله علے الدوام کسانی اند که از کثرت ازدحام نا تمام ایشان

تذکرهٔ سیوم

کلام تعالی بمقام محمدی بحد صدق رسیده کما قال علیه السلام ان الدین بدأ غریبا و
سیعود کما بدأ فطوبا للغرباء واز غایت تغلب اهل هوا بر اهل خیر ساکنان آستانهٔ
طریقهٔ شریفهٔ سنت و جماعت بحد غربت رسیده کما مر یعنی چنانکه در زمان ابتدا ظهور نبوت
بران حضرت ارکان فتوت و در اوان انشا نزول وحی لی منت بران سرور بارتبهٔ دین پاک
سید المرسلین بحد غریب بوده واز نصرت ناصران اهل دیانت بغایت بی نصیب بوده که هیچ
کدام از مؤمنین و مؤمنات اظهار احوال خیر مآل خود ها را در میان یکدیگر جهرا روشن نساختی
بل طریقه محبت اهل دین و دیانت و اظهار عقائد سنیهٔ اسلامیه را بر یکدیگر خفاء در باب حصے
پس در دور پسین که زمان انقراض نور نبوت سید المرسلین و غالب آمدن ظهر کفر بر طور دین
باشد نیز غربت دین و اهل دین بحد اول رسد نعوذ بالله من الحور بعد الکور چه از تغلب اهل هوا
و اهل اعتماد بر سنت مصطفی صلی الله علیه وسلم کلام حق را و حق مطلق را جهرا و جلا نتوانند بر
اهل اعصار و ساکنان دیار خود ها کما حقه رسانیدن و پردهٔ کلام ناحق و خوردهٔ کفر مطلق را
کما ینبغی دریدن و ظاهر گردانیدن چه اهل ضلال مؤمن موحد را بعداوت و هلاکت پیش آیند
اکثر اوقات عزت او را به حقارت بدل کنند بل مؤمن موحد را کافر تصور کنند و عالم حق گوی
را مضل و شیطان گویند حتی که کشتن و رنجانیدن او را از جملهٔ غزا و جهاد فی سبیل الله میگیرند
و برین رنجانیدن امید جزاء جزیل اخروی میدارند چنانکه دیده میشوند از متمردان این ایام
و از اتباع این فقیر زهی اوضاع دیگر گون و نوبت بوقلمون که این مردم دون کفر را اسلام
دانسته و اسلام را کفر گرفته اند نعوذ بالله من الطریق المغضوب علیهم و در دلیل العارفین مسطور
است علامت شقاوت در دنیا کردار بد کردن و چشم نیکی داشتن است آنچه حق است از روی
تحقیق چنانکه بر جهودان و ترسایان راه راست پوشیده گشته اکنون بر متأخرین این امت
همچنان پوشیده مانده چه از غایت عناد و فساد عنان از دست علماء اتقیا در ربوده
و بدست اهل بدعت و هوا داده خود ها را با صحاب فترت مانند ساخته امید نیست که ایمان
بسلامت برند اما سر دفتر این کفاره و سر حلقه اهل انکار از طریقهٔ شریفهٔ شریعت محمد مختار درین
دیار پیر تاریک است چه از فتنه او جهان بفساد پر شده و بیان مانده با اهل علم و صلحا و عرفاء
مؤمنین و مؤمنات بعناد برآمده اند کما سنبین ان شاء الله العزیز المتعال القصه بدان
ای فرزند که آن بیوند وا سے بضعه بهره مند در حد و قند هار موضعیست کالی کرم نام
چند قبائل افغانان چون اورمر و الصاری وغیره در ان متوطن اند آنا سماع است از غیر دم

که انصاری اصلا افغانان نمی باشند بل بعضی قریش میخوانند و بعضی از اولاد لوط
پیغمبر علی نبینا و علیه السلام میدانند و غیر ازین چیزے دیگر نیز میگویند چون در عجم انساب
مختلط آمده و تفریق نمانده حقیقة انساب معلوم نیست اما اکثر این مردم اهل صلاح
و اهل علم میباشند اما چون هدایت باری تعالی موقوف بر انساب نیست چه کثیر
اولاد پیغمبران کافر شده و از شرف اولادی بدر رفته اند کقوله تعالی اِنَّهُ لَیْسَ مِنْ اَهْلِکَ
و ایضا شرف راهی است رهت موقوف بر صلاح و زهد و عبادت نیست چه قصهٔ شیخ صنعان
را شنیده باشی که در ریاضت چه جهد ورزیده و کافر رفته و این پیر تاریک نیز در بدر
احوال چه ریاضت اختیار کرده بود آخر الامر بکفر دور افتاد و ایضا سعادت صراط المستقیم
موقوف بر علم نیست چه شنیده باشی که بو علی سینا امام اهل منطق بنهایت علوم رسیده
بود آخر الامر رفت و این بایزید نیز قدر تحصیل کرده بود بل هدایت باری تعالی موقوف بر
فضل و عطای اوست و انقیاد بنده بر اوامر و نواهی محمد مصطفی است بلا بحث و جدال در ان پس
ازین مردم انصار شخصے بود عبد الله نام اهل علم و صلاح مدرس آن دیار بود و یکے از تلامیذ
خود ملا پاینده نام را بجد بکمال رسانید حتے که اهتمام درس گفتن را بدو سپرد و او را خلیفه
گردانیده و چون از تاریخ هجرت نبویه علیه السلام چند از نهصد گذشته یکے از فرزندان
خویش بایزید نام را نیز بدو سپرده تا تعلیم و تعلم کما ینبغی بجا آرند مدتے ملا پاینده جد
و جهد نموده او را بجد اعتدال علوم رسانیده و چون این بایزید ببلوغ رسیده با جماعت
تجار بسمرقند رفته بر قدر وسع مال خود اسپان تجارت آورده بعد ازان بهند توجه نموده
چون در موضع جلندر رسیده زنی را خواسته از مردم افغانان لودی شمسی نام اما با ملا
سلیمان او را ملاقات افتاد و بعد از صحبت روزی چند او را کافر مطلق گردانید و مجالسة
جوگیان نیز اختیار کرده و عقیدهٔ تناسخ و اوتار جوگیان را در دل خود متمکن ساخته و چون
پسر کلان او شیخ عمر متولد شد بعد ازان روی بوطن خود نهاده بعد از مدت کفر خفی خود را
دران میان باظهار رسانیده و پدرش و برادرش قصد کشتن کرده زخم کاردی بدو رسانیده
حتی که مرده تصور کرده در بدیهه توبه بجا آورده و بتجدید ایمان مقر آمده آخر الامر چون ازان
رسته و صحت یافته گریخته از راه کابل به ننگنهار درآمده روزی چند را در خانه ملک سلطان احمد
مهمند گذرانیده اما چون این ملعون مرد زیرک و تیز فهم بوده در امور دنیا دریافته که این مردم

که این مردم بگفتار بیدار من غرور نخواهند. ورزیدچه همه مردم سنی و دینی اند ازان
بجانب پرشور بدر رفته درمیان مردم غوریخیل قبیله خلیل مقام و منزل گرفته آوازه
پیری در داده تا سائر عوام ایام چون مردان و زنان و جوان و دختران در مجلس او
جمع می آمدند و کلمات کفر و الحاد او را بگوش میکردندی چون شخصے را معتقد خود میدید
او را خلوت می فرمود تا بالکلیه از اعتقاد اسلامیه آن ضعیف دین را بدر می برد چه مرد را
بازن یکجا خلوت میداده تا بهواے نفسانیهٔ ایشان بر عقائد سنیه و امور شرعیه غالب
می آمد زیراکه نفس مؤمنین و مؤمنات محبوس شریعت است و هوای نفسانی را با و مخالفه
و مجادلهٔ و شریعت در دنیا بر عوام از شده اند می نماید نه بر خواص که علماء اتقیاء باشند چه شریعة
بتمامه حسن است و حسن را اهل خرد قبیح نمیگیرند پس هر که بندی را از بند نجات بخشد هر آئینه
آن کس از دوستان جانی و محبان دوجهانی وے می گردد و هم ازین جاست محبت
بیغایت مریدان زمانهٔ ما پیران مبتدعان خود را زیراکه در حین مجادله هواء نفسانی با شریعة
ربانی ایشان جانب هواء را تقویت میدهند پس اهل هوا که مریدان اشقیا باشند
از روی هوا ایشان را دوست میگیرند نه از روے سنت چه اگر محبت ایشان بر طریقهٔ
سنت بودے نه بحد بودے که گاهی پیران خود را خدا می گویند و بعضے پیغمبر میگویند
و بعضے مهدی میدانند و بعضے مامون از خوف خاتمه و اهل جنت یقین میدارند و برین
معتقدات کافر میگردند چه محبت بیغایت است در حق خاتم پیغمبران محمد علیه الصلوة والسلام
نیز ممنوع آمده کقوله علیه الصلوة والسلام لا تُطْرُوْنِی کما اَطْرَتِ الیهود عیسے
بن مریم و قولوا عبد الله و رسوله القصه آن خلوت ایشان شبکهٔ منهیات و سفاح
می آمده نه کلبهٔ ریاضت و فلاح چه هوا در نفس آدمی چون آتشی است در سنگ و قربت صورے
مرد بازن همچو فولادی است که بزودی آتش را از سنگ بدر می آرد و چون مریدان خود را ذکر
خود را پوشیده می فرمودی هر کدام از افغانان و هندوان را هم بزبان ایشان سخن کفر
و الحاد می نمودی که این ذکر است و در زمان ذکر دادن شرط کردی که این را هیچ فردی
از افراد زمانه بیان نکنید چه دانسته بود اگر علماء را ازین سخن ناموجه اطلاع شود هر آئینه بر عیب
من مطلع کردند و مرید را از متابعت من بر بایند پس بعد از خلوت آن جاهل بے تمیز کافر مطلق
می آمد چه محائلات و همیه و دلائل عقلیه در اعتقاد او متمکن می آمد و از نقلیات شرعیه و منقولات

ائمہ متنفر می گشتہ و در مذہب اباحت درمی آید کفر اول این متمردان آنکہ کل اشیاء موجودہ
را خدا میگفتند و مخلوقات صوری را ذات خدا میدانستند نعوذ باللہ من الکفر والالحاد
درجواب میگفتم ای جہال لایعقل و ای حمقا غافل ہستی شما بسنگ و کلوخ مانند نیست
کہ از خود و از غیر خبر ندارید و ہستی شما بہ گاو و خر مانند نیست کہ عقل ممیز میان خیر و شر ندارید
وچون در خیر و شر دنیاوی جہد بجدے میکنید کہ جان می کنید و خون می خورید درینجا نیز
تامل و تفکر باید کرد کہ اشخاص صوری واین اعیان ظاہری پیش ازانکہ نبودند خود بمرتبہ صورت
وظہور رسیدند و یا غیرے ایشان را رسانید اگر غیر ایشان را صورت بستہ و بظہور آوردہ
ہر آئینہ آن غیر را ما خدا می گوئیم واگر از نیست مطلق خود بہستی مطلق آمدہ اند بلا ایجاد
غیرے پس آن قدرت متوہمہ کہ شما درحق ایشان اثبات میکنید اکنون موجود ہست یا نہ
اگر بانتفاء آن قدرت وسلب آن رتبہ قایل میگردید این محض سفاہت شما باشد چہ در
زمان عدمیت محض بحسب قدرت خودہا را بمرتبہ وجودیت رسانیدہ بعدہ از وجود قدرت
ایشان را کہ از ایشان ربودہ واگر ببقاء آن قدرت قائل اید پس قدرتیکہ در زمان عدمیت
صورت بخشی کند در زمان وجودیت چون صورت بخشی نکند شاید و باید کہ اشیا مختلف را
دریک زمان و آوان پیدا بیارد و یا ہر کدام این صورتہا دربدیہہ بحسب مشیت خود بمراد
خود برسند باآنکہ ہیچ فردے از افراد عالم بحسب مشیت خود بزودی زود بمراد خود نرسیدہ
زیراکہ اگر اینچنین بودی پس فقراء دہاقین را ارادہ بران ہست در حالت مخمصہ کہ ہم در
وقت زراعت کاشتن محصول زراعت بدست آید اما چون ارادہ باری تعالے
بران رفتہ کہ تا مدت ماشاء اللہ نگذرد و یا بگذرد اما از فضل باری تعالے آب نرسد دانہ بدست
دہقان نیاید و ایضا ہر کدام از لشکریان را ارادہ بران ہست کہ در انعام و اکرام سلطان
ہیچکدام ازو منعم تر و مکرم تر نباشد و درین باب جہد تمام کند اما چون ارادۂ باری تعالے بران
نرفتہ میسر نمیگردد باآنکہ درین اندیشہا سوختہ و بناوک احتیاج و اشتیاق دوختہ رفتہ اند
چنانکہ اکبر بادشاہ تمام مملکت ہند در دست او بودہ و درین باب فرمودہ بیت
عمرے کہ نشد صرف سمرقند و ہریو ✤ افسوس کہ در آگرہ ویران بگذشت
وایضا ہر کدام از پیران زمانہ ارادہ بران دارند کہ تمام مردم از معتقدان ما گردند اما
چون ارادہ باری تعالے بران نرفتہ معتقد نمیگردند چنانکہ پیر تاریک درین حسرت مردہ و بدوزخ

ف جواب کفر اول بترارید

رفته **وایضا** هرکدام از انبیاء را نیز این اراده بود که تمام اولاد بنی آدم مسلمان کردند اما
چون ارادهٔ باری تعالی نرفته مسلمان نشدند و اگر این صورتها بر ایجاد غیر قدرت ندارند و یا
در غیر خود تصرف کردن نمیتوانند پس چون بر خود قدرت دارند و در خود تصرف کردن میتوانند
از ان رو که از عدم محض خود را بوجود آورده اند پس اکنون چون هرکدام ازین صورتها ضعیف
و شریف بر هستی خود محبت بیحد و شفقت بیعد دارند باید که خود را بمردن ندهند و هستی خود را
به نیستی بدل نکنند و دلیل بر محبت آنکه اگر تمام دنیا در ملک یکی باشد و بدان خود را از مرگ
خریدن ممکن باشد همگی را فداء خود کنند **وایضا** از جای قتل و ضرب هرکدام از صورتها احتراز
تام دارد و الا پیر تاریک را در زمانیکه محسن خان غازی در جنگ نهار شکست داده چون پیاده
گریخته و بکوه سوار شده و از غایت تشنگی جگر او سوخته و بعد از مدتی هم ازان سبب مرده
و یا سوار شده و یا در تمام عمر چهار مردم را به چوگی گرد بر گرد سر خود می نشانده تا خود را از دزد
و دشمن نگهداشت پس چون هیچکس این صورتها را در حالة وجودیت این قدرت میسر نشده
در حالة عدمیت اولی که ایشان را قدرت نباشد و چون سلب قدرت ایشان بدلائل راجحه ثابت آمد
هر آئینه نیست ایجاد کنندهٔ این صورتها و تصرف کننده درین چیزها مگر غیر ایشان و آن غیر را الله تعالی
میگوئیم **وایضا** آن قدرت ممکن که درین چیزها معاینه کرده می آید آن نیز بایجاد الله تعالی در ایشان
موجود آمد و آن قدرت است که بر وفق توفیق باری تعالی در عمل آید نه آنکه خود عامل باشد **وایضا**
آنچه انبیا و اولیا و اعداء را معجزه و کرامات و استدراج می باشد آن از تصرف ایشان نیست بل از
امور اتفاقی است که ارادهٔ ایشان با ارادهٔ باری تعالی موافق می افتد و اگر ایشان را تصرف بودی خود را
بمردن ندادی و اگر انبیا و اولیا بمردن راضی بودی فرعون راضی نبودی چه دعوی خدائی
میکرده با آنکه در دنیا رود نیل بارادهٔ او پیدا شده بود و علی هذا القیاس دلائل نقلی و عقلی
را اکثر من ان یحصی بر ایشان حجت می آوردم اما اکثر از دلائل عقلی بکار می آمده چه این کفار
بی اعتبار از دلائل نقلی انکار تمام میداشتند اما ازان رو که در تفسیر مدارک مسطور است که
کافر هر یک صورت و هیئت قرار و مدار ندارد هر سخنی که موافق طبع هواء ایشان باشد آن را حجت
میسازند چون در یک تقریر فرو مانند کفر دیگر اختیار میکردند و می گفتند که ما صفات خدائیم
چنانکه روزے مارا با خلیفه این ملعون ملاقات افتاد شیخ پائنده نام بجدی در کفر آرام
گرفته در ادان اسم خسیس آن لعین را جهرا می گفته و چون افغانان مسلمان را با خود نبرده بودم

و آن لعین با جماعهٔ متمردان خویش بوده اولاً مصلحت قتل بحضور من درمیان نهاده آخر
الامر مصلحت بران افتاده که اول بحث و جدال او را معاینه کنم بعد ازان بر وفق ارادهٔ خود
عمل کنیم تا فرمودند که هرچه داری بگو و این فقیر از انجا که بکدلی صاحب لا لست خدا شاهد حال است
که در هیچ زمان هیچ اوان از ضرب و قتل ملحدان و مبتدعان زمانه نترسیده و فرار نموده بل
شهادت مقبوله را از الله تعالی با دعیه مقرونه باجابت طلب میدارد والحمد لله علی ذلک
تا بعد ازان در تقریر در آمدیم و فرمودیم که شما چون خود را صفات باری تعالی میدانید این کفر تمام
شما است آن کفار بیدار از انجا که از روش جهل و سفها است بیکبارگی غوغا نموده که ما خود را
ذات خدا میدانیم و شما از مرتبه صفاتیه نیز بدر می برید گفتیم بر وفق مدعا خود دلیل نقلی دارید
یا دلیل عقلی گفت دلیل نقلی اینکه اِنَّ اللّٰهَ مَعَ کُلِّ شَیْءٍ مُّحِیْطٌ ۝ و عقلی آنکه حق تعالی
دریا است همه چیزها را گرفته گفتیم ای جماعه متمردان جمله قرآن دوازده لکه و سیزده هزار و صد
و سی حروف مقرر آمده و ایضاً عدد حروفات تهجی و عدد کلمات او جمله در تقریر و تحریر آمده اند
چون شما یک حرف ازان جمله کم ساختید و کلمهٔ علی را بکلمهٔ مع تبدیل داده اید کافر شدید زیرا که
کلمهٔ علی سه حرف است و کلمهٔ مع دو حرف و اینجا اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ مُّحِیْطٌ ۝ بوده
وار داشت نه مع گفت پیر ما بران رفته که محمد صلی الله علیه سلم اینجا فراموش کرده و غلط خوانده
کلمهٔ مع را به علی تحریر نموده و ما را ازان یاد آمده نعوذ بالله من الکفر الصریح گفتیم ای جماعهٔ سفها
و ای طائفهٔ حمقا این تقریر شما را و پیر شما را بحد کفر رسانیده بود دلیل نقلی آنکه قال الله تعالی
سَنُقْرِئُکَ فَلَا تَنْسٰی حق تعالی نسیان قرآن را از محمد علیه الصلوة و السلام نفی فرموده
و انکار قرآن کفر باشد **نقلست** هر که گوید که فلان فرشته غلط شده و یا عزرائیل غلط
شده روح فلان قبض کرده و یا جبرئیل غلط شده کافر گردد چه فرشتگان پیغمبران خدا اند
و از پیغمبران خدا غلط آمدن نمی باشد پس هر که پیغمبر را بغلط شدن نسبت کند کافر گردد و عقلی
آنکه هر که از ارباب تصنیف باشد او نیز چون تصنیف کند کرات و مرات صحیح و سقیم آنرا مطالعه
میکند و بجا صحت میرساند آن هنگام بمردم میرساند پس محمد علیه الصلوة و السلام با آنکه کرات و مرات
قرآن را می خوانده چرا این سخن را در نیافته و یا آنکه الله تعالی عالم السر و الخفیات است وحی نازل میفرمود
و محمد علیه الصلوة و السلام را از نسیان خود اطلاع می بخشید و ایضاً پیر شما این سخن را بقوه علم
دریافته و پیغمبر عم بوحی جبرئیل دانسته اگر بقوهٔ علم بود خلفاء راشدین و ائمه دین را بودی که

علم پیر شما بعلوم ابنا جنس ما نمیرسد زیراکه در هر دعوی او راهزیمت بدلائل عقلی و نقلی میسانیم
چه جاے انکه بعلوم عرفا سلف نسبت کرده آید و اگر بوحی جبرئیل میگویند کافر میگردید بدو
دلیل نقلی آنکه قال الله تعالی مَا كَانَ مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلٰكِنْ رَّسُوْلَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ
النَّبِيّٖنَ پس چون محمد علیه السلام خاتم پیغمبران آمد وحی جبرئیل منقطع گشت و انکار از قرآن کفر
باشد چه بعد از محمد علیه السلام دعوے پیغمبری کفر است و در عقیدهٔ ابو معین نسفی آورده
هر که بعد از محمد ع م دعوی پیغمبری کند کافر گردد و اگر شخصے دیگر بدو معتقد شود آن نیز کافر گردد
و اگر شخصے درین امور مشکک آید او نیز کافر گردد و عقلے آنکه پیغمبرے در زمان جواز نبوت بلا
اقامت معجزه ثابت نیامدے و یکی از معجزات ذوالبرکات محمد آخر الزمان آن بوده که هرگز در
جنگ گاه خود از دشمن نگریخت و پیر شما از دست محسن خان غازی پای پیاده بکوه بر آمده
و ایضا محمد علیه السلام سی و سه بار مهتر جبرئیل علیه السلام را بر منکران ظاهر گردانیده یعنی بر
صورت و صفت خود فرود آمدے بالهای مبارک او از مشرق تا بمغرب رسیده تا که جمله بنی
آدم از مؤمن و کافر معاینه کرده بچشم سر میدیدی پیر شما چرا یکبار ظاهر نساز و غیر ذلک معجزات
پیغمبر آخر زمان از حد و عد خارج اند پیر شما چرا یک معجزه پیدا نیارد و اگر چیزے از خوارق
عادات از و ظاهر شود آن استدراج و مکر الهی باشد در حق او نه معجزه و اگرچه بر مثال معجزه
چیزی بیارد هم پیغمبر نگردد چه نوبت پیغمبری بر محمد آخر الزمان مقرر آمد و بعد از و این دعوی منقطع
گشت هر که دعوے کند کافر گردد القصه گفتیم تاویل آیت کریمه آنکه احاطهٔ او بر حسب علم و قدرت
اوست نه آنکه عین چیزها آمده و چون شما فرمودید که حق تعالے دریا هست و همه چیزها را گرفته بدین
تقریر هر دو دعوی شما باطل آمد یکے آنکه تمام ظهورات صور را ذات باری تعالی میگفتید و باز خود
فرمودید که الله تعالی همه چیزها را گرفته پس ثنینیت میان الله تعالی و میان اشیا ثابت آمد و غیریت
میان خالق و مخلوق محقق گشت چه گیرنده و گرفته شده واحد نمی باشند عقلاً و طبعاً و نقلاً چنانچه
اگر دست راست شخصے دست چپ را بگیرد و اینجا نیز اثنینیت و غیریت ثابت می آید چه دست
راست غیر دست چپ هست و اتحاد گیرنده و گرفته شده وقتی باشد که دست راست خود را بگیرد
و یا دست چپ خود را بگیرد و این ممکن نیست و دیگر آنکه اشیا را صفات باریتعالی میگفتید بدین
مضمون که گرفته شده او بند نیز این قول شما باطل آمد و مثال بطلان قول شما آنکه یکے از شما
دست این فقیر را بگیرد بقوت تمام خود اگر من دست خود را از و خلاص کردن نتوانم صفت

من مغلوب باشد وصفت او غالب پس صفت غالب از وزائل نشود و لیکن مغلوب
متحد نه گردد چه اگر با مغلوب متحد آمدی مغلوبیت از و برفتی و او را نیز غالب میگفتندی و صفت
مغلوبی از من جدا نگردد و با غالب متحد نه گردد چه صفت قائم بموصوف میباشد و از موصوف
جدا نمیگردد پس اگر الله تعالی همه چیزها را گرفته همان گرفتن صفت او آمد و گرفته شده
غیر او ذات و صفات او آمد چون تقریر بدینجا رسانیدم ملعون ازین سخن فرار نموده گفت
که صفات ذاتیه نمی باشم بل صفات فعلیه گفتم از ینجا نیز خواهی گریخت انشاء الله تعالی
چه حقیقت این کلام از مثال معلوم خواهد گشت گفتم ای جماعه سفهاء چون همه شما پیش خلیفه
خود سر فرود می آرید در و وصف زائد بر شما می باید و صفت زاید همین که درویش است
در زعم شما و درویشی را بر هانی باید آنکه کرامتی بیارد آبی را درین آوان و درین مکان
پیدا سازد تا همهٔ شما را در کار آید از روی خوردن و استعمال و غیر ذلک پس شما آنرا
آب خواهید گفت با آنکه در حقیقت آب است و یا کرامت خواهید گفت که از صفات
فعلیه اوست و یا درویش خواهید گفت که از صفات ذاتیه اوست و یا پاینده
خواهید دانست که ذات اوست گفت این از کلمات شریعت است شریعت را بشما
سپرده ایم گفتم کافر مطلق آمدید چه هر آن طریقت که مخالف شریعت باشد کفر است
اما آن عقائدی را که شما آنرا طریقت تصور کرده اید از ان تقریر نمائید اما چون اراده
باریتعالی بران رفته چه هر گاه که این فقیر را در مادام عمر با ملحدان و مبتدعان بحث افتاده
البته آن ملحد بمرتبه تنگی و گوری رسیده حتی که شرمندهٔ عالم گشته آن ملعون نیز شرمنده
آمد و دم زدن نمیتوانست آخر الامر یکی از اقویاء مردم یوسفزئی حاضر آمده فقیر را از ان
سگان بی ایمان خلاص کرده نصیب مؤمن موحد این است که حق تعالی را بذات و
صفات بشناسد تا از عرفاء مخلص گردد و در معرفت بی کیفیت باریتعالی لغزش نیابد
و ایمان بسلامت برد چه اکثر عوام ایام بل بیشتر مقتدای ناتمام بسبب خوض ایشان
درین بحر بی پایان از عصمت ایمان بیرون رفته اند و بحد کفر رسیده اند زیرا که درین
باب اعتماد بر نقلیات می باید نمود نه بر وهمیات و مخائلات عقلیه و این متمردان عقل را رهبر
سازند و چون عقل مخلوق است از ادراک خالق قاصر می آید و از نقلیات بدر می روند البته
بحد کفر در می افتند پس ذات باریتعالی که عبارت از وجود اوست قدیم باید دانست و قدیم آنرا

گویند که اول او را ابتدا نباشد چه اگر قدیم نبودے حادث بودی یعنی نوپیدا بودے
و نوپیدا را کننده می باید پس اگر خدا را کننده بودی هرآئینه خدای آن بودے که پیدا کننده
این دویم است نه این پیدا کرده است والیضا وجود او را بر مکانی نباید دانست چه اگر
بر مکان بودے هرآئینه محدود بودے و محدود را حد کننده می بایستے پس محدود خدائی را
نشاید و نیز متمکن بر مکان محتاج آن مکان میباشد و محتاج خدائی را نشاید و نیز اگر بر مکان
بودی او را جهة بودے و هرکه بر جهتی باشد محتاج جهة دیگر باشد و از آن جهة دیگر بیخبر از
تصرف کمال در آن جهت دیگر عاجزتر باشد چنانکه سلاطین ایام را تصرف حکومت در
امکنه بعیده کما ینبغی میسر نیست پس محتاج و بیخبر و عاجز خدائی را نشاید والیضا وجود
او را در چیزے نباید دانست چه چیزے که در چیز باشد محجوب باشد و محجوب خدائی را نشاید
و نیز هرچه در چیز درآید آن محدود باشد و محدود را حد کننده باید والیضا هیچ چیز را در
وجود او نباید دانست چه هرچه در چیزے درآید مجوف باشد و مجوف خدائی را نشاید زیرا که
مجوف را جوف باید و ظهر باید و موصوف این صفات و اوصاف را صورت میباشد و صورت را
صورت کننده میباید و صورت را بخدائی نسبت کردن کفر باشد پس آنچه بعضے جهال زمانه
خدائے را بر عرش میگویند و یا در آدمی میدانند و یا آدمی را در خدای یقین کنند و یا
خدای را صورت اثبات کنند و یا خدا را مانند و مثال پیدا آرند برین جمله اعتقادها کافر
گردند و خدا را مثل و مثال و مانند نیست چه مثل و مثال همیان دو صورت میباشد و خدا را
صورت نیست والیضا صفات باریتعالی را قدیم میباید دانست چه اگر صفات قدیم
نبودے پس حیوة و علم که از صفات ذاتیه اوست بعد از موت و جهل بودی نعوذ بالله
من ذلک و موت و جهل از صفات مخلوقاتست که مخلوق را غیرے باید که حیوة بخشد
و علم آموزد پس موت و جهل را بخدا نسبت کردن کفر است و صفات باریتعالی را بحسب اسناد
عقلی دو قسم قرار داده اند قسمی را صفات ذاتیه گویند چون حیوة و علم و قدرت و ارادت
و سمع و بصر و کلام و غیر ذلک آنچه ذات او را بدان بستایند طبعاً و قسمی دیگر را صفات
فعلیه گویند چون رب و خالق و رازق و محیی و ممیت و معز و مذل و غیر ذلک آنچه ذات او را
بدان بستایند ملکا اما در حقیقت هر همه قدیم اند چه اگر قدیم نبودی پس صفت خالق را از
کسی دیگر دریافته بودی و این اعتقاد کفر است و این اعتقاد نشاید کرد که پیش از ایجاد خلق

او خالق نباشد زیراکہ خیاط را در زمان خیاطت خیاط میگویند و پیش از زمان خیاطت و بعد ازان نیز خیاط میگویند چہ این ہنر در وقائم است پس این چیزہا نہ ذات خدا آمدند ونہ صفات خدا بدلائل وارده بل مخلوقات خدا آمدند وآنچہ بعضے جہال گویند کہ ما صفت خدا نہ ئیم بل صفات خدائیم این از سفاہت وحماقت ایشان ہست چہ درین ہر دو کلمہ ہیچ فرق نیست مگر اینکہ صفت واحد ہست وصفات جمع صفت ہست وچون این ملعون از اثبات این دلائل معقولہ فرو می مانند کفر دیگر را پیش میگرفتند کہ ارواح ما خدا است نعوذ باللہ من کفرہم در جواب میگفتیم کہ ارواح ہمہ حیوانات یکی است ویا ہر کدام را علاحدہ ارواح ہست اگر ہمہ را یک میدانید پس در زمان خواب رفتن یکے شاید کہ ہمہ عالم بخواب روند چہ ارواح در زمان خواب از جسد بیرون میرود ویا در وقت مردن یکے شاید کہ ہمہ حیوانات بمیرند وچون نہ چنین ہست پس ثابت آمد کہ ارواح بسیار اند پس خدایان شما بسیار آمد باآنکہ شما نیز بر یگانگی اللہ تعالے اقرار می کنید ایضا چون ارواح خدا است در زعم شما چرا بجبر واکراہ از جسد بیرون آوردہ میشود از دست فرشتگان شاید کہ چون برین جسد محبت دارد بیرون نرود ودلیل بر محبت ارواح آنکہ ہر کہ در خواب بیم وہلاک را در خواب معاینہ کند چندان گریزد ہم در خواب کہ در تقریر نہ آید وآن گریز وہیبت از ارواح ہست نہ از جسد چہ جسد در خواب ہست وبعضے ازین متمردان میگفتند کہ در ما ذرۂ خدا است در جواب میگفتیم چیزے کہ ذرہ ذرہ شود نقصان یابد ونقصان شوندہ خدائی را نشاید وعلی ہذا القیاس در مادام عمر با این طائفہ کفار بحثہا وجدلہا می کردیم ومی کنیم تا ہر کرا اللہ تعالے ہدایت بخشیدہ از متابعت این متمردان مجتنب گردیدہ ومیگردد وہر کرا ہوا ء نفسانی نصیب آمدہ واغواے شیطانی در پی افتادہ ہر چند در دلائل نقلی وعقلی جہد بیشتر می بریم کافر تر ومنکر تر می آید چنانکہ بعضے کفار بمجرد شنیدن کلام عالی مقام رسول اللہ صلعم وبعضے بمجرد دیدن جمال باکمال رسول اللہ وبعضے بدریافتن معجزہ شریفۂ رسول اللہ بشرف ایمان مشرف می شدند وبعضے بمجرد شنیدن کلام ذوالاحترام رسول اللہ وبعضے بمجرد دریافتن معجزہ عزیزہ رسول اللہ می رمیدند وہر چند معجزات بابرکات حضرت خیر البشر علیہ اکمل التحیات والتسلیمات را بیشتر معاینہ می کردند ہنوز کافر تر می گشتند پس ہمین معاملہ

ابطال در حق ذات وصفات

روے داده درین ایام متمردان اهل ایاس ابا این فقیر حق شناس و این ملعون پیر
تاریک هم دعوے خدائی میکرد و هم دعوی پیغمبری و این از نتیجه نگین خاتم او
معلوم می گردد چه در نگین یک خاتم نوشته بود سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْبَارِی جدا کرد عالم
نوری از ناری بایزید الصاری درینجا اضافت ربوبیت بخود کرده چه هادے
المضلین درینجا اضافت نبوت بخود کرده چه هادی المضلین صفت پیغمبر آخر زمان است
و این لعین را اگر مضل مؤمن خطاب می آمدی جائز و مناسب بودی چه او امر شرعیه چون
صیام و صلوٰة و حج و زکوٰة وغیر ذلک عوام را بدر می برده بر منهیات شرعیه چون حرام خوردن
و خون ناحق ریختن و براه زدن و مسلمان را تاختن و زنا کردن و زنان بیگانگان را وطی
کردن بی نکاح شرعی حلال دانستن و خمر خوردن و ریش تراشیدن و سب انبیأ متقدمین
دادن و عداوت علم و علما ورزیدن و علمأ اتقیأ را کشتن وغیر ذلک مرتکب میسازد
زهی دلی بی دیانت که ضلالت را هدایت خطاب فرموده و زهی مردم سفیه و غبی
که بر خدائی و پیغمبری او اقرار میدارند چنانکه وقتے از اوقات این فقیر را با متّه خان
اکوزئی که یکے از خلفا سفهأ او بوده مباحثه افتاده بود گفتم چون لعین مرتد را
بپا کی ذکر یاد می کنید مگر خدای میدانید و چون او را النور میگوئید مگر پیغمبر میدانید
گفت برین هر دو عقیده اعتقاد داریم پس بدلایل واضحه چنانکه تحریر افتاده او را روشن ساختیم
که نه خدائی را شاید و نے پیغمبری را بل مخلوق کافر لعین است تا بعد ازان چنانکه رسم اهل
هوا و اهل عناد است بفساد در آمد غضب نموده قصد تیغ کشیدن کرده اما چون درین
محل او را دست نبوده قسم بنور آن لعین یاد کرده که غیر ازین مکان هر جای که مارا
بشما ملاقات افتد اول از شما پرسیم تا منکر نشوی بعد ازان بکشیم چه رسم اهل هوا همین است
چه هر گاهے که بدلائل معقوله و منقوله نرسد بعداوت پیش آیند و این فقیر از انجا که رسم آزاد
مرد السنت نیز بغصه و غضب در آمده گفتم بنور مرتدی کافر قسم یاد کردید که او را جز
ظلمت نیست اما من بنور با سرور آن حضرت محمد آخر زمان قسم یاد می کنم بر آنکه هر گاهے
که شما مرا پرسید بعد از پرسیدن هر چه در دست داشته باشم از تازیانه و یا کارد وغیره
چه انواع اسلحه با خود نمیدارم اول من بشما حمله آرم بعد ازان هر چه از دست آید بکنم بمضمون
قضا و قدر دران عنقریب میان من و او در بیابان خالی از مردم ملاقات افتاد

باآنکه هیچ فردی از افراد با خود ندیشتم اما ویرا یکی از متعلقان همراه بوده در دل
رسیده که مگر بهر سد امانه برسید بلی مرحبا پیش آمد واین از سیرت نیک این مردم نو نفرنی
است زیراکه هرچند بالحاد کفر درآمده باشند اما از ایذاء علماء حذر میدارند و حق ادب
را بجا می آرند بخلاف افاغنین دیگر پیش از الحاد و التجا هم طریق ادب را کم نگاه میدارند
اما بعد از الحاد علمأ را بامید ثواب آزار رسانند و بکشند چنانکه مردم ترکلانی
این فقیر را پیش از الحاد و بعد از التجا ایذا رسانیده اند و این ملعون پیر تاریک منکر
بعث بوده و اتباع خود را میفرموده که همین صورت موجوده خود را به لطافت و رافت
و بنعمت پروری نگهدارید خواه حلال خواه حرام بعد از انتفا این صورت شمارا هیچ
اندوهی و غمی نمیباشد چه حشر و نشر و عرصات وغیر ذلک از اخبار قیامت صادق نیامده
نعوذ بالله من الکفر القبیح تا روزی این فقیر را بازنی قاشی نام که آن ملعون ویرا خلیفه
خبیثه خویش گردانیده بود بحثی افتاده همدر نمیغنی گفتم ای مکاره بیعقل وای ذلاله
بی نقل درین کلام ذو الاهتمام من گوش آر که خدارا به بیگانگی می پرستی و حق میدانی یا نه
و انبیاء ما تقدم را حق میدانی یا نه و قرآن مجید را حق میدانی گفت همه این چیزها را حق
میدانم و قبول میدارم گفتم مسلمانان بهتر اند در دین یا کافران گفت مسلمانان
بهتر اند گفتم اینجا دو علم برپا میکنم یکی از برای خدا و انبیاء و قرآن و مسلمانان و دیگر
از برای کفار و شمارا و پیر شمارا درین میان خیار دهم تا در تحت کدام علم در آیید
گفت ازین مثال کدام مسئله خواهی استنباط نمود گفتم الله تعالی وعده نمود بر یحیله
که مردگانرا زنده کنم و حق تعالی در وعده خویش صادق دانستن صحت ایمان است
کقوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ لَا یُخْلِفُ الْمِیْعَادَ ۝ و در قرآن مجید خویش برین جمله انزال
فرموده کقوله تعالی اَفَلَا یَعْلَمُ اِذَا بُعْثِرَ مَا فِی الْقُبُوْرِ وَحُصِّلَ مَا فِی
الصُّدُوْرِ ۝ و جمله انبیاء و اولیاء مسلمانان بر مضمون اعتقاد کرده که جمله مردگان
زنده شوند کفار را و بعضی فجار را بدوزخ برند و مسلمانانرا به بهشت برند اما فجار را بقدر
گناه عذاب کنند و بعد از آن ایشانرا نیز به بهشت رسانند و کفار را ابد الاباد بدوزخ
مانند و مسلمانان را ابد الاباد در بهشت مانند ولیکن کافران درین سخن انکار میدارند
و بعث را قبول ندارند و شما و پیر شما نیز بعیت کفار اختیار گردید پس قبول کردن شما

خدارا و قرآن و انبیاء را و بهتر دانستن شما مسلمانانرا معلوم نشد چه اگر شما این مذکورین
را قبول میکردید و بهتر میدانستید و تبعیت ایشان ورزیدید در اعتقاد چون سخن
را بدینجا رسانیدم این ملعون زمانی متحیر ماند اما چون توفیق هدیت باریتعالی
رفیق نیامد مسلمان نشده چه هواء مضل بحدی بر و غالب آمده که از سفاح با
قرابتی محرمه نیز ممانعت نمووده زهے سفاهت این مردم شخصے که با زنان بیگانگان
تنها در خلوت نشیند و زنان را خلیفه سازد و صاحب دعوت نموده شهر بشهر
بانواع حلیه آراسته بگرداند بقصد آنکه جمیع لوندان و شهوت پرستان محض از برای
شهوت تبعیت او خواهد گرفت پس این مردم چرا ضلالت او بزودی زود نمی دریابند
و بر کفر مطلق او گواهی نمیدهند معلوم نیست که این مردم مشکک ایمان بسلامت برند
روزے یکی از اصحاب و احباب این فقیر در مجلس او حاضر آمده دید که با جمعے زنان متمردان
نشسته گفت ای ملعون شنیدم که شما هر کدام از اتباع خود را بمرتبه منصور حلاج رسانیده
اید و از عدد برگ درختان و ریگ بیابان آگاه گردانیده اید گفت آری گفت شما
و اتباع شما دریابید از ازبند من از چه چیز است با آنکه پشمین بوده و در زیر پیراهن بود
ملعون خجل آمده چه افتراء محض گفته بوده هیچ نتوانست گفت و ایضا این ملعون کتابی
را تصنیف کرده بعضے کلمات او را بزبان عربی بلا ادراک ترکیب ترتیب جمع آورده
و بعضے را بزبان فارسی و بعضے را بزبان افغانی و بعضے را بزبان هندی اما هر کدام ازین
کلمات ناموزون و ناموافق افتاده بحدے که طبائع اهل علم ازان متنفر می گردد و آن را
خیر البیان نام برده و چون مملو از کفر و الحاد و مشحون از افتراء و فساد بوده فقیر آنرا شر البیان
نامیده و اگر خر بیان نامند هم مناسبست او دعوے نموده که این بر وفق مدعاء من از جناب
الله تعالی نزول یافته نعوذ بالله من کفرهم و اتباع او این عقیده را در دل خود مستحکم گردانیده
و جهلاء ایام هنوز در کفر این مردم شک میدارند معلوم است که بواسطهٔ شک در کفر ایشان
جهلاء نیز کافر گردند چه کفر محض را کفر نه دانستن و اسلام محض را اسلام نه دانستن کفر است چنانکه
اگر شخصے گوید من مؤمنم ان شاء الله تعالی کافر گردد و هم ازینجاست که دعاء ایمان خواستن
مؤمن را نشاید چه اگر ایمان بمؤمن آورده ایمان روزے وقت او گشته بل گوید خدایا
ایمانم مستان دیگر این جهلاء نمیدانند که قرآن متین را مهتر جبرئیل از حضرت رب العالمین

ازینجا ادعا را ایمان بیقین
درمیان رافضیه

بر پیغمبر یسین فرود آورده واین شر البیان را غیر از جبرائیل چه کس فرود آورده پس
چون جبرئیل نیامده معلوم آمد که از عقل ناقص خود چیزی گفته با آنکه تمام هم خود تصنیف
نه کرده بل بعضی از ان ملا ارزانی شاعر ملحد تالیف نموده و بعضی را این ملعون بخود
جمع آورده **توضیح** قصه ارزانی شاعر آنکه ایشان سه برادران بودند از افغانان
خویشکی یکی ملا ارزانی نام دویم ملا عمر سیوم ملا علی از جانب هند در رسیدند
چون در ینجا نیز الحاد در ایشان اثر کرده بود اما بمجرد وصول ایشان بدین لعین کافر
مطلق آمدند و ارزانی چون شاعر تیز فهم و فصیح زبان بود در انواع ضلالت و بدعت
شعر افغانی و فارسی و هندی و عربی بیان کرده و در اتمام کتاب این لعین موافقه
نموده و ارزانی نیز کتابی را تصنیف کرده است مملو از انواع ضلالت و آنرا خیر البیان
نامیده بعد از انکه پیر تاریک راه زنی و مسلمان کشی را پیشه گرفته ارزانی از و جدا شده
باز بهند رفته اما آن دو برادران او همراه مانده **بدان** ای فرزند اطال الله عمرک و کثر
الله عملک آنچه این ملعونان در تصانیف خود منقولات ائمه دینی و اخبارات احادیث
نبوی و آیات قرآن ربانی ایراد نموده بعضی از ان بل اکثر آن افترا و موضوعات نوشته
واکثرے را از خود وضع نموده و بعضے از ان اخبارات و آیات ماولات اند و این ملعونان
از تاویل عاجز آمده اند و بکفر در افتادند و بعضے از ان از آیات متشابهات اند که تاویل در ان
ممنوع آمده بل اہل دل آن مراد در آیات ربانی بزیغ وصف کرده و زیغ در لغت میلان از حق
باشد و میلان از حق کفر باشد واین را در دافع الملحدین کما حقه تقریر و تحریر نموده قال الله تعالیٰ
هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتٰبَ مِنْهُ اٰيٰتٌ مُّحْكَمٰتٌ هُنَّ اُمُّ الْكِتٰبِ وَاُخَرُ مُتَشٰبِهٰتٌ
فَاَمَّا الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُوْنَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ
تَاْوِيْلِهٖ وَمَا يَعْلَمُ تَاْوِيْلَهٗ اِلَّا اللّٰهُ وَالرّٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ يَقُوْلُوْنَ اٰمَنَّا بِهٖ كُلٌّ
مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ اِلَّا اُولُوا الْاَلْبَابِ ٥ و فتنه را در دافع الملحدین بکفر تاویل کرده
یعنی آنانکه تاویل آیات متشابهات را طلب نمایند پس کفر میخواهند تا کافر شوند و این ملعونان
از ادراک عبارات آیات محکمات نیز عاجز مانده اند چه جائے آنکه متشابه را دریابند چنانکه
این ملعون در رسائل خود نوشته اند در مذمت علم و علما قوله تعالیٰ عِلْمَ الْيَقِيْنِ لَتَرَوُنَّ
الْجَحِيْمَ یعنی هر که علم آموزد هر آئینه بدوزخ رود نعوذ بالله من کفرهم و ازان خبر ندارند

که پیغمبر م فرموده اند که من فسّر القرآن برأیه فقد کفر باآنکه این آیات حجةاست بر فضیلت علم
وعلماء در تفسیرها نظر کن تا دریابی چنانکه در تفسیر چرخی آورده در مضمون این آیت کلّا
لَوْ تَعْلَمُوْنَ عِلْمَ الْيَقِيْنِ حقا اگر بدانید دانستن یقین که شمارا چه حالها خواهد بود پس
از مردن مشغول باخرت شوید و غم دنیا بسیار نخورید و جواب او مقدر هست باز فرمود
لَتَرَوُنَّ الْجَحِيْمَ هرآئینه که ببینید دوزخ را هرآئینه باز تاکید کرد و گفت جل جلاله ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا
عَيْنَ الْيَقِيْنِ هرآئینه ببینید دوزخ را هرآئینه دیدن بچشم اینجا علم الیقین دارے
فرداے قیامت عین الیقین سود ندارد چون طاعت نه کرده باشی انتهی کلامه وعلی هذا
القیاس این ملعون معانی آیات واخبار را بر غلط بیان فرموده وبعوام زمانه نموده تا کافر
مطلق آمدند باآنکه این ملعون واتباع او از قرآن ربانی واحادیث نبوی منکر اند اما از برای
آنکه تا عوام ایام را صید خود کنند آیت وحدیث بر زبان رانند چه این کفا مملو از مکر وتلبیس
اند که التلبیس ستر الحقیقة واظهارها علی خلاف ما هی علیها باشد در بعضی اوقات
بر ظاهر شریعت روند ودر باطن بر کفر حقیقی معتقد میباشند چنانکه این ملعون در ابتداء احوال
در پرشور گیاهے سبز را نه بریدے وپیش را نه کشتی ومورچه را نه پا نه آوردی واتباع خویش را
نیز چنین امر کردی این همه از مکر وتلبیس او بوده واز دعام ناتمام خود را تمام میساخته وخود را
ازین همه درمیان خلق شهرت میخواسته وآخر الامر کار او بدانجا رسیدی که مردم بیراهی را فریفته
بقتل رسانیده وبر بالاے مردگان خود سپید ونیده وایضا این ملعون در بدر احوال بعد
از زوال بنماز پیشین قیام نمودے تا باخر وقت ازان فارغ گشتی وبعد از ظهر بنماز دیگر
شروع کردی تا بغروب ازان فارغ آمدے وعلی هذا القیاس قیام وقعود ورکوع وسجود مخالف
شریعت بجا آوردی اما از روی تحقیق بی طهارت بجا آوردے چنانکه اتباع او درین ایام گاهے
نماز را ادا کنند اما بی طهارت واین فقیر شبی از شبها در هشت نفر مهمان او بوده چون از
عادات فقیر از اول عمر تا باخر همین که شب بیدار می باشد دران شب هنوز بقصد تجسس احوال
او بیدار تر بودم چون درمیان فقیر وخوابگاه او پرده لطیف بوده دریافتم که تمام شب با
عروس خود در خواب بوده چون صبح دمید از بستر خواب برخاسته جامها پوشیده نی غسل بجا
آورده ونه وضو تا آمده در مسجد نشست بعده اتباع او در رسیدند وبه نماز بامداد مشغول گشتند
واین فقیر تنها نماز را بجا آورده وایضا این ملعون بر عقیده مذهب تناسخ رفته بود واتباع

ف
این فقیر شبی در
هشت نفر تجسس احوال
او کردم الخ

خویش را برین مضمون دعوت مینموده که بعد از مردن حیوانات این اشخاص صوری منتفی و نابود خواهد گشت و ارواح در صورت دیگر از صور تهاء حیوانیه خواهد در آمد نعوذ بالله من کفر هم این جهلاء بیدین و این حمقاء بی یقین که تعقل در زیدند و تفهم نه کردند که چون ثبوت وحدانیت باریتعالے وهستی او بدلائل عقلی و نقلی ثابت آمده و حق بودن نبوت انبیاء سابقین بحجج و براهین روشن شده و عدد انبیاء عظام بیک لک و بیست و چهار هزار بل بیشتر از ان رسیده پس چون این مذهب و ضیع مخالف وعدهٔ موعود خداوند رب الارباب ست و مخالف عقیدهٔ جمیع انبیاء و اولیاء عالیجناب ست چرا تبعیت نمائیم و اعتقاد کنیم و خود را به کفر اندر آریم القصه چون این ملعون دران میان شهرت تام یافته خود را پیر روشن نامیده به اطراف و جوانب عالم چون کابل و هند و کوهستانها می نوشته که کاملترین مردم درین زمان پیدا شده هر آئینه بر شما فرض و لازم ست که خدمت او را دریابید و دعوت او را اجابت نمائید والا بهلاک هر دو جهانی هلاک خواهید آمد و درین باب احادیث موضوعات خود وضع نموده بر علماء روزگار محبت آورده روان ساختے تا هر که از علماء اتقیاء و عرفاء صلحاء بودے در بدیهه بر موضوعات او نه فهمیدے قصد زیارت لعین کرده به کفر در افتادی از انکه علماء افاغنین چون تحصیل تام ندارند بل تحصیل ناتمام هم ندارند چه از علم وارند هر آئینه از جهلاء این مردم در دین و دیانت و صلاحیت و عفت کمتر اند تا روزے از روزها نوشته این لعین بخدمت حضرت شیخنا و امامنا حضرت شیخ علے ترمذی قدس سره و عم بره در رسیده حضرت ایشان فرموده که قوی بلا برین مردم افاغنین نازل شده معلوم نیست که نابود گردد چه در نجد و بادشاه اسلام نیست زیراکه توضیح دین از علماست و تقویت دین از امراست کقوله ع م الملک والنبوة توامان نعم ما قال بیت نزد خرد شاهی و پیغمبری ؛؛ چون دو نگین اند یک انگشتری ؛؛ پس چون تفحص علماء اتقیاء و انصاف امراء عظاء درین حدود معدوم ست هر آئینه احوال این مردم معلوم ست چه همگی بکفر و ضلالت خواهند افتاد مگر آنانیکه بندگان خاص خدا اند بدان ای فرزند که اگر دران ایام حضرت شیخنا در نجد و دنبودی معلوم نیست که فردے از افراد این مردم مسلمان ماندے زیراکه این لعین در دلائل عقلی بحدی غلو نمودے که هیچ کدام از علماء طریقه بحث و جدال را باو بسر نبردی مگر حضرت شیخنا بقصد بحث و جدال آن لعین معه جماعهٔ مردم توجه نموده در هشت نفر ملاقی همدیگر شدیم بعد از ملاقات

آن مرند شکوه نموده که در دیار شما مبتدعان و گمراهان بیش از بیش اند چون پیر پهلوان رافضی و پیر ولی برجی و پیر طیب وغیره پس چون این مذکورین را هلاک نکرده توجه نمودن شما اینجانب را مناسب نبوده حضرت شیخنا فرموده که هلاکت ظاهری و صوری از سلاطین متصور است و آن موجود نیست و بهلاکت باطنی و معنوی که تعلق بعلما دارد هلاک گردانیده ایم این جماعه را بفساد و عناد در میان مردم شهرة داده ایم تا هر که از اهل دین و دیانت است از ایشان احتراز تام دارد شما نیز اگر قایل بفساد خود گردید قبول داریم چون قوت هلاکت صوری نداریم بارے فساد و عناد شما پراگندهٔ عالم گردانیم اما بعده از انجا که طریقهٔ اهل هوا است گاهی بلطافت و رفت پیش آیند و گاهی بعداوت این ملعون بانواع کلمات اثبات از عناد و فساد و صناف اخبارات الحاد و اتحاد در آمد اما بعنایت حضرت پیر دستگیر و بالطاف خداوند قادر قدیر این فقیر چندان تقریر و اسوله و اجوبه می نمود که آن لعین و سائر مردم متحیر ماندند و بعجز خود معترف آمده شرمندهٔ عالم گشت اما از انجا که هواء نفسانی برو غالب آمده و اغواء شیطانی برو مستولی گشته و ختم خاتمه او بر شقاوت رفته بود مسلمان نشده و ایضا بعد از مدتے بقصد بحث و جدال فحّ جه نموده حاضر آمدیم سیادت مآب سید هارون نیز حاضر بوده چون آن ملعون انکار شفاعت نموده بدلائل عقلے و نقلے او را خجل ساختیم ایضا بعد از ان جماعه کثیر از مسلمانان یوسفزئی را با خود همراه بردیم اما این ملعون حاضر نیامد چه از خجالت می ترسید پس حضرت شیخنا فرمود که چون این ملعون خود را اهل اتباع خود را بمراتب منصور حلاج رسیده میداند باید که این مشکل قول منصور حلاج بکشاید و روشن کند کقوله ولدت امی اباها وذا من عجباتی ✣ انا طفل صغیر فی حجور مرضعاتی چون نوشته و از نظر گذرانید چندان هیبت برو افتاده که از خواندن عبارت این کلام عاجز آمد و از مراد این کلام دم زدن نتوانست تا بعد از ان آن لعین را کرامت نموده حضرت شیخنا فرموده که اگر آن لعین اظهار کرامت خواهد عند الضرورت اظهار کرامت از واجبات می گردد پس باید که دست خود را در نظر این فقیر دراز آرد اگر بی آلات بریدن بریده بر زمین افتاد بعد از ان انکار ننماید اما این ملعون چون مردی زیرک و تیز فهم و از تصرفات با برکات اولیا الله با خبر بود از این نیز ممانعت نموده و خجل مانده این هنگام استاذنا حاجی الحرمین ملا محمد مشهور بملا زنگی پاپینی او را نیز پیر تاریک نامیده

الغرض این لعین را در انواع بجهها وجد الهاد در دین محمد علیه السلام غرض اظهار نوا
نبود بل غرض او ابطال دین محمدی بود علیه افضل التحیة والسلام چه او دعوی نبوت
میکرده پس در ابطال عقائد و شرائع دین محمدی قوام دین خویش میخواسته نعوذ بالله
من کفره **القصه** سبب آمدن این لعین از پرشور به هشنغر آن بوده که ملا دولت خان
مهمند زئی که یکے از عباد و زهاد بل عابد ترین و زاهد ترین اهل دیار خویش بود از نسل شیخ
خدا داد جنی بوده روزے چندرا در صحبت این ملعون گذرانیده و چون از علم معرفت
عاری بوده در معرفت پاک بیچون خلط خورده در حلول و الحاد افتاده کافر شده پس
چون مردم افغانان راسنه برین رفته چه هر گاهے که شیخی و ملا و ملک و کتخدای ایشان
براهے رود از راههای دین و دنیا سائر مردم تبعیت نمایند چه این مردم در امور دین و دنیا
مقلد آمده اند نه مدلل چنانکه الیوم اکثر مردم افغانان بل جمله ایشان در دین متشکک آمده
اند چه از کثرت اشرار و قلت ابرار مذبذب اند تا به تبعیت کدامی را اختیار کنند چه از غایت
جهل حق را از باطل در یابند معلوم نیست که مسلمانان زیند و مسلمان میرند چه جهل
در اسلام عذر و حجت نیست البته محروم از بهشت و شایان دوزخ گردند مگر آنکه در عقاید
اسلامیه ثابت آیند و تبعیت اهل سنت و جماعت ورزند بنابران این اکثر مردم مهمند زئی
تبعیت ملا دولت خان نموده مرید آن لعین گشتند زیرا که این مردم در سفاهت و
حماقت از سائر افغانان مشهور تر اند این هنگام این لعین به هشنغر توجه نموده در موضع
کلہ دهیر متوطن شده و با طراف و جوانب نوشته هاروان کرده مردم را دعوت نموده
چون بمردم کابل نوشته روان کرده مردم بکفر و الحاد او فهمیده محسن خان غازی
از انجا برین جماعهٔ متمردان تاخت نموده اکثر مردم را بقتل و تاراج رسانیده و این را دستگیر
ساخته یکے از دو گیسوے او را تراشیده و به کابل بند برده اما این شیطان صفت چون
عالم بوده چندان مکر و تلبیس نموده که سائر اعمال شریعت را پیشه گرفته و خود را متشرع
ساخته و از اقوال ما تقدم انکار نموده حتی که سائر مردم را بر و شفقت آمده بعده سیصد
مثقال زر و یک کنیزک را به بعضے از وزرای آنجانب رشوت داده خود را خلاص کرده
چون در ننگنهار در موضع راجپور رسیده مردم افغانان توئی را کافر ساخته بعد از آن
چون به هشنغر رسیده جمله جماعهٔ دزدان و لوندان را جمع ساخته در کوه توئی در آمده

ف
افغانان را [illegible]
[illegible] ملا [illegible]

دزدی و رهزنی را پیشه گرفته فقراء و مسافران را می کشت خونهای ایشان و مالهای
ایشان را حلال میداشته نعوذ بالله من کفره در کفر او هیچ شک نیست اما افغانان
کوهی بکفر نزدیک اند چه کفر مطلق را کفر نمیدانند بعد از مدتی این لعین بکوه تیراه توجه
نموده و چون این مردم تیراهی نیز مردم کول و بی صلاح بودند جماعهٔ از ایشان بل اکثر ایشان
مرید آن لعین آمدند اما افغانان کوه تمامهم مرید آمدند و کافر شدند چه از دین محمدی در
ایشان جز اسمی نبود و از شرائع محمدی جز رسمی نبود آنرا نیز بگفتهٔ این کافر از دست دادند و مرتد
شدند آخر الامر اتفاق افاغنین باین لعین چنان افتاده که مردم تیراهی را بقتل و تاراج
برده از تیراه بدر سازند چه بواسطهٔ ایشان مردم مغل در تیراه در می آیند تا این مملکت از
حکام اسلام خالی گردد و چون مردم تیراهی را ازین حادثه و ازین مصلحت آگاهی شده
تمامهم مستعد جنگ آمدند تا بعد از آن این لعین مکر و تلبیس نموده و خود را پیر و پیشوا ساخته
بمردم تیراهی نوشته و دعوت نموده که شما چون بر جانب پیر خود تیغ کشیده اید و پیر خود را
به بد بانی منسوب کرده اید این از شما گناه عظیم واقع شد شاید و باید که توبه بجا آرید بشرط
توبه اینکه دستها بسته بقدمبوسی پیر خود برسید پس از انجا که این مردم بسفاهت و حماقت مشهور
اند و در تحت گلیم شقاوت بدعت و ضلالت مستور اند اجابت نموده و الغیاد فرموده مبلغ
سیصد و بیست کس را از قلعه بدر کرده و کشته بدوزخ فرستاد چه اهل ایمان نبودند بل اهل هوا
و تابع هوا بودند بعد از آن تمام اولس تیراهی را بقتل و تاراج رسانیده مگر اندکی از ایشان خلاص
شده و بجانب ننگنهار بدر رفتند از ان زمان باز تا باین غایت مملکت تیراه بدست
اولاد این لعین و بدست افغانان آن کوه مانده شنیدم از بعضی مردم یوسفزئی که در ان
معامله با این همراه بودند که چون محاربه مردم تیراهی فارغ آمده بندیان و غنائم بدست
آورده این هنگام بر اسپی سفید سوار شده و بر مردگان میدواند معه جماعهٔ سواران خود
تا استخوانهای مردگان می شکست زهی مکار بیدین و زهی کافر لعین که در بدء احوال گیاه
سبز نه بریدی و مورچه را زیر پا نیاوردی و در زمان حصول جمعیت گردنهای آدمیان بریدی
و مردهها را ته پا آوردی و زهی سفاهت افغانان که این نوع کافر مکار را مکار ندانند
بعد از ان این لعین لشکر کشیده چند هزار پیاده و سوار ها را همراه گرفته و بجانب ننگنهار
بدر رفته موضع برو را تاخت اما محسن خان غازی از جلال آباد در تعاقب او ایلغا نموده

شصت سوار در رسیده بمجرد رسیدن چون سواران غازی بیکبارگی حمله نموده
این کافر را شکست داده اکثر این کفار را بدوزخ فرستاده اما این لعین پای پیاده
بکوه برآمده از شدت گریختن وتشنگی جگر او سوخته بعد از مدت توجه اینجرود نموده
چون در موضع کالاپانی آمد رحلت باللعنت از دار الفنا بدار البقا نموده در حدود
هشنغر او را دفن کرده واین لعین را پنج پسر بوده شیخ عمر و نور الدین وخیر الدین
وکمال الدین وجلال الدین بعد از آن بر منصب خبیثت او شیخ عمر نشسته تا عوام را
دعوت بضلالت می نموده وبرسم پدر دزدی وراهزنی را پیشه گرفته بعد از مدت استخوان
پدر را از قبر کشیده در صندوق نهاده وباخود همراه گردانیده بقصد اینکه از برکات او
امان از آفات ونوائب خواهیم یافت اما ندانستند که از شومیت او هلاک خواهند شد
واین لعین از غایت جهل وضلالت خود را پادشاه افغانان تصور کرده حتی که مردم یوسفزئی
انقیاد بعضی او هر دنیوی او نموده بل بعضی در دین او در آمده بدادن عشر وخراج راضی
شده مگر همزه خان اکوزئی که اطاعت او را از جمله عیوب دین ودنیا دانسته اطاعت
ننموده تا این ملعون بیعقل لشکر کرده مواشی همزه خان را بتاراج برده این هنگام جمیع
اولس غصه وننگ نموده بقصد جنگ رسیده نوبت اول جنگ در سرگاوی کرده اینجا
فتح بنام این کافر شده از اینجا گریخته نوبت دویم جنگ در موضع مینی کرده اینجا نیز فتح
بنام این ملعون شد زیراکه اولس را جمعیت کما ینبغی نبوده نوبت سیوم جنگ در موضع باره
تونول لب آب سند کرده اینجا کما حقه اولس را جمعیت بوده فتح بنام همزه خان شده
شیخ عمر وخیر الدین را مردم دلازاک بدوزخ فرستادند ونور الدین گریخته از دست مردم مهمند
بدوزخ رفته وجلال الدین را نیز زخمی ساخته بدریا انداخته اما چون بروفق قضا اجل نرسیده
بود از آب زنده بدر آمد وبدست مردم مند رقبیله امازئی افتاده چون طفل بود هیمردم
نکشته اما خلاف قول شیخ سعدی کرده ـ که آتش کشتن واخگر گذاشتن کار خردمندان
نیست وافعی کشتن وبچه اش نگهداشتن هنر خردمندان نیست **القصه** تمام لشکر کفار
از دست مردم یوسفزئی بقتل رفته زن وفرزند ایشانرا بند گرفته زن پیر تاریک را
بمطرب داده تا در تحت ملک تمتع خویش در آورد وصندوق او را شکسته بعضی استخوان
او را به آتش سوخته وبعضی استخوان او را بدریا انداخته میرداد دلازاک گفت چون کلمه

اورا بدریا انداختند سنگے را در آب آن انداختیم تا درمیان آب پارچه پارچه آمد شیخ عمر
وخیرالدین گریخته از دریا بجانب توربیله بگذشتند مردم ولاژاک ایشانرا کشته
که حالا مدفن ایشان همانجا هست و نورالدین چون گریخته بهشنغر رسیده مردم جهمندزئی
او را کشته که مدفن او الحال همانجا است و بعد از اتمام کارزار این مردم یوسفزئی
بروفق شریعت محمدی علیه الصلوة والسلام هیچ صلهٔ رحم باین طائفه متمردان نکرده
باآنکه بیشتر لشکر این کفار از نیز مردم بوده چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم با کفار
عرب و قریش صلهٔ رحم بجا نیاورده واز بهر استقامت دین ربانی بعضے از عرب و قریش را
کشته و بعضے را برده ساخته و ایضا حضرت صدیق اکبر در مرتدان مکه و مدینه همین معامله
بجا آورده در قدوری و شرح او آورده اند و توضع الجزیة علی اهل الکتاب و
المجوس و عبدة الاوثان من العجم ولا توضع علی عبدة الاوثان من العرب
والمرتدین یعنی وضع کرده شود جزیه بر اهل کتاب یعنی جهود و ترسا و بر مغ یعنی آتش
پرست و بت پرست عجم الی قوله و وضع کرده نشود جزیه بر بت پرستان عرب و نه بر مرتدان
زیراکه کفر ایشان متغلظ هست اما بت پرستان عرب زیراکه بعث رسول علیه السلام و نشو
نمائی او درمیان ایشان بود و نزول قرآن بلغت ایشان هست و معجزه در حق ایشان
ظاهر تر باشد اما مرتد زیراکه او کفر گزیده بروزگار خود بعد از آنکه هدایت کرده شده به اسلام
و واقف شد بر محاسن آن پس قبول نیفتد ازین هر دو جزیه مگر اسلام و یا تیغ و چون غالب
شدند مسلمانان بقتال برین هر دو فریق پس زنان ایشان و صبیان ایشان هم غنیمه
شوند زیراکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه برده کرده زنان بنی حنیف و صبیان ایشانرا
اندر آنچه مرتد شدند و قسمت کرد ایشانرا درمیان غانمان و هرکه اسلام نیاورد از مردان
ایشان بکشت ایشانرا انتهی کلامه پس این مردم یوسفزئی همچنان اموال و اسباب
این کفار را تاراج و غنائم برده و عورات و اطفال ایشانرا برده کرده و تمام جماعه ایشانرا
تفرقه داده الحمد لله علی ذلک زهی سعادت این مردم که بتوفیق سبحانی و تائید ربانی اعمال
ایشان موافق اعمال خیرالبشر و موافق کردار صدیق اکبر آمد امید که جزاء جزیل اخروی
هم بران مضمون و بران موزون یابند چه درین ایام هیچکدام از مسلمانان این نوع جهد در
تقویت اسلام نموده اند و اگر جهد نمایند هم هیچکدام از حکام وغیره بر یکجا عه متمرده این مقدار

فتح وظفر نیافته چه سرداران این مردم خاصة لله واظهاراً لکلمات الله العلیا مرگ
اختیار کردند تا که بیشتر دینداران این اولس درین جنگ شهید آمدند چنانکه خواجه
بن موسی وغیره اکثر من ان یحصی بعد ازان فتح بنام باقی ماندگان آنمردم میسر شد
مسئله اگر این جماعه متمرده مرتد نبودی هم اخذ اموال ایشان بدینمردم مسلمان
جائز بودے زیرا که ایشان ابتداء وانشاء ظلم نموده بودند بر سائر مردمان از مسلمانان
وکافران چه مسلمانانرا میکشتند اموال مسلمانانرا می ربودند واطفال ایشانرا به بندمی بردند
وهر که این معامله پیش گیرد اگر حلال داند کافر باشد واگر حلال نداند بر مسلمانان فرض و
لازم است که ایشانرا بجنگ وجدل هلاک کنند وهرچه از اموال ایشان بدست افتد
مباح باشد ودرین باب ائمه کرام هیچ خلاف ننموده اند کما نقل منهم قال ابو
مطیع لما افتے ابو یوسف بجواز اخذ مال الباغی بالظلم والتصرف فیه
اخبر بذلک ابو حنیفة رحمه الله فقال المجیب مصیب وکان محمد بن الحسن
جالساً عنده ولم یتکلم بشیء فکان ذلک منهم بالاجماع وهو الصحیح ودر مشارق
وشرح او آورده است قال علیه الصلوة والسلام من خرج علی امتی یضرب برّها
وفاجرها ولا یتحاشی من مومنها ولا یفی لذی عهدها فلیس منی ولست
معه یعنی هر که بیرون آید برای جنگ وکارزار وایذاء امتان من وقصد غارت وکشتن
مسلمانان میکند ویا ظلم پیش گیرد ومیزند به تیغ وچوب وغیر ذلک نیکان وبدان امتان
مرا یعنی همه را بند میکند ودور نمیشود از ایذاء مؤمنان ووفا نمیکند با معاهدان یعنی
ذمیان را بلکه قصد وغارت مصادرت ظلم کردن باهم کرده است او از من نیست ونه ام
من از و بلکه از و بیزارم واین حدیث از برائے تحذیر خلق خدا است تا کسے مسلمانانرا ایذاء نکند
وبا رعیت ظلم نکند واز قبضهٔ شرع نگذرد واگر ازین هم بگذرد وخلاف کند وحلال پندارد
کافر است واگر حرام داند ومیکند باغی وظالم وعاصی رسول علیه السلام از وی بیزار است نعوذ بالله
منها انتهی کلامه **القصه** بعد از مدت یکے از خلفای این کافر روی نیاز بر آستان اکبر بادشاه
نهاده عرض احوال نموده که غرباء چندے در بند مردم یوسفزئی بلا جهة شرعے افتاده اند
امید که از کرم عمیم خداوندی خلاص گردند چون اکبر بادشاه نیز از دین پاک خیر البشر علیه السلام
انحراف نموده بود انصاف نکرد وندانست که این مردم یوسفزئی محض از برای خدا توجه

نموده اند قمعاً للفتنة وقلعاً للبدعة این جماعه متمرده رکشته و اسیر ساخته اند تا توجه
نموده جلال الدین وغیره از ذی رحم محرمه او را از بند خلاص کرده بخدمت خاص خویش برگزید
مگر بادشاه حکایت گلستان شیخ سعدی در نیافته بود که حضرت شیخ بران مضمون فرموده اند

بیت ناکس بتربیت نشود اے حکیم کس ؛ در باغ لاله روید و در شوره خار و خس

ایضاً با بدان منشین که بنیادش بد است ؛ تربیت نا اهل را چون گردگان برگنبد است

ایضاً زمین شور سنبل برنیارد ؛ در و تخم عمل ضایع مگردان
نکوئی با بدان کردن چنانست ؛ که بد کردن بجاے نیکمردان

آخر الامر جلال الدین لعین از اکبر بادشاه گریخته در کوه تیراه با فغانان متمردان آن کوه که
از توابع پدر او بوده پیوسته و بر رسم پدر و برادر خود ظلم دین و دنیا انشا نموده راههای
فقراء و حاجیان و سوداگران وغیرهم زدن گرفته و رعایاء مسلمانان بادشاه را بقتل و بند
و تاراج رسانیده و بر هیچکس از افغانان و مغل هند و رعیت دلسوزی نیاورده و شفقت
ننموده که اکبر بادشاه را هیچ دشمنی صعبتر در املاک ازین کافر شخصے دیگر نبوده زیرا که هر چند
اکبر بادشاه جهد نموده بل بعد ازو شاه سلیم بادشاه جهد نموده این جماعهٔ متمرده را نابود
نساخته و راه خیبر و رعایا و فقراء حدود کابل را از مکاید این ملعون مامون نگردانیده تا وقتے
از اوقات جلال الدین خطهٔ شریفه غزنی را تاخت مؤمنین محسنین را بقتل رسانیده و مؤمنات
محسنات را اسیر گردانید اما چون افضال و اکرام رب العلمین از برکات فائضات نود و نه هزار
اولیاء اتقیاء غزنی ممد مؤمنان و مؤمنات آمده مردم هزاره از اطراف و جوانب استیلا نموده
تمام لشکر کفار را بدوزخ فرستاده و کلهٔ جلال الدین را به هند روان کرده تا از نظر اکبر بادشاه
بگذرد و نیمهٔ بدن او را در دروازه کابل و نیمهٔ او را بر دروازه غزنے آویخته تا فقراء روزگار
از دیدن کیفیت احوال او فرحت می نمودند و کمال الدین نیز پیش ازین در بند اکبر بادشاه
افتاده در بندیخانه مرده بود اما چون حکمت غامضهٔ باری تعالے معلوم نیست که در شان
این کفار چه خواسته است که نابود نمیگرداند فقراء مؤمنان را از ایذاء ایشان مامون نمیدارد
باز پسر شیخ عمر احداد نام خروج نموده و در کوه تیراه جماعه دزدان و لوندان را جمع آورده
بر رسم پدر و جد خود فساد و عناد پیش آورده و مملکت بسیار را خراب و ویران ساخته
امید از الطاف رب الارباب این است که این مادهٔ شر را متاصل کردند تا از بیخ برکندن او

اظهار دین محمدی باشد صلی الله علیه وسلم **الغرض** ای فرزند دلبند در کفر و الحاد اینجماعه هیچ شک نیست افغانان کوهی نه عقل معاش دارند و نه عقل معاد والا در کفر ایشان هیچ مشکک نمی بودند و یکی از سفاهت این جماعه آنکه ایشان بچشم خود احوال مذکورین را دیده اند اما در حدود خود قبرها بنام پیر تاریک و شیخ عمر و نور الدین و خیر الدین و کمال الدین و جلال الدین رست کرده اند و اتباع خود را بزیارت کردن آن قبرها میفرمایند و میفرستند که مدفن ایشان درینجا است نعوذ بالله من کذبهم و افترائهم و انکارهم وجودهم بعد شهودهم و احوالهم لعنت خدا باد بر پیش روان این جماعه و بر پس روان اینجماعه امین یا رب العالمین

ذکر منمردان اشتات و مبتدعات مخترعات

که از کثرت ظهور پر فتور ایشان نور شریعت محمدی علیه الصلوة والسلام در ظلمت هوا مغلوب آمده و از تغلب ازدحام ناتمام ایشان عوام انام از طریقهٔ شریفهٔ سنت و جماعت عدول نموده و در تنگنائے بدعت و زندقه هلاکت ابد یافته اند **ازانجمله آلسنت** که سماع است از قدمای اینه یار اعتقهم الله من النار که در زمان پیشین و دوران دیرین که اینجدود و مملکت در تحت تصرف و حکومت سلاطین صوات بوده برادرانے چند از سادات زمانه از اطراف و جوانب عالم درین حدود در رسیدند و هر کدام ایشان در ولایت علیحده متوطن آمدند چنانکه خواجه جود در دوابه وطن اقامت گرفته که اکنون مدفن او درانجا است و خواجه جود در باجوڑ مقیم گشته که مقبره او هم انجا است و سید احمد محمود در نواحی کلپانی در موضع لنگرکوٹ بوده متوطن آمده که حظیره مقدسه او بر بلندی از بلندیها نزدیک کوه لنگر بوده و بعضے برانند که خواجه حسن که مشهور بابا حسن ابدال است نیز از برادران اینجماعه بوده و در نواحی هزاره متاهل آمده که الحال تربت شریف او نیز دران منزل آسایش دارد و هر همه ازین برادران سادات سنی و علماء دینی و اهل کمال بوده اند و چون از تصرف پاک سبحان و از گردش دوران تصرف سلاطین صوات ازینجدود زائل آمده نوبت تصرف بمردم شلمانی رسیده و بعد از لهو و لعب و شور و شغب آنمردم برینجود و این مملکت از ایشان رفته بدست مردم دلازاک افتاده **الغرض** درین اوان شخصے از خراسان بلباس قلندری درینجدود رسیده و خود را شاهباز قلندر نامیده و در موضع لنگر در میان قبیلهٔ هنجکزئی اقامت کرده اما چون مردم دلازاک در میان سائر افغانان بجهل منسوب تر اند و لیکن این قبیله در میان

ف
بیان شاهباز قلندر

دلازاک از غایت جهالت والحاد و ضلالت و عناد و فساد مشهور اند زیراکه سکونت
اهل علم و علماء و صلحاء و عرفاء درمیان مردم دلازاک معلوم نشده و هیچ فردی از ایشان
بصلاحیت و دیانت معروف نبوده مگر شیخ آدم بن ملی که یکی از صلحای ایشان بوده و مدفن
او در پشنغراست در ورع او گفته اند که روزی شخصی گنجشکی را کشته بخدمت او آورد و
شیخ از مکان کشتن این گنجشک شده را پرسید آن شخص جای آن نشان داد و شیخ از خوردن
آن ابا نموده و گفت سکان آن موضع افغانان خطک اند که بدزدی و راهزنی و حرام
خوری مشهور اند شاید که این گنجشک دانه را از دانهای ایشان خورده باشد و این ورع
او بورع امام احمد حنبل مشابه آمده **نقلست** که روزی کنیزکی نان بحضرت ایشان
پیش آورده کیفیت احوال نموده که خمیرمایه از خانهٔ قاضی است حضرت امام از خوردن
آن ابا نموده و فرمود تا که هر که از تلامیذ من در رسد کیفیت احوال خمیرمایه در رسان و
خوردن فرمای روزی بسیار برین مضمون بگذشت و تلامیذ بسیار در رسیدند تا هیچکدام
نخورد بعد از مدتی حضرت امام کنیزکی را از نان پرسیده گفت در دریا انداختم حضرت امام
عمر از آن دریا ماهی نخوردی بگمان آنکه آن نان را خورده باشد **القصه** بعد از مدتی
این قبیله هنجکزئی را آن لعین رافضی و ملحد ساخته از نماز و روزه و اوامر شرعیه بدر برده
و بر منهیات شریعت چون خمر و زنا و غیر ذلک مستقیم داشته و استخوان با امن و ایمان حضرت
سید محمود را از حظیره مقدسه بدر آورده مقبره را مجلس خمر خوردن ساخته و اتباع خویش
را فرموده که این قبر تعلق بما دارد هرگاه که از دنیا روم مدفن قالب من همین جایگاه گردانید
بعده جوگیان را گرفته فروخته اسپی سیاه ابلق را خریده و بعزم آنکه من بادشاه جهان
خواهم آمد و اتباع خود را چنان و چنین بلوازم سوار شده و اتباع او موافقت نموده بر قریه
از قریهای مردم تونولی تاخت کرده در موضع دهوک آخر الامر مردم تونولی اورا
شکست داده او را در کوتل درهان کشته و کلهٔ او را بریده به تونول برده و اتباع او
نیز بیشتری کشته شده به دوزخ رفته بعده اتباع او قالب بی سر او را آورده بجای
قبر شریف سید محمود دفن کرده **ایضاً** قلندران روافض را دیده شد که آهنی منقش کرده
و آنرا علم ساخته با خود دارند این لعین را نیز همچنان علم بوده آنرا مریدان او بر قبر او بر پای
داشته بود تا زمانیکه تصرف این املاک بدست مردم یوسفزئی افتاد بعد از مدت مدید ملا

ملا اصغر غازی که یکے از برادران این فقیر بوده دران مکان در رسید علم آن لعین را
شکسته وآن را بقصد غزا بیکانی چند ساخته و بعد ازان که خوانین اکبر بادشاه باین
مردم یوسفزئی توجه نمودند موضع لنگر را قلعه ساخته آنرا لنگر کوٹ نامیده و مقبرهٔ
خبیثه این لعین را شاهباز گره نامیده زیرا که از حقیقت این لعین باخبر بوده و این فقیر
از احوال خیر و شر او بالکلیه خبردار دچه ابنا زمان او را دریافته ام یکے از الجمله ولود لازاک
بوده که کرات و مرات کلمات رفض و الحاد و کفر و عناد و افعال فساد او را دریافته بود امید
از حکام عظام که نگاهبانان دین محمد علیه الصلوة والسلام آمده اند انکه استخوان بی ایمان
این رافضی را نیز از مقبرهٔ خبیثه بدر آرند تا بشفاعت سید محمود برسند **از الجمله** آنست که
چون این مردم دو قبیله اند یکے قبیله یوسف دویم قبیله مندر ولیکن بنا بر تغلیب همه را یوسفزئی
میگویند زیرا که نسبت برادرزاده به عم جائز باشد اما مردم یوسفزئی در صلاحیت و دیانت
استقامت تام دارند اکثر این مردم اهل صلاح اند و اگر ارتکاب منهیات بنا بر تبعیت اشتهائے
شهوانی و وسواس شیطانی نمایند آخر الامر بتوبه و استغفار مشغول گردند و بر عقیدهٔ سنت
و جماعت ثابت باشند و مردم مندر خصوصاً درین ایام نادر کسے باشد که بر عقیدهٔ سنت
و جماعت ثابت باشد و نادر کسی اهل صلاح و اهل تقوی باشد چنانکه فی ایامنا یکے از ایشان را در حالة
مردن بتجدید ایمان آوردن و کلمهٔ طیبه گفتن امر فرموده آن لعین ابا نموده و گفته که
کلمه از سلاح مردم کمینه است نعوذ بالله من کفره و ایضاً یکے از ایشانرا پرسیدم که بر جا بنا وردن
و تمام ناکردن قومه و جلسه صلوتیه شما را نفع چه باشد گفت مردم کلانیم ننگ میداریم نعوذ
بالله من کفره **الغرض** چون این مردم بجهل و حماقت و ضلالت مشهور اند پس فتنهٔ مبتدعان
و گمراهان باین مردم از جانب ایشان در می آید و اغلب مبتدعان روزگار در ایشان سکونت
میدارند چه از قدیم در مردم یوسفزئی علما بودند چنانکه در زمان ما تقدم ملا کاکن در مردم
الیاس زئی بوده بعده ملا شاه خان نیز درین مردم بوده بعده حضرت شیخنا نیز در مردم
یوسفزئی بوده و این فقیر نیز در مردم ملی زئی و الیاس زئی میباشد اما در مردم مندر هیچگاه
سکونت علماء اتقیاء معلوم نشده و آنچه ملا عبد السلام در صوات به جانب ایشان بوده
آن موضع نیز از تمام اولس یوسف و مندر مدد معاش موهی الیه نموده بودند پس ازین
سبب مبتدعان و گمراهان اکثر من ان یحصی در ایشان پیدا میشود چنانکه شخصے از خراسان

آمده درمیان ایشان درصوات درموضع چکدره اقامت گرفته ومتاهل گشته قوانین
وقواعد رفض والحاد را باظهار رسانیده اکثر این مردم را علی پرست ودشمنان خلفا ثلثه
گردانید نماز وروزه وغیر ذلک از او هر شرعیه را ازمیان برداشتند وخمر خوردن وزنا
کردن وریش تراشیدن وسبلت ماندن وغیر ذلک از قوانین فسق وفجور را دین وملت ساختند
ونام ناتمام آن خبیث پیر پهلوان بوده وچون معتقدان خود را بحد کفر رسانیده واز
دین پاک محمدی منکر گردانیده این هنگام باتفاق اولس آن قبیله را ازمیان مردم مندر
کافرخیل نامیده ند مدفن خبیث این لعین نیز درموضع چکدره است سماع است ازمردم
که حاضر مدفن او بودند آنکه اکثرے روز بل تمام روز بکندیدن قبر او اشتغال تام نمودیم لبد
جد وجهد بسیار لحد او را بحد اعتدال وسیع بکافتیم امادر زمان درآوردن او در لحد
چندان از اطراف وجوانب لحد تنگی نموده که هیبت برما مستولی گشته آخر الامر همچنان
بماندیم سنگها را بر وی راست آوردیم وخاک بربالاے او پاشیدیم واین از عجائب نباید
دید زیراکه شپلیدن گور حق است واینجا محض از براے تنبیه زندگان است که الله تعالی
زندگان را بدان آگاه گردانیده تا اقدام بر منهیات شرعیه ننمایند واز طریقه سنت وجماعة
عدول نه ورزند ودر تنگناے رفض والحاد درنروند تا هلاک ابدنه گردند ازانجمله آنست
که بابا قلندر نام رافضی نیز درمیان مردم مندر متوطن بوده ازانجمله آنست که پیر طیب که از افغانان
غلجی بوده ومذهب تناسخ اظهار ساخته وبانواع مناهی وملاهی اقدام نموده واتباع خود را بدان
خوانده نیز درمیان مردم مندر بوده اما پیر طیب در آخر عمر بحضور حضرت شیخنا وامامنا وبحضور
این فقیر اعتراف نموده که انواع بدعت را دران میان من انشا نمودم الحال تجدید ایمان بعفر
می آیم پس بشرف تجدید ایمان وتوبه واستغفار بردست شیخنا مشرف آمده ودران عنقریب مرده
ولیکن معلوم نیست که ایمان وتوبه واستغفار او مقبول فتاده باشد یانه زیراکه اگر اتباع خود را
باز برین عقیده خوانده نباشد مقبول افتاده باشد والا لا فلسمت درامم ماضیه عالم
بر فسق وفجور اقدام نموده مردم آنزمان تبعیت او نموده تا بعد از بدلے خواسته که بتوبه واستغفار
مشغول گردد این هنگام بر پیغمبر آن ایام جبرئیل علیه السلام بفرمان الله تعالی در رسیده وفرموده
که اگر تمامی آن مردم را که بتبعیت او در فساد نموده اند وبه کردار او غرور ورزیده بصلاحیت آورد
بتوبه واستغفار خواندن این هنگام توبه او را قبول آرم والا لا مگر حضرت خیر البشر علیه التحیة والسلام

قبر پیر پهلوان در چکدره است

ازینجا فرموده اند که الویل للجاهل مرة وللعالم سبعین مرة چه عالم را در نیک و بد دیده عوام اقتدا می نمایند پس هر آیینه اجر و وبال تبعیت اتباع مقتدا راجع میباشد بی آنکه از اجور و آثام اتباع چیزے کم گردد در **مشارق و شرح او** آورده است قال علیه الصلوة والسلام مَنْ سَنَّ فِی الاسلام سُنَّةً حَسَنَةً فله اَجْرُهُ وَاَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا من بعدہ من غیر ان ینقص من اجورهم شیٔ ومن سن فی الاسلام سنة سیئة کان علیه وزره ووِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِن بعدہ من غیر ان ینقص من اوزارهم شیٔ یعنی هر که بنهد در دین اسلام میان مسلمانان راه خوبے که موافق شرع باشد و خلق را ازان نفع باشد واول خود بجا آرد وی راست ثواب آن نهادن و مر او راست ثواب آن کسانی که عمل کنند دران کار از بعد رفتن و مردن او بے آنکه نقصان شود از ثواب کنندگان آن چیزی و هر که بنیاد نهد راه و رسم بد در دین مسلمانان مخالف شرع که دران خلق را زیان باشد و در دین خلل باشد چنانچه بعضے اهل بدعت و ظالمان بدعتها و ظلمها بنیاد می نهند و آنرا دین و معامله نام کردند هر که چنین رسم بد نهد هست مر او را بزهٔ آن نهادن محدث و بزه آن کسانیکه بعد او بدان کار کنند بے آنکه نقصان کند از بزه و گناهان ایشان چیزے و نیز گفته اند ویل مر کسی را که وے بمیرد و گناهان وے زنده ماند آنکه مذهبهای بد وضع کرده اند چنانکه رفض و اعتزال و قلندرے و بحرمی و غیر ذلک و آن ظالمان و فاسقان که بنیادها و رسمها در ظلم و فسق می نهند که ایشان مرده و بعد ایشان هر که با آن کار میکند همچنان بزه برائے واضع می نویسند تا روز قیامت واین حدیث از برای وعظ خلق است خاصه دانشمندان و مشایخ و استاذان و امرا و قضاة که مقتدایان اند تا در میان خلق هیچ کاری نکنند که آن خلاف شرع باشد که خلق آنرا حجة سازند و بدان بروند و بزه گار شوند و آن نیز بزه گار شود اگر چیزے کرده اند و گفته اند که آن مخالف شرع است باید که ازان توبه کنند و فساد آنرا در میان خلق آشکارا کنند تا خلق نیز ازان توبه کنند و از بزه گاری خلاصی یابند انتهی کلامه **از انجمله الست** که پیرولی از افغانان برجی بوده انواع الحاد راپیش گرفته و عوام الناس را از راه راست محمدی بیرون برده نیز در میان مردم منده بوده مذهب تناسخ را اظهار کردی و منکر بعث بودی گاهی خود را پیغمبر گفتی و گاهی خدا و ظن فاسد او بران رفته که ارواح و نفس حیوانات خدا اند نعوذ بالله من کفره تا روزے در مجمع او حاضر آمدم و کتابے را با خود داشتم این متمرد از انجا که قواعد و قانون کفا بران

ازانجمله پیرولی است

رفته که علم و علماء را دشمن دارند کتاب را و علماء را بتصغیر الفاظ یاد کرده و چون در
میان افغانان بادشاه اسلام نمیباشد و هیچ کسے در پی انصاف نیک و بد نمیرود
وحق را از باطل جدا کردن برخود لازم نمیدانند من نیز چون قوت و شوکت نداشتم
عمل باین حدیث کردم که مَنْ رَاٰی منکم مُنْکَرًا فَلْیُغَیِّرْہُ بِیَدِہٖ فان لَمْ یَسْتَطِعْ
فبلسانہ فاِنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فبقلبه وذٰلک اَضْعَفُ الْاِیْمَان یعنی از ضرب و زجر
و قتل او عاجز شدم اما از امور زبانی خدا شاهد حال است که در هیچ اوان و مکان تعطیل نورزیدم
پس گفتم که گوینده این سخن کافر مطلق میگردد اگر شک دارید در احادیث رسول الله صلی الله
علیه وسلم نظر بکنید چون زمانے برین برآمد انا الحق و سبحانی و غیر ذلک از کلمات کفر و الحاد اکثر
من ان یحصے برزبان راند بعده وقت نماز درآمد فقیر بقیام صلوة استقامت کرد و جماعه کثیر
از مؤمنین متابعت نمودند اما آن متمرد اتباع خود را از اقتدا ممانعت نمود بعد از فراغ این
فقیر نوسے استقامت کرد و اتباع او اقتدا کردند بعد از ان گفتم در کتابهای اسلامیه برین جمله آمده
که اگر این کلمات کفر و الحاد در الصحو و هوشیاری گفته و کافر شده تجدید ایمان و تجدید نکاح باید
واگر بسکر و بیخودی گفته پس بیهوشی و بیخودی و سکر ناقض وضواند چون نماز را بی وضو بجا
آوردی نیز کافر شدی پس از انجا عوام انام و اهل هوا ناتمام بمجرد ظن و خیال فاسد بلا اقامة
دلیل عقلی و نقلی کافر شده اند والا هیچ حجة درست ندارند آن لعین چنان بی حجة مانده که هیچ گفتن
نتوانسته بعده آن بیحیا باز در تقریر اشارات و عبارات معرفت پاک بیچون درآمده و سخن را
بجای رسانیده که از قاضی جلال شنیده ام آنکه خدای عوام بر آسمان هست و خدای خواص در دل
مؤمنان هست نعوذ بالله من کفرهم گفتم ای عجبی بی فصاحت وای دنی بیدیانت فرق میان
کفر و اسلام آنکه اهل اسلام بدلالت انبیاء ع بوحدانیت صانع بیچون قائل و اعتقاد فاسد کفار بران
رفته که صانع مصنوعات متعدد شاید که باشد پس خود را در محفل مسلمانان می شماری یا در مجمع کفار میدانی
باآنکه خود را درویش میخوانی و درویشان در پی وحدانیت خون جگر خورده و رفته اند این هنگام
باز خجل آمد و فقیر را چون قوت ظاهری نبود از مجلس او درگذشت و اولاد این متمرد نیز برسم پدر
کفر اختیار کرده اند **از انجمله آنست** که کریمداد ملحد که از افغانان غرغشتی بوده انواع الحاد و
التحاد پیش گرفته نیز در میان مردم مند ربوده از انجمله آنست که شیخ الیاس نیز از قبائل ایمزدم
بوده در زهد و ریاضت و محاربه نفس و مجاهده اعمال اقدام نموده حتی که در مدتهای مدید از طعام

وآب نفس را نصیبے نداده و بمرتبهٔ غیب جن رسیده و اکثرے مردم را از امور غیب آگاه میکرده
وچون در ظلمت این راه مشعله علم با خود نداشته و شیخ محقق را خود رهبری نساخته واز
مجالست علماء و اتقیاء دور مانده آخر الامر در چاه ضلالت سرنگون افتاده و تابع جن گشته و ایضا
روزے چند را در صحبت پیروے مذکور گذرانیده ملحد و مرتد گشته چه اتباع او تارک صلوٰة
وصیام و مانع خیر و زکوٰة آمدند مذهب جبریه را پیشه گرفتند و زنار را در گردن انداخته کافر شدند
ومنکر بعث آمدند روزے ملاعیسے ملتانی را با او بحث افتاد بدین معنی که ای غافل ساده
وای جاهل لاده مخالفت قرآن ربانی و احادیث نبوی اختیار کردید و کافر آمدید اما چون لاف
از درویشی زنی و خود را شیخ حق بین دانی هیچکدام از اولیاء الله این نوع کفر و الحاد را انشاء
نموده بود گفت آرے در بعضے رسالها آورده که بعضے اولیاء الله گاهے زنار بگردن انداخته
ملاعیسے گفت این حماقت و سفاهت شما بحماقت دزدان هند می ماند سماع است
که دزدان هند زری بسیار را دزدیده در خانه دزدے دیگر از دزدان هند مهمان آمدند اما
از انجا که دزدان اموال یکدیگر را دیده در تب و تاب افتند و جان کنند و خون خورند و جهد کنند
تا بدست آرند این دزد بخود اندیشیده و تامل و تفکر نموده تا بحیله و بهانه زر را از دزدان بگیرد
این هنگام با زن خود مصلحت درمیان نهاده روده حیوانے را پر خون ساخته و به گلوے
زن خود انداخته و سخت کرده این هنگام بنا بر تلبیس جنگ و جدل میان یکدیگر بنیاد نهاده
تا دزدے کارد را کشیده بر گلوے زن نهاده چون روده را برید خون باطراف و جوانب
دویده و زن مکاره خود را بیهوش ساخته افتاده و دزدان مهمانان ملامت کردن و لعنت
گفتن آغاز کرده این زمان دزد گفته من تداوی این امور دانم همان کارد را بگلوے
زن مالیده زن باز بهوش آمد این هنگام دزدان کیفیت ماجرا پرسیده گفت کارد مرا خاصیت
کشتن و زنده کردن هست تا دزدان سفیه در پی خریدن آن کارد در آمده تا همهٔ آن زر
را در بدل آن کارد داده چون بخانه آمدند یکے ازان سفهاء همان کارد را بر گلوے زن
خود نهاده و برید بعده هر چند مالیده زنده نشده چه این سفیه حقیقت استعمال آن دزد
را در نیافته بود پس همچنان اولیاء الله را در سلوک فتنها و هنرها متعارف و مشهور اند که
فهم شما از ادراک حقائق آن عاجز و قاصر است بعضے ازان ملامت را اختیار کنند بقصد
دفع توجه خلق بر ایشان و این طائفه را ملامتیه نامند چه مقصود اصلے و مطلوب کلی ایشان

اتصال با حق ہست وانفصال از خلق وآن جز به انقطاع از ما سوی الله حاصل نگردد پس این
طائفه ملامت را اختیار کنندی ارتکاب مناہی وملاہی تا مردم از ایشان رمند
وایشان از اجتماع مردم رہند نقلست که چون سلطان العارفین بایزید بسطامی از سفر
رو به حضر آورد چندان خلائق استقبال نمودند که جمعیت قبیلهٔ او را بتفرقه رسانیدند این ہنگام
چون ماه رمضان بوده چیزی اندک فرو برد تا افطار حاصل آمد این ہنگام معامله دیده تمام مردم
از و برمیدند بایزید اصحاب خود را گفت که برخصت شریعت عمل کردم زیرا که مسافر بودم اما از
شر اجتماع مردم برہیدم نقلست که خواجه حافظ شیرازی از بازار شراب بخریدی وبمقصورهٔ
خود بردی وگاہی زلّی را از بازار بگرفتی ودر مقصورهٔ خود در آوردی تا بعد از موت در ادای
صلوة جنازه مردم متحیر ومتفکر ماندند وتوقف نمودند بعده دیوان او را به نیت امتحان
وبقصد اطلاع بر حقیقت بکشودند این بیت در نظم آمد بیت قدم دریغ مدار از جنازهٔ حافظ
اگرچه غرق گناہست میرود به بہشت ۔ بعده خادم او را از کیفیت احوال بپرسیدند
جاہی را نشان داد که ہمه شرابہا را از بازار آورده ودران ہمی ریختی وآنرا نشان داده
که بیرت او بود الغرض اگر بعضی از اولیاء الله تعالی تاری چند را در گردن انداختی
به قصد انقطاع از خلق وچون از انجا یکسو شدی از خود دور کردی بی آنکه بران مداومت
نمودی وبر منہیات شریعت مرتکب آمدی وبی آنکه از او ہم مجتنب گشتی این نوع را
کفر نگویند نزدیک بعضی اہل تصوف چه این کار بنا بر ضرورت از و در وجود آمده وانقطاع
از خلق اہم مہمات اہل تصوف ہست چه بلا انفصال از خلق اتصال حق میسر نیست چنانکه
شخصی در قید کفار افتد وجبر کرده شود بر اجرای کلمهٔ کفر بر زبان خود این ہنگام آن کلمهٔ مباح
باشد وگوینده کافر نگردد اما نزدیک جمہور علماء زنار بستن بی جبر واکراه کفر باشد وآن
ضرورت ایشانرا ضرورت نداشته اند چه از امور مجہوله ہست نه از امور معلومه فالحاصل
اگر بعضی اولیاء الله گاہی زنار در گردن انداخته اند بنا بر ضرورت وبنا بر اقتداء آوردن
به بعضی روایات مرجوحه آنرا دین وملت نباید دانست وبدان اقتدا نباید نمود کما ذکر
فی الردع علی اہل الاہواء والبدع افعال النبی صلی الله علیه وسلم سوی الذلة اربعة
مباح ومستحب وواجب وفرض وانما قلنا سوی الذلة لانه لا تصلح للاقتداء
یعنی افعال پیغمبر صلی الله علیه وسلم که دران متابعت کنند چہار اند اما ذلت پیغمبر را متابعة

نکنند زیراکه صالح نیست مراقتدار او و ذلت این هست که فعل نبی بغیر قصد صادر شود ای جزیه
چون ذلت پیغمبر را نشاید اقتدا کردن شطحیات صوفیه را از کجا اقتدا کنند و فی نسخ اللغة الشطاح
الذی یتوسع فی الکلام ولا یبالی انتهی کلامه زیراکه هیچکدام از متصوفه واجب العصمة
نیست تاتمام اقوال و افعال ایشان متابعت را شاید بل صراط مستقیم قرآن و حدیث را متابعة
نمودن هست وایضا صوفیان اگر در زمانی غلبهٔ شوق و ذوق و استیلاء بیخودی و بیهوشی
چیزے از مخالفات شریعت بجا آرند چون بهوش آیند ازان توبه کنند شیخ نظام الدین دهلوی
قدس سره از بعضے امور خود بعد از استعمال آن پشیمان شدی و تائب آمدی و این معنے را در ردّ
البدع نظر باید کرد اما آنچه حق هست از روے تحقیق هیچکدام از اولیاء الله حقانی بر اقوال و
افعال کفر اقدام نموده اند خصوصا از نار بستن و غیر آنچه از علامة دین کفار باشد و اگر اقدام
نموده کافر شده باشند چه اولیاء واجب العصمة نمی باشند پس کافر را تبعیت نباید نمود و فی التمهید
المسلم لو سجد للاصنام او تابع الکفار بفعل من افعالهم التی یکون دینا عندهم
فانه یصیر کافرا و کذلک المسلم لو ظهر من نفسه علامة الکفار کقلنسوة المجوس
و نحو ذلک فانه یصیر کافرا و کذلک لو لبس لباس الکفار ما یکون علامة الکفر
یکفر انتهی کلامه و فی تیسیر الکلام ولو فعل فعلا او ذکر قولا یدل علی الکفر
یحکم بکفره انتهی کلامه و در تحفة المسلمین آورده بدانکه آنچه باتفاق موجب کفر است
ملزم احباط عمل است و قایل آنرا وطی کردن با زن نار و هست و ولدے که دران حالت
متولد شود از زنا هست و اگر باز اسلام آرد اعادهٔ حج برو واجب هست و اعادهٔ صوم و صلوة
و زکوة برو واجب نیست و هرچه در کفر آن اختلاف هست قایل را امر کرده شود بتجدید نکاح
و توبه و رجوع ازان از روے احتیاط و الفاظیکه خطا هست و موجب کفر نیست قایل آن
مؤمن هست بحال خود و او را بتجدید نکاح امر کرده نمیشود ولیکن مامور باشد باستغفار و رجوع
ازان انتهی کلامه ایضا فی تعریف الخطأ اگر از کسے کلمهٔ کفر صادر شود چنانچه خواهد که اکلتُ
گوید بر زبان او کَفَرتُ جاری شود عند الله کافر نمیشود انتهی کلامه فالحاصل معلوم نیست که اولیاء
الله باختیار خود قصدا اقوال و افعال کفر کرده باشند و اعمال عزیزهٔ خود را باحباط رسانیده باشند
بانکه ایشان در ادای واجبات و مستحبات و آداب شریعت خون جگر خورده اند پس آنچه در بعضے
رسالها از اقدام نمودن اولیاء بر اقوال و افعال کفر یافته میشود هم افتراء محض بر ایشان نوشته

فی هیچکدام از متصوفه
واجب العصمة نیست

اند چه اهل هوا بر حضرت خیر البشر بل بر حضرت خداوند اکبر افترا می بندند چه جای آنکه بر اولیاء الله
افترا نه بندند نقلست که امام ابو یوسف قاضی علیه الرحمة را ده هزار احادیث افترا یاد بوده
تا هر که ازان روایت کردی امام ابو یوسف رحمه الله آنرا دفع نمودی که این افتراء است کقوله تعالی
وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا و با آنکه بغیر قصد از ایشان در وجود آمده باشد و آنچه بغیر
قصد باشد اگرچه از پیغمبر باشد هم اقتدار انشاید کما مر القصه چون شیخ الیاس را با این فقیر
گاه گاهی مجالست می بوده و نصایح عقائد اهل سنت و جماعت را کما ینبغی شنوده آخر الامر
وقتی از اوقات سعادات ملاقات همدیگر روی داد بنا بر معرفت سابق سائر عقائد اهل سنت
و جماعت را از تقدیر خیر و شر که از الله تعالی باید دانستن مذهب قدریه و جبریه را نباید تبعیت
نمودن و سائر امور آخرت را از بعث و حشر و نشر حق باید دانستن وغیره ذلک نصیحت نمودم
تا معتقد گشت و تائب آمد امید که اگر بشومیت اتباع گرفته نشود آمرزنده گردد از انجمله
آنست که قبیله از قبایل ایمردم مند ر بسفاهت و حماقت معروف اند و چون نام قطبیت
و غوثیت شنیده اند هر کدام از ایشان دعوی قطبیت و غوثیت کنند چنانکه پیش ازین ملا امیرو
نام شخصی از ایشان دعوی قطبیت کرده و چون بمرتبه غیب جن رسیده بود دعوی علم غیب کرده
و عوام انام را بضلالت انداخته و این فقیر خلفاء سفهاء او را دریافته بود چنانکه میانخان قدر
و شیخ بارامدخان وغیره مذهب ایشان آنکه حق تعالی متمکن بر مکان میدانسته اند بل خدا را
صورت می گفته اند اعتقاد فاسد ایشان آنکه خدای را در و درخانه و سرا و تخت است
و امثال ما مردم را در انجا رفتن و از انجا آمدن است و اخبار علم غیب را از و در میگیریم و این
معامله را بچشم سر معاینه میکنیم ای فرزند اگرچه ایشان میدانستند که دروغ محض از برای
اجتماع حطام دنیا و طلب جاه میگوئیم اما کافر می شدند چه الفاظ کفر را باستهزاء آوردن نیز
کفر باشد چنانکه شیخ ابراهیم نیز ازین قبائل است فی ایامنا همین دعوی میکند و کافر می شود
و شیخ میران شاه صوالی نیز برین مضمون دعوی علم غیب می نموده و می گفته که خداوند
تعالی تصرفات خداوندی خود را بمن می نماید نعوذ بالله من کفره القصه اتباع ملا امیرو درین
باب بالفاظ خود بیتها انشا نموده بودند مفهوم کلام ایشان آنکه بر بالای عرش فرش است
و بر بالای آن سنگ سخت است و بر بالای آن تخت است و بر آن تخت خیمه است که آنرا
هفتاد هزار دروازه است و دران خیمه خدا است که علماء را از و خبر نیست نعوذ بالله من کفرهم

وشیخ جلیل روغانی نیز برین مضمون دعوی می نموده در رسالی که لشکر یوسفزئی بجانب
هزاره بقصد مردم هنڈ بدر رفته بود شیخ میان خان همراه او بوده و فقیر نیز موافقت
نموده بود تا از قضاء ازلی باران وژاله سخت بر هر مردم باریدن گرفت حتی که همگی خود ها را
بمردن قرار داده بودند بعد از آن جهلاء روی نیاز به شیخ میان خان آورده وسبب
اصابت این بلا پرسیده ودر جواب گفته که درین مقتل شخصے ذاکر حقانی از دست شما کشته
شده تا الله تعالے بغضب آمد وژاله باریدن گرفت اما چندان بغضب سخت پیش آمده
بود که تخت او کسر آمده اگر من نرسیدمی وتخت را تقویت ندادمی هر آئینه از تخت
می افتادے نعوذ بالله من کفره عقلاء دانند که این نوع سفهاء چگونه مرتبهٔ قطبیت و
غوثیت را شایانند واین ملا میر خدمت شیخ میرداد خلیل حنفی کرده بود شنیدم از دلو
چغرزئی که من شیخ میرداد را پرسیدم از بسیاری راست او چپا دیدن او در نماز واز سجده
آوردن او برا مثال زنان چه تمامی اندامها بیکدیگر چسپیده سجدی کردی که درین معامله
سبب چه باشد گفت اگر چنان نه کنم سر من از مکه معظمه پیشتر خواهد گذشت نعوذ بالله من
افترائه چه اگر این معامله جایز وصادق بودی از خاتم النبیین واز خلفاء راشدین ویا از
ائمه دین گاهے صادر شدی بل در کتب فقه مشهور هر که روے را بالبعضے سینه بجانبی بگرداند
نماز فاسد گردد واگر بعضے روی بگرداند فعل حرام بجا آورده باشد **والیضا** این شیخ میرداد
فرمودے که الله تعالے هفتاد زنا را بمن بخشیده نعوذ بالله من کفره چه باین الفاظ وبه این اعتقاد
کافر شده زیراکه در کتب اسلامیه مشهور است که اگر کسے تاسف برد بر آنکه کاشکے نکاح
خواهر حلال بودی عاصے گردد نه کافر چه نکاح خواهر در زمن آدم صفی الله جائز بود بعده منسوخ
آمده پس تاسف منسوخ عصیان باشد واگر تاسف برد بر آنکه کاشکے زنا جائز بودی کافر گردد
چه زنا در هیچ امت جائز نه افتاده پس تاسف بر محظورات محرم در جمیع ادیان کفر باشد چه حکمت و ادراک
خود را در اوضاع امور فزونتر از حکمت وادراک باری تعالے تصور کرده باشد واین اعتقاد کفر است
وهم ازین قبیل باشد تاسف بردن بر جواز غنا چنانکه در شرح قدوری آورده اعلم ان التغنی
حرام فی جمیع الادیان انتهی کلامه پس چون تاسف بر محظورات شرعیه کفر باشد هر آئینه
دعوے حلیت بطریق اولے کفر باشد **القصه** در کفر والحاد این نوع مردم هیچ شک نیست
اما جهلاء افاعنین را قواعد بر آنست چه هر گاه شخصے را القاے وشیطانی نصیب آمده باشد

تا عوام را بدان از امور غیب اطلاع دهد آنرا شیخ کامل و مکمل دانند اگرچه در شریعت محمدی
کافر مطلق باشد و بسیاری از شیخان این زمانه بمرتبهٔ غیب جن رسیده و دران قانع
مانده تا ضال و مضل آمده اند چنانکه یکے از تلامیذ این فقیر ملا عمر شلمانی نیز بمرتبهٔ غیب جن
رسیده و دران قانع مانده تا ضال و مضل آمده اند چنانکه یکے از تلامیذ این فقیر ملا عمر شلمانی
نیز بمرتبه غیب جن رسیده و دران قانع آمده و چون از صحبت این جانب دور افتاده دران
مقام و منزل غرور تمام ورزیده امید که الله تعالی اورا از تلاطم امواج بحر ضلالت بساحل هدایت
بر آرد **از انجمله آلسنت** که ملا رکن الدین ورد ذکر مذهب الحاد و اتحاد در پیش گرفته و در
معرفت بی کیف باری تعالی لغزش یافته خدا را مثل و مثال پیدا آورده و اورا پنج پسر بوده
همگی بر وفق پدر خود همین دعوی نموده یکے عبد الله دوم رحمت الله سیوم نعمت الله
چهارم فیض الله پنجم بایزید و عبد الله بالفاظ افغانی برین مضمون ابیات انشا نموده
و نعمت الله رسائل نوشته بل حضرت مخدومنا و استاذنا مخدوم لطف الله را نیز همین نعمة الله
در دل و همی انداخته تا در تعریف ذکر و فکر رساله را تالیف نموده برخلاف مذهب شیوخ
متقدمین اما چون پدرش امام الدین واقف حال گشته نصایح بیغایت کرده حضرت مخدومنا
را ازین ورطهٔ هوا بدر برده الحمد لله علی ذلک و اعتقاد ملا رکن الدین و اولاد او برآنکه ذکر
فرض دائم است نعوذ بالله من مظنة فاسدهم چه اگر ذکر فرض دائم بودی اکثرے از مومنین
و مومنات بحد کفر رسیده بودی چه خالی بودن یکساعت بل یکلحظه و یک لمحه از فرض دائم
کفر است با آنکه ذاکر نیز در زمان تکلم کردن و جواب گفتن از ذکر خالی میماند و غافل میگردد
پس در عمدة الاسلام آورده که فرض دائم ایمان است و ایمان تعلق باعتقاد دارد و اعتقاد
هیچگاه از معتقد ممتاز نمیگردد چه وصف است و وصف از موصوف جدا نمیباشد
از آن دائم می نامند و عبارت تمهید ابوشکور سالمی و تیسیر الکلام نیز برین جمله مشیر است
از انجمله آلسنت که ملا عبد الرحمن نام شخصے از زرگران هند درین حدود در سیاره خود را
سید نام برده منکر بعث و امور قیامت آمده فی الجمله مذهب او بعینه مذهب پیر تاریک بوده
و این فقیر را با او کرات و مرات بحث افتاده و خجل مے آمده بعون الله و توفیقه کقوله تعالی
قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوْقًا اما مسلمان نشده چون جماعه
افغانان را با خود بمکر و تلبیس موافق کرده دغدغه بادشاهی کرده و چون زرگرے

بیدانسته خود مقید شده دراهم را مضروب ساخته بسکهٔ میان شاه وآنرا میان شاهی
خطاب نموده آخر الامر بادشاه نشده الحال در هزاره در مانک رای متوطن هست و این
متمرد رساله را تصنیف کرده آنرا احسنیه نامیده وغیر ازان تالیف بسیار مملو از الحاد
والتحاد انشا نموده وایضا این متمرد ذکر را فرض دائم میگفته تا روزی یکی از اتباع
این فقیر پرسیده که فرضیت ذکر هم چون فرضیت صیام وصلوة باشد یا کمتر ازان
گفت آری ذکر هم چون نماز وروزه از فرض عین آمده باز پرسید که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم بنا اسلام را چند چیز قرار داده گفت پنج گفت پس پنج بنا مسلمانی
خطاب میکرده چرا ششین بنا مسلمانی نفرموده این زمان خجل آمده اما از عقیده مبتدعه
برنگشته کقول من قال **قطعه** اگر سنگی بود ناپاک جایی * چو با چیزی خراشی پاک گردد
اگر در اصل ناپاک است وبدعت * نگردد پاک گر صد چاک گردد * **ازانجمله آنست**
که تالی نام شخصی از مردم مهمند زئی با جوگیان روزگار بسر برده کافر مطلق آمده مذهب
تناسخ ومذهب اباحت داشته وپسر او عبید نیز برین مذهب پدر اعتقاد ورزیده اما نبیرهٔ
او شیخ فرید گاه گاهی مجالست علما اختیار میکند امید که عقیده او از عقاید ملحدان خالی
وعاری باشد اما از بهر جاه منصب پدر وپدر کلان را نهی ماند **ازانجمله آنست** که شیخ یوسف
مهمند زئی در مذهب اباحت متمکن هست مع اتباع خویش وکیفیت مذهب اباحت
پیش ازین بتحریر پیوسته **ازانجمله آنست** که شیخ حسن تیراهی غلامی را از هندستان خریده
وچون در بنجدو رسیده ازان رو که شیخ حسن از خواهر زاده های مردم خطک بوده
بنا بر بعضی مصلحت امور غلام را در میان مردم خطک مانده بعد ازان بواقعه از واقعات
غلام حکو نام با شیخ حسن نرسیده دعوی اصالت نموده از و فرزندی در وجود آمده میرو نام
این فرزند پیشهٔ شیخی گرفته واز میرو فرزندی در وجود آمده سید احمد نام این مردود
دعوی پیری میکرده روزی به لباس کمینه خود را آراسته بخدمت حضرت شیخنا در رسید
بقصد آنکه او را نشناسد اما حضرت شیخنا با آنکه ندیده بود بشناخت گفت بکدام مصلحت
در رسیده گفت اینک مردم توجه باینجانب مینمایند اما پیری من جائز باشد یا نه حضرت شیخنا
فرموده بی اذن شیخ کامل ومکمل بعد از ادای خدمت واجبانه ورعایت طول صحبت او ممنال
ومضل خواهد آمد گفت اذن از که جویم گفت در گرد جهان بگرد واهل الله را دریاب بعد ازان

سید احمد رفته وآوازهٔ پیری بلند گردانیده که ماذون ومجازم از اولاد خواجه بهاء الدین زکریا
و برحسب ارادهٔ خود این مرد رسالها تالیف نموده واز وفرزندی ماند سرمست نام واین
مرد تبعیت جن می نموده وآلات ملاهی نواختن وشنودن ورقص کردن را حلال میدانسته
نعوذ بالله من مقالات الهوی واهلها از انجمله آنست که خواجه خضر افغان از افغانان
تارن کنیزک خود به حجامی از حجامان افغانان لودی نسبت کرده بود تا از وفرزندی
ماند فرید نام ساکن بجواره واین فرید اندک پیش طلب علم کرده بود تا از بهر شقاوت او جماعه
جوگیان در بجواره رسیده روزی چند با ایشان صحبت کرده ملحد گشته حتی که بعینه
مذهب پیر تاریک را اختیار کرده مدت مدید با این جماعه جوگیان سیر اطراف وجوانب عالم
نموده تا در علوم جوگیان از داروها وسیمیا که ایشانرا درکار باشد متبحر آمده ودر وقت
سلیم شاه پسر شیر شاه افغانان بندوقچی بوده چاکری کرده وچون در بادشاهی خلل افتاده
ازانجا بجانب یوسفزئی آمده خود را حاجی محمد نامیده آوازه پیری ومریدی درداده
واتباع خود را بمذهب اباحت درآورده ودعوی نموده که من ماذون ومجازم از
جانب میر فیض الله ولی پسر مرتضی علی است وعمر من سیصد وشصت سال بگذشته
است نعوذ بالله من الافتراء العظیم والکفر اللئیم ومی گفته که من هفت حج بجا آورده ام
شخصی را فرستادم تا از علامات بیت الله را پرسیدن گرفت گفت من بجوزدی رفته بودم
فراموش کردم دانستم که حاجی نیست ولیکن جهلاء افغانان هرگز از اهل هوا اعتقاد نمیبرند
وفرار نمی نمایند بعد ازان خود توجه نموده خالصةً لله از برای بحث وجدال دررسیدم
اما فرار نموده وحاضر نشده وچون در یمردم یوسفزئی الحاد اورا شهرت دادم ازینجا
بدر رفته با مردم غوریخیل پیوسته که الحال اولاد او درمیان آن میباشند واز جمله
مناهی لواطت درمیان اتباع او بل درمیان نبیره های او بیشتر پیدا میگردد مرد ملیح الوجه
را نگه میدارند وحجت می آرند که نظر از بهر خدا میکنیم نعوذ بالله من الاضلال ودر دافع الملحدین
است پس این اباحتیان نظر میکنند بسوی بچهٔ امرد وآنرا طاعت میدانند بدان که این
نظر محض حرام است وتامل کردن نادرست چنانچه در جناح النجاح آورده است که شاهد نام
کردن امرد ونگریستن بدعوی محبت خدای تعالی وخود را نام حبیبان کردن وگفتن که حق
شاهد شود بدیدار وی یا حال شود در نفس وی این مذهب حلولیان واباحتیان وزندیقان

والی الی قوله این سخن ایشان نیز باطل است و محض کفر است و فی التمهید و قالت
الاباحیة والمقنعیة ان العبد اذا بلغ غایة المحبة وعبد الله بالحقیقة
فان الله یحل فیه ویسمح باشیاء ویعلم علم الکائنات والغیب وهذا کفر
لایخفی علی احد وقالت الحلولیة من المانویة والخاقانیة من بلاد ترک
ان الله یحل فی کل شاهد وهذا کفر انتهی کلامه وفی عوارف المعارف
قال بقیة ابن الولید کانوا یکرهون النظر الی الغلام الامرد الجمیل وقال
عطاء کل نظرة یهواها القلب فلا خیر فیها وقال بعض التابعین ما انا اخوف
علی الشاب التائب من السبع الضاری خوفی علیه من الغلام الامرد
یقعد الیه وقال بعض التابعین ایضا اللواطة علی ثلثة اصناف صنف
ینظرون وصنف یصافحون وصنف یعملون ذلک العمل فقد تعین
علی طائفة الصوفیة الاجتناب من مثل هذا الاجتماع واتقاء مواضع
التهمة فان امر الصوفیة صدق کله جدا فلا یخلطوه بشیء من الهزل انتهی
کلامه پس آنچه بعضی از ملحدان این ایام کردار بعضی متصوفه متقدمه را حجت می آرند آن حجت
نیست چه هیچیک امام از اهل تصوف واجب العصمة نیست تا متابعت نمودن مر ایشان را در اقوال و
افعال از جائزات باشد بل واجب العصمة انبیااند تبعیت انبیا باید نمود و در لباب المعنوی
که از تالیف محمد حسین بن علی البیهقی منتخب از مثنوی مولوی ملا روم است علیه الرحمة و
الغفران آورده است در مذمت عشق مجازی و غافل ماندن از عشق حقیقی **مثنوی**

عشق آن زنده گزین کو باقی است — از شراب جان فزایت ساقی است
وانکه عشق مردگان پاینده نیست — زانکه مرده سوی ما آینده نیست
هرچه جز عشق خدای احسن است — گر شکر خواری است آن جان کندن است
عشقهایی کز پی رنگی بود — عشق نبود عاقبت ننگی بود
هین رها کن عشقهای صورتی — تو چرا دلبستهٔ هر صورتی
آنچه معشوق است صورت نیست آن — خواه عشق این جهان خواه آن جهان
آنچه بر صورت تو عاشق گشته‌ای — چون برون شد جان چرایش هشته‌ای
بر کلوخی دل چه بندی ای سلیم — واطلب اصلی که تابد او مقیم

چون زر اندود هست خوبی در بشر ورنه چون شاهد تو پیر خر

چون فرشته بود همچون دیو شد کان ملاحت اندرو عاریت بد

حسن دان وصف خدای بی نیاز عاشقی بر غیر او باشد مجاز

زانکه این حسن زر اندود آمد است ظاهرش نور اندرون دود آمده است

چون رود نور و شود پیدا دخان بفسرد عشق مجازی آن زمان

عشق بر مرده نباشد پایدار عشق را بر حی و بر قیوم دار

انتهی کلامه والعهدة فیه این حاجی محمد مذهب جبریّه را اختیار کرده بود و این عقیده را در دل اتباع خود مستحکم گردانیده چنانکه در دافع الملحدین آورده هست که مخالفان مذهب سنت و جماعت با کثرت انواع ایشان بر دو قسم باز میگردند یک قسم از ایشان منکران عبودیت اند و آن جبریان و مرجیان و اباحتیان اند و مقالت ایشان آنست که گویند که ما مجبور قضا و قدریم بدست ما هیچ چیز نیست یعنی هر فعلی و کرداری که از بنده در وجود می آید بقضای خدای تعالی می آید بنده را دران کسبی و عملی و اختیاری نیست خواه نیکی است خواه بدی است مثل باد درختی است اگر باد بجنباند بجنبد و اگر نه و اول مبتدی را این بدبختان خذلهم الله تعالی همین حجت در دل متمکن میکنند بعد ازان ضلالت دیگر برو بیان میکنند و زشتی مذهب ایشان آنست که چون خود را مجبور بقضا و قدر گوئی باطل کردن ثواب و عقاب بود چون از کسب و اختیار منکر میشوند پس از ثواب و عقاب انکار لازم می آید و این انکار از نص است و انکار از نص موجب کفر است بدین سخن امور شرعی بر تفع میکنند پس فساد در عالم می افزایند زیرا که حق تعالی مومنان صالح را وعدهٔ بهشت و نعیم آن کرده هست قال الله تعالی وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحَاتِ اُولٰئِكَ اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ هُمْ فِیْهَا خَالِدُوْنَ ○ و در باب کفار وعید بدوزخ یاد کرده هست قوله تعالی وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَکَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِیْهَا خَالِدُوْنَ و دیگر خالق تعالی در قرآن امر و نهی یاد کرده هست امر چنانکه گفت وَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ و مانند آن و نهی چنانچه قوله تعالی وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنٰٓی اِنَّهٗ کَانَ فَاحِشَةً و دیگر امر بسیار کرده هست چنانچه فرموده هست اَلزَّانِیَةُ وَالزَّانِیْ فَاجْلِدُوْا کُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ یعنی زنا کننده مرد و زن هر یکی ازین دو کس صد تازیانه زنید

قوله تعالی وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا اَیْدِیَهُمَا یعنی دزد مرد و زن چون کالا
اجنبی از حرز بیرون آورده باشد و قیمتش به ده درم شرعی رسد دست ایشان ببرید پس اگر
بنده را در عمل اختیار و کسب نبودی حضرت صمدیت جَلَّتْ قُدْرَتُهُ وَتَعَالٰی آلَاؤُهُ بزنا امر
به رجم و به تازیانه نکردے و امر به بریدن دست و پای بر دزدی نکردی و جز آن الی قوله ای نیز
قضا و قدر را حجة خود نکنے در خلاف و معصیت کردن باید که اقتدا با آدم کنی که چون از وی
ذلت آمد بعذر مشغول شد و نه گفت که قضاء تو بود که از من این آمد ولیکن گفت ستم کردیم بر تن
خویش هر چند بقضا بود این دانستن را شاید و لیکن گفتن و حجت کردن را نے قوله بگفتار
قبیح شان کفار را هم نکوهش نباید کرد زیرا که نزدیک شان بنده را کسبے و عمل و اختیاری نیست
پس کفار بکفر خویش معذور باشند و چون معذور باشند گناه بر ایشان لازم نیاید و حق تعالی
در حق کافران انواع عذاب دوزخ در قرآن وعید فرموده است پس چون معذور باشند عذاب
کردن بیگناه ظلم باشد و ظلم صفت خدا نیست کقوله تعالی وَمَآ اَنَا بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيْدِ
یعنی من خدای ستمگار نیم به بندگان و ظلم صفت من نیست پس این بدبختان لعنة الله
علیهم و علی اتباعهم و علی اعوانهم باختیار خویش کافر شده اند و بوے اسلام در ایشان
نمانده است نعوذ بالله منها و این مذهب مغان است لعنة الله علیهم و همین مذهب بعضی
زنادقه هند بدل و جان اختیار کرده اند و مردمانرا دران راه باطل میخوانند و چهار رکن شرع
محمدی را بدین اقوال باطل خراب میکنند و مسلمانان ضعیف العقل را از راه بیراه میکنند
و کافر می سازند نعوذ بالله من شرهم و علمائے دین را دشمن میدارند و درین باب ایشانرا ناسزا
میگویند انتهی کلامه و در لباب المعنوی در بیان جبر و اختیار آورده است **مثنوی**
جملهٔ عالم مقر در اختیار * امر و نهی این بیار و آن میار * جبریش گویند امر و
نهی ولا است * اختیاری نیست این جمله خطا است * در خرد جبر از قدر رسواتر است
زانکه جبری حس خود را منکر است * اختیاری هست ما را بے گمان * حس را منکر نشاید شد عیان
سنگ را هرگز نه گوید کس بیا * از کلوخے کس کجا جوید وفا * آدمی را کس نه گوید هین بپر
یا بیا اے کور تو در من نگر * امر و نهی و خشم و تشریف و عتیب * نیست جز مختار را ای پاک جیب
این که فردا این کنم یا آن کنم * این دلیل اختیار است ای صنم * جمله قرآن امر و نهی است و
وعید * امر کردن سنگ مرمر را که دید * هیچ دانی هیچ عاقل این کند * یا کلوخ و سنگ

خشم و کین کند ٭ اوستادان کودکان را میزنند ٭ آن ادب سنگ سیه را کے کند

هیچ گوید سنگ را فردا بیا ٭ ور نیائی من دهم بد را سزا

خالقی کو اختر و گردون کند ٭ امر و نهی جاهلانه چون کند

در هر آن کاری که میلستت بدان ٭ قدرت خود را همی بینی عیان

وندران کارے که میلت نیست خواسته ٭ خویش را جبری کنی کین از خداست

یک مثال ای دل پئ فرقے بیار ٭ تا بدانے جبر را از اختیار

دست کو لرزان بود از ارتعاش ٭ ونگه دستی را بلرزانی زجاش

هر دو جنبش آفریده حق شناس ٭ لیک نتوان کرد این با آن قیاس

زان پشیمانی که داری لرزه اش ٭ خود پشیمان نیست مردِ مرتعش

بحث عقل است این چه عقل حیله گر ٭ تا ضعیفی ره برد آنجا مگر

کردِ حق و کردهٔ هر دو ببین ٭ کرد ما را نیست دان پیداست این

گر نباشد فعلِ خلق اندر میان ٭ پس مگو کس را چرا کردی چنان

خواستنش میگوے بر وجه کمال ٭ تا نباشد نسبت جبر و ضلال

چون که گوئی فسق من خواه دلست ٭ خواهِ خود را نیز هم میدان که هست

زانکه بے خواه تو هم عشق تو نیست ٭ فسق با جبرش تناقض گفتنی است

پاے چون داری کنی خود را تو لنگ ٭ دست داری چون کنی پنهان تو چنگ

خواجه چون بیلی بدست بنده داد ٭ بی زبان معلوم شد او را مراد

دست همچون بیل اشارتهای اوست ٭ آخر اندیشے عبارتهائے اوست

چون اشارتهاش را بر جان نهے ٭ در وفاء آن اشارت جان دهے

چون نه رنجورے سر خود را مبند ٭ اختیارت هست بر ریشت مخند

حکایت در بیان رد مذهب جبر و اثبات طریقه اختیار که قول مختار این است

آن یکے بر رفت بر بالا درخت ٭ می فشاند آن میوه را دزدانه سخت

صاحب باغ آمد و گفت ای دنی ٭ از خدا شرمیت کو چه میکنی

گفت از باغ خدا بنده خدای ٭ میخورد خرما که حق کردش عطای

عامیانه چه ملامت می کنے ٭ بخل بر خوانِ خداوند غنے

گفت ای اینک بیاور آن رسن — تا بگویم من جواب ای بوالحسن
پس به بستش سخت انگه بر درخت — می زد او بر پشت و ساقش زخم سخت
گفت آخر از خدا شرمی بدار — می کُشتی این بی گنه را زار زار
گفت کز چوب خدا این بنده اش — می زند بر پشت دیگر بنده خوش
چوب حق بر پشت و پهلو ملک او — من غلام و آلتِ فرمان او
گفت توبه کردم از جبر اے عیار — اختیار ست اختیار ست اختیار

انتهی کلامه و این حاجی محمد در سفاهت و جهالت بحدے بود که در بدء احوال شجره نوشتی و بمریدان دادے برین مضمون که حاجی محمد مرید فیض الدین مرتضے علی نعوذ بالله من جهالته اما درین ایام بعضے علمأ اہل ہوا اولاد او را تبعیت نموده و بر عیب این اسناد دروغ اطلاع داده تا شجره را برا وضاع دیگر نوشته بحضرت جنید بغدادی رسانیدند و ایضا اولاد او الحال دعوے سیادت نموده و از وعید قول خیر البشر علیه الصلوٰة والسلام خبردار ند که در مشارق و شرح او آورده است قال علیه الصلوٰة والسلام من ادعی الی غیر ابیه و هو یعلم انه غیر ابیه فالجنة علیه حرام الادعاء خود را نسبت کردن بچیزے یعنی هر که خود را نسبت کند بغیر پدر خود و او میداند که بیشک او پدر او نیست بهشت بر وی حرام است و آن چنان باشد که مثلاً مرد زاده الماس یا انگور یا نیکروز یا به روز است بیشک ناگاه خدای تعالےٰ او را بدولت دینی رسانید چنانکه قاضی شهر شد و یا مفتی و یا شیخ الاسلام و یا رئیس و یا محتسب و همنشین علمأ و مشائخ و سادات گشت و بدولت دنیا رسیده چنانکه ملکے و یا وزیری و خانی گشت دران حال بنام آن پدر محقر شرم میدارد و خود را نسبت بمحمد یا احمد و یا حاجی که خواند کاران پدر او بودند میکند پیغمبر صلعم می فرماید که بدین گناه که بر خدای او افترا می کند خدای تعالےٰ او را عقوبت بزرگ کند و بے عقوبت کردن نگذارد تا عقوبتش نه کند بهشت بر وی حرام باشد مگر که توبه کند و نیز درین داخل است اگر کسے یتیمی به پرورد و لقیط سازد و یا پسر زن او باشد و یا برادر زاده و غیر ذلک مثل این بسیار است آن کس را نشاید که خود را از ترس ای رضا او پسر گوید و خلق را نیز نشاید که او را نسبت پدر او کنند چون به تحقیق دانند که او پسر دیگر است بلکه شاید که هم بدان پدر و بنام او بخوانند و او نیز خود را بنام پدر خود را بخواند و امر خدای تعالےٰ

بر موافق اینست قوله تعالی اُدْعُوْهُمْ لِاٰبَآئِهِمْ هُوَ اَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ پس شاید و جب
باشد که از فوت ریاست وجاه دنیاء فانی که البته فوت خواهد شد بیندیشند بلکه از فوت
بهشت بترسند و همواره پدر خود را تعظیم دارند و نیز یقین دانند که بحکم حدیث بهشت بر
ایشان حرام گردد اگر از پدر ذرهٔ ننگ کنند و درین زمانه اینچنین طائفه بسیار اند نعوذ بالله
منها انتهی کلامه پس آنچه معلوم است این همه از تعلیم علماء اهل هوا است چنانچه ملا مصطفی
غوریخیل و ملا شاه اویس بن قاضی سلطان خویشکی اما مصطفی در مذهب اباحت افتاده
و ملا شاه اویس بقصد تحصیل حطام دنیا توجه نموده چه درین ایام علماء نفسانی به درخانه
امراء و حکماء و پیران زمانه روی آورده اند بقصد تحصیل دنیا چه عالمی که مخالفت پیران نه نماید
و رزد او را جهلاء ایام حقیر و ذلیل میدارند تا هر کرا الله تعالے توفیق دهد حقارت دنیای
فانی را اختیار میکند و از حقارت ابد الآباد اخروی احتراز می نماید و آنانیکه آنهارا الله تعالے
توفیق رفیق نه کرده این نوع معاملها در پیش گیرند چنانکه ملا فتح خان مهمند زئی تبعیت
سادات نموده و از برای تقویت مذهب رفض روایات مرجوحه پیدا آورده نعوذ بالله
من ذلک از انجمله آنست که حاجی عمر غوریخیل در زمانیکه از مکه معظمه رجوع نموده و بمردم
خود پیوسته در حدود کالا پانی منزل گرفته یکی از یاران او از دار الفنا بدار البقا
رحلت نموده در مصیبت او گریه و نوحهٔ بسیار پیش گرفته بنا بر اظهار آوردن فتنه چه گوش
بر قبر او بر خاک نهاده و زمانی استماع نمودی بعده فریاد بر آوردی که مارا چنان و چنین
گفت بعد ازان خلوت را اختیار کرد اطفال چند را با خود همراه برده و کلمهٔ طیبه را جهر
گفتن و رو ساخت و در مردم را بر خود بست بعد از روزی چند مردم را به خود راه داده و چون
فرصت آه واوه و نالهٔ دردمندانه بر آورد که سوخته آتش شوق و ذوقیم تا افغانان بعضی
گاؤ و گوسفند و زر تحفه پیش می آوردندی و بعضی جامهای فاخر را پیش نهادندی و چون
بلا اظهار رسم نوایمردم بدست نمی آیند حاجی آتش افروختی و همه جامهارا دران سوختی
نعوذ بالله من فساده و اموال را همگی بیک و زن تصرف ساختی و از در آمدن در مسجد ابا نمودی
بلکه زنان و دختران را در خلوت خود آورده ذکر کلمهٔ طیبه جهر می فرمودی تا بر فقیر فرض آمد پی
ادای امر معروف و نهی منکر توجه نموده فساد او را بعوام و خواص آشکارا گردانیدیم و او را
بمسجد آوردیم و از معاملات بدعت منع فرمودیم اما بنا بر استقبال جاه بعد از رجوع فقیر جاه

سوختن را مانده و بدعت دیگر رار مانه کرده بلکه ان افزود چه زن را با مرد اجنبی کنار گیری فرمود و حجة او اینکه هوای نفسانی خود را ملاحظه دارید که در شما سر میزند درین هنگام یا نه تا آن متمردان می گفتند که در ما هیچ نوع از هوا اصلاً و قطعاً نمانده و نه سر میزند این هنگام همه را یکجا جمعیت میداده و ورد او همین که کلمهٔ طیبه را جهراً باتفاق یکدیگر بگویند و چون مدتے برین برآمد بعضے از علما گفتند که شیخوخیت شما بی اذن شیخ مقبول نیست دران اوان یکے از سپاهیان راه بین هند دعوے نموده که من از نسل عبد القادر گیلانی ام بنابر نسب پیری میکنم شیخ عمر توجه نموده روزی چند نزدیک او آمد و رفت کرده بعده دعوی نموده که من از جانب او ماذون و مجاز آمدم و در نعت او میگفته که روزے من با او کلمهٔ طیبه جهراً می گفتیم و درین ورد مشغول بودیم نماز دیگر از هر دو ما فوت شد ما خبر نشدیم نعوذ باللہ من الضلالة والاضلال این همه معامله ها نو پیدا و بدعت اند و در نو پیدا آوردن رسم حضرت خیر البشر علیه الصلوٰة والسلام فرموده اند در مشارق و شرح او آورده است قال علیه السلام من احدث فی امرنا هذا ما لیس فیه فهو رد ترجمه هر که احداث کند در دین ما آنچه من عند اللہ تعالیٰ نیست آن مردود است معنے و مراد حدیث این است که دین مسلمانی و احکام او از کتاب خدا تعالی یعنی قرآن و سنت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم گرفته شده و هر که بحکم این دو اصل کار کند او را مسلمان سُنّی گویند و متابع رسول و اصحاب و محبوب خدا گویند و معنے احداث نو پیدا کردن چیزے بهوای نفس آنچه در قرآن و حدیث منصوص نباشد و بعلت جامع برین هر دو مقیس نباشد و اجماع و صحابه برین جمع نشده آنرا محدث گویند و هر که آنرا پیدا کند آنرا مبتدع گویند اکنون رسول علیه السلام می فرماید که آنرا رد است یعنی عند اللہ تعالیٰ آن مجاهده و آن طریقه که خلاف سنت و جماعت بغیر اقتدا بر رسول علیه السلام و صحابه و تابعین میکند و پیدا آورده است پسندیده و مقبول نیست و آن مستحسن نیست و خبر بزه و اثم و چیزے او را حاصل نیست او مبتدع و ضال باشد و آن طریقه مجاهده را بدعت گویند و آن سیرت او را ضلالة خوانند و صاحب آن مبتدع و ضال و زندیق باشد و رسول علیه السلام گفت امتان من هفتاد و سه گروه شوند و جمله در دوزخ روند مگر یک گروه نه روند گفتند کیانند آن گروه یا رسول اللہ گفت آن گروه اند که اقتدا بمن و یاران من کنند در کار دین و آن اهل سنت و جماعت اند و هر که جز ایشانست آنرا اهل هوا و بدعت گویند و این حدیث اصل است برای تمسک کردن را بقرآن و سنت و احتراز کردن از محدثات و بدعت و هر که از خود چیزے بخلاف این

وضع کند آن کس ضال است و عمل او ضلالت و مردود است انتهی پس در معاملات شیخ
عمر هم احداث وجود یافته و هم اسراف و تبذیر و این همه بنص مردود و ممنوع آمده اند کما امر
و ایضا قال الله تعالی كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا و ایضا قال الله تعالی وَلَا
تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا اِنَّ الْمُبَذِّرِيْنَ كَانُوْا اِخْوَانَ الشَّيٰطِيْنِ وَكَانَ الشَّيْطٰنُ
لِرَبِّهٖ كَفُوْرًا و در باب اجتماع آوردن او مردان با زنان در فارسی شرعة الاسلام آورده
است سنت بر مردان آنکه چشم خود را از زنان نامحرم نگاه دارند قال ع م النظر الحرام
یزرع فی القلب شهوة وکفی بها فتنة و باز نے که خود را آراسته و خوشبوی کرده
باشد البته نزدیک نه نشیند و سخن نه گوید و مزاح نکند تا موجب فتنه نه گردد قال علیه السلام
من فاکه امراة لم یحل له ولا یملکها حبس بکل کلمة الف عام فی النار و در حدیث
دیگر است هر که زن بیگانه در کنار گیرد او را در دوزخ با شیطان در یک زنجیر کشند و زن خود را
مانند مردان نسازد مگر دختر کے خورد بود انتهی کلامه و در شواهد نبوت در مناقب عثمان
ذی النورین رضی الله عنه آورده روزی یکے از اصحاب بخانه عثمان رضی الله عنه میرفت در
راه باز نے نامحرم نگاه کرد چون بخانه وے در آمد عثمان فرمود چه بوده است مر شما را که
یکے از شما بخانه من در می آید و در چشم وی اثر زنا ظاهر است آن صاحب گفت
یا خلیفه رسول الله بعد از رسول الله وحی نازل میشود گفت این وحی نیست بلکه نور
فراسته است انتهی کلامه و در جای دیگر فرموده اند هر که زنی بیگانه را مصافحه کند
انگشت دوزخ بر دست او نهند تا از گرمی آن مغز سر او چون دیگ مسین بجوشد و چون
این معاملات که بسبب اجتماع مردان و عورات باشد در افغانان بسیار جاری میگردد روزی
یکے از ایشان را پرسیدم که درین اجتماع شما را هیچ هوای نفسانی سر میزند یا نه با آنکه در کنار
یکدیگر می افتید آن متمرد از روی کذاف و نفاق گفت که از اشتهاء نفسانی آنزمان با خبر
نمی باشیم پس از انجا که تاسف و حسرت مؤمن موحد و درویش صاحبدل میباشد چندان غم و اندوه
در من اثر کرد که سبب انزهاق روح آمده بود مدت درین اندیشه خوار و ضعیف و عاجز و نحیف
خسته دل می بودم حتی که اثر ضعف دل و پیشانی من پیدا آمد تا باز آن متمرد کاذب را بااین
فقیر بلاقات اتفاد از کیفیت خستگی من پرسید گفتم ای شیخ کاذب و ای متمرد خائب آنچه حق
است از روی حقیقت دروغ گفته اما خطرات قلبیه بر صدق ایمان من گواهی میدهد بل مرا

بکفر نسبت میکنند زیراکه چون امثال شما مردم راکه خوابها با فراغت میکنید و جامهای
فاخر می پوشید و مسکنهای بلند می سازید و طعامهای گوناگون و شربتهای لذیذ میخورید که
اصل وساوس شیطانی و هوای نفسانی شکم پروری هست اینمقدار مرتبه روزی شده
که در حین مخالطت و مکالمت بل مصافحت و معانقت زنان اجنبیه را هوای نفسانی
سر نمیزند و هرگز دل شما بجانب ایشان مائل نمیگردد و باآنکه در خبر است که روزی
رسالت پناه صلعم بمجرد نظر اشتها در دل افتاده بازن خود صحبت کرده و غسل
بجا آورده و در مسجد نشسته و فرموده که زنان چون شیطان وسوسه دارند در دلها
چه هرگاه که شما را بر زنی بیگانه نظر افتد بازن حلال خود صحبت آرید تا شهوت نفسانی
شما منقطع گردد پس ما راکه از جمیع راحتها و لذتهای دنیا بریده ایم چرا این مرتبه میسر نمیگردد
باآنکه از اول تا آخر ظاهر خود را بعون الله و توفیقه نگهداشته ایم اما خطره باطنی نگهداشتن
نمی توانیم چنانکه در ایام طفولیت که طفل را مرفوع القلم فرموده اند روزی نظر این فقیر بر
زن اجنبیه افتاده در ان ایام چندان عذاب الیم در خود مشاهده کردم که در تحریر و تقریر
نیاید چه مدت هفت روز بیخود و بیهوش افتاده بودم و خود را بزیر زمین هفتم فرو
بردن میدیدم و چشمان خود را مقدار یک میل چون دو پشته کلان دراز کشیده
معاینه کردم و حدیث نبوی نیز بر همین مضمون وارد است که هر که زنی بیگانه را بالشهوة
نظر کند در عرصهٔ عرصات چشمان او را بمقدار میل در زمین کرم دراز کشند بعد از هفتم
بهوش آمدم اما تا مدت یکسال درد چشمان از من نمیرفت **نقلست** که نظر اول که بلا اشتها
باشد موجب اثم نمیگردد و نظر دویم اگرچه بلا اشتها باشد هم موجب اثم گردد مگر آنکه نکاح
کردن آن زن را خواسته باشد این هنگام ممنوع نیست **وایضا** در ایام جوانی چنانکه
دانی جوانان را هوای نفسانی بغایت بلیغ می باشد خاصه دختران را یکی از دختران فقیر را
فریب داده بجای خفی در برد و قصد کرد اما خدا شاهد حال است که نظر ناجای گاه هم از
دست نیامد چه جای محظورات دیگر تا روی بگریز آورده م خلاص شده م و چون در باب
رعایت ظاهر خود را از زنان اجنبیه سعی بلیغ نمودم از اول تا به آخر الحال چه هرگاه که نظر
می افتد زن را از مرد در اکثر اوقات نمی شناسم مگر بعد از ساعتی اما خطره نفسانی را
منع ساختن نمیتوانم پس شما چگونه منع ساخته اید باآنکه هیچ گاه از برای گناه با مثال ما

تنبیه نیافته اید و نه جای گریخته اید بل امید ما آنکه اگر زنے شما را در مجلس بگیر د بسفاح گرفتار خواهید آمد این هنگام آن شیخ از ساده دلی برهستی در آمد و صدق احوال خود را بیان نمود و بر صدق احوال من آفرین گفت که شما را الله تعالے بعصمت الطاف خود معصوم داشته است ولیکن اینمردم جهلا نه عقل معاش دارند و نه عقل معاد وگرنه زن را مخالطت شب و روز با مردان بیگانه چه مناسب بوده این هنگام اطمینان دل فقیر را حاصل آمد الحمد لله علے ذلک

ازانجمله آنست که خواجه افغان از افغانان ژدولی مذهب جبریه داشت تارک صلوة و صوم بوده و به انواع منهیات پیوسته لعنة الله علیه **ازانجمله آنست** سماع است هم ازینمردم و خلفاء ایشان که منگه نام دزدی در حدود قندهار لاف زده که از پشت من پیران پیدا خواهند آمد بنابران اولاد او چون شاه اسماعیل و میر علی و ابوبکر و عمر دعوی پیرے نموده باآنکه اندک و بیش بمرتبهٔ جن رسیده بوده اند و مردم افغانان خلک بتمامهم با ایشان رجوع دارند بل خدا و رسول خدا را نشناسند و ایشان را شناسند سر و مال را فدای ایشان سازند روش ایشان آنکه دف و نائے و غیر ذلک آلات ملاهی شنوند و بدان رقص آرند و آنرا حلال دانند و دعوے کنند که این چیز را الله تعالی بر ما زاید از شریعت محمدی جائز داشته و بیهوش شوند و حال آرند و علم غیب را بیان کنند و دعوے کنند که فلان کس را بنواختیم و فلان کس را معزول کردیم و فلان را زخم زدیم نعوذ بالله من کفرهم چه این دعوی کفر است چنانکه از عبارت مجموع ملکی در تحریر پیوست و این جماعه حجت آرند که سرود نواختن بهوای نفس حرام است و بے هوای نفسانی حلال است نعوذ بالله من مظنة فاسدهم چه اگر بے هوای نفس حلال بودی امام اعظم رحمة الله ابتلیت نه گفتی والابتلاء بالمحرم یکون حراما کما مرّ من قبل و ایضا چون این جماعه شهر بشهر ده بده باطراف عالم در پی تحصیل دنیا میگردند و در هر خانه سرود می نوازند و رقص آرند بقصد آنکه مردم ایشان را چیزے دهند چگونه اهل هوا نباشند پس نیستند مگر دروغگویان و ازین افترا ایشان دزدی پدر کلان ایشان درکار بود چه بدزدی شخص کافر نمیشود تا حلال نه داند و بسبب افترا کافر میگردد نعوذ بالله من ذلک

ازانجمله آنست که شیخ قاسم غوری خیل در پرشور زیر درختی سکونت و آرام گرفته تا مردم بدو توجه آورند و چون مذهب مخالف ایشان نموده یکے از حکام اسلام شادمان خان نام که امیرے بود از امراء مرزا حکیم بن همایون بادشاه علیه الرحمة والغفران قصد کشتن او کرده

بیان منگه نام جلیل در قریه سیسه د پیر

ازان گریخته بجانب قندهار بدر رفته وازان با جماعه حاجیان همراه شده بمکه معظمه رسیده
وچون باز رجوع نموده وبمردم خود پیوسته دریخدو وآوازه پیرے درداده ومردم را شجره
نوشته میداد ودعوے می نمود که ماذون ومجاز آمدم از جانب اولاد عبدالقادر گیلانی
پس مردم رامی گفتم اے جهال لا یعنی مرتبه شیخوخیت تعلق به انساب ندارد اگر وے
از اولاد حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی هست شیخ حسین نام ماذون نیست چه بر سجاده آبا
واجداد او نشسته از بهر تحصیل حطام دنیا پس این اذن در کار نیامد اما چون در شجره او نظر
کردم دریافتم که شیخ حسین سپارش نامه درحق او نوشته بود تا راهبانان وغیره مزاحم احوال
او نکردند واین شیخ قاسم از غایت جهل ونادانی همان را نوشته بمریدان بجای شجره
دادے ومفهوم آن نوشته همین که فرزند شیخ قاسم سلیمانی هرجا که برود هیچ احدی
مزاحم احوال او نشود بعد ازان چون مریدان او سخن فقیر را بدو رسانیدند که این شجره نیست
بعده باطراف عالم مردم دوانیده شجرهٔ اذنیه عبدالقادر گیلانی پیدا آورده وبمریدان نوشته
میداده نعوذ بالله من افترائه وچون مدتے درین حدودها مذهب اباحت پیدا آورد
چه اتباع او تارک الصلوة وصوم ومانع صدقه وغیر ذلک از اوامر شرعیه آمدند تن برهنه
وسر برهنه ریش تراشیده در اطراف وجوانب سیر مینمودند خمر میخوردند وسرود میشنوا ختند
ورقص میکردند وپیرها می گفتند وخدمت پیر را از همه شرائع فاضل میدیدند بل از فروض شریعت
منکر وخدمت پیر را برخود فرض میدانند وسب علمأ وصلحأ می نمودند علم وعلماء را دشمن
میداشتند ارواح را ونفس را خدا می گفتند وغیر ذلک از علامات کفر اظهار کردند چنانکه شیخ
قاسم را سفید خدا میگفتند نعوذ بالله من کفرهم بعد از مدتے اتباع او را با اتباع میان
عیسی عداوت دنیاوی نه عداوت دینی چه آن طائفه هنوز بیشتر ازین بکفر وضلالت
ورفض وبدعت مشهور بودند وچون اتباع شیخ قاسم خانه را در دوابه ساخته بودند که آنرا
مکه می نامیدند اتباع عیسے هجوم نموده همه انهار اگشته عیسے سعایت نموده تا اکبر بادشاه شیخ قاسم
را به لاهور بردند مدتے درانجا بودند وچون شاه سلیم بادشاه بر منصب شاهی نشسته شیخ قاسم را
بند ساخت وبه چنار فرستاد دران موضع در بندیخانه مرد چون بعضے از علماء اهل هوا در لاهور
باین شیخ بقصد حطام دنیا بیعت کرده بودند از براے او رسالها تصنیف می نموده وبنام او
مقرر میکرده بقصد آنکه در ازمنه متاخره مردم دانند که شیخ قاسم از ارباب تصنیف بوده

نعوذ باللہ من الهوار المضل و ایضا کتابی را تالیف نموده اند از برای شیخان افغانان که
از اول تا آخر هرچه شیخان افغانان از اخبار جن چیزی گفته بودند همه را یکجا ساختند بقصد
آنکه مردم او را گفتند که مردم دیگر را تذکرة الاولیا آمده اما از افغانان هیچ ولی سرزده که
تا تذکرهٔ مانده باشد بنا بر طعن افغانان توجه نموده این تالیف انشا کرده از غایت جهل
ندانست که بسبب این تالیف خجالت افغانان هنوز بیشتر خواهد آمد چه تذکرة الاولیا آن
باشد که دران ذکر مجاهدهٔ اولیا از طاعت و ریاضت باشد نه آنکه دران ذکر غیب گوئی اولیا
گفته باشد که دعوی غیب کفر است پس ویل علما را آنکه افترا نوشتن را روا دارند و از خدا
نه ترسند و داخل وعید آیت بالا گردند قال اللہ تعالیٰ وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ
الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ۔ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ
وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا
مِنْ عِندِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُم
مِّمَّا يَكْسِبُونَ اما درین اوان پسر او شیخ کبیر بعضی رسمها مبتدعه را محو نموده ولیکن بسر و
شنودن بجد غلو می نماید که تعریف نتوان کرد و ایضا مردم رسالهٔ غوثیه را شهرت
تام داده و آن را بر عوام حجة آورده تا تبعیت ایشان گیرند چه دران مسطور و مذکور از
حضرت عبد القادر گیلانی بر مضمون هر که مرید من گردد و یا مرید نسل من گردد و یا مرید
مرید من گردد الی یوم القیامة همه را بدوزخ کاری نباشد امید که این گذاف از شیخ اعظم سر
نزده باشد چه از عبارات کتب اسلامیه چون تمهید وغیره به تحریر آمده که بعد از جمله پیغمبران
و بعد از عشرهٔ مبشره ایمن بودن از عذاب باری تعالیٰ و یا ایمن بودن از خوف خاتمه و یا
ایمن گردانیدن یکی را و یا ضمین آمدن یکی را کفر است والامساک عن الشهادتین یکی
از جملهٔ عقائد سنت و جماعت است زیرا که گواهی دادن یکی را بمطلق بهشت و یا بدوزخ کفر
است پس حضرت شیخ بر کفر اتفاقی چگونه اقدام نموده باشد و همدران مسطور است که
قدمی هذه علی رقبة کل ولی نعوذ باللہ منها از عدم استثنا خلفای راشدین نیز در عمومیت
کل داخل میکردند و علی هذا القیاس کلمات ناشائسته اکثر سخنان یکجا دران یافته می شوند
شاید که این کلمات را کسی بر غوث اعظم افترا نوشته باشد چنانکه یکی از بزرگان حضرت شیخ
شرف الدین را ازین حادثه پرسیده که در بعضی رسائل یافته میشود که چشتی مرید خود را فرموده

دیوان حقیقت رسالهٔ غوثیه و حکم آن الخ

قدمی هذه علی رقبة الخ

که بگو لا اله الا الله چشتی رسول الله این نوع کفر چه گونه از چشتی سر زده حضرت شیخ شرف
الدین در جواب فرموده که چشتی مرد بزرگ بود این کفر از وی بوجود نیامده بل این
را اهل هوا بر وی افترا نوشته اند چه اهل هوا بر پیغمبر آخر زمان صلی الله علیه وسلم و بر خداوند
تعالی افترا می نویسند چه جای بر چشتی نه نویسند از انجمله آنست که سادات اچه و بیلوت
رفض انشا نموده اما مردم اچه تماهم از مهتران و کهتران بنهایت رفض رسیده اند مگر
اندکی بر طریقه سنت وجماعت ثابت باشند و اما مردم بیلوت مهتران دعوی مذهب
سنت وجماعت و اظهار شریعت نمایند و کهتران و اتباع ایشان مذهب رفض و الحاد
و زندقه باظهار رسانیده هم از آنست که حضرت بیلوت برگزیده دوران بادشاه زمین
و زمان شائسته رضا و رضوان بابر بادشاه مشهدی خورد خوانده بود چه در بعضی
اسفار خویش چون شبی دران منزل و مقام گرفته سحرگاه موذنان بعد از حمد و صلوة و نعت
از شنائم مرتضی سب خلفأ ثلاثه نمودن گرفته تا بمسامع علیه حضرت امیر کبیر رسیده در الساعت
تمام شهر را قتل عام فرموده ازین روشن ترچه باشد که چون عبد الوهاب و عبد الرحمن و عیسی
هر سه دعوی مذهب سنت وجماعت نموده اند اما اتباع ایشان بمذهب رفض و الحاد
تبعیت می نموده اند چنانکه درین اوان فرزندان عیسی چون سید جلال و غیره رفض صریح
را پیش گرفته اند شنیدم از ملا محمد ترین که در زمان سلطنت افغانان عبد الوهاب
منصب دنیاوی از حکام یافته نوکری مینموده تا روزی جماعه علماء را بتما هم کشته
نعوذ بالله من ذلک چون بادشاه زمان مصلحت قتل او نیز دید از ان قلندری نموده
و بجانب حدود طهماس خان رافضی بدر رفته بعد از مدت مدید چون افغانان تغیر یافته
باز بانجدود توجه نموده در موضع بیلوت زیر درختی سکونت ورزیده و رسم نور انشا نموده
چنانکه بر بستر غیری قدم نمی نهاده و غیر ذلک تا بدایع او سبب تغلیب قلوب عوام زمان
از مردان و زنان آمد این هنگام آوازه پیری و مریدی در داده و سبب رسیدن پیری
او درین حدود یوسفزئی آن بوده که سهت نام هندستانی ازین حدود زن غیری را شنکری
کرده و بدان حدود در رفته و بعد از مدت باز درین حدود آمده شیخ فاضل مندر قبیله خدرزئی
را از جانب عبد الوهاب تعریفها و وصفها فوق الحد و العد بیان کرده تا شیخ فاضل را از
برای زیارت ایشان با خود همراه برده و پیش ازین به تحریر پیوسته که افغانان را قواعد

کلیه بر آنست چه هرگاه که شیخ و ملا و ملک ایشان در کارے اقدام نماید تمامی او لیس بلا
استدلال بران کار بر روے در افتد و از نیک و بد نه اندیشند پس چون فاضل مرید گشته
این هنگام مردم افغانان فوج فوج روے بدان جانب می آوردند و مرید میشدند
و مریدی این مردم اینکه روزے چند مسافرت نموده بعضے بشوق نواختن آلات
ملاهی و بعضے بذوق انواع مناهی چون خمر وغیره قطع مسافت بعیده کرده و بلا ادای
شرائط که طهارت ظاهر و باطن باشد جماعة جماعة بحضور پیوسته و بمجرد لقای ایشان پیری
و مریدی خیال کرده بل سبب نجات از نیران و وصول بجنان بل موجب امن از زوال
ایمان تصور کرده مجاهدهٔ سفر را سبب پاکی از ذنوب و آثام دانسته هر کدام آنها غرور
ورزیده و بر ابنا جنس تفاخر نموده که من کارے کرده ام چه خود را شایان بهشت
گردانیده ام ازان رو که سادات مامون العاقبة اند بنا بر تبعیت و محبت ایشان مشرف
آمدن به لقا بابرکت ایشان ما نیز مامون آمدیم نعوذ بالله من مظنة فاسدهم چه ظنهای
ضلالت و هلاکت را شاید نه نجات و هدایت را و پیری آن مردم آنکه از ازدحام عوام بجان
رسیده بمجرد مصافحت نمودن فرموده توبه کن و شریعت نگهدار و بعده این را پس رانده
و غیر او را پیش خوانده و برهمین قیاس شب و روز با مردم معامله بسر برده و بار دیگر بر هر مردم
گوشزد کرده که این گفته را بر زبان رانده و در دل گرفته باید بعده خدمتگاران کلاههای
بیشمار برین محفل آورده هر یکے آنرا در سر کشیده و اسماء دوازده امام را بجای شجره داده
نعوذ بالله من غرورهم المؤمنین و ضلالهم المسلمین زیراکه اسماء دوازده امام را بجای
شجره دادن از مذهب روافض است علیهم اللعنة و چون نوبت خلافت بعبد الرحمن
رسیده جماعه کثیره را خلفا خوانده و خود دعوے مذهب سنت و جماعت میکرده و خلفاء
او دعوے مذهب رفض و اباحت می نموده و هیچکدام از خلفا این مرد مسلمان و سنی
سر نزده بل همه کافر مطلق ظاهر شده چنانکه جمال الدین کلال و شیخ حسین ترین و شیخ
داود و شیخ مغدود و مصطفے کتیر و حمزه باغبان و زکریا صوالی و غیر ذلک اکثر من ان
یحصے همه مذهب رفض و اباحت در پیش گرفته و ضعفاء مسلمانان را تارک صوم و صلوة
مانع خیر و زکوة منکر شرائع محمدی علیه السلام تن برهنه و سر برهنه مجتنب از اوامر شرعیه و
مرتکب بر مناهی چون خمر و زنا و ملاهے گرد ریش تراشیده علم و علماء را دشمن داشته

کسب را از میان برداشته دریوزه و گدائی را دین و ملت ساخته سیر املاک و ولایت را
زهد و عبادت شمرده پیتهار اورد قرآن خواندن تصور کرده فریادها و بانگهای ناموزون
را ذکر گمان برده و غیر ذٰلک جمیع محظورات شرعیه را بر خود حلال انگاشته ولافها زده و مامون
آمده که سید را قوت فوق الحد هست این همه بقوت او می کنم پس بنا بر اظهار این امور و
این عقاید کافر مطلق آمده نعوذ بالله من کفرهم شنیدم از حاجی اسمٰعیل ماهیار که من در مجلس
عبد الرحمٰن حاضر آمدم جمال الدین کلال زان او ان بعرض سانیده که حضرتم چون شخصے را
ذکر دهم موصوف باوصاف مذکور میگردد و از دین و شریعت بدر میرود چه باید کرد پس عبد الرحمٰن
فرموده تو در ذکر دادن تقصیر مکن ایشان هر چه کردند کو بکردند خواه کافر شوند خواه مسلمان
نعوذ بالله من الامر بالمنکر و الامر بالضلال **سماع است** که عبد الله نام ملحدی در سیالکوٹ
مذهب اباحت و الحاد انشا نموده بود حضرت مخدوم الملک شیخ الاسلام لهانوری او را با
جماعهٔ مریدان بدوزخ فرستاده اما یکے از الجمله جمال الدین کلال گریخته و بخدمت عبد الرحمٰن
رسیده بنا بر تبعیت او مذهب آشکارا کرده چه در مردم دلازاک منزل گرفته و این مردم
چون بجهالت و ضلالت مشهور اند از غایت ضلالت او را سیاه خدا می گفته و اکثری
خلفاء این سادات در مردم دلازاک انشاء مذهب نموده تا از شومی ایشان مردم
دلازاک ویران گشته و باطراف عالم پریشان شده و چون نوبت خلافت بعیسی
رسیده در اجتماع کسب سعی بلیغ نموده علم و علما را دوست داشته اما اولاد را و اتباع
را از رفض و الحاد منع نفرموده خصوصا فرزند کبیر او سید جلال ریش تراشیده و سب خلفاء
ثلثه می نموده اما منع نه کرده شنیدم از شیخ متوی زنگر یزکه مدت شش ماه در خدمت آقا
عیسی شب و روز گذرانیدم از و هیچ از الفاظ رفض نه شنیدم اما اولاد و اقربا او تمامهم
سب خلفاء ثلثه می ورزیدند و منع نمی کرد مگر آنانیکه در پیش او چیزے گفتی این هنگام
منع کردے **الغرض** از زبان عبد الوهاب و عبد الرحمٰن و عیسی هیچ احدی از عدول
ثقات کلمهٔ رفض نمیکند و در سائر اولاد و اتباع ایشان یافته میآید پس از روی قیاس و اعتبار
در ایشان نیز باشد و الا بعضے اتباع خود را و یا خلفاء خود را بر طریق سنت و جماعت مستقیم
میداشتند مگر موید این قول است این حکایت که در کوهپایه و دامن کوهستان تاریخ بسیار اند
همگی بار ترش می آرند مگر درختی از آن میان شیرین بار آورد حتی که طعم او بطعم شیر مشابه

بودی تا مردم را در شان او اختلاف افتاد بعضے گفتند که اصل او شیرین است و بعضی
گفتند که این درخت را به شیر تربیت داده اند آخر الامر فرمودیم تا شاخ آنرا جای دیگر
نهال کردند و به آب تربیت دادا ما بار شیرین آورد این هنگام دانستم که اصل او شیرین
بوده است مگر از این فرموده اند

رباعی

آنرا که ندانی نسب و نسبت حالش	او را نبود هیچ گواهی چو فعالش
فی الجمله درختی که ندانی ثمرش چیست	بارش خبرش آرد کاینست نهالش

وهم ازان رو که عیسی تالیف کرده در باب فضیلت سادات و اهل بیت و روایات مرجوحه
از تفاسیر بران مضمون ثبت نموده و اهل بیت پیغمبر علیه السلام مرتضی و فاطمه و حسن
و حسین را دانسته و در اهل بیت بودن بی بی عایشه صدیقه رضی الله عنها شک آورده
نعوذ بالله من ذلک ظن و توهم رفض در حق او موکد آمد چه در صراح آورده است که اهل کسان
و کسان سرای را گویند پس حضرت صدیقه چگونه از کسان آنحضرت خیر البشر نباشد و یا از کسان
سرای او نباشد با آنکه معنی محکم آیت اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيْرًا در شان جمیع زنان خیر البشر آمده زیرا که سیاقت کلام از اول تا آخر
دلیل برین مضمون است و آنانیکه در تاویل این آیت مرتضی او فاطمه زهرا او حسن رضا او
حسین شهید دشت کربلا را در می آرند آن نوعی از تاویل است پس نوع از تاویل را دلیل
ظنی گویند نه دلیل قطعی و شاید که این تالیف را ملا موسی افغان رافضے که یکے از علما دیار او
و از اساتید اولاد اوست استخراج نموده باشد چه این مرد در باب رفض رسالها ثبت نموده
اکثر من ان یحصے سماع است که یکے از علما اتقیا از اطراف عالم در رسیده عیسی را مواعظ
بسیار و نصایح بیشمار در داده حتے که هیچ پرده نگاه نداشته و فرموده که بشومیت رفض و الحاد
و اتباع و اولاد فردای قیامت ماخوذ خواهے شد چون از پیش او برخاسته متمردان از جواب
استیلا نموده فقیر حق گوی حق را شهید ساخته و بآتش سوخته و عیسے انصاف امر او نه ورزیده
دران عنقریب دانه بر بدن او پیدا شده تا نالهاے سوزناک در داده و هم ازان مرده
و چون نوبت خلافت سید جلال سید این هنگام در خاندان ایشان رفض صریح پیدا آمد حتے
که در اطراف عالم نوشتها روان کردے که پنج تن پاک را دوست دارید و دوازده امام و چهارده
معصوم پاک و پنج فرق و ده گیسو و غیر ذلک از قواعد رفض می نوشته تا مردم یاد گیرند و چون

بیان معنی اهل بیت

بیان خلافت سید جلال و لفظ پنجتن پاک و دوازده امام و غیره معمول کردن

این فقیر رفض او را برآورده پس ازان سبب در قتل من جد و جهد تمام نموده و مردم را فرموده اما قضاء ازل بر وفق اجل او را مقدم از من فرستاده تا مگر روزی چند دین پاک محمد آخر الزمان را بر سائر مردم اظهار سازم چنانکه درین ایام حضرت خیر البشر علیه الصلوة والسلام را در خواب دیدم چون قصد زیارت او کردم حائلی در میان من و آن سرور پیدا آمد ازین هم دلتنگی نمودم تا شخصی در میان پیدا آمد و پیغام آن سرور آورد آنکه حضرت خیر البشر علیه الصلوة والسلام جمال انور را درین ایام نمیخواهد که روزی شما گرداند چه اگر جمال او را دریابید در بدیهه از دار الفنا بدار البقا رحلت خواهید آورد اما اراده حضرت خیر البشر آنکه چون درین من بغربت رسیده امثال شما مردم روزی چند در دار دنیا باشند تا ادای نصایح کما ینبغی بجا آرند الحمد لله علی ذلک

بدان ای فرزند سعادتمند که دانستن اسامی ائمه اربعه که عبارت از ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد است از فروض اعیان است و حق دانستن احکامی را که ایشان اتفاقاً و یا اختلافاً مقرر نموده اند از فروض اهل ایمان است چه لبعد از خلفاء راشدین و سائر اصحاب سید المرسلین حقائق دین پاک محمدی را و دقائق سنت احمدی را کما حقها ایشان دریافته اند و ایشان و اتباع ایشان اهل سواد اعظم گشته اند پس تبعیت ایشان می باید نمود و ایضاً دانستن اسامی خلفاء راشدین و حق دانستن خلافت ایشان بترتیب محصوله و اثبات فضیلت صدیق بر خلفاء ثلثه و سائر اهل بیت و سائر اصحاب بعده عمر فاروق بعده اثبات فضیلت ذی النورین رضی الله عنه بر مرتضی کرم الله وجهه و سائر اهل بیت و سائر اصحاب بعده اثبات فضیلت علی مرتضی بر سائر اهل بیت و سائر اصحاب و اختیار کردن محبت ایشان هم برین ترتیب از فروض اسلام و علامت مذهب سنت و جماعت است چه اثبات فضیلت اهل بیت بر خلفاء و یا اختیار کردن محبت ایشان بیشتر از خلفاء مذهب رفض و الحاد و زندقه است نعوذ بالله من ذلک آثار رافض بر خلاف این قواعد خود تراشیده وضع نموده اند و در میان یکدیگر متداول داشته اند بر خلاف اجماع امت و چون مخالفت اجماع امت کفر باشد کافر شده اند چنانکه اثبات ائمه اثنا عشریه بر مذهب ایشان از دو امر بیرون نیست یکی آنکه سلطنت و حکومت ایشان را امامت گفته باشند چنانکه معنی لغوی امام محتمل آنست پس برین مضمون هم علامه رفض باشد و هم کذب چه اگر ایشان بر طریق سنت مصطفویه و ملت نبویه امامت را مقرر می بودند پس خمسه عشر میگفتند تا خلفاء ثلثه نیز داخل می آمدند و چون خلفاء

ف چنانکه پیغمبر خدا را درین ایام در خواب دیدم الخ

ف دانستن اسامی خلفاء الخ فرض است الخ

ف چنانکه اثبات ائمه اثنا عشریه الخ

ثلثه را دخل کردند پس دوستی ایشان در حق مرتضی و اولاد او ثابت آمد و دوستی مذکورین
بی رعایت دوستی به ترتیب میان خلفاء راشدین رفض باشد و دلیل بر کذب آن که
ایشان خود مقر اند بر انکه سه از ایشان بمرتبه سلطنت و حکومت نرسیده پس چگونه
اثبات سلطنت کنند مر ایشانرا و امر معدوم را موجود گفتن کذب است و کاذب ملعون
است کقوله تعالی لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِيْنَ و دیگر آنکه ائمه اثنا عشریه را ائمه دین
و مجتهدان اهل یقین تصور کرده باشند پس برین تقریر ایشان دو سوال فرود می آید یکے
آنکه میان ائمه اربعه و میان ائمه اثنا عشریه اختلاف و مخالفت در احکام اسلام رفته
و یا موافقت بوده اگر اختلاف جایز دارند کافر گردند زیرا که مذهب ائمه اربعه بعینه مذهب
خلفاء راشدین پس اگر اختلاف جایز بودی هر آئینه علی مرتضی کرم الله وجهه با خلفاء
ثلثه اختلاف ورزیدی و متابعت ایشان در امور دین و دنیا نه نمودی با آنکه افضلترین
ائمه اثنا عشریه امیر المؤمنین مرتضے علی بوده اند چه متابعت نمودن امام باطل کفر است
پس چون مرتضی خلاف نموده اتفاق ثابت آمد و انکار از اتفاق ایشان کفر است
و هیچ دلیل قطعی در خلاف ایشان نخواهند آورد دوم آنکه موافقت میان ائمه اربعه
و اثنا عشریه اعتقاد کرده باشند پس این هنگام اثبات مذهب مر ائمه اثنا عشریه را نیز نشاید
آنچه مشهور و متعارف است که بعضے ازین جماعه اثنا عشریه مقدم از ائمه اربعه بودند
بعضے مؤخر و آنها که مقدم بودند ائمه اربعه دین و علم دین از آنها در یافته اند و تبعیت
آنها نموده اند و آنها که مؤخر بوده اند آنها اخذ دین و علم دین از ائمه اربعه نمودند و
تبعیت آنها کردند پس اطلاق اسم ائمه اثنا عشریه بر ایشان از جملهٔ محدثات روافض آمده
کما ذکر فی التمهید و منهم من قال بان الامة لم یعرفوا الامام وهم اثنا
عشر الی قوله و هذا منهم کفر و همچنین لفظ پنجتن پاک چون از خلفاء راشدین
و ائمه دین منقول نیامده از نو پیدا کردهٔ ایشان است و علامات رفض است کما مر من قبل
چه اگر سید المرسلین و خلفاء راشدین را ازین لفظ مراد داشته باشند روا باشد اما بدعت آمیز
چه لفظ بدیع را در امور دین استعمال کردن بدعت میباشد بل محمد آخر زمان و خلفاء
راشدین عبارت نماید که این الفاظ منقول اند و لفظ پنجتن پاک منقول نی و اگر حبیب
مجتبی و علی مرتضی و حسن و حسین و فاطمهٔ زهراء مراد داشته باشد علامات رفض باشد

پنجتن پاک از رمز رفض است

چه مردم روافض چون برفضیلت اینها برخلفاء قائل اند بل خلفا را دشمن دارند نعوذ بالله من ذلک ازان الفاظ خلفاء احتراز نمایند و برین لفظ اقدام نمایند پس استعمال لفظ روافض مؤمن موحد جائز ندارد و جاری نسازد و همچنان لفظ پنج فرق و ده گیسو بدائع روافض است چه اگر محمد مصطفے صلی الله علیه وسلم و خلفاء راشدین مراد داشته باشند روا باشد اما بدعت آمیز کما مر و اگر خاتم النبیین و مرتضی و حسن و حسین و فاطمه زهرا مراد داشته باشند علامت رفض باشد با آنکه این متمردان درین وهم و هنادر غلط رفته اند چه بی بی فاطمه را رضی الله عنها سه گیسو بوده دو گان در طرفین و یکے در پس سر لیکن یاد ده چرا نه گویند و چون از قواعد اهل هوا آنکه بلا تحقیق بهواء نفسانی در پی کاری روند بنابران برین لفظ اقدام نموده و تفحص احوال نموده الغرض اگر مراد از ائمه اثنا عشریه اتفاق با ائمه اربعه دارند و مراد از لفظ پنجتن پاک و پنج فرق حبیب الله و خلفاء راشدین مراد دارند پس الفاظ مشهوره باستعمال آرند تا از توهم رفض دور باشند و اگر اختلاف مراد دارند و یا غیر از خلفاء راشدین مراد دارند پس رافضی اند پس مؤمن موحد را شاید که استعمال کردن این الفاظ و دانستن و یاد کردن این الفاظ و بر زبان راندن این الفاظ احتراز نماید تا متهم به تهمت رفض نگردد و یکے از سفاهت و حماقت روافض آنکه چهارده معصوم پاک را دانستن و یاد گرفتن از جمله لوازم اسلام شمرده اند با آنکه گواهی عصمت بر ایشان جمله مخالفت سنت و جماعت آمده چه بعد از انقطاع وحی گواهی عصمت دادن اولیاء را و صلحاء را و علماء را و سادات را بل ائمه اربعه را بل سائر مؤمنین و مؤمنات را از صغیر و کبیر کفر باشد **و اسامی چهارده معصوم پاک** بنابر مذهب ایشان آنست اول محمد اکبر است ابن علی مرتضی و مادرش بی بی فاطمه زهرا در جنگ شهید شده است و قبرش در بغداد است دویم عبد الله بن حسین در هفت سالگی از دست طلحه ابن عام شهید شده است قبرش نیز در بقیعه است سیوم عبد الله بن حسن است در دو سالگی از دست عبد الله ارزقی شهید شده است قبرش در کربلا است چهارم قاسم ابن امام حسن است در سه سالگی از دست اندیدار نش شهید شده است قبرش در کربلا است پنجم حسن بن زین العابدین است در شش سالگی از دست منصور احمد بن معا شهید شده است قبرش در رایا است ششم سعید بن زین العابدین است در سه سالگی از دست عمر بن یزید معاویه شهید شده است قبرش در بصره است هفتم علی اصغر است ابن امام

اسامی چهارده معصوم

محمد باقر در شش سالگی از دست احمد منصور شهید شده است قبرش در ساوه است هشتم عبد الله بن امام جعفر است در سه سالگی در میان بسطان از دست عریان شهید شده است قبرش در بسطان است نهم یحیی بن حادی در دوازده سالگی از دست محمود کوفی شهید شده است قبرش در تبریز است دهم صالح ابن امام موسی کاظم است در سه سالگی از دست یوسف دمشقی شهید شده است قبرش در ری است یازدهم طیب ابن امام موسی رضا است از دست عثمان بن محمود دمشقی شهید شده است در هفت سالگی قبرش در شیراز است دوازدهم جعفر بن محمود طبقی است در چهار سالگی از دست ابراهیم دمشقی شهید شده است قبرش در قم است سیزدهم جعفر ابن امام حسن عسکری در یکسالگی از دست ناصر بن ابراهیم دمشقی شهید شده است قبرش در ری است چهاردهم ابن علی حاوی است از دست منصور دمشقی شهید شده است قبرش در خراسان است **علماء اتقیاء دانند** که دانستن اسامی این اطفال چگونه از لوازم اسلام باشد بلا اقامۃ دلیل قطعی و بلا استنباط تاویلات ظنی از کلام ربانی و احادیث نبوی و فی الصراح عصمت نگاهداشتن از گناه و خوف کسی را انتهی کلامه پس اگر معصوم بمعنی نگاهداشته شده از گناه مراد داشته باشند این جائز است چه سائر اطفال مؤمنین معصوم اند پیش از بلوغ یعنی مرفوع القلم اند و اگر معصوم بمعنی مامون از خوف خاتمه مراد داشته باشند اگرچه اطفال مؤمنانرا امید بهشت هست فضلاً من الله و تبعاً لاباءهم اما این شهادت ایشان خلاف سنت و جماعت افتاده چنانکه حضرت بی بی عایشه صدیقه نزدیک مردن طفلے از اطفال فرموده که مرغی از مرغان بهشت بوده و به بهشت پیوسته حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم صدیقه را ازین شهادت منع نموده و فرموده که از کجا می گوئید یعنی چون جبرئیل امین بفرمان رب العالمین این حکم را بر من انزال نموده و من بشما نرسانیده ام اقدام نمودن شما مر این حکم را از هوای نفسانیه باشد پس جائیکه شهادت عایشه صدیقه رضم در شان طفلے از اطفال منع باشد شهادت روافض جماعۀ کثیره را از اطفال چگونه روا باشد با آنکه این اسناد روافض بتمامه توهم کذب و افترا دارد که محمد اکبر نام فرزند بی بی فاطمه زهرای رضی الله تعالے عنها را نبوده چنانکه شریف بن جعفر محمد بن حسن بن علی بن ابی البرکات مدنی بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب در کتاب خویش که مسمی بکتاب المزار است آورده اند که مرتضے را بیست و هفت فرزند بودند پنج از بی بی فاطمه حسن و حسین و محسن و زینب و ام کلثوم و باقی

ف علمای اتقیاء دانند

ف بحث معصوم

ف مقوله بی بی عایشه

فصل در تحقیق سیادت

از زنان دیگر انتهی کلامه وفی تلبیس الکلام کان لعلی رضی الله عنه ثمان
عشر بنین الحسن والحسین والمحسن ومحمد الحنفیة یقال له محمد اکبر
الی آخره انتهی کلامه پس در سایر النساب واحوال اطفال شاید که افتراء نوشته باشند وهم
اگر ازان رو که سائر اطفال مؤمنان مرفوع القلم اند پاک گویند جائز است واگر بنا بر شهادت
پاک گویند حقیقت سخن را در نیافته اند چه اطفال مؤمنان پیش از شهادت وپس از شهادت
پاک اند چنانکه در شرح قدوری آورده خون شهید بالغ شوئیدن گناه هست پس او را نشویند
اما خون شهید صبی شوئیدن گناه نیست چون بیگناه هست پس او را بشویند انتهی کلامه
وعلی هذا القیاس بر ابطال مذهب روافض الحاد دلائل عقلی ونقلی اکثر من ان یحصی وارد است
زیرا که ایشان تابع ظن وگمان ووهم آمده اند وتابع ظن گمراه وبیراه می گردد والله اعلم بالصواب
ودیگر از ضلالت قبیحه وجهالت بلیغه روافض آنکه سیادت را از جانب مرتضی کرم الله تعالی
وجهه تصور می کنند ومرتضی را سید گویند وازان خبر ندارند که اگر مرتضی رضی الله عنه سید بودی
سائر اولاد او را چون محمد حنفیه وغیره را سیادت بودی وفضیلت مرتبهٔ اولاد خلفاء ثلثه
بر اولاد او جز اولاد بی بی فاطمهٔ زهرا ثابت نیامدی چه اولاد زهراء را فضیلت هست
بعد از خلفاء راشدین بر سائر النساب لقرابتهم الی النبی علیه السلام چنانکه در بعضی از کتب
عقائد چون اعتماد وغیره آورده ثم قیل لا یفضل احد بعد الصحابة والتابعین الا
بالعلم والتقوی وقیل فضل اولادهم علی فضل ترتیب آبائهم الا علی اولاد
فاطمة رضی الله عنها فانهم یفضلون علی اولاد ابی بکر وعمر وعثمان رضی الله
عنهم بتقربهم مع رسول الله صلی الله علیه وسلم انتهی کلامه پس واضح
گشت که سیادت از جانب بی بی فاطمهٔ زهراء بوده اما توهم ناشی روافض در سیادت مرتضی
این قصه واین حدیث هست که وقتی از اوقات حضرت خیر البشر از مسکن خود بمسکن مرتضی
توجه نموده واین چهار تن همراه داشته تا دران اوان باران باریدن گرفت حضرت خیر
البشر علیه الصلوة والسلام جگر گوشها حسن وحسین رضی الله عنهما چون خوردان بودند هر دو را
در کنار گرفته وچون چادر مبارک خویش بر فرق خود انداخته وطرفین را لفان کرده از یک
طرف فاطمهٔ زهراء درآمده واز طرف دیگر مرتضی درآمده وقیل جبرئیل نیز بمرتضی همراه درآمده
پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم این حدیث فرموده که سیدی تحت ردائی

پس بدین اضافت روافض مرتضی را نیز سید میگیرند مع جبرئیل علیه السلام پس بطلان قول اہل سنت وجماعت مر ابطال قول ایشانرا وجوه بسیار است وجه اول آنکه این قصه وا ینحدیث بصحت نرسیده بل قصهٔ گلیم بصحت رسیده است کما مر من قبل وجه دوم آنکه محمول مر السیدین الشہیدین باشد با والدهٔ ایشان ویا محمول بر ایشان باشد علیحده چه اطفال را در زمان اکرام اباء وامہات بستایند بالفاظ عجیبه وغریبه وفی الصراح سید مہتر را گویند انتہی کلامه وفی شرح النصاب سید بفتح سین مہمله وتشدید یاء تحتانیه مکسور ودال مہمله مہتر وبرسادات جمع کنند وشوہر را نیز گویند ولقب است یحییٰ را علیه السلام وسید الشہداء امیر المؤمنین حمزه وسید امیر المؤمنین حسن وحسین انتہی کلامه والیضا فیه کنیت اسمی است که مصدر باشد به اب یا ام چون ابوالقاسم وام سلمه وہم حبیبه ولقب اسمی است که مصدر بہیچ یک نباشد ودلالت کند بر مدح یا ذم چون بدرالدین وہم محضه آنکه ہیچ یک از ہر دو نباشد چون اسحاق ویعقوب انتہی کلامه وباید دانست که لفظ سید در کلام عرب کثیر الاستعمال است زیراکه ہرگاه که شخصے را به ناز وکرشمه وادب ذکر کنند بلفظ سید خطاب کنند خواه که باشد خواه مه باشد خواه خواجه خواه غلام چنان لفظ میان در ہندی ولفظ خواجه در الفاظ فارسی پس اگر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ہمه الجماعت را به لفظ سید خطاب کرده باشد ہم سیادت مرتضے ثابت نگردد چه سید از الفاظ القابست والفاظ القاب مثبت نمیباشد مر مفہوم خویش را چنانکه شخصے را بدرالدین لقب کنند پس ثبوت بدریت مراد را محالست مگر آنکه توجیہے مراد داشته باشند خصوصا اگر لقب مثبت مفہوم خویش بودی درین اضافت سیادت مرتضے بر سرور کائنات ثابت آمدے نعوذ بالله من ذلک چه اضافت بخود کرده **نقلست** که روزی حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم طفلے را دید با مرغی در دست که بدان بازی میکرد وبعد از زمانی مرغ را در دست آن طفل ندیده تا حضرت ایشان فرموده مر آن طفل را یا ابا عمیر ما فعل النغیر وفی الصراح نغیر مرغکے ریزه انتہی کلامه پس ثابت شد که کنیت نیز مثبت مفہوم خود نیست والا حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم صغیر ولی نغیر زند را چگونه بلفظ اب کنیت نمودی فالاصل کنیت ولقب ہر دو مثبت مفہوم خود نمیباشند والا خلفاء راشدین را نیز سیادت بودی کما قال النبی صلی الله علیه وسلم فی حقہم ہؤلاء سیادات المؤمنین فی الدنیا والآخرة ولا یبغضہم الا اشقیا اولاء

بیان اسم وکنیت ولقب

یحبهم الا مؤمن وفی بستان ابی اللیث السمرقندی وروی ابو اسحاق
الهمدانی عن الرفیع عن علی قال سمعت عن رسول الله صلعم ان الله امرنی
ان اتخذ ابا بکر والدا وعمر مشیرا وعثمان سندا وعلیا ظهیرا هذا اربعة
اخذ الله تعالی میثاقهم فی ام الکتاب لا یحبهم الا مؤمن ولا یبغضهم الا فاجر
الی قوله وروی عن علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه انه قال یهلک فی
اثنان محب مفرط ومبغض مفرط وقال عامر الشعبی الرفض سلم الزنادقة
فما رایت رافضیا الا ورایته زندیقا انتهی کلامه وجه سوم واضح ترین
توجیهات آنکه شاید که مراد خیر البشر ازین لفظ وازین اضافت مهتر جبرئیل علیه السلام باشد صلوات الله علیه
چه اگر مراد مجموع آن افراد بودے پس لفظ سادات رابکار بردے واگر مراد حسن وحسین بودی
لفظ تثنیه درکار آوردی وچون لفظ وحدان آورده یقین آید که مهتر جبرئیل فرموده
که هم مفرد وبنابر جنس اقل مرتبه جمع میگردد که آن سه است آن نیز اینجا درست نمی آید چه ایشان
را دو چهار بودند یا پنج پس ثابت آید که مفرد حقیقی را گرفته وآن مفرد حقیقی جبرئیل است زیرا که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم گاهی جبرئیل امین را اخی خطاب کردی وگاهی سید
خطاب فرمودے چنانکه در تمهید ابو شکور سلمی مسطور است فان قیل روی عن النبی صلعم
انه قال رایت ربی فی احسن صورة الجواب معناه فی احسن صورة ای کنت
فی احسن صورة لان العرب یقول رایت فلانا راکبا یعنی کنت راکبا یقطع علی
الرائی والمرئی وایضا الی قوله وجواب آخر رایت ربی یعنی سیدی جبرئیل علیه السلام
فی احسن الصورة الدلیل علیه قوله تعالی خبرا عن یوسف علیه السلام قال اذکرنی عند
ربک ای عند سیدک انتهی کلامه واگر گویند که از لفظ مفرد مرتضی مراد داشته اند
این استدلال بلا دلیل است چه هیچگاهے حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مرتضی را
تنها بلفظ سید خطاب نکرده پس از همه توجیهات این اولی باشد وفی الاصول لابن الحاجب
اصول الشرع ثلثة الکتاب السنة واجماع الامة انتهی کلامه والاصل الرابع
القیاس انتهی کلامه الغرض فنون وقواعدی را که اهل سنت وجماعت مقرر نموده
اند تبعیت باید نمود چه همگی آن مستنبط از قرآن واحادیث واجماع امت اند وثبت بقیاس
ائمه اربعه اند که انکار از هر کدام ایشان کفر است بخلاف قواعد وقوانین اهل رفض والحاد

که اصول ایشان مستنبط از هیچکدام نیست چنانکه اقوال مذکور و کلمات مذبور روافض که
مقرر افتاد پس اصول ایشان را مخالفت می باید نمود هم در ظاهر و هم در باطن هم در گفتار
و هم در کردار بے اختیار کردن عداوت اهل بیت را که آن موجب هلاک دارین باشد
و در اقوال و افعال مذهب سنت و جماعت را متابعت باید کرد که این مذهب قوی
و مشرب محتوی مشربهاست که همگی هفتاد و دو مشرب را باخود جمع میدارد تا دلیل رجحان
و تقویت این مذهب بر مذهبهای دیگر همین آمده هفتاد و دو گروه اهل هوا بیکبارگی در
حکم حکیمی مسئله اتفاق ندارند بل هر کدام ایشان علیحده در حکم مسئلها با خلاف میدارند
و دیگر آنکه آن همه دران مسئله با ما موافقت می ورزند پس اجماع روافض اجماع نباشد چه
مرجع او بر آحاد هست کما ذکر فی التمهید ثم الدلیل علی ان اهل السواد هؤلاء
المذکورین من الصحابة والائمة ومن تابعهم من المسلمين والامة هذا لان
اهل الهواء والبدعة تفرقت باثنی وسبعين فرقة اتفقت واجتمعت
معنا علی ان الفرقة الواحدة مخطئ فی مقالته مبتدع فی دينه وكذلك
الفرقة الثانية اذا خالفت فی مسئلة فان الفرقة الاولی وافقنا فی خطائه
وبدعته وكذلك جميع الفرقة من المبتدعين لايخالفون الامة والجماعة
جميعا فی مسئلة واحدة بل خالف واحد منهم لاغير وخلاف الواحد فی مسئلة
لايكون معتبرا ويكون ردا عليه فثبت ان الجماعة والسنة كان مع الصحابة
والتابعين وتبع التابعين ومن تابعهم الی يوم الدين من الفقهاء والمسلمين
وقد وجدت المتابعة والموافقة فی السنة مع الائمة والصحابة وتحققت
من مشائخنا الائمة الهدی فی بلاد الشرق والصين ومن فقهاء خراسان
وماوراء النهر وبلاد الترک وقد اثبتوا قواعد الدين واركانها علی طريق
واحد والسنة واحدة بحجتهم وادلتهم من كتاب الله وسنة رسوله وسيرة
الصحابة والتابعين الذين سبقت اساميهم وهو سبيل الله وسبيل المرسلين
والمسلمين كما قال الله تعالی قُلْ هٰذِهٖ سَبِيْلِيْٓ اَدْعُوْٓا اِلَى اللّٰهِ عَلٰى بَصِيْرَةٍ اَنَا
وَمَنِ اتَّبَعَنِيْ ومعناه قل هذه دينی علی حجة مروية ونور وضياء بصيرة
ادعوا الی الله انا ومن اتبعنی ثم من اخذ طريقا من غير حجة فانه يكون

ضالا ویکون مخطئا مبتدعا انتہی کلامہ والیضا یکے از علامات روافض آنکہ گویند
خدا و پیر گواہ ہست درین حادثہ وفی تیسیر الکلام ومنہم من قال ان النکاح من غیر شہود
جایز لان علیا واولادہ یحضرون فیہ الی قولہ وھذہ کلہ کفر واین الفاظ را
درین ایام اتباع ومریدان وپیران زمانہ ما برزبان میرانند والیضا یکے از اقوال رفض والحاد
متمردان زمانہ آنکہ ہرکدام ایشان دعوے کنند کہ پیر ما مہدی آخر زمان ہست خصوصًا
اتباع سادات درحق ہرکدام از سادات این ظن را بالیقین محقق می شمارند ونداانند کہ درخروج
مہدی اختلاف ہست درینکہ از سادات باشد ویا غیر از ایشان ونداانند کہ علامات مہدی چہ باشد
وخروج مہدی از کدام مملکت باشد پس قدرے را از اوصاف مہدی بیان کنم بعون
اللہ وتوفیقہ تا معلوم گردد عبارت تیسیر الکلام بعبارت فارسی بیارم درخبر است
کہ حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم فرمود اگر تمام عمر دنیا منقرض گردد مگر یک روزی
ماندہ باشد پس آن روز اللہ تعالے چندان بتطویل ساند کہ تا یکے از امتان من دران روز بادشاہ
شود کہ نام او چون نام من باشد ونام پدر او چون نام پدر من باشد وبعضے گفتہ اند کہ از
سادات باشد واز جانب مغرب بدر آید ولشکر او بیشتر از جانب مشرق در رسد وبا حضرت عیسے
صلوات اللہ علے نبینا وعلیہ موافقت کند ودجال را بکشد ومہدی مردی فراخ پیشانی
وبلند بینی باشد وتمام زمین را از عدالت وانصاف پر سازد چنانکہ پیش از وبظلم وجور
پر باشد ومدت بادشاہے او ہفت سال باشد ودر روایت دیگر ہشت سال باشد ودر
روایت دیگر نہ سال باشد وفرشتگان بدد او وپیشروی کنند ودرحدود فلسطین نزدیک دروازہ
لد حضرت عیسے صلوات اللہ علے نبینا وعلیہ دجال را بکشد ولد نام موضع ہست کہ بر در او حضرت عیسے
دجال را دریابد وبکشد ودر زمان اتفاق عیسے صلوات اللہ با مہدی امامت نماز بجاے
آرد ودر نماز حضرت عیسے اقتدا نماید بدو ودر زمان خروج مہدی را دو علامت ہست یکی آنکہ در شب
اول ماہ رمضان ماہ گرفتہ شود ودر نصف رمضان نیز گرفتہ شود تا در یک رمضان دو
خسف حاصل آید والیضا والیضا دوبار آفتاب در ماہ رمضان گرفتہ شود تا در یک ماہ دو کسوف
حاصل آید ودر بعضے روایات آمدہ کہ مہدی لقب ہست مرحضرت عیسے را صلوات اللہ علیہ پس بغیر از و
مہدی دیگر نباشد واغلب آنست کہ مہدی غیر از حضرت عیسے باشد ودر روایت دیگر آمدہ کہ مدت
بادشاہی او چہل سال باشد دہ سال در مغرب باشد ودوازدہ سال بمدینہ باشد ودوازدہ سال

بکوفه باشد و چند سال بمکه باشد و چون از جانب مغرب بمکه در رسد در مسجد حرام میان رکن
و مقام بایستد و از هر جانب و هر موضع مردم در رسند و با او مبایعت کنند و نیزهای او سفید
و زرد باشند که دران سطرها نوشته شده باشند و دران اسم اعظم باشد و مردم دیلم و مردم
قسطنطنیه را نیز در تحت تصرف حکومت خود آرد بعده ببلده انطاکیه توجه نماید و آن شهر
عظیم است بر دریا پس تکبیر گویند لشکریان مهدی سه بار یعنی الله اکبر گویند پس بیفتد
گرداگرد آن قلعه همگی در دریا از برکت تکبیر ایشان پس بکشند مردانرا و بند کنند زنان
و خوردان ایشانرا و غنائم بسیار بدست آرند و در انطاکیه مسجدها بنا کنند و بعمارت اسلام
معمور سازند بعده بسوی رومیه بروند و دران چهار صد جنگ بکنند و هفتاد هزار دختران
بکر را دریابد و شهرهای آن عدو را فتح کند و اموالهای ایشانرا بگیرد و مردانرا بکشند
و زنان و اطفال را بند کنند در خبر است که چون بنی اسرائیل عصیان و طغیان از فرمان پیغمبران
اختیار کردند الله تعالی بخت نصر را بر ایشان گماشت که بادشاه آتش پرستان بود و مدت
بادشاهی او هفده سال بود پس با لشکر خود به بیت المقدس در رسید مردان بنی اسرائیل را
بکشت و زنان و اطفال ایشانرا به بند برد و جمیع اموال از طلا و نقره و جواهر و یاقوت و زمرد
و غیر ذلک بگرفت بهفتاد هزار گردون بار کرده در زمین بابل آورده در کنیسه ذهب نهاد پس
چون مهدی هفتاد شهر از شهرهای روم فتح کند و مردم اندلس نیز با او مبایعت کنند این زمان
بسوی کنیسه ذهب برسد و جمیع اموال را دریابد پس قسمت کند میان لشکریان خود بقسمت برابر اما
دران مخزن تابوت سکینه را نیز دریابند که دران تابوت عصاء موسی باشد و آن عصا بود
که برای آدم صلوات الله علیه از بهشت آورده بود زیرا که آن تابوت را نیز کفار از بیت گرفته
بودند دران مخزن نهاده بودند پس مسلمانان همگی در گرفتن آن عصا نزاع و جدال پیدا
آرند و هرکدام ایشان خواهند که عصا را بگیرند و چون مسلمانان دران روز چهار عسکر باشند
مصلحت بران بینند که عصا را بچهار پارچه بشکنند تا با هر لشکری ازان یگان پارچه باشد
پس بسبب شکستن عصا الله تعالی ظفر و نصرت خود از ایشان منع کند و خلاف میان
ایشان واقع گردد تا اینجا بود مفهوم عبارت تیسیر الکلام پس آنچه روافض نوشته اند که مهدی امروز
در غار هست و نیز هر هست میکند آن قول ایشان باطل است و در جای دیگر آورده که چون
خلاف میان مسلمانان پیدا شود مهتر عیسی صلوات الله علیه و مهدی هر دو بمیرند بعده مردم

بتمامهم کفار گردند حتے که گوینده کلمهٔ طیبه در جهان نماند بعد ازان صور در دمد تا جانهای
حیوانات از خورد و بزرگ چون فرشتگان و آدمیان و دیوان و پریان وغیرهم بیرون شوند
و همه بمیرند و مدت سی سال میوها و غلها پخته شدند بریزند مورچه هم در دنیا نباشد تا دانه بخورد
بعده مدت چهل روز باران باریدن گیرد آب سفید خالص همچون آب منی بیارد تا تمام دنیا
از شرق و غرب پر گردد و بعده مهتر جبرئیل را زنده کند تا همهٔ این آبها را در یک پر خود بردارد و دور حلق
همان گاو که در زیر زمینها است ریزد اما تا بشکم او نرسد بلکه درین میان خشک شود و فریاد بر
آرد که یا رب الارباب آب را میخواهم و از تشنگی طاقت ندارم بعده صور را در دمد تا جمیع حیوانات
از اول تا به آخر زنده شوند و در کتب عقاید آورده که مگس را نیز زنده کند و چون از کثرت ازدحام
بر یکدیگر افتاده باشند کقوله تعالے یَوْمَ یَکُوْنُ النَّاسُ کَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوْثِ و استادن نتوانند
بعده الله تعالے باد را فرمان دهد و بلند پهارا پراگنده عالم کند و زمین را از مشرق تا بمغرب هموار
سازد و زمین را پهن کند این هنگام هرکدام را جایگاه بیکپای روزی شود چه از شدت ازدحام
جای نهادن پای دوم نیابند و آفتاب را چون هژده روست اکنون هفده ازان بجانب
بالا می تابد و یکے ازان بپایان می تابد و هزار ساله راه از ما دور هست و چند حجاب برف
و ژاله در پیش او بفرمان الله تعالے می گردد آن هنگام همه رویها او به پایان بتابد و مقدار
یک میل نزدیک نزدیک گردد و مدت پنجاه هزار ساله مردم را قیام باشد و از هرکدام ایشان
عرق روان گردد که در حد نیاید و هرکدام در عرق خود بسوزد چنانکه مرغ در روغن بجوشاند
بعضے تا شتالنگ در عرق باشند و بعضے تا بزانو و بعضے تا بناف و بعضے تا بسینه و بعضے تا بگلو
و بعضے تا بلب و بعضے تا به فرق هرکدام بقدر گناه غرق گردند اما چند طائفه را در زیر سایهٔ عرش برند
یکی کسانیکه در جوانی بتقوی و ورع اقدام نموده باشند و تائب باشند دوم امامانیکه از بهر رضا
الله تعالے امامت کنند و اجر دنیاوی با امامت نطلبند سیوم مؤذنانیکه بی اجر که بانگ نماز را
از بهر رضاء الله تعالے گفته باشند و صحیح خوانده باشند چهارم امراء عادل که کار دین و دنیا
که مستد عاثرا هلاک کنند و رسمهای ظلم را از مملکت دور سازند پنجم کسانیکه در شب و روز دو
صد آیت کلام الله خوانده باشند ششم کسانیکه در وقت سحر استغفار را دوست دارند
پس برین مردم پنجاه هزار بمقدار دو رکعت نماز خواندن بگذرد نقلست که چون
الله تعالے خطاب کند و حساب طلبد مردم را فوج فوج بیارند همبران مضمون که در دنیا میان

بکدیگر اعتقاد خودها می نموده اند و بر حسب اعتقاد خود اعمال کرده اند چنانکه جبریه و قدریه و
رافضیه و ناجیه و غیر ذلک آنکه فوجهای انساب باشد بل فوجهای ادیان بود پس مردانی که به
غلط رفته اند الله تعالی ایشانرا از برای سرزنش پرسد که چون شریعت محمدی را کما حقها
تبعیت نه نموده اید و مذهب وثیق سنت و جماعت را چرا متابعت نه کردید و چرا در پی هوای
نفسانی رفتید ایشان گویند یا رحمن یا رحیم تو دانائی که ما طالبان تو بودیم و ترا طلب
میکردیم اما ائمه ما یانرا بر غلط برده و راه غلط نشان داده اند و ائمه ازین دعوی انکار
آرند که ما بر منزل و مقام خود بودیم و در پی ایشان نمی گشتیم بل ایشان از اطراف و جوانب
بر ما فرود می آمدند تا حکم جبار جهاندار در رسد ائمه را در دوزخ اندازند و اتباع را بر بالای او
افکنند زیرا که جهل در اسلام حجت نیست بعد از دعوت نبوت انبیا و انزال کتب و بعد
ازان که علما خلفاء انبیا بودند و دعوت می نمودند شما چرا اجابت علما اتقیا نه کردید و اگر
بافعال یکدیگر راضی نبودید چرا از یکدیگر نه گریختید مگر نزول این آیت در شان ایشان نیست
کقوله تعالی وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ قَالُوا إِنَّكُمْ كُنتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ
الْيَمِينِ قَالُوا بَل لَّمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ بَلْ كُنتُمْ
قَوْمًا طَاغِينَ فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ ۝ فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ
فَإِنَّهُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ۝ اما کسانیکه بر شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم مستقیم
بودند و بر مذهب سنت و جماعت استقامت ورزیدند بعضے چون برق از پلصراط بگذرد
و بعضے چون سوار تیز و بعضے چون پیاده و بعضے چون شخص باردار هر کدام بقدر اعمال نیک بگذرد
و از برای بعضی که خمس اوقات را از مسجد و جماعت خلا فت ننموده اند مسجد را بیارند تا در آن
بنشینند و مسجد همچون کشتی از پلصراط بگذرد و از برای حاجیان اهل سنت و جماعت
بیت الله را بیارند و دران بنشانند و از پلصراط بگذرند و به بهشت رسند الغرض هر کرا
این علامات مذکوره باشد او مهدی باشد نه آنکه هر خر بیدین و هر گاوی بی یقین را مهدی
خیال کنی که آن ظن ترا بکفر اندر آرد چنانکه اتباع پیران زمانه ما بسبب این گمان کافر شده
اند زیرا که پیر خود را مهدی تصور دانند و خود را با لشکر مهدی دانند و برین گمان محرمات شریعه
را بر خود جائز دارند نعوذ بالله من فساد هم و ازان خبر ندارند که مهدی ذره از ذرائر شرائع
محمدی علیه السلام تجاوز ننماید بل حضرت عیسے صلوات الله علی نبینا و علیه با آنکه پیغمبر مرسل است

ہمچون یکی از علما امت محمد باشد خلاف نخواہد نمود چہ آن خلاف جائز نباشد نقلست
کہ مذاہب ثلثہ را منع نماید و بر مذہب ابو حنیفہ کوفی مردم را دعوت نماید و فی التمہید
ثم عیسی بعد نزوله من السماء فانه یتابع محمدا علیه السلام بالاتفاق لانه
نسخت شریعته و هو رسول وکان صاحب الشریعة ولا یجوز له ان ینصب
حکما من تلقاء نفسه ولا یوحی من الله تعالی فیکون خلیفة رسول الله صلعم
ثم اختلف الناس فی امامته بالصلوة قال بعضهم انه لا یجوز له ان یؤم الناس
بالصلوة ولانه یصیر متبوعا وهذا غیر جائز بل یصلی خلف المهدی وقال بعضهم
ان المهدی هو عیسی علیه السلام والاصح انه یصلی بالناس ویؤم بالناس لانه
افضل من المهدی فهو اولی بالامامة ولا یصیر بالامامة متبوعا فی الحقیقة لان المتابعة
بالصلوة لا یوجب المتابعة بالدین والشریعة بل المتبوع فی الحقیقة رسولنا وعیسی
علیه السلام یکون تبعا للرسول وهذا کما تقول ان ابابکر رضی الله عنه صلی بالناس
فی حال حیوة النبی ع م وهو ما کان متبوعا فی الحقیقة بل الکل یکون تبعا للرسول
یجوز المتابعة فی الصلوة وان لم یجز المتابعة فی الشریعة کما کان فی زماننا من
الفقهاء والائمة وان عیسی علیه السلام یکون بمنزلة الفقهاء باداء الشریعة الا
انه یکون رسولا نبیا ثم لو فعل ما لا یکون مشروعا بشریعة محمد ع م فاذا کان بوحی
جاء موافق شریعة النبی ع م غیر ناسخ ولا مخالف فانه یجوز والا فلا انتهی کلامه
ای فرزند جائیکه خلاف شریعة محمد ع م از دست پیغمبر مرسل کہ مہتر عیسی باشد جائز نیست اگرچہ وحی
جدید برو نازل گردد پس چہ جا آنکہ غیر پیغمبر کسی دیگر از علماء و صلحاء و از سادات و غیرہم بلا انزال
وحی خلاف شریعة جائز دارند کافر گردند واے مردمی راکہ امروز پیروی پیران خود نمودہ اند
و نیک و بد اگرچہ پیر خلاف دین محمد ع م بر ایشان بیان کند آنرا قبول میدارند و اگر علما اتقیاء
محض شریعة اظہار سازند ازان بر مند خصوصا اتباع سادات و در تبعیت غلو نمودہ اند و سخن غیر
ایشانرا قبول ندارند چہ ایشانرا افضل الناس تصور کردہ و ازان خبر ندارند کہ بعد از صحابہ و
تابعین و تبع تابعین لَا فَضْلَ اِلَّا بِالْعِلْمِ وَالتَّقْوٰی باآنکہ مرتبۂ نسب فروتر از مرتبۂ حسب است
و در شرح مختصر کہ مسمی بفوائد دینیہ است آوردہ ان العالم کفو للعلویة لان شرف
العلم ازید فوق شرف النسب انتہی کلامه و در شرح فصوص ملا عبد الرحمن جامی

اورده واله ع اهله واقاربه والقرابة اما ان يكون صورة فقط او معنى فقط او صورة او معنى فمن صحت نسبته الى رسول الله صلعم صورة ومعنى فهو الخليفة والامام القائم مقامه سواء كان قبله كاكابر الانبياء الماضين او بعده كاولياء الكاملين ومن صحت نسبته اليه معنى فقط كباقي الاولياء السابقين عليه كمؤمنى آل فرعون وصاحب يٰس فهو ولده الروحى لقائم لما تهيأ بقوله من معناه لذلك قال ع وسليمان منا اشارة الى القرابة المعنوية ومن صحت نسبته اليه صورة فقط فهو اما ان يكون بحسب طينته كالسادات والشرفاء او بحسب دينه وبنوته كاهل الظاهرين من المجتهدين وغيرهم من العلماء والصلحاء والعباد وسائر المؤمنين فالقرابة التامة المعتبرة هي القرابة الجامعة للصورة والمعنى ثم القرابة القرابة الصورية الدينية ثم القرابة الطينية انتهى كلامه بدان اى فرزند كه اكثر اتباع این ایام در جحود افتاده اند منکر شریعة محمدی آمده اند وبعضے در شک مانده اند چه طریق حق و باطل را کما ینبغی جدا کردن نداانند بل از روی ظن و گمان گاهی تبعیت هوا نمایند و گاهی تبعیت سنت وازان خبر ندارند که شک و جحود هر دو نافی وزائل کننده ایمان اند اگرچه بظاهر اسلام عمل کنند روزه ونماز بجا آرند کما ذکر فی الردع علی اهل الهواء والبدع وسوء الخاتمة اما بالشك او الجحود عند النزع بظهور بطلان ما اعتقده او شكه ولهذا ورد قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الآية والمعاملة لا تنافيه انتهى كلامه

ازانجمله آنست که عبد الله نام رافضی درین ایام از جانب هزاره درین حدود آمده ودر مردم مندر مکان گرفته مذهب رفض آشکاره کرده ودر اصالت او مردم مشکک اند بعضے اورا مطرب گویند وبعضے از غلامان سادات میدانند واو خود را خواهرزاده ملا عبد الرحیم منکر او می گفته وچون کنیزک سید خان ککر راشکری کرده بود اورا گرفته بینی و سوراخ کرده بودند بعد ازان گریخته بکشمیر رفته وازان بمردم مندر رسیده چون این مردم بغایت جهل و ضلالت منسوب اند جماعهٔ اورا تبعیت نموده وشهرت یافته وچون اورا در مباحثه خجل و شرمنده ساختم باز بجانب هزاره بگذشته **ازانجمله آنست** که حسین نام آهنگر بن پیرکی از آهنگران لاز[illegible] درمیان مردم یوسفزئی دعوی سیادت نموده ذکر وفکر ناموجه بمردم میداده وکلمات رفض بر زبان رانده واتباع خود را ابدان خوانده ودعوی می کرده که من بادشاه خواهم شد چون

در مباحثه خجل ساختمش از ان برگشت اما از باطن او آن عقائد باطله بدر نرفت مردم را باید که
از تبعیت او احتراز تام نمایند وایضا یکے از اقوال روافض آنکه آیت إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ
لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا نازل در شان مرتضی و حسن
و حسین و فاطمه زهرا رضی الله عنهم میدانند و بنا بر نزول این آیت تفضیل مذکورین بر خلفاء ثلثه
اثبات میکنند و از ان خبر ندارند که نزول محکم این آیت در شان ازواج مطهرات سرور
کائنات است چه اول و آخر کلام مشیر بران است و وجه ایراد ضمیر مذکر آنکه حضرت رسالت
پناه باایشان پس بنا بر تغلیب ضمیر مذکور آورده و تاویل نمودن این آیت را بر مذکورین از
تاویلات ظنی باشد بل اگرچه قطعی باشد هم موجب تفضیل نباشد چه در شان هر کدام از خلفا
آیات آمده بل در شان صدیق اکبر تمام سورة آمده کقوله تعالی وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ
إِذَا تَجَلَّىٰ الخ و در تفاسیر باید دید بل تفضیل کسے را باشد که در تاویل مقدم افتاده باشد بر دیگران
چنانکه در تفسیر ملا یعقوب کابلی آورده است در بیان حوض کوثر در تفسیر سورة انا اعطیناک
الکوثر و آن حوض را چهار رکن است بر هر رکنی یکے از چهار یار من باشد هر که چهار یار را دوست دارد
از ان آب بدهندش و هر که یکے از ایشان را دشمن دارد از ان آب ندهندش انتهی کلامه و در کتاب
مناقب الخلفا آورده بدانکه حق تعالے بالطف و تعظیم اول درین آیت ذکر محمد مصطفے صلی الله علیه
وسلم و ذکر چهار یاران فرموده الصَّابِرِينَ یعنی محمد صلعم وَالصَّادِقِينَ یعنی ابوبکر صدیق
وَالْقَانِتِينَ یعنی عمر رض وَالْمُنفِقِينَ یعنی عثمان رض وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ یعنی
علی ابن ابیطالب رض و جاے دیگر فرموده وکفی بالله شهیدا مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ
مَعَهُ یعنی ابوبکر رض أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ یعنی عمر رض رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ یعنی عثمان رض تَرَاهُمْ
رُكَّعًا سُجَّدًا یعنی علی رض انا اعطیناک الکوثر اهل اشارت در تفسیر آورده اند که کاف اشارت بابوبکر صدیق
و واو اشارت به ابو حفصه یعنی عمر رض و ثا را اشارت بعثمان رض و را اشارت بحیدر رض وایضا در
کتاب سلطان المشائخ مخدوم جهانیان شیخ نجم الدین کبری قدس الله سره العزیز آورده اند
که خدایتعالے امیر المومنین صدیق را در چند فضیلت با چند پیغمبران در قرآن مشابهت کرده است
اول خلافت در شان آدم ع انی جاعل فی الارض خلیفة در شان ابوبکر فرموده
وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ دوم رفعت
در شان ادریس ع فرموده وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا و در شان ابوبکر فرموده لِيَعْلَمَ اللَّهُ

تشبیه فضیلت ابی بکر در قرآن و آیات

الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ و در شان ابراهیم ع فرموده اَوَّاهٌ مُّنِيْبٌ ۝ و در شان ابوبکر فرموده
وَاتَّبِعْ سَبِيْلَ مَنْ اَنَابَ و در شان موسیٰ ع وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا ۝ و در شان ابوبکر فرموده
وَاِذَا سَاَلَكَ عِبَادِيْ عَنِّيْ فَاِنِّيْ قَرِيْبٌ ۝ و در شان سید علیه السلام فرمود وَلَسَوْفَ
يُعْطِيْكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰى و در شان ابوبکر فرموده وَلَسَوْفَ يَرْضٰى و در فضل با حضرت
خودش بستود چنانکه فرمود در شان خود اِنَّ اللّٰهَ لَذُوْ فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ در شان
ابوبکر فرموده وَلَا يَأْتَلِ اُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ زهی دولت و اقبال زهی عز و حشمت و جلال که
ابوبکر را بود **وایضا** فیه در خبر است که پیغمبر گفت علیه السلام که من محمدام شصت و چهار
بار از حضرت عزت درخواستم که خلافت بعد از من بعلی دهی جواب میداد که حق ابوبکر است
باو دهم انتهی کلامه **الغرض** در شان هر کدام از خلفاء راشدین آیات آمده و بمجرد آیت
تمسک نمودن از علامات اهل هوا است بل مؤمنان مخلص را متمسک بمذهب سنت و جماعت
باید چه حقائق معانی آیات ربانی را اهل سنت دریافته اند **و در بدو النشاء مذهب رفض**
بعضے برانند که چون سرور کائنات علیه السلام از دار الفناء رحلت با دولت بدار البقا نمود
اصحاب اولو الالباب بتمامهم بخلافت صدیق رض راضی شدند دین محمدی را علیه السلام تقویت
دادند این هنگام کفار مکه و مدینه و اهل نفاق در میان یکدیگر مصلحت بران دیدند که چون
از ظن و خیالات مایان آن بوده که چون محمد آخر الزمان برود دین او برهم خورد و جماعه
او تفرقه یابد چه پسر جانشین ندارد نعوذ بالله من اعتقاد فاسدهم واکنون چون جماعه
او تفرقه نمی یابند معلوم آن شد که این جماعه در یک دین و یک ملت موافقت نموده اند
پس مایان نیرنگان دین را بر مثال دین اسلام پیدا بکنیم و دعوی نمائیم مگر بعضے ازین جماعه
محمدیه نیز موافقت ما کنند تا دین محمد صلی الله علیه وسلم را خلل پیدا آید این هنگام مذهب رفض
انشاء نمودند و تفضیل علی بر ابوبکر و سائر خلفاء رضوان الله علیهم اجمعین اثبات می کردند
و احادیث افتراء از حضرت خیر البشر ع نقل میکردند تا بعضے از اهل نفاق با ایشان موافقت
نمودند و مرتد شدند و با صدیق اکبر محاربه کردند و مدت دو نیم سال خلافت صدیق در همین
مقاتله و محاربه مشغول بود باتفاق عمر و عثمان و علی مرتضی رض آخر الامر ایشانرا هلاک گردانید
و این اهل ضلالند گفتند اگر حق بجانب ما بودی هر آئینه مرتضی با ما موافقت کردی و بعضے برانند
که مرتضی طفل یتیم بے پدر را تربیت میداد و علم می آموخت تا روزی از روزها آن یتیم پیش

از همه مسجد در رسید و برجای حضرت خیر البشر بنشست و ادب را نگاه نکرد چون صدیق
اکبر در رسید بنابر ترک ادب او را یگان طپانچه زد و از ان مکان یکسو گردانید بعده عمر فاروق
رسیده از کیفیت گریستن آن طفل پرسیده و کیفیت احوال نمودند فاروق نیز یگان
طپانچه زده بنابر موافقت تا مخالفت بین الخلفا سر نزند بعده عثمان ذی النورین رسیده
بعد از ادراک احوال او نیز یگان طپانچه زده بعده علی مرتضی رسیده بعد از ادراک احوال او نیز
یگان طپانچه زده بعده علی مرتضی رسیده آن طفل را بنواخته و از گریه منع کرده چون سرور
کائنات را ازین معامله آگاه کردند حضرت فرمودند که بنابر مخالفت مرتضی را همین طفل خواهد
بمرتبهٔ شهادت رسانید تا از قضاء قدیر چون نوبت خلافت بمرتضی برسیده آن طفل بر دختر
از دختران کفار عاشق شده چون شب بقصد آن دختر در آمد او را مردم آن دختر بگرفتند
آخر الامر مصلحت بران دیدند که اگر مرتضی را بکشد این دختر را به او دهیم بهمین عهد و سوگند
او را رها کردند تا آن سگ ناقابل مرتضی را شهید ساخته و باطراف و جوانب عالم بگریخته
و در میان مردم جاهل روزگار بسر می برده و کتابها مینوشته در مدح علی مرتضی کرم الله وجهه
و مذمت خلفاء ثلثه و افتراء بسیار و عیوب بیشمار بر خلفاء ثلثه نوشته نعوذ بالله من کفره و بعضے
برانند که روزے از روزها علی مرتضیؓ بر دریا رسیده بقصد گذشتن ازان و چون کشتی و غیره
نبوده مضطرب مانده و از مردم آنجا یار پیرزنے بود طفل خود نصیر نام را همراه کرده تا گذر یا
بگذشتن را نشان دهد اما طفل بر غلط نشان داد این هنگام مرتضی از درگاه ذو الجلال در
خواست تا آب دریا بدو نیم رفت و از جریان بایستاد از بهر گذشتن او پس مرتضی طفل را پرسید
که مردم خود را چه خواهی گفت گفت خواهم گفت که خدای جهان را دیدم مرتضی او را بکشت
اما چون مادرش بشرط امانت همراه کرده بود هیبت بر مرتضی افتاد و از الله تعالی درخواست
تا او را زنده کند زنده شد باز پرسید گفت خواهم گفت که خدای جهان را دیدم هکذا چند بار بکشت
و زنده شد و از کلمهٔ کفر برنگشت آخر الامر بنابر ضرورت او را بمادرش سپرد و هم ازالست که
بعضے روافض مرتضی را خدا میگویند در زمان مرتضی روافض مذهب آشکارا کرده بودند و
مرتضی ایشان را بآتش میسوخته کما ذکر فی التمهید اعلموا انهم سموا رافضیة لانهم
رفضوا دین الاسلام وقد سماهم الله کفارا فی قوله تعالی لِيَغِيظَ بِهِمُ الكفار
والرسول علیه السلام سماهم مشرکین حیث قال لعلی رضی الله تعالی عنه

يخرج من اقوام لهم نبز يقال لهم الروافض فاذا لقيتموهم فاقتلوهم فانهم
مشركون الى قوله قال بعضهم بان عليا كان الٰها نزل من السماء وخرج
عن صورة اللاهوتية الى صورة الناسوتية ففعل افعالا تدل على الربوبية
ثم عرج الى مكانه وهذا القوم قالوا لعلي انت الاله فاحرقهم في النار الى قوله
وهم كفار بلا خلاف انتهى وآنچه خوب است از روی تحقیق اکثر مدعیان مفتریان دعوے
سیادت نموده و در رفض افتاده اند کما ذکر فی البستان لابی اللیث السمرقندی
قال علی ابن ابی طالب رضی الله عنه یخرج فی آخر الزمان قوم سینتحلون
شیعتنا ولیسوا من شیعتنا لهم اسم یقال لهم الروافض فاذا لقیتموهم
فاقتلوهم فانهم مشرکون انتهی کلامه وفی بعض نسخ اللغة الانتحال خود را بتکلف
بکسے نسبت کردن انتهی کلامه وایضا آنچه روافض نوشته اند که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه را
پسر ابوبکر صدیق کشته است آن محض افتراء وبهتان هست زیرا که او را سرکشان مصر کشته اند
کما ذکر فی تیسیر الکلام ولم ینکر احد من الصحابة فی البیعة مع عثمان ثم اجتمع
علیه الناس وبعض الصحابة غیر علی فی الیوم الذی قتل فیه یظنون انه یخالف
الامر والبیعة الی قوله فلما تیقنوا الی انه لم یخالف تابوا ورجعوا من کان من الصحابة
ولم یکن علی رضی الله عنه حاضرا فلما حضر ارسل الحسن والحسین معینا لعثمان
هو الصحیح الی قوله ثم رجعت الصحابة کلهم من الجمیع بقی اناس من مصر ولم یکن
معهم من الصحابة والحسن والحسین کانا علی بابه حافظین علیه فنقبوا جدارا
ودخلوا علیه فاذا هو یقرء القرآن فقتلوه الی قوله وهو قتل مظلوما الی قوله
وقتل یوم الجمعة ولم یتعین قاتله وقیل نجیه رومان وقیل قتله الموت الاسود
وهو من طغاة مصر فقطع یده بسبب من الاسباب انتهی کلامه ودر مناقب الخلفاء
آورده اند که آن روز که عثمان را شهید کردند غلامان فریاد می کردند که یا امیر المؤمنین سر بالا
کن وبه بین که کیست کشندگان تو ما نمیدانیم امیر المؤمنین عثمان سر در پیش کرده بود و نظر در
قرآن کرده جواب داد که نمی نگرم تا فردای قیامت که با من گویند اے عثمان ترا که کشت گویم
یارب نمیدانم که دران وقت عفو شان کردم بشارت آن کسی را که سرش می برید او عفوش
می کرد انتهی کلامه وبهتر آنست که آن واقعات وحادثات که میان اصحاب رفته چنانکه مقتل

بیان شهادت عثمان بن عفان

عثمان رضی الله عنه ومحاربهٔ علی با بغاة ومحاربهٔ حسنؓ وحسینؓ با یزید ازان هیچ نباید گفت تا جهال
ایام بسبب عداوت بعض اصحاب ایمان خود را باد ندهند کقوله علیه السلام الصحابة کلهم عدول
وهیچکدام ایشان مرتد وکافر نبوده اند بل ارادهٔ باری تعالی بران رفته بود پس لعنت کردن
ایشانرا علامت رفض بل در اکثر اوقات موجب کفر باشد چه لعنت برکافر آمده کما ذکر فی
البستان لابی اللیث السمرقندی وروی عن ابراهیم النخعی انه سئل عن القتال الذی
وقع بین الصحابة فقال ابرهیم تلک دماء قد سلمت تلطخ ایدینا منها فلا تلطخ بها
السنتنا انتهی کلامه ودر فارسی شرعة الاسلام آورده که از طعن صحابهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم
نگهدارید وایشانرا بد نگویید که خدای تعالی ایشانرا رحمت ومغفرت از خورده که از ایشان آمده
باشد وعده کرده است وزلات ایشانرا درگذرانیده است ببرکت صحبت وخدمت رسول
انتهی کلامه وفی التمهید وقال بعضهم بان یزید لم یامر القوم بقتل الحسین
وانما امرهم لطلب البیعة او باخذهم وهم قتلوه من غیر امره وما رضی بذلک
والاصح ان تقول بان یزید لو امر بقتل الحسین وارضی او اجاز او جوز اللعن علی
اهل البیت فانه یجوز اللعن علیه والا فلا وکذلک قاتله لا یکفر من غیر استحلال
انتهی کلامه پس جاکه قدماء سلف چون ابوشکور سالمی وغیره از حقیقت رضاء یزید آگاه نشده
اند متمردان این ایام از کجا آگاه شدند تا لعنت را جائز می دارند وفی شرح الامالی المسمی
بحر اللآلی والحاصل انه لم یلعن احد من اهل القبلة یزید الا من کثر کلامه والمثل
معروف من کثر کلامه کثر سقطه وذکر فی الخلاصة ان النبی صلعم نهی عن لعن المصلین
ومن هو من اهل القبلة ومن السراثران یزیدا من المصلین ومن اهل القبلة
ولهذا یقتل قاتل یزید بالقصاص فظهر بهذا فساد قول من قال واتفقوا علی
جواز اللعن علی من قتله امره او اجاز او رضی به والحق ان رضاء یزید بقتل
الحسین واستبشاره بذلک واهانة اهل بیت النبی ع م مما تواتر معناه وان
کان تفاصیله احاداً لان یزید من اهل القبلة وامره بقصاص قاتله دلیل
علی ان التواتر بالالسنة شهرة کاذبة والشهرة الکاذبة لا اعتبار له علی اثبات
الرضاء بقتله لانه حاکم وهو لا یخاف من ان یحصی منه ومثل هذا التواتر لا یثبت
حکما من احکام الشرعیة فکیف یحل شیأ حرم الله ورسوله وهو اللعن علی المؤمن

المصلی الی قبلتنا فلم یستند لمثل هذا التواتر وایضا هذا الاعتقاد مخالف لاعتقاد
السلف الصالح من اهل السنة فضلا عن ذلک عن الاهالی فانه من مطارح الاذکیاء
انتهی کلامه پس چون لعن حرام کرده شدهٔ خدا و رسول خداست استحلال حرام کفر باشد و در مشارق
و شرح او آورده است قال علیه السلام ان اللاعنین لا یکونون شهداء ولا
شفعاء یوم القیامة یعنی هر آئینه کسانیکه عادت سازند در زبان لعنت فرستادن را بر خلق
یعنی شب و روز میگوید مر هر چیز و هر کسی را لعنت بر تو باد لعنت بر تو باد نباشند گواهان و نه شفاعت
کنندگان باشند در روز قیامت و این حدیث دلیل است که لعنت بر هیچ چیز فرستادن روا
نیست مگر بر کافر و مبتدع و ظالم و اگر بر ایشان هم نفرستند و زبان را نگهدارند بهتر اما بر مؤمنان
و اسپ و مواشی و غیر ذلک بر هیچ جانوری روا نیست لعنت کردن و اگر کند بزه گار باشد و فردای
قیامت گواهی او از جانب پیغمبران اگر بر مکذبان بدهد نشنوند و چون صالحان و متقیان شفاعت
گناهگاران کنند شفاعت او در باب هیچ کس نشنوند که او از سبب لعنت هم خود گناهگار
است بشفاعت دیگران محتاج است و این حدیث از برای تعلیم امتان است تا هیچ چه بر هیچ
جانوری لعنت نکند که در آن بزه گاری بسیار است بلکه در آن کوشد که بزبان رحمت گفتن
عادت سازد و بگوید رحمت بر تو باد و معنی لعن طرد است یعنی راندن از رحمت خدا را لعنة
گویند و لعّان بتشدید عین کسی را گویند که بر خلق خدا لعنت بسیار فرستد انتهی کلامه
پس آنچه بعضی سلوات این ایام لعنت یزید را ورد ساخته اند اگر ایمان بسلامت برند از مرتبهٔ
شفاعت محروم مانند و اگر ایمان بسلامت نبرند از شومی استحلال حرام بشقاوت ابد در مانند
ذکر علماء و شیوخ نامدار و سائر مؤمنین ابرار و اشرار در مجموع نادرات آورده که یک علم بمثل
جان است و آن علم ایمان و معرفت الله تعالی است چنانکه بیجان هلاک نفس است همچنین بی
ایمان هلاک نفس باشد و در دوزخ درآید دوم علم بمثل نان است و آن علم فقه است
چنانکه از آب و نان چاره نیست سیوم علم بمثل دارو است و آن علم نحو و صرف است چهارم
علم بمثل زهر است و آن علم اصول کلام است که وراء حاجت باشد پس واجب است بر کافهٔ
مسلمانان علم ایمان و معرفت الله تعالی تا از هلاکی ابد برهند و واجب است که بیاموزند
علم فقه را بقدر ما یحتاج تا نماز و روزه و زکوة و حج و بیع و شراء و نکاح و طلاق و عتاق بدانند
و نحو و صرف بیاموزند تا در ره دین با صحت باشند الی قوله و واجب است علم کلام ما یحتاج بیاموزند

ذکر علماء و شیوخ نامدار الخ

وورا وحاجت نشاید وهریکی از مرد وزن وآزاد وبنده که این چهارم علم بقدر ما یحتاج الیه
بیاموزند تا عاصی نباشند واگر نیاموزد وبوجه استخفاف میگذرد وبر خود آموختن علم
بقدر ما یحتاج الیه فرض نداند وهیچ باک ندارد واز خدای تعالی نترسد هم چنانکه نماز وروزه
وطلب کردن علم فرض نداند کافر شود نعوذ بالله منها وهر که فرزند خود را علم نیاموزاند
پس هر گناهی که از فرزند در وجود آید حال حیوة پدر یا بعد وفات پدر را ثم وبزه گاری پسر
وپدر برابر باشد وهر بنده که خدای را نشناسد وصفت ایمان واحکام شرع نداند وبال آن ذمه
خواجه باشد وخواجه را عذاب کنند چنانکه غلام را بترک طلب عذاب باشد وخواجه را بترک تعلیم
عذاب باشد وبراے یک عورت چهار کس را روز قیامت عذاب کنند اول شوهر دوم فرزند
سیوم پدر چهارم برادر زیرا که عورت را روا نباشد که از خانه بیرون رود وپیش عالم بیگانه بنشیند
وعلم خواند وسخن بلند کند اگر چه پس پرده باشد زیرا که سخن عورت هم عورتست پس واجب است
بر شوهر وبر پدر وبر برادر وبر فرزند که از عالم بپرسند واورا بیاموزند وبنده نیز مشغول است
در خدمت خواجه وواجب است که خواجه اورا علم بیاموزد یا چندان بگذارد تا علم بیاموزد وحضرت
سید المرسلین فرموده هر که بیاموزد یک مسئله از علم خدای تعالی روز قیامت در گردن او کنند
هزار قلاده از نور وبیامرزد اورا هر گناه وبنا کند مر اورا یک شهری در بهشت از زر سرخ
وبنویسد اورا بهر موی که در اندام اوست ثواب حج وعمره ایضا فیه وهر که نظر کند روی محمد
مصطفی را چنانست که نظر کرده باشد بخدا جل جلاله وهر که نظر کند بخدای عز وجل او در بهشت باشد
روایت میکند عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که رسول علیه السلام گفت یا عبد الله نشستن
تو یکساعت در حلقه علم وعلما که نگیری قلم ونه نویسی حرفے بهتر است مر ترا از آنکه آزاد کنی
هزار برده ونظر کردن تو در روے عالم بهتر است از هزار اسپ که بغازیان داده باشی وسلام
دادن تو مر عالم را بهتر است از هزار سال عبادت روایت می کند حسان بن عطیه که رسول علیه
الصلوة والسلام فرمود هر که اندوهناک نشود بمرگ علماء او منافق است که هیچ مصیبتے
بزرگتر از مرگ عالم نیست چون عالم بمیرد هفت آسمان وباشندگان آسمان هفتاد روز
بگریند وهر آن مومنی که اندوهناک باشد بمرگ عالم بنویسد اورا ثواب هزار عالم وهزار شهید
روایت میکند حسان بن عطیه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که عالم را هفت روز
خدمت کند چنانست که بادشاه عالم را هفت هزار سال خدمت کرده باشد وبهر روزے

اورا ثواب ہزار شہیدان باشد روایت میکند از ابن عمر رضی اللہ تعالے عنہ کہ رسول صلعم
فرمودہ است کسی را این توفیق نیست کہ عالم را دوستدار دگر دوستان خدایتعالی وہر کہ عالم را
خوار نارد چنانست کہ پیغمبر را خوار داشتہ باشد وہر کہ پیغمبر را خوار دارد او کافر است وجائی
او در دوزخ است انتہی کلامہ وفی البستان لابی اللیث السمرقندی رح قال الفقیہ ینبغی
ان لا یاخذ العلم الا من ثقۃ لان قوام الدین بالعلم فینبغی ان لا یاتمن الرجل علی
دینہ الا من یجوز ان یؤتمن علیہ وروی عباد بن کثیر عن النبی صلعم قال لا
تحدثوا عمن لا تقبلوا شہادتہ وعن محمد بن سیرین ان ہذا العلم دین فانظروا
دینکم عمن تاخذون وعن الحسن انہ قال من قال قولا حسنا وعمل عملا سیئا
فلا تاخذوا عنہ العلم ولا تعملوا بعلمہ ولا یعتقدوا علیہ فان قیل الیس
قد روی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال العلم ضالۃ المؤمن حیث ماوجدہ
قیل لہ حیث ماوجدہ اخذہ اذا کان الذی اخبرہ ثقۃ واما اذا کان الذی اخبرہ
غیر ثقۃ فلا یاخذ منہ ولو ان رجلا سمع حدیثا او سمع مسئلۃ فان کان
موافقا للاصول لہ ان یعمل بہ والا فلا فان لم یکن القائل ثقۃ فلا یسعہ
ان یقبل منہ الا ان یکون قولا یوافق الاصول فیجوز العمل بہ وکذلک لو وجد
حدیثا مکتوبا او مسئلۃ فان کان موافقا للاصول جاز لہ ان یعمل بہ والا فلا
انتہی کلامہ ودر مکتوبات شیخ شرف الدین آوردہ است قطب العالم دہت برکاتہ مینفرمودم
چون یکے را علم باشد اما پرہیزگار نباشد علوم دینی از وی حاصل نباید کرد ودر صحبت
خود آمدن نگذارند زیرا کہ علمی کہ اورا نفع نشدہ است ترا کی نفع باشد چیزیکہ از وے
آموزی انتہی کلامہ حضرت سید علی ہمدانی در ذخیرۃ الملوک در اوصاف مستحقان زکوۃ
آوردہ صفت دوم علم است اگر این مستحق را با صلاح وتقوی علم ہم باشد بیشک ثواب
صدقہ مضاعف گردد ومراد ازین علم علم توحید است ومعرفت حقایق اداب وصول
بندہ بجناب قرب حضرت صمدیت نہ علم رسمی از مجادلات وخصومات کہ مترسمان روزگار علم
نام کردہ اند وتحصیل آنرا مادہ حرص وحسد وعجب وکبر گردانیدہ انتہی کلامہ وفی البزدوی
من ارتکب کبیرۃ سقطت عدالتہ ومارمتہما بالکذب واذا اصر علی مادون
الکبیرۃ کان مثلہا فی وقوع التہمۃ وخرج عن العدالۃ فامامن ابتلی بشی من غیر

ذلک الکبائر من غیر اصرار فعدل کامل العدالة وخبره حجة فی اقامة الشریعة
انتهی کلامه و در شرح محمد صلاح هروی که آن شرحی است از شروح مختصر آورده در حدیث
صحیح وارد شده است که یک مرد فقیه بر شیطان اشد است از هزار عابد و یک مسئله علم
فاضلتر است از هزار نماز جنازه و هزار حج نافله و از هزار عیادت مریض و از هزار ختم قرآن
چون صحابه رضوان الله علیهم اجمعین گفتند یا رسول الله از ختم قرآن چون فاضلتر است فرمود
اند که از قرآن بی علم فائده نمیتوان گرفت و از هزار رکعت نماز نافله و از هزار سال عبادت که شب
نماز کند و روز روزه دارد فاضلتر است از انکه تمام دنیا ملک وی بود و صرف در رضای
خدای تعالی کند و علما ورثه انبیا اند و فضل عالم بر عابد مثل فضل پیغمبر است بر فروترین خلایق
و مثل ماه چهاردهم است بر باقی ستارها و جمیع جانوران برای اهل علم آمرزش میخواهند الی
قوله یکقدم از برای طلب علم بر داشتن فاضلتر است از هزار ساله عبادت که شب نماز گذارد و روز
روزه دارد و تمام ملک وی بود آنرا تصدق کند و اگر در طلب علم بمیرد میان او و پیغمبر یک درجه
بود انتهی کلامه و در تعریف عالم فقیه در بزدوی آورده العلم علمان علم التوحید و الصفات
و علم الفقه و الشرائع و الاحکام و الاصل فی النوع الاول التمسک بالکتاب و السنة
و مجانبة الهوی و البدعة و لزوم طریق السنة و الجماعة الذی کان علیه الصحابة و
التابعون و مضی علیه الصالحون و هو الذی علیه ادرکنا مشائخنا و قد کان
علی ذلک سلفنا اعنی اباحنیفة و ابا یوسف و محمد و عامة اصحابهم رحمة الله علیهم
الی قوله و النوع الثانی علم الفروع و هو الفقه و هو ثلثة اقسام علم المشروع بنفسه
و القسم الثانی اتقان المعرفة و هو معرفة النصوص بمعانیها و ضبط الاصول بفروعها
و القسم الثالث هو العمل به حتی لا یصیر نفس العلم مقصودا فاذا تمت هذه الاوجه
کان فقیها و قد دل علی هذا المعنی ان الله تعالی سمی علم الشریعة حکمة فقال یُؤتِی
الحِکمَةَ مَن یَشَاءُ وَمَن یُؤتَ الحِکمَةَ فَقَد اُوتِیَ خَیرًا کَثِیرًا و قد فسر ابن عباس رضی الله عنه
الحکمة فی القرآن بعلم الحلال و الحرام و قال اُدعُ اِلَی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالحِکمَةِ وَالمَوعِظَةِ الحَسَنَةِ
ای بالفقه و الشریعة و الحکمة فی اللغة العلم و العمل به انتهی کلامه و ذکر فی شرح
الفصوص العلم ادراک الحقائق و الحکمة العلم بحقائق الاشیاء و العمل بمقتضاه انتهی کلامه
پس چون از عبارات ذوی البرکات این کتب معلوم گشت که عالم باعمل را فقیه خوانند و کامل دانند

وعالم بی عمل را عالم خوانند ولیکن ناقص دانند بل در احادیث معتبره اورا دزد دین وقطاع طریق ودشمن خدا نامند پس بعضی از علماء روزگار را در تحریر آرم تا حق از باطل ممتاز گردد از انجمله آنست که محمد گجراتی ساکن اطراف نوگجرات مرد فقیه فاضل وعالم کامل عارف ربانی ومکتسب اعمال آنجهانی هست ویکی از خلفاء فضلاء حضرت شیخنا قدس الله سره وعم بره اوصاف حمیده او فوق الحد والبیان هست از انجمله آنست که میان ابابکر دانشمند ٹہاری از علماء اتقیاء وفقهاء اصفیاء بوده ودر ادا امر معروف ونهی منکر چنان مستحکم بود ومبرم که در هیچ مکان ودر هیچ اوان رعایت خاطر مهتران وکهتران دنیا ننموده حتی که سید خان گکر حاکم مملکت او بوده هرچند بانواع انعام واکرام بزیارت حضرت ایشان پیش آمدی اورا کافر خطاب فرمودی زیرا که سید خان زنان حرائر بیشتر از چهار زن در تحت تصرف ملک نکاح خویش درآورده بود واین معنی در شریعت محمدی حرام میباشد ودر کتب فقه مشهور هست هرکه زن محرمه را در تحت خود نگهدارد کافر است چه مداومت نمودن بر حرام بلا استحلال نمی باشد واستحلال حرام کفر است روزی از روزها حضرت ایشان گذر بر بیلوت افتاده بود وچون بزیر سایه درختی نشسته سادات آنموضع را از قدوم شریف او خبر رسیده میان عبد الرحمن معه جماعه سادات استقبال نموده بقصد زیارت در رسیدند اما حضرت ایشان از دور ممانعت نموده وبشرف مصافحه ومعانقه یکدیگر نگذاشته ورخصت نداده وچون از اظهار تقصیرات وخطیات خویش که موجب عدم صحبت با دولت همگنان باشد پرسیده گفت ظاهرترین تقصیرات آنکه حد ودار ازار وآستین را مرعی نداشته اند مگر از وعید این معامله باخبر نمی باشید که این معامله موجب محرومی از نظر رحمت باری تعالی باشد تا بعد ازان حضرت ایشان بدست خود در حدی معلوم بریده بعده مصافحت همدیگر نموده وایضا حضرت ایشان دو رکعت نماز را سر برهنه شب بجا آوردی ودر هر رکعت هزار بار فاتحه خواندی وعلی هذا القیاس شب وروز بانواع ریاضت وطاعات وعبادات اشتغال نمودی ودر ادای امر معروف ونهی منکر بغایت چالاک بودی تا که شخصی بی نماز ومبتدع را در شهر خود نگذاشتی وایضا در علم تصوف وسلوک هم از روی حال وهم از روی مقال چندی زمان مستغرق آن بحر بی پایان بوده چه در حصول این علم تحت اقدام حضرت شیخنا وامامنا روزگار طویل وعمر جلیل بسر برده بود واز انفاس قدسیه حضرت شیخنا مستفید آمده بود تا که بمبلغ سه صد اذکار باسند وتصور وافکار کما ینبغی از حضرت شیخنا دریافته بود اللهم

از انجمله آنست

روزی از روزها

اغفر لنا وله ولجميع المؤمنين والمؤمنات الاحياء منهم والاموات ازانجمله
آنست که ملا جمال الدین ملتانی عالم ربانی و برگزیده حضرت شیخنا سبحانی بوده بانواع علوم
آراسته با اهل هوا و بدعت عداوت تام و بحث ما لاکلام میداشته شنیدم از وی که از مملکت
خراسان روافض چند موافقت کرده و همراهی نموده بجهت هند روی آورده بعده هرکدام
ایشان باطراف و جوانب متوجه شده چنانکه یکے از ایشان بمردم یوسفزئی پیوسته جماعه از ایشانرا
کافر و رافضے ساخته و خود را پیر پهلوان نامیده و چون درین میان بادشاه اسلام نیست
روزگار مدید درین مردم بسر برده و هیچکس تفحص احوال او ننموده و دیگر از ایشان بلاهور توجه
نموده تا شیخ الاسلام لهانوری او را بدوزخ فرستاده و یکے از ایشان بکشمیر در آمده و در اثبات
مذهب رفض دلائل ناموجه بر علماء ایراد نموده چون این فقیر نیز از برای تحصیل علم در کشمیر بوده در مصاف
مباحثه و مجادله او قیام نمودم الا بعون الله و توفیقه او را انجل ساختم تا حکام عظام و علماء ذوی الاحترام
مصلحت بران دیدند که او را زنده در گور کردند روز دوم مردم او را در بازار زنده یافتند پس از انجا
که خوارق عادات از اعداء مکرو استدراج میباشد در حق ایشان خوارق او را انگاریستم بل روزی دیگر
او را زنده بآتش سوختم اما یکے از پسران ملا جمال الدین عبد الله نام تبعیت اهل هوا نموده و در انواع
الحاد رسائل نوشته و ذکر را فرض دایم گفته احتراز می باید نمود ازانجمله آنست که ملا عبد الرحیم مانکراوی
دانشمند مدقق و مربی مرفق بوده در اثبات مذهب سنت و جماعت و ابطال مشرب اهل هوا و بدعة
منقولات معتبرات از تفاسیر و احادیث و سائر کتب ائمه عالی برکات جمع می کرده و تالیف می نموده
و برین مضمون تالیفے (ای تصنیفے) چند انشا کرده چون رد البدع وغیره اما در بعضے تالیفات او بعضے کلمات
نامناسب افتاده و در بعضے امور جد و جهدی بیفائده برده بود در آیندگان را باید که بصحت بر سانند
بعد ازان تبعیت نمایند و آنچه ایشان فرموده اند که نام پدر مهتر ابراهیم صلوات الله علیه تارخ
بوده و آزر نام عم ایشان بوده آن از ایشان سهو افتاده چه در تیسیر الکلام وغیره آورده که نام پدر ابراهیم
صلوات الله علیه آزر بوده که او را تارخ نیز گویند و ایضا آنچه ایشان فرموده که هرکه قوت یک
روزینه داشته باشد صدقه فطر را ادا باید کرد که آن از مذهب ما نیست بل از مذهب امام شافعی است
ازانجمله آنست که ملا عبد الوهاب مانکراوی دانشمند مدقق و فقیه محقق است متع الله
المقتبسین بطول بقائه این مرد نیز از فضلاء این ایام و از کبراء این مقام است و در اثبات

طریقه شریفه شرعیه محمدی و در استقامت دلائل نقلی و عقلی بر صحت سنت احمدی تالیفات بسیار
و تصنیفات بیشمار دارد و هم در ابطال انواع مذاهب باطله از قدریه و جبریه و رافضیه
وغیرهم دلائل واضحه اکثر من ان یحصی برپای میدارد و چون ایمهٔ متبحر در انواع علوم است
هم در تالیفات نثری دستی رفیع دارد و هم در تصنیفات شعری پایگاه منیع بعضی از تالیفات
او بزبان عربی افتاده و بعضی بزبان فارسی و بعضی بزبان هندی و کتاب کنز الدقائق را نیز
نظم آورده امید که در ارقام عالیمقام او سهو و ذللی راگذری نباشد بفضل الله و توفیقه
از انجمله آنست که ملا حبیب شلمانی مرد سعید بوده و پسر او ملا رکن الدین نیز مرد اهل است
از انجمله آنست که میان عیسی پکهری ساکن اٹک که از سادات پکهری است مرد سنی و زاهد
و اهل صلاح و دیانت است از انجمله آنست که ملا احمد توئی در میان مردم یوسفزئی در قبیله
ملزئی ساکن موضع لنگر از علماء اتقیا بوده چه سائر اتباع خود را بر سنت و جماعت مستحکم گردانیده
بود و یکی از فرزندان او ملا هارون نام نیز مرد با صلاح و عالم با فلاح است اکثر مردم اکوزئی را
از بدعت بسنت و از انکار به اقرار آورده الحمد لله علی ذلک از انجمله آنست که سید هارون و
ملا علی در میان مردم کاکیانی این هر دو برادر از علماء اتقیا و از عرفاء اصفیا بوده وصف و
تعریف ایشان از فوق الحد و العد است و اولاد ایشان نیز اهل سنت و جماعت اند اما چون
منصب قضا را اختیار کرده در تحت وعید قول خیر البشر در آمده علیه الصلوة والسلام من جعل
قاضیا فکانما ذبح نفسه بغیر سکین از انجمله آنست که ملا عزیز لمغانی ساکن لمغان
از علماء اهل هوا است چه تابع ملا دلی آمده و بشعوذهای جن مغرور و فریفته گشته و در معرفت ذات
و صفات باری تعالی نیز لغزش یافته از انجمله آنست که ملا سلطان حنفی نیز در تبعیت ملا ولی لغزش
خورده کلمات کفر را بر زبان میراند چنانکه ملا ولی را بر ابوبکر صدیق فضیلت میداده نعوذ بالله
من کفره و پسر او خلیفه قاسم درین دعوی و درین شعوذهای جن بحد کفر رسیده آلات ملاهی
نواختن و سرود کردن و رقص و رزیدن زنان و مردان جائز داشته و چون در مباحثه خجل
ساختنش از کفر جلی احتراز نموده اما از کفر خفی اجتناب نمی نماید چه در مرتبهٔ غیب جن قرار
گرفته و انرا دین و ملت و وصول بحضرت عزت تصور کرده و جمیع احوال ایشان از تقریر رساله
طیبه معلوم می گردد چنانکه تحریر پیوست من قبل از انجمله آنست که ملا ابو احمد نارن نیز بتبعیت

ملاولی نموده ازانجمله آنست که ملا لالو اتمان خیل نیز گاهی مائل بجانب ملاولی می گردد
و مرتبهٔ غیب جن را مرتبه میداند و سبب لغزش این علما، آنکه ایشان از علم کلام و عقائد
که قوام دین محمدی بدانست محروم اند و از علم تصوف و سلوک که سرمایهٔ علوم اند بی نصیب اند
و خدمت شیوخ اصفیا که علماء اتقیاء باشند در نیافته اند ازان باندک بیش معامله فریفته گردند و گمراه
شوند ازانجمله آنست که ملا رحمة الله دانشمند باغیان که متوطن اتک بوده در ابتداء احوال
خود را بالورع و تقوی اشتهار تمام داده اما در آخر احوال همه اهل اسلام را کافر دانسته بجز اتباع خود
و تناول اموال مسلمانانرا بر اتباع خود حلال گردانیده و ایضا عقیدهٔ او بران رفته که بعد از محمد
آخر الزمان پیغمبری از جائزات باشد بنابران دعوی پیغمبری نیز خفاء کرده نعوذ بالله من کفره
و چون در مباحثه و مناظرهٔ علمیه بایراد دلائل نقلی و عقلی خجل ساختمش از بیخ و دفرار نموده بدعوی
آنکه به بیت الله میروم و لیکن فی لعنت الله می فت چه در حد و دیگر مکران خود را اشتهار داده
بعضی ضعفاء مسلمانان را از ره برده الله تعالی توفیق هدایت رفیق گرداند جمله مؤمنین و مؤمنات
را بمنه و کمال کرمه ازانجمله آنست که ملا حنیفه صافی از علماء اتقیاء بوده ازانجمله آنست
که اولاد ملا محمد حاجی ننگنهاری که درمیان مردم یوسفزئی اند همه اهل صلاح و اهل علم اند خصوصًا
ملا عبد الکریم از علماء کبرا این ایام است ازانجمله آنست که اولاد ملا محمد که در حد و دهزاره در موضع
قاضی پور متوطن اند همه اهل سنت و جماعت اند ازانجمله آنست که ملا مصری برجی از علماء اتقیاء
نیست روایات مفتریات را اکثر من ان یحصی بر حواشی کتابهای خود ثبت نموده بل بعضی روایات
مرجوحه را در حین استکتاب در کتب ائمه بقوت علمیه مندرج گردانیده و میگرداند نعوذ بالله من فساده
ازانجمله آنست که ملا پائنده صافی اگرچه در صحبت شیخوخت ملاولی بابا بحثی کرده و بصحبت
نرسانیده اما امید هست که الله تعالی او را بر جادهٔ شریفه سنت و جماعة مستقیم دارد زیرا که تبعیت
اهل هوا ننموده و ملا میرداد صافی تبعیت ملاولی نموده بود اما الله تعالی او را توفیق داده و از ان
عقاید باطله برگشته و لیکن ملا رکن الدین که افغانان او را ملا نصر الدین میخوانند لاف صلاح
و تقوی میزند اما از تبعیت ملاولی برنمیگردد و مرتبهٔ غیب جن را مرتبهٔ کلی و مقصود اصلی تصور میکند
امید نیست که ایمان بسلامت برد زیرا که بیشتر از مؤمنان بشومیت بدعت ایمان بباد داده
اند نعوذ بالله من ذلک ازانجمله آنست که پسر ملا یعقوب قاضی ابراهیم نام گوشت اسپ را

حرام کرده واز اجماع امت بدر میرود نعوذ بالله من مفارقة السنة والجماعة از انجمله آنست که ملا میرو مهمند زئی شیخ افغانان بوده بقدر وسع زهد وریاضت می ورزیده اما مشعله علم دینی کما ینبغی با خود همراه نداشته وشیخ قاسم کاکیانی نیز خیرات وصدقات نافله صرف فقرا وغنیا می کرده اما از علوم دینی هیچ نصیبی نداشته اما شیخ نور کاکیانی مائل بمذهب رفض والحاد ومغرور مرتبهٔ جن است عداوت علما می ورزیده روش او آنکه سوال الحاح وتصرف باسراف مینماید وافغانان این نوع مردم را شیخ کامل میگویند نعوذ بالله من جهالة از انجمله آنست که شیخ قبو الیاس زئی از قبیله سالار زئی در زهد وریاضت استحکام داشته واولاد او تماماهم معتقد مذهب سنت وجماعت اند فرزند او ملا ابراهیم ونبیرهٔ او ملا اسحاق آمر معروف وناهی منکر اند ودر دوستی علما وفقرا اسلامیه جهد تمام می نمایند وسائر اتباع واقربای ایشان بر مذهب سنت وجماعت مستحکم اند وملک متهٔ خان الیاس زئی از قبیله نسوزئی با جمیع اولاد خویش از مذهب رفض والحاد برگشته بسبب تبعیت اولاد شیخنا در مذهب سنت وجماعت مستقیم آمده الحمد لله علی ذلک ودر قبایل او اهل سنت یافته می آیند اما در قبیله عالیشه زئی شخصی از اهل صلاح کما ینبغی معلوم نشده ودر قبیله گدائی زئی ملک خواجو وملک دریا معتقدان مذهب وجماعت اند اما سائر مردم ایشان اهل هوا اند واز مردم ملی زئی قبیله چغرزئی تماماهم اهل سنت وجماعت اند مگر بعضی از ایشان اهل هوا وبدعت اند واز قبیلهٔ نورزئی اکثر ایشان اهل سنت اند مگر بعضی از ایشان اهل هوا وبدعه اند از طائفه برت خیل قبیله الهداد خیل تماماهم اهل سنت اند بنابر تبعیت نمودن ایشان سرداران خود را چون ملا عبد الله که مشهور به ملا مدّو بن بهلول است وملک پائنده بن همراه انچه حق است از روی تحقیق جمله مردم نورزئی بنابر تبعیت ملا عبد الله در مذهب سنت وجماعت در آمده اند ودر قبیله دولت زئی از مردم بارک شاه زئی هیچ احدی از اهل صلاح معلوم نشده مگر نبیره های دختر حضرت شیخنا واتباع ایشان ودر مردم مهمند زئی نیز بعضی از اهل سنت یافته می آیند اما در مردم اسمعیل زئی اگرچه پیش ازین همه اهل صلاح واهل سنت وجماعت بوده اند بنابر تبعیت نمودن ایشان سرداران دین داران را چون شیخ ابدال وملک پیر علی وخواجه علی وملک کاکو ولیکن درین ایام همگی بالحاد وضلالت در افتاده اند مگر پسران پیر علی وخواجه علی وزکریا و پسر ملک یحیی وغیرهم ودر مردم اکوزئی چون علاء الدین زئی دو قبائل اند از قبیله بابوزئی از ایشان همه اهل سنت وجماعت اند واز قبیله حمان زئی ملا مصری بن آدم خان واتباع او اهل سنت وجماعت آمر معروف وناهی منکر اند

واز قبیلهٔ شامی زئی ملا یوسف بن عادل اهل صلاح است با اتباع خویش و قبیلهٔ تیموری
بتمامهم اهل سنت اند بنا بر تبعیت نمودن ایشان شیخ منظور را و از قبیلهٔ یوسف خیل ملا ایاز
خان اهل صلاح است با اتباع خویش و از قبیلهٔ ملی زئی شیخ ماما و ملا شاهی اهل صلاح اند
با اتباع خویش و از مردم رانی زئی ملا ماجو اهل صلاح و اهل سنت و جماعت است با اتباع
خویش و از مردم حاجی خیل فتح بن شید و اهل صلاح است با اتباع خویش و از مردم بابوزئی
آدم بن ماما اهل صلاح و اهل سنت است با اتباع خویش و از مردم موسی خیل هیچ شخصے اهل
صلاح معلوم نشده بل اکثر ایشان بنا بر تبعیت نمودن مرزکر یا صوالی را در مذهب
رفض والحاد افتاده اند و در مردم مندر در قبائل کجر اهل صلاح یافته می آیند و در قبیلهٔ ماموزئی
نیز اهل سنت یافته می آیند و از نبیره های ملا میر و ملا خواجه خدر و شیخ ادین اهل صلاح
و اهل سنت و جماعت اند ولیکن در قبیله سدوزئی هیچ فردے از اهل صلاح معلوم نیست
مگر ملا میرداد و شیخ ایوب که آمر معروف و ناهی منکر اند و ملک کالو خان بن رستم و بابو اهل
سنت اند اما اهل صلاح نیند و در مردم غورکخیل قبیلهٔ داؤزئی اهل سنت اند و ملک محب مهمند
نیز اهل سنت است و ملک حسن داؤزئی نیز اهل سنت است اما در مردم خلیل اهل سنت کم
یافته می آیند چه تبعیت پیر تاریک نموده اند و در مردم کاکیانی اهل صلاح و اهل سنت یافته
می آیند چون ملک یحیی و ملک عیسی وغیره اما از سرداران مردم مهمند زئی هیچ شخصے از اهل
صلاح معلوم نشده مگر علی بن ابراهیم الیاس لئی و از سرداران مردم ترکلانی میر ویس خان
معتقد اهل سنت است و از مردم شلمانی ملا ابراهیم با اولاد و اتباع خویش اهل سنت است
و از مردم لمغانی ملک حبیب با اولاد و اتباع خویش اهل سنت است الله تعالی ما را و ایشان را
و جمله مؤمنین و مؤمنات را بر راه سنت محمدی ثابت دارد بمنه و کماله کرمه
بدان اے فرزند که سبب تذکرهٔ عوام ابرار و اشرار بعد از ذکر علماء اخیار آن
بوده که تا اولاد این مذکورین بعد ازین از احوال آباء و اجداد با خبر باشند هر که از اهل صلاح و اهل
سنت باشند اولاد ایشان بنا بر تفاخر بمذهب آباء و اجداد لاحق گردند و بنا بر صحت
مذهب آباء و اجداد تقلید نمایند زیرا که این مردم در امور دین و دنیا مقلد میباشند و کثرت
تقلید آباء و اجداد اختیار کرده اند بلسند و روش آباء و اجداد را حجت قوی تصور کرده اند
و میگویند که اگر این رسم و دین کار بد بودی پدران ما بجا نیاوردی و هر که از اهل هوا و بدعت

اولاد ایشانرا اگر توفیق رفیق گشته ازان مذهب باطله بگردند و رو بمذهب شریف سنت وجماعت
آرند تا در بحر ضلالت نسوزند وہلاک ابد نگردند اکنون عوام مسلمانان را باید که از مذہب
باطلۂ مذکور بگردند و در مذہب وثیق سنت وجماعت مستقیم گردند و در یتیمہ ایمان را بدست
آرند تا از اہل سعادت ونجات گردند وایمان مجمل در حق عوام این ایام اینکہ خدای را یگانه دانند
بلا اثبات جہة وتشبیه مراورا وبلا ایراد عبارت واشارت مر ذات او را محمد علیه السلام را پیغمبر
مطلق ورا ہبر برحق دانند وہرچہ آوردہ محمد ہست وفرمودۂ اوست از قرآن واحادیث
وسائر کتب اربعه ہمه را حق دانند وقبول کردہ محمد را قبول دارند ورد کردۂ شدہ محمد علیه السلام
را رد دانند بعد از محمد آخر زمان پیغمبری جائز ندارند ودعوی کنندۂ پیغمبری را بعد از محمد
آخر الزمان کافر خوانند وسائر احوال قیامت را از حشر ونشر این اجساد بعینه وبہشت ودوزخ
را حق دانند وہمه پیران مستقیم بر جادہ شریفہ شریعت وطریقت سنت را قبول دارند
بلی آنکه یکے را بدوستی گیرند ودیگر از اہل اسلام را بدشمنی که این موجب زوال ایمان ہست
وجملۂ پیران باطل را بدشمنی گیرند وبعداوت پیش آیند واز جملہ مذہب باطله بیزار گردند
تا دوستی خدا ورسول خدا را شایند ولی اصابت حرارت باشدت نیران در جنات الخلد
در آیند آمین یارب العالمین **ای فرزند** اگر امعان نظر وحذاقت بصر در شان
این فقیر بکار بری ہمه افعال واقوال مرا موافق سنت وجماعت یابی وہمه رسوم وآئین
مدعیان مخالف این مذہب وموافق بدعة وزندقه یابی پس نیست عداوت اشرار ایام با این
فقیر مگر از روی ہوای نفسانی مگر مثل من ومثل ایشان ازین مثل معلوم گردد **حکایت**
فی ایامنا سفیہی از سفہای مردم الیاس نئی از غایت جہل وسفاہت خیر را از شر
ودیو را از درِ نشناختی واز نہایت سفاہت وحماقت باہر که ملاقی شدی جنگ وجدل بیفائدہ
بنیاد کردی تا اکثر اہل دیار از مرور گوئی او واز ترش گفتگوی او راہ برکنار گرفتے ودر زمان
ارادۂ عقد ازدواج زنی را در تحت عقد نکاح خود در آوردہ که او نیز موصوفه بدین اوصاف
مذکورہ بودہ وچون از ایشان فرزندی بوجود آمدی ہمگی بر رسم والدین مبتلا بمرض ماخولیا
می بودی تا از قضای بیچون وگردش گردون فرزند پسینه از ایشان مردی باصلاح واہل
خیر زیرک وتیز فہم در امور دنیا پیدا شدہ بر رسم وآئین والدین وبرادران وخواہران
استہزا می نمودہ بل از اکثرے معاملات بیحاصلات زجر میکردہ ومنع می ساختہ تا در

بیان ایمان مجمل بحق عوام

ای فرزند مرا در شان این فقیر الخ

میان ایشان عداوت و مخالفت افتاده و همگی خیلخانه او را بدیوانگی و سفاهت منسوب
کردند مصلحت قتل او را درمیان نهادند آخرالامر که خدایان این مردم مصلحت بران
دیده که آن فقیر بیگناه را ازان جماعهٔ سفها جدا کرده و بجاء دیگر و طرف دیگر از اطراف دیار
ساکن و متوطن گردانیده زهی شرف و سعادت این فقیر که از بهر اظهار دین محمدیہ
و سنت احمدی می کشند **نقلست** هر حیوانی که از بهر الله تعالی کشته و ذبح کرده اند فردا
قیامت بر سائر حیوانات تفاخر نماید الهی الحجه این فقیر خاطی و مستعذ من الشیطان الرجیم و این
الهی این فقیر را
حقیر عاصی ملتجی لبسم الله الرحمن الرحیم عبدالکریم از کلمات جان پرور ملک العلماء الراسخین
رئیس الفضلاء المتبحرین تاج العرفاء الکاملین زبدة الاصفیاء الواصلین سیف السنة
و الشریعة الغراء ماحی البدعة و الضلالة و الهواء استاذ محقق و مربی مرفق و پدر مشفق
المتضرع الی الباری شیخ الاسلام و المسلمین شیخ درویزه ننگنهاری قدس سره در تحریر
آورده و تالیف نموده و آنرا بتذکرة الابرار و الاشرار نامیده امید از کرم عمیم و لطف
قدیم آنکه سهو و زلل را در و جاندهی بنظر اعز و اشرف علماء اتقیاء و عرفاء صفیاء منظور
سازی تا بر صحت او در حق ایمان این جانبان دعاء مقرون باجابت فرستند و بر زلت
او قلم عفو کشند و باصلاح آرند چه بر قصور علم و ادراک و تقلیل بضاعت خویش اعتراف تام
دارم کقول من قال **بیت** نکنی عیب گر تو بتوانے ✣ که در و حلهٔ بپوشانی
من بعجز و قصور معترفم ✣ نه چو نادان و احمق خرفم **و ایضا** چو خرما بشیرینی اندوده پوست
چو بازش کنے استخوانے درو ست ✣ و آنچه از روایات مفتریات بکر افتاده از جهة مناسب
محل آنرا عیب بند ارند اما آنچه حق است از روے تحقیق بر عقائد و مسائل مذکوره عیب و خطا
و غلط نیابند بگر عیب الفاظ و ترکیب زیرا که تمام مسائل و عقائد اهل سنت و جماعت
از کتب ائمه شریعة منقول نموده و درین مجموعه ثبت گردانیده ام تا هر که مسائل مذکوره را
خلاف ورزد و این فقیر را بغلط نسبت کند او مریض بمرض هوا باشد و قواعد مریض آنکه
آب شیرین را تلخ نامد و چشم بیمار آفتاب را تاریک داند و الله اعلم بالصواب **مسئله**
منجم و غیب گوی را چیزے دادن و خدمت کردن بمال جائز نباشد و راست گوے
داشتن منجم و غیب گوی را در گفتار او کفر باشد و همچنین اگر نیک و بد روزگار را از ستارها داند
کفر باشد و اگر نیک و بد روزگار را از خدا داند و لیکن ستارها را دران سبب داند آن کس عاصے

باشد پس بهر حال باید که ازین اعتقاد باز گردد و نیک و بد را از خدای تعالی داند و اکثر مردم
این دیار از مردم صوافی وغیره بسبب ستارها و بسبب پرسیدن منجمان و اعتقاد
کردن بر آنکه منجم از غیب خبر دارد کافر شده اند چنانکه بعضی گویند که باران باریدن
از فلان ستاره بوده و یا فلان واقعه را فلان منجم و غیب گوی بمن گفته بود همچنان
آمد این کفر باشد و در تحفة المسلمین آورده که تصدیق بکاهن و منجم و فال گوی و ساحر
کفر است و ایضا گفتن مرد نزد دیدن هاله قمر باران خواهد بارید و مدعی علم غیب باشد
علامت آن کفر است انتهی کلامه و فی التمهید ومن رای الفعل والتدبیر من
غیر الله تعالی فهو کافر وروی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه نهی عن حلوان
الکاهن وهو اعطاء الکاهن وروی عنه م انه قال من اتی عرافا او کاهنا و
صدقه علی ما یقول فقد کفر بما انزل الله علی محمد م یعنی القرآن والمعنی فیه
والله اعلم بان الکاهن اذا قال ان الفلک یفعل کذا والنجوم یفعل کذا ورای الفعل
من هذه الاشیاء فانه یکون کافرا ومن صدقه علی ذلک یصیر کافرا ومن رای
الفعل من الله وعرف هذه الاشیاء سببا بانه یقول بان النجم کذا اذا بلغ برج
کذا او دقیقة کذا فانه یکون بامر الله کذا فانه لا یصیر کافرا بل یکون مخطیا ایضا
فیه وحکی عن شمس الائمة عبد العزیز بن احمد الحلوانی ببخارا رحمه الله تعالی
انه سئل عن المنجم وعلم النجوم قال علم النجوم فی السماء حق وفی الارض منسوخ
والعمل به باطل والمنجم مخطئ انتهی کلامه پس اکثر اهل دیار بسبب پرسیدن منجمان و غیب
گویان و فال گویان ایمان بباد داده اند و در شرح مشارق آورده هر که غیب گوی را از علم غیب
بپرسد چهل روز نماز او مقبول نمی شود و همچنین از برای مضرت پریان گوسفند و مرغ وغیره
کشتن و بخون آن چیزی نوشتن کفر باشد و طالع نامه را دیدن روا نباشد و بکتاب طالع نامه
اعتقاد کردن که فلان بیمار فلان رحمت یافته و فلان دیو و پری آسیب رسانیده و فلان چیز
صدقه باید کرد و فلان وقت صحت یابد وغیر ذلک این جمله از منهیات شرعیه است و این طائفه را
[illegible] گویند و در تفسیر یعقوب چرخی آورده است نصیب تو این است که پری خوانی نکنی
و از برای پریان خون نکنی که کافر شوی و عروس تو طلاق شود و اعتقاد بکتاب طالع نامه
[illegible] یان نادان نکنی و بوی خوش سوختن و چراغ نهادن از برای دفع مضرت پریان نکنی

در حق ستاره
اعتقاد کردن اینها

من اتی عرافا او کاهنا
[illegible] یفعل کذا النجم

انتهى كلامه مسئله ایمان اقرار کردن ست بزبان وباور داشتن است بدل یعنے
باهمه شرائط ایمان را از روے تفصیل بر زبان راند ویا از روی اجمال بگوید که قبول
کردم آنچه قبول کرده محمد رسول الله ست وبیزارم از آنچه محمد رسول الله از ان بیزار بوده
است بعده این مجموعه را در دل باور کند تا مسلمان شود پس آنچه بعضے گمراهان گمان برده
اند که محض معرفت الله تعالی ووحدانیت او ایمان باشد ان محض کفر والحاد ست کما ذکر فی
التمهید رکن الایمان الاقرار باللسان والتصدیق بالقلب الی قوله واما من
قال ان الایمان هو المعرفة بالقلب دون الاقرار باللسان وقال انه اذا عرف
ربه لا یضره المعصیة وان شتم ربه وکما لا ینفع الاقرار بدون المعرفة هکذا
لا یضره الانکار مع المعرفة الجواب قلنا ان الله تعالی شرط الاقرار مع المعرفة
بدلیل قوله تعالی فَاَثَابَهُمُ اللّٰهُ بِمَا قَالُوا وروی عن النبی ع انه قال امرت
ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله وقال ع مفتاح الجنة لا اله الا الله
وقال ع من قال لا اله الا الله خالصا مُخلِصًا دخل الجنة شرط الاقرار مع المعرفة
دل ان المعرفة المحضة لا یکون ایمانا والمعنی فیه وهو ان ابلیس علیه اللعنة
قد عرف الله تعالی حق المعرفة ثم لما وجد منه الکفر باللسان صار کافرا وقال
الله تعالی اَلَّذِیْنَ اٰتَیْنٰهُمُ الْکِتَابَ یَعْرِفُوْنَهٗ کَمَا یَعْرِفُوْنَ اَبْنَاءَهُمْ لهم المعرفة مع لا
ومن غیر الاقرار لا ینفعهم فی الدنیا ولا فی الاخرة دل انه لا یکون ایمانا انتهی کلا
وایضا آنچه بعضے اهل غرور عوام را غرور دهند وخداع که یکبار کلمهٔ طیبه را بر زبان رانید
مسلمان خواهید شد اگرچه نه از روی اخلاص واعتقاد باشد آن محض کفر است وفی
التمهید واما من قال ان الایمان هو الاقرار المفرد یؤدی الی الکفر لان الله تعالی
شهد بابطال ایمان المنافقین حیث قال وَاللّٰهُ یَشْهَدُ اِنَّ الْمُنَافِقِیْنَ لَکٰذِبُوْنَ
وهو قد حکم بصحة ایمانهم وهذا کفر والله تعالی شرط الاعتقاد مع الاقرار
بدلائل التی ذکرنا فیه قال المهتدی ابو شکور السالمی ناظرت حشویا من
الکرامیة الی قوله فقلت وماذا تقولون فیمن قال لا اله الا الله واعتقد
غیر ذلک قال انه مؤمن قلت فما دینکم الان تقولوا ان المؤمن منافق فتحیر
وانقطع عن کلامه لان الباطل لا یقابل الحق انتهی کلامه ایضا فیه ان الرجل

اذا قال لا اله الا الله ولم يتبرء عن الكفر فانه يكون منافقا لان التبري عن
الكفر شرط لصحة الايمان بدليل قوله تعالى فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ
بِاللهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى ايضا ان الكافر لو قرء القرآن من
اوله الى آخره ولم يعتقد على صدقه فانه لا يحكم باسلامه انتهى كلامه
پس باطل آمد قول کسانیکه مجرد لا اله الا الله را ایمان دانسته اند و بدان غرور ورزیده اند
وفي تيسير الكلام ولو امن بالشرائط كلها الا شرطا واحدا فانه يكفر ولا
يصح ايمانه انتهى كلامه وفي التمهيد قال اهل السنة والجماعة شرائط الايمان
ما يجب الايمان به ولا يصح بدونه ويكفر بالانكار والرد وهو كل ما ثبت بالنص
والخبر المتواتر او باجماع الامة فانه يوجب القبول والاعتقاد به وكل ما ثبت بالخبر
الواحد ولم يتفق الامة على قبوله فانه لا يكون شرطا لصحة الايمان وكل ما ثبت
بالخبر الواحد واتفق الفقهاء على صحة ذلك واجتمعت على قبوله من غير تاويل
فانه يكون من شرائط الايمان كعذاب القبر والصراط والميزان والشفاعة و
المعراج الى السماء وامثال هذا اثبت بالخبر الواحد ولكن الفقهاء والصحابة اتفقت
على صحة ذلك وقبولها فحل محل الاجماع فانه يوجب الايمان به الى قوله والفرق بين الشرائع
والشرائط عندنا ان الشرائط تسمى ملة والشرائع تسمى خدمة والملة تصح بدون الخدمة
والخدمة لا تصح بدون الملة والملة يشترط فيها الدوام والخدمة لا يشترط فيها الدوام
ولو ترك شيئا من الاوامر او ارتكب شيئا من النواهي ينظر ان فعل ذلك استحلالا فانه
يكفر ولو فعل عصيانا فانه لا يكفر انتهى كلامه پس معلوم شد که مجرد کلمهٔ طیبه در حق هر کدام
از کفار ایمان نباشد بل در حق بعضی ایمان باشد مادام که خلاف اسلام از و ظاهر نشود و اگر خلاف اسلام
ظاهر شود باز کافر گردد اگر بعد از ان تجدید ایمان نیارد کافر باشد اگرچه کلمهٔ طیبه را بر حکم عادت گفته
باشد چنانکه از عبارت تمهید مفهوم آمد من قبل زیراکه کفر و اسلام در یک محل ثابت نمیشود زیراکه
در حق بعضی از کفار مجرد لا اله الا الله ایمان نیست اگر از روی اعتقاد بر زبان رانند و از خدایان باطل بیزار گردند
شوند و در حق بعضی از کفار این هر دو ایمان نباشد تا همه ادیان باطله را انکار نکنند و از دین باطل خود
بیزار نشوند مسلمان نمیگردد کما ذکر في شرح القدوري ومن الكفار من يجحد الباري سبحانه
وتعالى كعبدة الاوثان ومنهم من يقر به ويشرك به غيره كالثنوية فاذا قال احد

من هولاء اشهد ان لا اله الا الله کان ذلک اسلاما منهم وکذا اذا قال
اشهد ان محمدا رسول الله ومنهم من یقر بالتوحید ویجحد بالرسالة فاذا
قال لا اله الا الله لا یصیر مسلما واذا قال محمد رسول الله یصیر مسلما والیهودیة
لا یصیر مسلما بذلک یعنی باتیان الشهادتین حتی تبرء من الدین الذی کان علیه
لان طائفة من الیهود یقرون بانه صلی الله علیه وسلم نبی مرسل مبعوث
الی العرب خاصة دون بنی اسرائیل ولو قال واحد منهم انی مؤمن لم یکن بذلک
مسلما لانهم یزعمون ان الایمان والاسلام ما هو عندهم انتهی کلامه
پس مرتدان این زمان کسانی اند که بگفتن کلمهٔ طیبه مسلمان نشوند تا بیزار نگردند از دینی که
بدان انتقال نموده اند ویا بیزار کردند ازان عقیده که بدان مرتد شده اند چنانکه در شرح
قدوری آورده است اگر مرتد شد مسلمانی از دین عیاذا بالله عرضه کرده شود بروی اسلام را
الی قوله وکیفیت توبه او آنکه کلمهٔ شهادت بگوید وتبرا کند از کل ادیان بغیر دین اسلام انتهی کلامه
مسئله ایمان غیر از عمل است وعمل غیر از ایمان است که بتحریر پیوسته من قبل وعمل چنانکه
نماز وروزه وحج وزکوة وغیر ذلک از اوامر اسلام بجا آوردن واز مناهی دور شدن از
اعمال اسلام است تا اگر شخصے ایمان داشته باشد یعنی ایمان بمؤمن آورده باشد واعمال را ترک
داده باشد بلا استحلال او مسلمان باشد واگر شخصے اعمال اسلام از اوامر بجا آورده باشد واز نواهی
مجتنب باشد اما از بعضے شرائط ایمان انکار آرد چنانکه از پیغمبر آخر زمان منکر شود یا بعد از محمد
آخر زمان پیغمبرے جائز داند ویا از قرآن منکر شود ویا از یک حرف قرآن منکر شود ویا از یک
مسئله شرعی منکر شود ویا یک حق را ناحق گوید ودر دل حق داند کافر گردد نعوذ بالله من ذلک
زیراکه قبول کردن جمله احکام اسلام را ایمان گویند وقبول نا کردن احکام اسلام را کفر گویند پس چون
درمیان کفر واسلام جای دگر نیست اگر از تمام احکام انکار کند هم کافر میشود واگر از یک حکم
انکار کند هم کافر میشود کما ذکر فی تیسیر الکلام لو انکر شرطا واحدا او وصفا
واحدا فانه یکفر بلا خلاف انتهی کلامه پس باطل آمد قول کسانیکه در کافر شدن مسلمان
بکلمهٔ کفر شک دارند وعوام را غرور میدهند وبر کلمهٔ کفر گفتن تحریض میکنند بل این نوع
مدعیان خود کافر می گردند زیراکه دلالت کردن شخصے را بر کلمهٔ کفر وبر رسم کفر کفر باشد همچنے را
در ردع البدع باید دید وفی الامالی شعر ولَفَظُ الکُفْرِ مِنْ غَیْرِ اعْتِقَادٍ

بطوع ردة دين باعتقال وفى شرح المسيح بحر اللآلى ان من اتى بلفظ الكفر
من غير اعتقاد وعلم بانه كفر طائعا ردة دين اى خروج من الايمان الى الكفر
بالغفلة المكتسبة من المعاصى وارتكاب النواهى ذكر فى فصول العمادي
ان من اتى بلفظ الكفر مع علمه بانه ان كان من اعتقاد لا شك انه يكفر وان
لم يعتقد اولم يعلم انه كفر ولكن قال عن اختيار كفر عند عامة العلماء ولا يعذر
بالجهل انتهى كلامه وفى البزدوى الهزل بالردة كفر لا بما هزل به ولكن
بعين الهزل لان الهازل جاد فى نفس الهزل مختار راض فى الهزل بكلمة الكفر
استخفاف بالدين الحق فصار مرتدا بعينه لا بما هزل به الا ان اثرهما سواء
انتهى كلامه مسئله اصح الاقاويل در هفتاد و دو فرق اهل هوا آنکه تمام هم از اهل نار اند
كما ذكر فى التمهيد وروى عن عبد الله بن عباس انه قال فى معنى قوله تعالى
اِنَّ الْمُجْرِمِيْنَ فِىْ ضَلٰلٍ فى الدنيا وَسُعُرٍ فى الآخرة الى قوله اِنَّا كُلَّ شَىْءٍ خَلَقْنٰهُ
بِقَدَرٍ وانتم انكرتم ذلك دل ان القدرية كفرة انتهى كلامه وايضا
قوله تعالى اَنَّ هٰذَا صِرَاطِىْ مُسْتَقِيْمًا فَاتَّبِعُوْهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ
عَنْ سَبِيْلِهٖ پس چون تبعيت راههاى مختلف بسبب تفريق و تنفير از راه رحمت بارى
تعالى باشد هر آئينه سبب دخول دوزخ نيز باشد چه راههاى مختلف مسدود اند بر كافه انام جز طريقه
مرضيه شريعه محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم كه آن مفتوح است كه خواص عوام الى آخر الايام كقوله
عليه الصلوة والسلام الطرق الى الله بعدد انفاس الخلائق وكلها مسدودة
الا من اتبع الرسول كما ذكر فى التمهيد وروى عن النبى صلعم انه قال ان بنى اسرائيل
تفرقت بعد موسى على احدى وسبعين فرقة كلهم فى النار وستفرق امتى بعدى
على ثلاث وسبعين فرقة كلهم فى النار الا واحدة فقيل وما تلك الواحدة
فقال الذى انا عليه واصحابى عليه اليوم الى قوله وستفرق امتى من بعدى على ثلث
وسبعين فرقة كلهم فى النار الا واحدة ويروى انه قال يهلك اثنان وسبعين
وتنجو واحدة منهم انتهى كلامه وفى تيسير الكلام ثم الدين هو دين الله تعالى
ودين الملئكة ورسله والنبيين ودين اولياء الله تعالى والمسلمين ومن خالف
عن هذا الجمع فانه يكون ضالا بدليل قوله تعالى وَاعْتَصِمُوْا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيْعًا وَلَا

در هفتاد و دو فرقه ... (marginal note)

تفرقوا ای لا تعرضوا عن دین الله وهو السنة والجماعة لان الاعراض یکون
بدعة ویکون صاحبه من اهل النار بدلیل قوله تعالی وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ
تَفَرَّقُوا ثم قال فَأُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ولما روی عن النبی صلعم قال ستفرق
امتی من بعدی ثلث وسبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة فهذه الواحدة هو
اهل السنة والجماعة انتهی کلامه سوال در بعضی روایات از حضرت خیر البشر علیه السلام
برین مضمون آمده ویروی انه قال کلهم فی الجنة الا واحدة فقیل و ما تلک الواحدة
فقال علیه السلام القدریة والمعنی فیه انهم انکروا وحدانیة الله تعالی پس همگی
اهل جنت باشند جواب دفع این روایت بر چند وجه است اول آنکه در آمدن ایشان
در آتش هم ازین روایت مفهوم می گردد زیرا که سبب دخول در دوزخ طائفه قدریه را انکار
وحدانیت فرموده پس اگر امعان نظر در مبتدعان این ایام کسی نماید همگی را منکر وحدانیت یابد
چه بعضی پیر خود را خدا می گویند و بعضی ارواح و نفس را در هر چیزی در آینده دانند و بعضی
تصرفات نیک و بد و نفع و ضرر را از پیر خود دانند علی هذا القیاس کلمات کفر و الحاد اکثر من ان
تحصی بر زبان رانند و کافر شوند پس کافران را نصیب جنت نمی باشد کما ذکر فی التمهید
فمن تکلم فی الله او فی کلام الله او فی قدرة الله بغیر حق فهو کافر بلا خلاف
انتهی کلامه و هر کدام از مبتدعان درین ایام در بدعت خود چندان غلو نموده اند
که بحد کفر رسیده اند و مبتدع وقتی کافر نباشد که در تاویل آیت و حدیث خطا یابد و آن خطا
را ملت نسازد و اگر آن خطا را ملت سازد بحد کفر رسد کما فی تفسیر الکلام البدعة
علی خمسة اوجه الی قوله و ان کان مخالفا للخبر الواحد او القیاس و یکون ذلک
بالتاویل فانه لا یوجب الکفر و یکون ذلک بدعة سیئة قریبة للکفر انتهی کلامه
وجه دوم آنکه این از اخبار احاد است و اخبار احاد عمل کردن را شایند و اعتقاد کردن را نشایند
چه اخبار احاد موجب عمل میباشند نه موجب علم الیقین کما ذکر فی البزدوی فی باب خبر
الواحد وهو کل خبر یرویه الواحد او الاثنان فصاعدا لا عبرة للعدد فیه
بعد ان یکون دون المشهور او المتواتر و هذا یوجب العمل و لا یوجب العلم
یقینا عندنا الی قوله و اما دعوی علم الیقین به فباطل بلا شبهة انتهی کلامه
و آنچه بعضی فرموده اند که اخبار آحاد در امور آخرت نوعی از علم را اثبات میکنند آن معقول است

و تعریف خبر واحد

اما اعتقاد کلی و اعتماد اصلی را اثبات نمی کنند کما ذکر فی البزدوی واما الاحاد فی
الاحکام الاخرة فمن ذلك ما هو مشهور ومن ذلک ما دونه لکنه یوجب
ضربا من العلم انتهی کلامه پس اگر این خبر نوعی از اعتقاد را اثبات کند در شان مبتدعان
باشد که بحد کفر نرسیده باشند واگر بحد کفر رسیده باشند این روشن و مبرهن است که
ایشانرا جنت نباشد والیضا این خبر با خبر اول قوت تعارض ندارد چه آن بحد شهرت
رسیده پس ترجیح مر خبر اول راست که علم الیقین حاصل میکند اما خبر دوم از روایات
مرجوحه باشد وجه سیوم آنکه بعضے کلمات درین خبر متروک اند کما ذکر فی تیسیر الکلام وقد روی
عن النبی علیه السلام انه قال ان بنی اسرائیل تفرقت بعد موسی علیه السلام علی ثنا وسبعین
فرقة کلهم فی النار الی قوله وستفرق امتی من بعدی ثلثة وسبعین فرقة فی
النار الا واحدة ویروی انه قال یهلک اثنان وسبعین فرقة وتنجو واحدة
منهم ویروی انه قال اثنان وسبعین فی النار وواحد فی الجنة ویروی انه قال
کلهم فی الجنة بعد ما تاب الا الواحدة وهم القدریة لانهم انکروا وحدانیة الله
وهذه الروایة مرجوحة ان قیل علی وجه الاطلاق والصحیح ما ذکرنا من قبل
هذا انتهی کلامه **سوال** احادیث وارده در باب دخول هفتاد و دو فریق اهل هوا
در دوزخ نیز شاید که از قبیل احاد باشند **جواب** لا نسلم بل بحد تواتر رسیده اند والا در مشهور
بودن ایشان شکے وشبه نیست واگر از احادیث آحاد باشند هم بحد شهرت رسیده اند
و هر خبر واحد که بحد شهرت رسد حقیقت خبر و حقیقت علم الیقین ثابت می کند انکار ازان
فسق بل کفر میشا کما ذکر فی البزدوی واذا اجتمع الاحاد حتی تواتر حدثت حقیقة
الخبر ولزوم الصدق باجتماعهم وهذا وصف حادث مثل اجتماع الامتة
اذا ازدحمت الاراء سقطت الشبهة انتهی کلامه وفی التمهید احاد الاخبار
علی ثلث مراتب منها ما تلقته الفقهاء علی قبوله فیما تیقنت فیکون فی
حد الشهرة قریبا الی المتواتر لکثرة الرواة فی مجلس مختلفة ولم ینکر احد من
الصحابة المتقدمین المعروفین فحل محل الاجماع فانه یوجب العلم والعمل به
ومن انکر هذا یصیر فاسقا ویکون مبتدعا ویوجب التعزیر والزجر وقال
بعضهم انه یصیر کافرا انتهی کلامه و هم ازین قبیله اند اخبار وارده در باب معراج

رسول الله صلی الله علیه وسلم وهم ازین قبیله اند اخبار وارده درباب تحریم غنا ورقص و
استماع آن پس بنا بر شهرت حقیقت خبر اثبات میکند واعتقاد را شاید وفی التمهید ثم القتال
مع اهل الهواء اذا ظهر بدعتهم بحیث یوجب الکفر فانه یباح قتلهم جمیعا اذا لم
یرجعوا ولم یتوبوا واذا تابوا واسلموا فانه یقبل توبتهم جمیعا وقال بعضهم
بانه یقبل توبتهم جمیعا الا الاباحیة والغالیة والشیعة من الروافض والقرامطة
والزنادقة من الفلاسفة لا یقبل توبتهم بحال من الاحوال ویقتل بعد توبته کما
هو قبل التوبة الی قوله فاما اذا کانت بدعة لا یوجب الکفر وانه یوجب الزجر
والمنع ویوجب التعزیر بای وجه یمکن فانه یمنع عن ذلک فان کان لا یمکن منعه
وزجره بدون الحبس والسوط فانه یجوز حبسه وضربه وکذلک لو لم یکن المنع
بدون السیف ان کان رئیسهم ومقتداهم فانه یجوز قتله سیاسة وامتناعا
وکذلک لو کان اهل بلدة من بلاد المسلمین فی دار الاسلام اذا ترکوا الجمعة
والجماعة والعیدین او ترکوا الاذان والاقامة او ترکوا الحکم والقضا او ترکوا الحکم
والقضاء او ترکوا القراءة اصلا فانه یوجب التکلیف ولو لم یقبلوا بالتهدید والسوط
فانه یوجب التکلیف بالسیف فان قتلوا فلا باس والاثم وکذلک الشخص الواحد
لو ترک شیئا مما ذکرنا ولم یات بهذه الاحکام او بواحدة منها فانه یکلف ولو
قتل فدمه هدر الی قوله ولهذا المعنی قلنا ان المبتدع اذا کان منه دعوة ودلالة
للناس فی البدعة ویتوهم ان ینتشر منه البدعة وان لم یحکم بکفره فانه یجوز للسلطان
ان یقتله سیاسة وزجرا لان فساده اعلی واعم حیث یؤثر فی الدین والبدعة اذا کانت
کفرا فانه یباح قتلهم عاما واذا کانت فسقا لا یباح قتلهم عاما ولکن یقتل من کان
معلما او رئیسا واماما لهم زجرا ومنعا انتهی کلامه وهم ازینجا است که حضرت امام
المتکلمین امام ابو منصور ماتریدی شاتم پیغمبر را بکشتن امر فرموده واهمال در کشتن او جائز نداشته
تا قلع مادهٔ فساد گردد کقوله ومن شتم النبی م او اعابه او اهانه فی امر دینه او فی
شخصه او فی وصف من اوصاف ذاته وکان الشاتم مثلا من امته او غیرها من اهل
الکتاب وغیره ذمیا او حربیا سواء کان الشتم والاهانة والعیبة صادرا عنه عمدا او
سهوا او غفلة او جدا او هزلا فقد کفر خلودا بحیث ان تاب لم یقبل التوبة وحکمه

فی الشریعة المطهرة عند المتاخرین المجتهدین اجماعا و عند اکثر المتقدمین
القتل ولابد للسلطان اونائبه او القاضی اونائبه ان یقتله وکذلک الولاة
والعمال وان اهملوا فی قتله بلا سبب الشرعی مع قدرتهم علی قتله فقد رضوا
بما صدر عنه من الشتم مثلا وهو کفر منهم فالراضی بالکفر کافر وکذا شتم
الخلفاء الراشدین رضی الله عنهم خصوصا شتم الشیخین رضی الله عنهما انتهی کلامه
از عبارت تمهید چنان معلوم آمد که مبتدع را بمال تعزیر کردن نیز جایز باشد چنانکه در شرح مختصر
که مسمی بفوائد دینیه است آورده یجوز التعزیر باخذ المال ان رای القاضی او
الوالی ومن جملة ما یجوز فیه ذلک عدم حضور الجماعة انتهی کلامه و اگر
بدعت او بحد کفر و ارتداد رسیده باشد مال مکتسب او در حالت ردة غنیمت مسلمانان باشد
اگر بمیرد و یا بدار الحرب لاحق گردد اما پیش از لحوق او بدار الحرب و پیش از موت او دست او از
اموال خود زایل گردد زوالا موقوفا پس اقرباء او اموال او را نگهدارند اگر مسلمان شد بدهند
چنانکه در قدوری و شرح او آورده ویزول ملک المرتد عن امواله بردته زوالا
مراعی فان اسلم عادت علی حالها وان مات او قتل علی ردته انتقل ما
اکتسبه فی حال الاسلام الی ورثته من المسلمین وکان ما اکتسبه فی حالة
ردته فیئا الی قوله و زائل شود ملک مرتد از اموال و بسبب ردة او زوالی موقوف پس اگر
عود باسلام کند مال او نیز بملک او برحال خود الی قوله و اگر مرد و یا کشته شده بردة و یا لاحق شد
بدار حرب و حکم شد بلحاق و پس قرار گرفته شد کفر او پس عمل کند در زوال ملک او چون
مرد و یا کشته شد بردة و منتقل شود مال او هرچه مکتسب است در حالة اسلام بسوی ورثه او
که مسلمان اند و هرچه مکتسب او ست در حالت ردت غنیمت شود آن بقول ابی حنیفه رحمه الله
مسئله آنچه بعضی شیوخ زمان ما در دعا کردن رسم نو اختراع نموده اند چنانکه امام
آهسته دعا می خواند و مقتدیان نیز کلمات مخترعات بآواز بلند و تحسین صوت بزبان میرانند
و دعا می کنند و یا چون امام دعا میخواند مقتدیان لفظ آمین را کرات و مرات بآواز بلند بر
زبان میرانند و یا امام نیز ادعیات ماثوره و غیر ماثوره بآواز بلند برزبان راند این جمله از قبیل
منهیات شرعیه و مخترعات فرقه مبتدعه باشد کما ذکر فی السراجیة ویستحب فی الدعاء
الاخفاء و رفع الصوت بدعة و رفع الصوت عند سماع القرآن والوعظ مکروه

فی آنچه بعضی شیوخ زمان ما در دعا رسم نو اختراع نموده اند که بآواز بلند بزبان میرانند از قبیل منهیات مبتدعه است

ومایفعله الذین یدعون الوجد والمحبة لااصل له ویمنع الصوفیة من
رفع الصوت وتخریق الثیاب انتهی کلامه وایضا در کتب اصول فقه چون تلویح و
غیره منع این امور مقرر ومحرر آمده کما ذکر فیهم علمائنا قالوا السنة فی التامین الاخفاء
دون الجهر قال الله تعالی لموسی وهارون قد اُجِیبَتْ دَعْوَتُکُمَا وروی ان موسی
علیه السلام کان یدعو وهارون ع کان یؤمن وسنة الاخفاء کما فی سائر
الادعیة اذ الاصل فیها الاخفاء کقوله تعالی اُدْعُوْا رَبَّکُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْیَةً ولقوله
علیه السلام خیر الدعاء ما یخفی وخیر الرزق ما یکفی او هو ذکر حقیقة لان
امین اسم من اسماء الله تعالی کذا فی الاسرار وهو قول مجاهد فکانت سنة
الاخفاء کما فی سائر الاذکار لقوله تعا وَاذْکُرْ رَبَّکَ فِیْ نَفْسِکَ تَضَرُّعًا وَّخِیْفَةً
ودون الجهر الآیة وقال ع للذی رفع صوته بالذکر انک لا تدعوا اصما ولا غائبا انتهی کلا
پس امام را شاید که دعا آهسته بجا آرد و مقتدیان نیز آمین آهسته بجا آرند تا موجب اجابت
دعا باشد و از بدعت دور باشد اما امام هم از برای خود دعا کند وهم از برای مقتدیان
واگر از برای خود دعا کند و مقتدیان را یاد نکند پس خیانت کرده باشد وایضا آنچه پیش از
دخول نماز بعضی عوام استغفار را منع می کنند بر غلط رفته اند کما ذکر فی خزانة الفقه
ومن شرائط الامامة ان لا یدخل فی الصلوة حتی یستغفر الله تعالی لنفسه
وللمؤمنین لانه مقام الشفاعة ولا یخص نفسه بالدعاء لما روی عن النبی ع م
انه قال اذا فرغ الامام من الصلوة وخص نفسه بالدعاء فقد خان من ورائه
انتهی کلامه مسئله آنچه بعضی از مردم حدود ما چون صواتی وغیرهم در ایام نوبهار از گل
بت است می کنند و روزی چند بران شرر و خوشحالی می نمایند وآن بت را بنده می نامند
بعده آنرا شکسته در آب می اندازند بعده بر رسم کفار آتش پرست رسم نوروز بجا می آرند
ودران روز ها سرور و شادی میکنند این جمله معاملات کفر باشد کما ذکر فی تحفة المسلمین وتعظیم
بنده ونوروز کفر است انتهی کلامه وفی دستور القضاة الخروج الی نیروز المجوس و
الموافقة معهم فیما یفعلون ذلک الیوم من المسلمین یوجب التکفیر والکثر
ما فعل ذلک من اسلم منهم فیخرج الیهم فی ذلک ویوافقهم فیصیر فیه کافرا
ولا یشعر بذلک قال العبد الفقیر غفر الله له وعلی هذا الخروج الی العبد

الذی یدعی یجتبرون والموافقة معهم فیما یفعلون فی ذلک الیوم یلزم ان یکون کفرا لان فیه اعلان الکفر فکانه اعان علیه قال غفر الله له وکذا الخروج فی اللیلة التی تلعب کفرة الهند فیها بالنیران الی بعضهم هذا والموافقة معهم بما یفعلون فی تلک اللیلة یلزم ان یکون کفرا قال غفر الله له وکذا الخروج الی لعب کفرة الهند فی یوم الذی یدعوه اهل الکفر بسمرتهی والموافقة معهم فیما یفعلون فی ذلک الیوم من تزیین البقور والافراس والذهاب بها الی دار الاغنیاء یلزم ان یکون کفرا انتهی کلامه فالحاصل بجا آوردن جمله رسمهای کفر کفر باشد کما مر

مسئله انچه بعضی عوام بر زبان رانند که اگر پیر من به بهشت رود من نیز روم و اگر پیر من بدوزخ رود من نیز روم این لفظ و این اعتقاد کفر باشد بدو معنی اول آنکه پیر خود را مامون از خوف خاتمه اعتقاد کرده باشد و آمن دانسته باشد و آمن بودن از عذاب باری تعالی کفر است دوم آنکه دوزخ را سهل و چیز حقیر تصور کرده باشد و چون دوزخ اثر قهاری باری تعالی است گویا که قهر باری تعالی را حقیر دانسته باشد از ان دلیر میگوید و حقیر دانستن قهاری او کفر باشد و بهشت را جای کمینه تصور کرده باشد و چون بهشت اثر رحمت باری تعالی است گویا رحمت باری تعالی خفیف دانسته باشد نعوذ بالله من ذلک و این نیز موجب کفر است و یا انکار از هر دو داشته باشد و انکار نیز کفر است چنانکه در دستور القضاة آورده هست و لو قال با تو در دوزخ روم و بی تو در بهشت نروم یکفر انتهی کلامه

مسئله انچه بعضی عوام این ایام گاو و گوسفند وغیره را نذر کرده از برای کفایت مهمات دنیاوی بر سر قبر بکشند و یا به نزدیک درختی یا به نزدیک سنگ توده یا به نزدیک دریا بکشند بقصد آنکه آن محل را شریف دانسته از ان کشایش مهم خود تصور کرده می کنند این از علامات مشرکان باشد ازین نوع معامله دور باید بود بل هر چه نذر کرده باشد در خانه بکشند و صرف فقرا کنند چنانکه در دستور القضاة آورده قال النبی صلعم حرم الله ما ذبح امتی علی الاصنام والاوثان والاوزار والابار والبحار والانهار والبیوت والعیون والاودیة فالذابح مشرک والمذبوحة میتة وامراته بائنة انتهی کلامه فالحاصل هر چه نه از برای رضاء خدای تعالی کشته باشند بل از برای شرک کشته باشند آن از رسوم کفار باشد چنانکه بعضی عوام تصور کرده کنند که اگر این جانور را نه کشیم دیو پری ما را آسیب خواهند رسانید و یا جز دیگر ما را ناحق گردد این از اعتقاد کفار باشد ازین اعتقاد و ازین اعمال اجتناب باید نمود

ف انچه بعضی عوام گویند الخ

انچه ... گاو و گوسفند نذر کرده برای کفایت مهمات دنیاوی ... از علامات مشرکان است الخ

مسئله در دلیل العارفین آورده است یکی از گناه کبیره اینست که در گورستان طعام وشراب خورند پس اوست منافق وملعون زیراکه این جای عبرتست نه جای لهو وبازی وشهوت لقوله علیه السلام من اکل فی المقابر طعاما اوشرابا فهو ملعون ومنافق وقتی خواجه حسن بصری گورستان میگذشت طعام دید که طائفه مسلمانان میخورند نزدیک ایشان شد گفت ای خواجگان شما منافق اید که این جا طعام میخورید ایشان خواستند که بدگویند خواجه فرمود که من از سبب آن می گویم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرماید هر که طعام وشراب در گورستان خورده او منافق باشد زیراکه آن مقام هیبت وعبرت هست معاینه می بینند که همچون شما بزرگان وبهتر از شما در زیر خاک خفته اند واسیر مار ومور گشته اند گوشت وپوست ایشان نمانده وبدست خود بخاک سپرده اید چگونه شما را شاید که اینجا طعام وشراب خورید وبلهو وبازی مشغول گردید خواجه این بگفت بالفور جوانان برخاستند وازان تائب شدند که بد کردیم وقتی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در گورستان میگذشت جماعتی دید همه برخاستند روی بر زمین آوردند رسول علیه السلام فرمود که ای برادران شما را از مرگ یاد می آید وازان گذشته گفت خیر فرمود پس بخنده وجز آن مشغول در گورستان چون می باشید انتهی کلامه فالحاصل طعام بردن بر قبرها جائز نباشد وگاو وگوسفند کشتن نزدیک قبرها وخیر کردن دران محل نا روا باشد کما مر مسئله بعض علماء اهل هوا در تعریف خمر میگویند که از خرما وانگور است آن از محض ضلالت ایشان است بل هرچه مستی آرد آن خمر است وآن حرام است چنانکه در شرح مشارق آورده است هرچه مستی آرد آنرا خمر گویند ورسول علیه السلام گفت کل مسکرٍ خمر وکل خمر حرام زیراکه می پوشد عقل را ومعنی خمر از روی لغة پوشیدن است رسول علیه الصلوة والسلام را پرسیدند که خمر از چند چیز باشد گفت از پنج چیز از انگور وخرما وحنطه وشعیر وعسل پس ازینجا معلوم می شود که هرچه مستی آرد وه مردم را بیعقل کند آنرا خمر گویند وآن حرام است الی قوله وخمر منفعت عقل را ببرد ومنفعت عقل ایمان ومعرفت وعلم است پس از وی حذر کنید زیراکه منفعت عقل گفتیم که دین وشریعت وعلم است وبخمر این همه زائل میگردد واگر نعوذ بالله منها بی توبه بمیرد بیدین مرده باشد واگر بی توبه بزید بیدین بزید پس واجب است بر همه مسلمانان لازم است که ازان توبه کنند وتجدید نکاح وایمان کنند تا پسندیده خدا باشند ورسول علیه السلام فرموده همه مسکرها حرام وهمه مسکرها خمر است وهر

طعام بردن بر قبر جائز نباشد

که خمر بخورد و بی توبه بمیرد مدمن خمر باشد و اندر آخرت از شراب بهشت محروم ماند پس زینهار
ای مؤمن بگفته این دانشمندان شراب خواره مغرور نه گردی که میگویند مراد از خمر آنست
که از عنب و نخل میسازند و دیگر مباح ست بلکه مراد ازین مسکرات ست چنانکه نبشتم پس ازین
همه مسکرات پرهیز و توبه کن تا از شراب بهشت محروم نه گردی انتهی کلامه و در ذخیرة الملوک
آورده ست قال عم ان اوّل ما یکفأ الاسلام کما یکفأ الاناء لفی الخمر قیل فکیف
یا رسول الله وقد بیّن الله فیها ما بیّن قال یسمونها بغیر اسمها فیشربونها
بدرستی که اول گناه کبیره که نگونسار گرداند اسلام خلق را در خوردن خمر خواهد بود گفتند
ای رسول خدا چگونه خورند خمر را که خدای تعالی در قرآن بیان آن فرموده و آنرا حرام گردانید رسول
فرمود که آنرا نامهای دیگر کنند چون عرق و سور و بکنی و بوزه و نبیذ و غیر آن و آنرا حلال دارند قال
علیه السلام کل مسکر خمر و کل خمر حرام وان علی الله عهدا لمن یشرب المسکر ان
یسقیه من طینة الخبال قالوا یا رسول الله وما طینة الخبال قال هی عصارة
اهل النار یعنی هر چه مست می گرداند حرام است و هر که چیزی بخورد که مست میگرداند او را حق
است بر خدای عز و جل که آنکس را در دوزخ طینة خبال بخوراند گفتند یا رسول الله طینة خبال
چیست گفت ریم و زرداب دوزخیان ست و در روایت دیگر فرموده ست بدان
خدا که جان محمد در قبضه قدرت اوست که اگر یکقطره ازان ریم و زرداب دوزخیان در
دنیا فتد همه اهل دنیا از گندگی و مرداری آن بمیرد و هلاک شوند قال عم ما اسکر الفرق منه
فملأ الکف منه حرام یعنی هر چیزی که یک فرق ازان شئ بخورد و مست گردد
پری کف ازان حرام است و یک فرق شانزده رطل است که هشت من شرعی باشد انتهی
کلامه و در شرح قدوری که از تالیف جیه کرلی ست آورده ست که قوله نبیذ الحنطة و
الشعیر حلال این به نزدیک ابوحنیفه و ابویوسف ست چون به غیر لهو و طرب باشد و اگر
از خوردن اینها مست شد واجب شود بروی حد در اصح روایت زیرا که مروی ست
از محمد در کسی که مست شود از شراب انه یحد و این بغیر فصل ست زیرا که فساق
جمع می شوند در زمانهٔ ما در شب و ازان نبیذها مجلس خمر سازمیکنند چنانکه مجلس خمر از
شیر مادیان انتهی کلامه ای فرزند اگر شیره گندم و جو حرام نبودی بقول مفتی حد لازم
نشدی ازانکه حد در مقابل گناه می باشد کما ذکر فی التمهید قال اهل السنة والجماعة

ان الحدود والكفارات مطهرة لعمله وكفارة لفعله وكذلك كلما يصيب العبد من المحن
والالام واشباه ذلك فانه يكون كفارة ذنب وانكره المعتزلة والروافض فقالوا
ان الحدود والكفارة شرع زاجرة له عن القبائح والسيات انتهى كلامه وہمچنین در تحریم بنگ
آثار واخبار اکثر من ان یحصی وارد شده از انجمله السنة که در شرح کرمانی وغیره آورده ان البنج احد نوعی
شجر القنب حرام لانه يزيل العقل وعليه الفتوى بخلاف نوع آخر منه فانه مباح
وعليه يحمل ما في الهداية وغيره من اباحة البنج كما في شرح اللباب وتمامه في شفاء الجيران
للعلامة القاضي شمس الائمة والدين السكر من البنج حرام بالاتفاق ومن اعتقد حله يقتل
ومن سكر منه يحد كما يحد شارب الخمر والمراد من البنج غير المباح الذي ذكر في الهداية
هو البنج المسمى به بیخ دیوانه بالفارسية انتهى كلامه مسئلة ودر حجة الهند آورده است دیگر بد بختی
اہل کفر آنکه آنچه سبب شتی وجود ایشان و وجود دیگران است مقرر میدارند یعنی موے سبلت نگاه میدارند
مانند خرس که ہمه دہان وی بزیور موے مانده است وبعضے ازین مسلمان گمراہان نیز این رسم بجامی آرند
بنا بر آنکه ما غازیانیم تا خصم را ہیبت باشد این نوع یکے از جہل است زیراکه دلیری در دل است نه در سبلت
قال عم من قص شاربه اعطاه الله تعالى اربعة انوار نور في وجهه ونور في قلبه ونور
في قبره ونور في القيامة واز روے ثواب چنان بود که اشتر موی سرخ خریده در راه خدا اشتر وجل
صدقه داده وايضا قال عم من طول شاربه عوقب بالثلث لم ينل شفاعتي ولم يشرب
من حوضي وسلطه الله تعالى منكرا ونكيرا بالغضب وايضا رسول الله صلى الله عليه وسلم
فرموده که چون بنده مؤمن موے لب پست دارد وکلمۂ شہادت گوید آن شہادت را ہفت آسمانہا
حجاب نکند وہمچنان میرود تا بساق عرش خطاب حضرت رب العزت آید که چرا ساکن نباشی کلمه گوید
اے پروردگار من چگونه ساکن باشم تا گوینده مرا نیامرزی امر آید از خدا عزوجل که گوینده ترا آمرزیدم
آنگاه ساکن شود واگر موے لب دراز دارد وکلمۂ شہادت گوید آن کلمه گرد دہان او میگردد وبیرون
نیاید کاتبان اعمال آنرا گویند که چرا بیرون نمی آئی تا ثواب ترا نویسیم کلمه گوید چگونه بیرون آیم که چنین
پرده در راه است رسول عم فرموده که فردای قیامت اہل عرصات سجده آرند پروردگار را سجده بکنند
مگر کافران که موی لب ایشان چون سرون گاوی رسته مانده باشند وکسانیکه موی سبلت دراز داشته
باشند مو ہاے لبہاے ایشان در زمین رسد ہمچون تیرہا وایشان را مانع باشد از آوردن سجده وبعضے ازین
مسلمانان عقل جوے باریک موی لب می ستانند بگمان آنکه من سنت بجا آورده ام این نوع
نیز جہل است زیراکه سنت رسول عم تمام بجامی باید آورد تا حکم اسلام او تمام باشد ومعلوم عاقلان است

که صحابهٔ رسول م شجاع ترین مردمان بودند و بجهة آشکارا کردن دین و اسلام تا بچه حد کوشش نموده اند و اگر
دراز داشتن سبلت چیزے بودی ایشان نگاه میداشتند چون نیکو نبودی اعراض کرده اند و سنت
رسول م را بتمام و کمال بجا آورده اند انتهی کلامه مسائل الفاظ کفر وفی دستور القضاة الرافضی

فی بیان الفاظ الکفر

اذا کان یسب الشیخین ویلعنهما یکون کافرا ومن اعتقد الحرام حلالا او علی القلب یکفر رجل
قال لآخر الا تخشے الله قال لا یکفر وان کان فی معصیة فحذره فقال لا اخاف یکفر ولو قال
لآخر اگر وے خدا شود هم من حق خود را از وے بستانم یکفر رجل قال لآخر خدا را تو شناندهم
آن کند که تو گوئی یکفر ولو قال مرا بر آسمان خدا است و بر زمین ترا یکفر وکذا لو قال هیچ مکان
از خدا خالی نیست و خدای بدرو استاده است یا نشست یکفر رجل مات ابنه فقال خدا را بایست
بود یکفر ولو قال لآخر خداے بر تو ستم کند یکفر ولو قال انا بریئ من الثواب والعقاب
یکفر رجل تزوج امراة ولم یحضر الشهود فقال خدا را و رسول خدا را و فرشتگان را گواه کرده ام
یکفر ولو قال صاحب الهامة فقال یموت المریض او قال غله گران خواهد شد او صاح العقعق
فرجع من السفر اختلف المشائخ فی کفره ولو قال خدا امید اند که پیوسته ترا یاد میکنم قال
بعضهم یکفر ولو قال خدا امید اند که بشادی غم تو بچنانم که بغم و شادی خود قال بعضهم یکفر
وقال بعضهم ان کان یقوم بمساویه ومسرته بالمال والبدن کما یقوم بامر نفسه لا یکفر
ولو قال لو کان فلانا نبیا لا آمن به او لو کانت القبلة الی هذه الجهة لا اصلی فهذا کفر
ولو عاب نبیا یکفر ولو قال ان کان ما یقول الانبیاء حقا نجونا یکفر ولو قال قلم الاظفار
فانه من السنة فقال لا افعل وان کان من السنة یکفر ولو قال چه کار آید سبلت پست
یکفر ولو قال للمعروف غوغا آورده علے وجه الرد یخیف علیه الکفر رجل قال للآخر مسلمانم فقال
له لعنت بر تو باد و بر مسلمانی تو یکفر رجل علم امراة الردة لتبین عن زوجها یکفر المعلم
من ارتد ثم اسلم وهو قد حج مرة علیه ان یحج ثانیا ولیس علیه اعادة الصلوة و
الزکوة والصیام ردة احد الزوجین توجب البینونة فی الحال بدون قضاء القاضی
ولو قال الیهودی خیر من النصرانی یکفر ولکن ینبغی ان یقول ان النصرانیة شر من
الیهودیة ولو قال فلان از من کافر تر است او قال چنان دلتنگ بودم خواستم کافر شدن یکفر
ولو اجتمع المجوسی یوم النیروز فقال المسلم خوب سیرت نهاده اند یکفر رجل تمنی ان لا یکون
حرم الله الخمر او لا یفرض صوم رمضان لا یکفر ولو تمنی انه لا یحرم الزنا او قتل نفس بغیر حق
یکفر رجل ارتکب صغیرة فقال له رجل تب فقال من چه کرده ام یکفر تصدق من الحرام ویرجو

الثواب وعلم الفقير ودعاه وامن المعطي يكفر ولو فسق بشرب الخمر فجاء اقرباءه والنثروا
الدراهم عليه اولم ينثروا الدراهم لكنهم قالوا مبارك باد يكفرون واستحلال الجماع فی
حالة الحيض كفر رجل يجلس على مكان مرتفع ويسال الناس منه مسائل بطريق الاستهزاء ثم يضربونه
وهم يضحكون يكفرون جميعا وكذا المجرد الاستهزاء بدون ان يجلس على مكان مرتفع ولو قال مر المجلس علم چه كار او قال
من يقدر على اداء ما يقولون يكفر ولو قال درم بايد علم چه كار آيد ولو قال اينها كه علم می آموزند داستانها است او
تزويرها ست يكفر رجل شرب الخمر وقال بسم الله او قال عند الزنا يكفر وكذا الواكل الحرام رجل قال المديونه اعط دراهمی
فی الدنيا فانه لا درهم فی القيامة فقال ده ديگر بده با نجهان باز خواهی باز دهمت يكفر ولو قال گر مرا بهشت بی منه
بی تو نه خواهم او يا فلان نخواهم يكفر رجل قال فرع الدنيا لتناول الآخرة فقال الا اترك النقد لاجل النسية يكفر انتهى
كلامه و در تفسير چرخی آورده هست و بسيار فاسقان هستند كه ميگويند كه بيائيد ما خود را خوش داريم در حال
كی خواهيم مردن معلوم نيست كه چه خواهد بود باين سخن می شوند چنانكه انكار قرآن هست چون انكار كردند آمدن
قيامت را انتهى كلامه **النصائح** نصيب مؤمن اين هست كه از ملحدان مباحيان و از اهل بدعت و حرام خور
كه هر چه يابد بگيرد و بخورد دور باشد كه ايشان بحقيقت منكران قيامت اند و بسيار وقت باشد كه خود را سيد نام
كرده باشند و گويند كه خمس مال حق از ان ماست و همه دنيا كابين فاطمه زهرا است و علماء را و اهل حق را دشمن
ميدارند و مريد بسيار گيرند **بيت** اے بسا ابليس آدم روی هست ؛ پس بهر دستی نبايد داد دست
ای برادر دور باش ازين نوع مردم خدمت علماء حقانی و شيخ محقق كن تا ايمان بباد ندهی نعوذ بالله منهم
لان ظاهرهم الرفض و باطنهم الكفر المحض و اين طائفه خود را مزكی گويند و مذهب باطل ايشان را
هر كسی نه اند در وقت سلطان محمود غزنوی بسيار پيدا شده بودند سلطان ايشانرا برانداخت باز در زمان سلطان
سنجر ماضی ظهور كردند شيخ الاسلام احمد جامی قدس الله روحه العزيز ايشانرا بشناخت و بسلطان گفت تا سلطان
ايشان را برانداخت انتهى كلامه ای فرزند چنانكه شيخ الاسلام احمد جامی اينهارا شناخت اين فقير نيز همچنان
بل روشن تر ازان می شناسد چه الحال رفض ايشان روشن تر ست اما چون سلطان دين پناه و بادشاه خيرخواه
نيست آه آتشين روز بروز از دست ايشان ميزنم و از شدت تعصب خون جگر ميخورم تا روزگار ميدار را اين
طائفه كفار بسر ميبرم كما قال عم سياتی زمان علی امتی يذوب قلب المؤمن كما يذوب الملح فی الماء
لكثرة ما يری من المنكرات ولم يقدر علی دفعه و هم ازانست كه بعضی ازين مردم بيدين و بيديانت كافر
خطاب مينمايم و عوام اين ايام اين خطاب از تعجبات می شمرند بل بعداوت پيش می آيند و از روی انصاف نظر
نمی كنند كه كافر نخواهم گفت الا بعد از انكه اقوال و اعمال كفر از ايشان سرزند چنانكه امام اعظم سراج الامم ابوحنيفه كوفی
جهيم بن صفوان ترمذی را كافر خطاب فرموده بسبب اقدام نمودن او به نگان هر بدعت را كما ذكر فی البزدوی

تمام کرده آمد تا از نسخه مطبوعه سابقه صحیح و خوشخط مطبوع شد و برای افاده مسلمانان و عامه اهل علم و ایقان مشتهر و منتشر گردیده

قال ابو حنیفة لجهیم اخرج عنی یا کافر انتهی کلامه و چنانکه حضرت امام ابوشکور سلمی فلسفه و حکما
را ضال و مضل و کافر خطاب فرموده و از تقلید نمودن ایشان اهل اسلام را منع فرموده پس شایان اهل سنت آنکه
کتب اهل حکمت و فلسفه را مطالعه نکنند تا ایمان بسلامت برند و در عقاید ایشان شکوک باطله جای نه گیرند
کما ذکر فی التمهید فی الباب الثانی فی المحسوس و المعلوم قال المهتدی بالله ابوشکور السلمی اعلم
بان المسائل المذکورة فی هذا الباب مما یتموّه و یخترع الفلاسفة و الحکماء و هو قول بلا دلیل
و لا حجة من المعقول و لا من المحسوس بل هی مخائلات یفترون به الجملة و یسمون حکما
فیضلون و یضلون و نستعیذ بالله من مقلدات الکفر و التقلید فی الایمان لیس بمستحسن
فکیف الکفر مع التقلید و الکفر کله بالتقلید انتهی کلامه و ایضا توهم رفض در شان کسی کنم الا بعد
از آنکه متهم بدان تهمت باشد بکرات و مرات اقوال و افعال رفض از و سر زند چنانکه ائمه متقدمین بمجرد ظهور
یکان تهمت ظنی علمای عظام ایام ما تقدم را برفض نسبت میکردند و او را زجر می نمودند سماع است که
ملا سعد الدین تفتازانی را به آوردن یک مثال نحویه برخلاف ائمه شرعیه برفض نسبت کردند و آن مثال از
مبحث لولاه بوده کقوله لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ و ایضا شیوخ اهل سنت را بهوا و بدعه منسوب
نسازم و از صحبت ایشان احتراز نه نمایم الا بعد از ظهور هوا و بدعت از ایشان و یا از اتباع ایشان چه شیخ
با عمال اتباع خود مواخذه خواهد بود فردای قیامت و ایضا علمای ایام را طعن نخواهم نمود الا بعد از آنکه موجب
طعن ایشان سر زند زیرا که ائمه متقدمین چون عالمی را در لغزش و در اجتهاد بر خطا می دیدند او را زجر میکردند
بل از شهر بدر می آوردند کما ذکر فی بعض حواشی البزدوی و روی انه محمد بن اسمعیل صاحب الصحیح
انه استفتی فی صَبِيَّيْنِ شربا من لبن شاةٍ فافتی بثبوت الحرمة بینهما فاخرج
به من البخاری اذ الاُخْتِيَّة يَتْبَعُ الاُمِّيَّة و البهیمیة لا یصلح امّا للآدمی انتهی کلامه
پس سالهای بسیار و مدتهای بیشمار از دست مبتدعان روزگار سوخته و بناوک اندوه و غم دوخته بودم و میخواستم
که تذکره نویسم اما شرف سعادت فرصت میسر نمی شد و نصیب وقت این فقیر نمی آمد تا بتوفیق و تاید ربانی در
سنه الف و احدی عشرون این سعادت فرصت را غنیمت یافتم و در تالیف این مجموعه اقدام نمودم تا مگر بعضی از
نور آیندگان عصا بدین مجموعه مستفید گردند و فقیر را بدعای ایمان و نجات از نیران و وصول بجنان یاد فرمایند تا الله تعالی
ما را و دعاگویان را بشرف دار السلام مشرف گرداند یا اله العالمین و یا خیر الناصرین جمیع مؤمنات و مؤمنین مخلصین را از شر
قطاع الطریق سنة و جماعة نگهدار و از اختلاط اهل هوا و بدعه و از افسون کلمات مخترعات اهل ضلالت در پناه دار و بر جاده شریعه
محمدی ثبات بخشی و هم بران عقاید میرا بران عقاید بر انگیزانی و از سعادت شفاعة شفعاء عظام مقبول الشفاعة بهرمند
گردانی و بجنة الفردوس رسانی آمین یا رب العالمین

تمت بالخیر فی سنه ١٣٠٩

